

عباس شادلو

اولین رئیس جمهور و

جنگ

سیری در وقایع تاریخی سال اول جنگ

و نقش اولین رئیس جمهور در آن



سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

توجه!

کتاب پیش‌رو جهت بررسی و صدور مجوز نشر در آبان‌ماه ۱۳۹۸ در سامانه وزارت ارشاد اسلامی بارگذاری گردید لیکن پس از ۴ ماه اقدامی صورت نگرفت لذا با پیگیری و نامه نگاری ناشر کتاب، در شورای کتاب وزارت ارشاد در اواخر بهمن ماه کتاب غیرمجاز و از سایت وزارت ارشاد حذف گردید. با توجه به حذف کتاب از روی سایت و اعلام شفاهی غیرمجاز بودن آن کتاب فوق مجوز نشر در ایران را ندارد و انتشار نسخه چاپی کل یا جزئی از کتاب به هر نحو منوط به اخذ مجوزهای لازم می باشد و مؤلف در این باره هیچگونه مسئولیتی ندارد.

تکثیر نسخه الکترونیکی این کتاب بین کارشناسان و محققان دانشگاهی و مستقل به قصد روشن شدن بخشی از وقایع تاریخی سال اول جنگ و ذکر شفاهی یا اقتباس در فضای مجازی از نظر مؤلف بلامانع است.

هرگونه برداشت سیاسی از کتاب حاضر له یا بر علیه هر یک از جریان‌ات سیاسی و یا انتساب مؤلف یا محققان تاریخی مرتبط با این کتاب به احزاب و گروهها با روح بی‌طرفی و کشف حقیقت مغایر و با اهداف مؤلف همخوانی ندارد.

مؤلف بر عدم وابستگی سیاسی به گروهی خاص داخلی یا خارجی تأکید دارد و پذیرای نقد اساتید و محققان ارجمند از طریق کانالهای ارتباطی ذکر شده در این کتاب است.

عباسی شادلو

اولین رئیس جمهور و جنگ

سیری در وقایع تاریخی سال اول جنگ
و نقش اولین رئیس جمهور در آن

اولین رئیس جمهور و جنگ
سیری در وقایع تاریخی سال اول جنگ و نقش اولین رئیس جمهور در آن
عباس شادلو

تهران ۱۳۹۹

فهرست

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۹	پیشگفتار
۱۵	فصل اول: امدادگی نظامی
۱۷	(۱) تصفیه ارتش
۱۹	(۲) درگیری ارتش در کردستان
۱۹	(۳) کودتای نوژه
۲۹	وقایع تاریخی پیش از جنگ
۴۵	دو نامه رئیس‌جمهور - هشدار درباره جنگ
۴۹	فصل دوم: آغاز جنگ
۵۴	شورای عالی دفاع
۵۸	اشغال خرمشهر، نقطه عطف جنگ
۷۸	نظر کارشناسان
۹۱	رکود جنگ
۱۰۳	فصل سوم: تهاجم؛ عملیات نصر
۱۳۰	شکست محاصره سوسنگرد
۱۳۷	فصل چهارم: روزشمار جنگ
۱۸۳	فصل پنجم: مبانی تحلیلی اختلافات در جنگ
۱۸۶	(۱) عدم پیش‌بینی وقوع جنگ
۲۰۰	(۲) عدم تحویل سلاح به مدافعان
۲۰۴	(۲-۱) عدم تحویل سلاح به بسیج مردمی و سپاه
۲۱۱	(۲-۲) تعمد یا تبانی با دشمن
۲۱۳	(۲-۳) سوءمدیریت و عدم هماهنگی
۲۱۵	(۲-۴) کمبود سلاح
۲۲۵	(۳) تضعیف نیروهای مردمی و سپاه
۲۲۷	(۳-۱) عدم انسجام و تجربه جنگی
۲۳۳	(۳-۲) وابستگی سپاه پاسداران و بسیج مردمی به جریان مقابل
۲۵۰	(۴) عقب‌نشینی تعمدی
۲۵۷	(۵) حضور نمایی در جبهه
۲۶۹	(۶) تاکید بر جنگ کلاسیک
۲۷۷	(۷) عدم تشخیص اولویت‌های دفاعی
۲۸۴	(۸) شکست در عملیات نظامی
۲۹۴	(۹) تلاش در جهت کودتا
۳۱۰	(۱۰) عدم تشکیل شورای عالی دفاع
۳۱۵	فصل ششم: رقابت‌های سیاسی و جنگ
۳۱۷	(۱) تنهایی رئیس‌جمهور در جنگ
۳۲۰	(۲) دخالت افراد غیرمتخصص در جنگ
۳۲۲	(۳) بهانه جویی
۳۲۸	(۴) تبلیغات مغرضانه
۳۳۰	ایا رئیس‌جمهور در جنگ خیانت کرد؟
۳۳۳	فصل هفتم: صلح
۳۳۶	مرحله اول مذاکرات صلح
۳۴۷	مرحله دوم مذاکرات صلح
	عکس‌ها

مقدمه

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ. (نساء، ۵۸)

به درستی که خداوند به شما امر می‌کند امانت‌ها را به اهلش برسانید و چون میان مردم به قضاوت می‌نشینید به عدالت حکم کنید. توصیه همیشگی من به دوستان خواندن تاریخ است. تاریخ کلاس زندگی و چگونه زیستن است.

تاریخ سال اول جنگ (۹ ماه اول) بواسطه شرایط خاص آن دوران یکی از پرچالش‌ترین سالهای جنگ به شمار می‌آید که درباره آن پراکنده گویی و ضد و نقیض گویی بسیار شده است. در این جا تنها به بخشی از جنگ که بطور مستقیم به فرماندهی سیدابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور و فرمانده کل قوا در آن هنگام بازمی‌گردد خواهیم پرداخت.

در این باره هر چه بیشتر دانستم، جذابیت بیشتری را احساس کردم و دانسته‌های خود را اندک یافتم، هر چه جلو رفتم اشتیاقم جهت تکمیل اطلاعات در این باره صد چندان شد. پنهان نمی‌کنم، چیزهایی می‌دانستم و در دوره کودکی که مقارن با اوایل جنگ بود چیزهایی از زبان مردم و رسانه‌ها می‌شنیدم و می‌دانستم واقعیت‌هایی کتمان می‌شود اما با گردآوری مدارک هر چه پیش می‌رفتم تعجب بیشتر و به تدریج با افسوسی عمیق همراه شد. بررسی کارنامه فرماندهی جنگ در سال اول مملو از نقاط سفید، سیاه و خاکستری است که باید آن را به صورت منظومه‌ای یکپارچه مشاهده کرد و بعد درباره آن به قضاوت نشست. تلاشم را بکار بردم تا آنچه از ناگفتنی‌ها لازم بود گردآوری و تصویری روشن از حقیقت تاریخ را به پیشگاه خواننده محترم تقدیم کنم.

گرچه ادعای عدم سوگیری و ارزش‌گذاری نوع بشر پوچ و بی‌معنی می‌نماید، اما انتظار رعایت انصاف و عدل و اعتدال بخصوص از آن کس که تاریخ‌نگار باشد توقع نابجایی نیست. مدعی رعایت اعتدال و بی‌طرفی نبوده و نیستم، اما در تألیف این کتاب سعی کردم در حد توان از مسیر اعتدال خارج

۸// اولین رئیس جمهور و جنگ

نشوم، پیش از هر چه ارزیابی این که چقدر در این مهم موفق یا ناموفق بوده‌ام را به خواننده وامی‌گذارم. از سوی دیگر رعایت بی‌طرفی، اعتدال و انصاف یک چیز و بی‌نظری و عدم تحلیل‌گری و گرایش سیاسی موضوع دیگری است. در مورد اولی گرچه دشوار اما رعایت آن ولو نه به صورت کامل امری محال نیست و دومی برای فردی که سال‌ها علاقمند به دنبال کردن موضوعات سیاسی است غیرممکن است. بنابراین لازم است در اینجا به این نکته اشاره کنم که در موضوع اول یعنی رعایت اعتدال و بی‌طرفی نهایت سعی خود را مصروف داشته‌ام اما در مورد دوم هیچ‌گاه بی‌نظر و فاقد تحلیل سیاسی نبوده و نیستم لیکن تا حد ممکن از نفوذ آن در گزینش اسناد و مدارک و تحلیل‌ها جلوگیری کردم تا متن در نهایت دقت و امانت‌داری تألیف شود. بهر روی خواننده محترم به این موضوع توجه خواهند نمود که مانع شدن از چنین نفوذی به طور کامل میسر نیست و از این جهت پیشاپیش عذر تقصیر می‌خواهم.

روشن است چون دیگر موارد مفاد این کتاب نیز خالی از اشکال نبوده لذا از خواننده محترم خواهشمند است نواقص و ایرادات چه اشکالات شکلی و چه تاریخی را به نحو مقتضی اطلاع دهند تا در چاپ‌های بعدی نسبت به اصلاح آن اقدام شود. در اینجا لازم است از همکاری جناب آقای فریدونی و سرکار خانم نفیسه صباغیان که دست نوشته‌های نامرتب بنده را تحمل فرموده و زحمت تایپ آن را عهده‌دار بودند کمال تشکر و قدردانی را بنمایم. همچنین جای دارد از سرکار خانم نرگس علی‌مردانی که در طول سال‌های تألیف کتاب زحمات فراوانی را در جمع‌آوری مطالب و تنظیم آن متحمل شدند قدردانی و مراتب سپاس خود را ابراز دارم. امید است این سعی ناچیز مقبول افتد.

عباس شادلو؛ تهران آبان ماه ۱۳۹۸

پیشگفتار

بر من همه عیب‌ها بگفتند
یا قوم الی متی و حُتام
من خود زده‌ام جام بر سنگ
دیگر مزیند سنگ بر جام (سعدی)
متی: چه وقت؛ حُتام: چه هنگام، چه زمانی؛ الی: تا، بسوی

اول

به واسطه ضرورت‌های سیاسی چنین پنداشته می‌شود که گفتمان یک سویه^۱ بایسته فرهنگی کنش‌گران سیاسی و اجتماعی کنونی ما است. گویی چاره‌ای جز این نیست، سودمندی آن از پیش اثبات شده و بدیهی فرض می‌شود. در مقابل آن، گفتگوی دوطرفه^۲ و انتقادی^۳ اقبالی نیافته و محجور مانده است. چنانکه گریز از آن را چاره‌ای نیست، زیانش در فضای مه‌آلود، مبهم و پرتردید بر سودش می‌چربد. گاه گفته می‌شود گفتگوی انتقادی عامل تفرقه، دمیدن روح ناامیدی و تشنج‌آفرین است و گاه گفته شده آب بر آسیاب دشمن می‌ریزد و شادش می‌سازد.

بر همین روال خلاف‌گویی‌ها و سوگیری‌ها در ثبت و نگارش وقایع تاریخی ادوار گذشته چنان است که گویا سیاست را و تاریخ‌نگاری سیاسی را با اخلاق کاری نیست. تحریف و وارونه نشان دادن وقایع، شیوه رایج برای رسیدن به اهداف سیاسی بوده است اما گذشت زمان تحول‌آفرین است. اکنون تاریخ‌نگاری نیز از انحصار کاتبان دولتی خارج شده و به امری علمی تبدیل شده است. اما جدا از تأثیرات سیاسی - اجتماعی تاریخ‌نگاری به نظر می‌رسد بحث دو طرفه و ارائه اسناد و مدارک از دو طرف مدعی یا دو رقیب سیاسی نه تنها عامل تفرقه و ناامیدی نیست که برعکس از ابهام و تردیدها می‌کاهد، بر

1 - Monologue

2 - Dialogue

3 - Critical

نقطه ضعف سیاستمداران آگاهمان می‌سازد و عبرت‌آموز است. از سویی هرگاه با استدلال و از روی صداقت آراء سیاسی در آوردگاهی آزاد در معرض نقد و داوری مخاطبان گذاشته شود، احساس منزلت به خواننده دست خواهد داد، شخصیت‌اش و اندیشه‌اش به حساب خواهد آمد و لذا در شرایط قانونمند، آزاد و پرورنده شخصیت احتمال بروز تشنج و روح ناامیدی بسیار ناچیز خواهد بود. برعکس با سانسور، گزینش، یکسویه نگری، یکسویه گفتن و پیشداوری در ثبت و ارائه وقایع تاریخی، نتیجه بی‌اعتمادی و پیروی صوری و اجباری خواهد بود. در این کتاب سعی‌مان (گرچه ناکافی) بر گفتمان دوسویه و حتی‌المقدور فارغ از سوگیری ارزشی و پیشداوری بوده است.

از سوی دیگر تحلیل تاریخی و بررسی تاریخی جزئی از تلاش برای شناخت جامعه است، ماکس وبر^۱ بر آن است که «تاریخ جامعه‌شناسی در حال شدن است.» و اگر بپذیریم شناخت هر جامعه، پویا اختصاصی و غیرقابل تعمیم به جوامع دیگر است به اهمیت ممتاز تاریخ پژوهی در هر جامعه می‌توان پی برد، تاریخ دانشی تفریدی، منحصر بفرد و غیرقابل تعمیم‌دهی است. از این رهگذر تناظر تاریخ و علم شناخت جامعه آشکار می‌شود.

نتیجه آنکه عامل اول محرک و انگیزه تألیف این کتاب آن است که مرور وقایع سال اول جنگ (۹ ماه اول) که یکی از حساس‌ترین برهه‌های تاریخی سده اخیر ایران است امیدواری فراوان برای شناخت جامعه ایران فراویمان قرار می‌دهد. جامعه‌ای که به گاه خطر و تهدید مرزها چنان حماسه‌ای در دفاع از کشور آفریدند. از این جهت بازگویی تاریخ گرچه تنگ‌نظرانه عامل تفرقه و تشتت در جامعه خواننده شود، حتی ذره‌ای از ارزش و اهمیت تاریخ‌نگاری نمی‌کاهد. کتمان نمی‌کنم برای جامعه‌ای که با دشواری‌های فراوان روبرو است، بازگشتن به گذشته و مرور وقایع تاریخی سال اول جنگ، تا حدود زیادی ممکن است بی‌معنی، غیرلازم، بی‌فایده و حتی آزار دهنده به نظر برسد. اما از سوی دیگر نباید از نظر دور بداریم که ذهن‌های حقیقت‌جویی هستند که فراتر از کشاکش رقابت‌های سیاسی به دریافت حقیقت ماجرای تاریخی علاقمند

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۱

هستند و قضاوت و بازگویی یک سویه تاریخ را نمی‌پسندند. به سال ۱۳۵۹ یعنی آغاز جنگ نگارنده با آن که بیش از ۹ سال نداشت اما برخی از وقایع آن روزها را خوب به یاد دارد. گاهی از زبان مردم می‌شنیدم یا از طریق رادیو دنبال می‌کردم، برخی چنان تلخ که هنوز هم احساسش می‌کنم و البته وقایع شیرین را کمتر به یاد دارم. یادآوری و بازسازی وقایع آن سال‌ها که به صورت ناقص در کودکی اخبارش را می‌شنیدم و در ذهن کودکانه‌ام نقش بسته بود، دقیقاً به واقعیت نزدیک و اکنون مرور آن بیش از هرکاری برایم پرجاذبه است. حس نوستالژیک پیوسته روحم را به گذشته می‌برد. خاطرات پرمخاطره ذهنم را از کودکی به طور پیوسته تاکنون تحت تأثیر قرار داده است.

به مدرسه که می‌رفتم خوب به یاد دارم، دبستان پیمان (بعدها شهید اکبری) در خیابان آردایران شهری، هر روز که برای خرید تنقلات با پول توجیبی ناچیزم به مغازه‌ای در نزدیکی مدرسه می‌رفتم، عکس رئیس‌جمهور دقیقاً روبروی درب ورودی مغازه‌ای محقر و قدیمی دیده می‌شد، انگار همین دیروز بود، عکس به وضوح نشان می‌داد رئیس‌جمهور ساده و مردمی با جمعی از رزمندگان نشسته و مشغول غذاخوردن است، همه دست درون ظرف غذا فروبرده و با دست لقمه‌ای برمی‌داشتند. در اینترنت و آرشیو روزنامه کیهان و اطلاعات بدنال این عکس بودم اما نیافتم. سالها بعد و در بهمن ماه ۱۳۹۷ بواسطه آشنایی اتفاقی با جناب آقای دکتر مصطفی انتظاریون دستیار ویژه اولین رئیس‌جمهور فرصت دیدار داد و از جمله از ایشان خواهم کردم اگر آن عکس را در اختیار دارد یا از جایی می‌تواند تهیه کند، برایم بفرستد. چند روز بعد ایشان بنده را قرین منت فرموده این عکس را برایم فرستاد و مرا به خاطرات دوران کودکی‌ام برد. این عکس را در این جا در ابتدای کتاب آوردم تا انگیزه تألیف کتاب را بهتر منتقل کنم.

با آنکه خانواده‌ام از طبقه متوسط رو به پایین جامعه شهری آن دوره و کاملاً مذهبی بود و زندگی ساده‌ای داشتیم و هیچ قربانی با طبقه به اصطلاح روشنفکری و لیبرال نداشتیم اما محبوبیت رئیس‌جمهور را با آنکه سن و سالم کفاف تحلیل سیاسی را نمی‌داد به خوبی در عمق وجودم و وجود مردم اطرافم



حس می‌کردم. از جنگ و شهادت درک ابتدایی داشتم و از حضور فرمانده کل قوا و رئیس‌جمهور و دومین مقام عالی کشور در میان رزمندگان احساس غرور می‌کردم. توده مردم که به اصطلاح در امور سیاسی کمابیش شناخت داشتند لیکن پای کار و جدی نبودند عمدتاً عملکرد رئیس‌جمهور در جنگ را می‌ستودند. آن گونه که به خاطر دارم تا آخرین روزها که به عزل وی از فرماندهی کل قوا منتهی شد مردم احساس خوبی در مورد عملکرد ایشان در جنگ داشتند، این که دلایلش چه بود شاید این کتاب پاسخی برای آن بیابد یا این که شاید تنها احساس شخصی تعمیم یافته به کل جامعه بود که شواهد این کتاب به راستی آزمایی آن کمک خواهد کرد. در همان ایام در حالی که کمتر از ۹ سال داشتم خود را طرفدار رئیس‌جمهور می‌دانستم، بروز نمی‌دادم اما به یاد می‌آورم هنگامی که در اعیاد شعبانیه برای تزئین کوچه‌مان بین بچه‌ها، طرفداران رئیس‌جمهور و مخالفین وی اختلاف افتاد، من جزء حامیان رئیس‌جمهور بودم و آنچه دیگر به خاطر می‌آورم گویا همین دیروز بود ساعت دو بعدازظهر روز گرم تابستان بود تازه از دبستان بازگشته و پس از ناهار دراز کشیده بودم و به وسیله رادیو مانند هر روز اخبار ساعت ۱۴ را دنبال می‌کردم، ناگهان حکم عزل رئیس‌جمهور از فرماندهی کل قوا پخش شد، بسیار متأثر شدم، لحظاتی احساس تنگی نفس و برافروختگی به من دست داد، اما او چه کرده بود و چرا او را عزل کردند. به هر حال خود را دلداری می‌دادم، حالا چیز مهمی نیست او هنوز رئیس‌جمهور است، خوب یک مقام مهم دیگر دارد همان بس است!، چند روزی گذشت، خبر عدم کفایت سیاسی او باز به همین منوال در ساعت ۱۴ بعدازظهر از اخبار نیمروزی رادیو پخش شد، همان تنگی نفس و برافروختگی و البته احساس ناامیدی و خودخوری ذهنم را درگیر ساخت، با خود می‌گفتم: «من اگر به جای رئیس‌جمهور بودم یک لحظه...» شاید اکنون که حالات روحی‌ام را منعکس می‌کنم درک آن برای خواننده دشوار باشد و در مقایسه با کودکان هم سن و سال، در واقعی بودن آن دچار تردید شوند ولی این واقعیتی انکارناشدنی بود. جامعه هیجان انقلاب را در

۱۴/اولین رئیس جمهور و جنگ

خود حفظ کرده بود و این هیجان در کوچک و بزرگ، زن و مرد و تمام اقشار وجود داشت و چنین حالاتی برای کودکان آن زمان امری چندان غیرعادی نبود.

شاید این شرح از بروز احساسات و دیدگاه افکار عمومی در مورد فرمانده کل قوا و رئیس جمهور در آن هنگام اولین و شاید آخرین از نوع خود باشد که به رشته تحریر درآید اما بهرحال واقعیتی بود که بیان شد. در این بیان البته هیچ حقیقتی تأیید یا تکذیب نشد، ما با تحلیل سیاسی دوران کودکی، کمی از روی تقلید و بیشتر هماهنگ با تحلیل و احساس توده مردم آن گونه می‌اندیشیدیم و فکر می‌کنم روحیه دفاع از میهن، نشاط انقلابی مردم و سخنرانی‌های پرجاذبه اولین رئیس‌جمهور در آن بی‌تأثیر نبود. از طرفی انتخاب دومین مقام کشور پس از رهبر انقلاب، و اولین انتخاب مستقیم یک مقام اجرایی توسط رأی مستقیم مردم در طول تاریخ تمدن ایران موجب خودباوری، نشاط سیاسی و افتخار مردم شده و محبوبیت منتخب مردم را تضمین کرده بود. این همه دلایل روشنی برای درستی احساس من بود.

اینک پس از گذشت ۳۵ سال از آن زمان و اندوختن تجربه‌ها به این می‌اندیشم که آیا وقایع سال اول جنگ آن طور که مخالفان فرماندهی بنی‌صدر از آن یاد می‌کنند با شکست‌های پی در پی و عدم تحرک ارتش ایران همراه بود یا اسناد در خور توجه دیگری نیز وجود دارد که باید بدانها رسیدگی کرد.

نتیجه آنکه هدف مهم در این پژوهش، دریافت واقعیت‌ها، و ایجاد تصویری کامل‌تر از رخدادهای تاریخی ۹ ماه اول جنگ بدون توجه به انگاره‌های دروغین تبلیغاتی آلوده به سوگیری سیاسی متداول بوده است. امیدواریم در این هدف موفق بوده باشیم.

آبان ماه ۱۳۹۸ تهران

فصل اول آمادگی نظامی

جنگ تحمیل شده از سوی دولت بعثی عراق گرچه از فروردین ۱۳۵۹ به طور غیررسمی و اعلام نشده آغاز شده بود اما به طور رسمی از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ با حمله هوایی به چند فرودگاه از جمله فرودگاه مهرآباد تهران، فرودگاه تبریز و کرمانشاه آغاز شد.

در آن روزها هیئت دولت و نخست وزیر (محمدعلی رجایی) هنوز کاملاً مستقر نشده بود و شورای انقلاب نیز دو ماه بود که منحل شده بود و اختیاراتش به هیئت دولت و رئیس جمهور واگذار شده بود. بنابراین جنگ در وضعیت انتقال قدرت در داخل، شروع شد و از سوی دیگر در اسفندماه ۱۳۵۸ اختیار فرماندهی کل قوا که بر عهده رهبر بود به رئیس جمهور تفویض شد و به همین دلیل وی مسئولیت مستقیم اداره جنگ را برعهده گرفت.

در مورد نحوه اداره جنگ توسط بنی‌صدر نقل قول‌های فراوانی وجود دارد که طیفی گسترده را در برمی‌گیرد اما یک سر طیف او را خائن و همدست صدام دانستند و سر دیگر طیف معتقدند او قصد خدمت داشت اما از نظامی‌گری چیزی نمی‌دانست. برخی دیگر در همین سر طیف عملکرد ارتش و در رأس، فرماندهی کل قوا را مثبت ارزیابی می‌کنند. ذکر این نکته مهم است که عمده مطالب و شواهد این بخش اقتباس از منابعی است که پس از دوره ریاست جمهوری بنی‌صدر منتشر شده و لذا ممکن است تمام زوایای مسائل را در برنگیرد یا اصولاً فرصتی برای بیان تمام واقعیت‌های گذشته پیش نیامده باشد. مسئله مهم جنگ یکی از مواردی است که اولین رئیس جمهور با

آن به طور مستقیم درگیر بوده و لذا بررسی و نتیجه‌گیری تراز اعتدال و بدون سوگیری به دلیل مسائل سیاسی و تنگناهای موجود اگر نگوییم غیرممکن، دست کم بسیار دشوار است اما سعی بر آن است حتی المقدور از منابعی مستقل‌تر استفاده کنیم و با کنار هم قرار دادن نقل قول‌های طرفین مناقشه یعنی هم منتقدین و هم پاسخ‌های خود او، اگر نگوییم به نتیجه‌گیری کامل که به برداشتی قابل توجه و حداقلی که چارچوب اصلی نتیجه‌گیری‌مان را مشخص سازد برسیم. بخش عمده این فصل صرف پاسخ به این سوال خواهد شد که بالاخره «بنی‌صدر در جنگ خائن بود یا خادم یا نه خائن بود و نه خادم؟» اگر خائن بود شواهدش کدام است و اگر خادم بود به استناد کدام مدارک و اگر نه خائن و نه خادم براساس چه معیاری به این نتیجه رسیده‌ایم. نقل قول‌ها اطراف عملکرد بنی‌صدر در جنگ بسیار ضد و نقیض هستند شواهد نیز بسیار توأم با سوگیری و هرچه اختلاف نظرها، سوگیری‌ها و تردیدها بیشتر می‌شود عطش برای تحقیق و دریافت واقع امر بیشتر می‌شود. این نکته روشن است که جنگ ایران-عراق به عنوان یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های تاریخ معاصر در منطقه خاورمیانه مطرح است اما آنچه به موضوع بررسی ما باز می‌گردد سال اول جنگ و به خصوص نه ماه اول آن است که مسائلی اندکی متفاوت با دوره‌های بعدی است. اول به این دلیل که ابتدای جنگ با ناهماهنگی‌ها و بعضاً عقب‌نشینی قوای خودی همراه بود و همین امر موجب طرح بحث شناسایی مقصر یا مقصران آن گردید. دوم این‌که در آن دوره زمانی اختلافات درونی هیئت حاکمه که یک قطب آن رئیس‌جمهور و اطرافیان وی بودند مسئله جنگ را تحت تأثیر قرار داده بود. چنان‌که پیش‌تر متذکر شدیم رئیس‌جمهور با حفظ سمت، فرمانده کل قوا نیز بود و لذا مسئله جنگ طی ماه اول مستقیم به وی مربوط بود و او مطلع‌ترین فرد در مورد وقایع تاریخی این دوره است. از طرفی اختلافات و گاهی بهانه‌گیری‌ها از دو طرف درباره جنگ فراوان وجود داشت. از این جهت اختلافات جناحی و رقابت بر سر تصاحب قدرت سیاسی در جنگ ورود پیدا کرد و اختلافات اساسی بین دو جریان رقیب، مخالفان و موافقان رئیس‌جمهور را تشدید کرد به گونه‌ای که در مسئله‌ای مهم

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۷

و حیاتی چون صلح نیز دو جریان تفاهمی نداشتند. از این جهت یکی از چند مباحث اصلی این بخش به مسئله مهم صلح اختصاص دارد. پیش از ورود به بحث اصلی که عمدتاً به نقش رئیس جمهور در جنگ اشاره دارد باید یک نکته را اشاره نمود و آن این که با توجه به فراوانی شایعات، اتهامات، ادعاها، گاهی هم تهمت‌های ناروا به برخی از مسئولین جنگ در این دوره اولاً صرف آوردن مطلبی در این جا به معنی تأیید آن توسط نگارنده نیست و دوم آن که سعی بر آن بوده است با آوردن اسناد و مدارک قابل اعتنا و مقرون به صحت فضای واقعی آن دوره و واقعیات آن را منعکس سازیم.

آمادگی نظامی

پیش از ورود به بحث اصلی در مورد جنگ بهتر است نگاهی از درون به وضع ارتش و آمادگی دفاعی ایران پیش از جنگ بینداریم و با چشم اندازی روشن وارد بحث اصلی مان شویم. واقع امر این که در اواسط سال ۱۳۵۹ هنوز سپاه پاسداران و سازمان بسیج از انسجام و وحدت فرماندهی لازم برای جنگ برخوردار نبود و ارتش به عنوان تنها ستون اصلی مقاومت در برابر تهاجم دولت بعثی عراق مطرح بود. اما به واسطه وقایع انقلاب و تحرکات مسلحانه ضدانقلاب ارتش دچار زوال تدریجی شده و شیرازه آن از هم پاشیده بود، به طور کلی بر اساس اسناد و روایت‌ها عوامل مهم تضعیف ارتش در دوره پس از انقلاب اسلامی به شرح زیرند: ۱- تصفیه ارتش از عناصر رژیم سابق ۲- درگیری ارتش در برخی از نواحی داخلی مانند کردستان و بلوچستان ۳- کودتای نوره

۱) تصفیه ارتش

رئیس جمهور در مقابل منتقدان که وی را به بی‌کفایتی در جنگ متهم می‌ساختند مدعی بود ارتش طی دو سال قبل از جنگ هیچ گونه تحرک نظامی نداشته و فاقد نیروی انسانی و تجهیزات لازم برای دفاع از کشور است. ایشان تصفیه ارتش از عناصر رژیم سابق را یکی از عوامل اصلی فروپاشی سازمان ارتش می‌دانست. پس از انقلاب عده زیادی از امیران ارتش بازنشسته شدند،

عده‌ای برکنار یا به علت جرایم مختلف زندانی شدند و در کودتای نوژه نیز عده کثیری از کودتاچیان که جملگی از افسران رده بالا بودند اعدام گردیدند. از سوی دیگر دولت موقت دوره سربازی را از دو سال به یک سال تقلیل داد و اجازه داد سربازان در شهر محل زندگی خود خدمت سربازی را انجام دهند و همین باعث گردید پادگان‌ها از سرباز تهی شود.

از سوی دیگر طرح انحلال ارتش توسط گروه‌های چپ‌گرا نظیر سازمان مجاهدین خلق و همچنین طرحی که از سوی روحانیون حزب جمهوری اسلامی برای انحلال ارتش به شورای انقلاب پیشنهاد شد نشان می‌داد، تضعیف ارتش به گمان آنکه ممکن است در آینده کودتا کند در دستور کار گروه‌های سیاسی قرار داشت. به هر حال آیت‌الله خمینی با انحلال ارتش مخالفت نمودند اما مقرر شد با تصفیه ارتش از عناصر وابسته به رژیم قبل، به طور تدریجی بازسازی شود. هنوز چند ماهی از تصفیه ارتش نگذشته بود که جنگ آغاز شد، رئیس‌جمهور نمونه‌هایی از برخورد با فرماندهان ارتش را طی نامه‌های محرمانه به آیت‌الله خمینی گزارش نمود یک مورد تراشیدن سر فرمانده لشکر خراسان و دیگری دستگیری و شکنجه فرمانده تیپ دزفول بود.

ناخدا هوشنگ صمدی فرمانده تکاوران دریایی مدافع خرمشهر نیز تصمیمات و مصوبات نسنجیده را عامل تضعیف ارتش می‌داند: «در نیروی زمینی وقتی خدمت سربازی از دو سال به یک سال تنزل پیدا کرد پادگان‌ها خالی شدند، ارتش عراق روز سی و یک شهریور دویست و پنجاه هزار نفر فقط نیروی آماده جنگ داشت، مثل تقریباً همین بسیجی‌های ما، آموزش دیده بودند و غیر از ارتش خودش دویست و پنجاه هزار نفر از این افراد هم آماده برای جنگ داشت در حالی که ما چنین چیزی را نداشتیم، از انقلاب تا آغاز جنگ اکثر سربازها و افسران بیرون رفته بودند و هیچ استخدامی جدیدی را نداشتیم و چیزی را آموزش نداده بودیم، از خرداد ۵۹ آموزش‌ها و مانورها و تیراندازی‌ها شروع شد، چهل گردان نیروی زمینی در کردستان و اطراف آن برای مقابله با ضدانقلاب درگیر بود، چهل گردان خیلی زیاد است و چیزی برای ارتش باقی نمی‌ماند. شما حساب کنید که عراق با دوازده لشکر و چهل تیپ مستقل به ما حمله کرده است.» (خبرآنلاین، ۹۸/۷/۳، پوریا فیروزنژاد)

ایشان در جای دیگری می‌گوید: «در ارتش در اول انقلاب ۱۳ هزار نفر افسر ارشد را تصفیه کردند. آیا دیگر چیزی برای این ارتش می‌ماند.» (مجموعه تاریخ شفاهی، گفتگو با حسین دهباشی، اینترنت)

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۹

بیگدلی یکی از خلبانان پاکسازی شده از ارتش نیز در خاطره تأثربرانگیز خود از علاقه‌اش برای دفاع از کشور و بازگشت دوباره به خدمت سخن گفته است. ببینید:

«پس از جریان تصفیه نیروهای هوایی من بازنشسته شده و به مرغداری مشغول شدم. روز اول حمله عراق به ایران از منطقه علی‌شاه عوض که بین کرج و تهران است داشتم می‌آمدم به تهران که بروم منزل. دیدم دو هواپیمای «سوخو» عراقی دارند از بالای سرم پرواز می‌کنند. در ارتفاع خیلی کم. متأسفانه دقیق بعد صدای بمباران را شنیدم. وقتی رسیدم منزل با هیچ کس صحبت نکردم. رفتم توی اتاق، در را بستم و شروع کردم به گریه کردن. زار می‌زدم. به خودم می‌گفتم چرا من در چنین شرایطی به عنوان خلبان نمی‌توانم برای مملکت کاری بکنم. همسرم آمد به اتاق و از من پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ بلند شو و همین الان به نیروی هوایی تلفن بزن. اگر تو را برای پرواز قبول کردند من حاضرم مرا به عنوان گروگان آنجا نگه دارند و تو برو در جنگ علیه عراق شرکت کن. زنگ زدم به سرهنگ فکوری در ستاد نیروی هوایی. گفتم: من بازنشسته هستم. اگر به من اعتماد ندارید. زن و بچه‌ام را در ستاد هوایی گروگان بگیرید و به من هواپیما بدهید تا بروم بجنگم. فکوری گفت: همین الان بیا اینجا.» (بخش فارسی رادیو فرانسه، ۷۹/۶/۱۲)

۲) درگیری ارتش در کردستان

درگیری‌های خونین احزاب مسلح چپ‌گرا در نقاط مرزی چون کردستان، بلوچستان و مناطق ترکمن نشین پس از پیروزی انقلاب باعث شد ارتش توان خود را مصروف مقابله با تهدیدات جدایی طلبانه آن‌ها کند. عمده توان ارتش جهت مقابله با جنگجویان حزب دموکرات و حزب کومه‌له‌ی (زحمتکشان) در کردستان متمرکز بود. گفته می‌شد این احزاب در آن هنگام ۱۲ هزار نیروی جنگجو در اختیار داشتند، تقریباً چیزی بیش از یک لشکر، اگر هر لشکر به استعداد ۱۰ هزار نفر در نظر گرفته شود. لشکر ۶۴ ارومیه، لشکر ۷۷ خراسان، لشکر ۸۸ زاهدان، لشکر ۱۶ قزوین، لشکر ۸۶ خرم‌آباد، لشکر ۹۲ زرهی اهواز، لشکر ۸۱ کرمانشاه از معدود لشکرهای نیمه آماده ایران بودند. گفته می‌شد از ۶ یا ۷ لشکر آماده در آن هنگام ۲ تا ۳ لشکر آن درگیر جنگ با احزاب کرد در کردستان بود. یک سال و اندی جنگ فرسایشی در کردستان بخش مهمی از این سه لشکر را از بین برده بود و در عمل سه یا چهار لشکر نیمه آماده وجود

داشت که در جریان کودتای نوژه لشکر ۹۲ زرهی اهواز و تیپ نوهده (نیروهای ویژه) دچار فروپاشی شد و عملاً ۳ لشکر ارتش قادر به دفاع از کشور بودند.

۳) کودتای نوژه

در روزهایی که کشمکش جریان‌های سیاسی بر سر انتخاب نخست وزیر در جریان بود دقیقاً دو ماه و نیم قبل از شروع جنگ در اواسط تیرماه ۱۳۵۹ توطئه کودتا با اسم رمز «نقاب» کشف و خنثی شد. این کودتا به طور هم‌زمان در تهران و پایگاه هوایی همدان که بعدها به نام شهید نوژه نام‌گذاری شد، تیپ نوهده و لشکر زرهی اهواز برنامه‌ریزی شده بود. هر یک از جریان‌های سیاسی خود را عامل کشف و خنثی‌سازی کودتا دانستند، از مجاهدین خلق تا حزب جمهوری اسلامی و حزب توده و بالاخره رئیس جمهور همگی از تحت نظر داشتن و اطلاع قبلی از کودتا سخن گفتند و آن را دستاورد بزرگ برای خود توصیف کردند، رئیس جمهور طی مصاحبه‌ای جریان کودتا را شرح داد:

«واقعیت امر این است که فرمانده وقت نیروی هوایی شاید یک ماه و نیم یا دو ماه پیش، دقیقاً خاطر من نیست، اطلاع داد که در نیروی هوایی مثلاً در بعضی از چتربازان چنین تعبیرهایی دیده شده است شاید هم به صراحت از همین تیپ نوهده حرف زد و گفت که یک تشکلهایی در حال انجام است. این خبر را دادیم به دستگاه اطلاعاتی برای تحقیق و برپایه همان روش شناخت بر پایه توحید پیگیری کردیم تا این که حدود سه هفته پیش از این معلوم شد که اینها همان گروه نقاب هستند که در آن وقت در حدود ۷۰ یا ۸۰ نفر ارزیابی شده بودند و این که ۱۰ نفرشان هم برای ما شناخته شده بودند. کار ادامه پیدا کرد، دو هفته پیش از این دکتر باهنر تلفن کرد که مطلب مهمی است و دو نفر پیش شما می‌آیند، آقای موسوی اردبیلی هم بودند. معلوم شد که این دو نفر از نزدیکان دکتر یزدی هستند و با او نسبتی دارند و رفته بودند در مجلس به او بگویند و او را نیافته‌اند و باهنر گفته‌اند و بعد هم باهنر تلفن کرده و بالاخره شب ما را پیدا کرده بود، آمدند و گفتند که از نزدیکان‌شان اطلاع داده‌اند که قرار است در پایگاه یکم جمعه دو هفته پیش این کارها انجام بگیرد.

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۱

ما فکر کردیم این اطلاعات و آن اطلاعات قبلی دو جریان هستند و من بلافاصله فرمانده نیروی هوایی را و بعد هم فرمانده نیروی زمینی را خواستم و اطلاعات را به آن‌ها دادم و اطلاعات گروه اول را نیز دادم و گفتم که تعقیب کنید و مرتب گزارش کنید. چند روزی گذشت من عادت‌م این است که صبر نمی‌کنم به من گزارش بدهند. تعقیب می‌کنم بینم به چه مرحله‌ای رسیده است و یا ممکن است در روز چند بار بپرسم بعد برای سخنرانی به میدان شهدا رفتم در آنجا یک خواهری یک نامه‌ای را توی ماشین انداخت که حکایت از توزیع اسلحه در تهران می‌کرد و نام یک ارتشی هم جزء آنان بود، آن اطلاعات را به اطلاعات قبلی ضمیمه کردم: حالا اگر ما نخواهیم اسم ببریم از جهت اخلاق نادرست است. دو روز قبل از این قضایا از دو گروه سیاسی هم دو اطلاع آمد، البته این اطلاعات چیز تازه‌ای برای ما نداشت. در جریان این واقعه اطلاعات سپاه و ارتش و نیروی هوایی هماهنگی کردند و آن نقشه که قرار بود در فلان جا به چه ترتیب اجتماع کنند پیگیری کردند. همه نیروها شرکت فعالانه داشتند. پس به این ترتیب قضیه را خود ارتش اول پی برد، تعقیب از خود ارتش شد، تا رسید به این سه چهار روز پیش که معلوم شد ناگهانی می‌خواهند عمل کنند، شاید هم متوجه شده بودند که ما در تعقیب آن‌ها هستیم فکر کرده بودند به اصطلاح ما را خام کنند و عمل کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲۲)

واقع امر آن بود که نیروهای حزب توده و سازمان مجاهدین اولی بیشتر و دومی کمتر اطلاعات نسبی از طریق سرویس‌های اطلاعاتی شوروی سابق نسبت به احتمال کودتا طی هفته‌های آینده را دریافت کرده بودند و هشدارهای لازم از طریق سفیر شوروی به اطلاع مقامات رسمی نیز رسیده بود، چنانکه اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس وقت در خاطرات خود به آن اشاره کرده است. به احتمال قریب به یقین اطلاعات از سوی شوروی چه از کانال رسمی (سفارت) و چه غیررسمی از طریق گروه‌ها و احزاب از جمله حزب توده در اختیار رئیس جمهور نیز قرار داده شده بود اما جملگی اطلاعات دقیقی که

روی آن بتوان اقدام به عملیات ضد کودتا کرد نبودند، بلکه کلیاتی از احتمال وجود خطر را گوشزد می‌کردند.

رئیس جمهور اقدام سرکوب کودتا را به واسطه آنکه فرماندهی کل قوا را تحت اختیار داشت، رهبری می‌کرد، اما نقش سپاه پاسداران، ارتش و سازمان‌های اطلاعاتی تازه تأسیس این دو نیرو، احزاب چپ گرا و بالاخره اطلاعات مردمی سهم اصلی را در خشی سازی طرح کودتا ایفا کردند. رئیس جمهور از این‌که اقدام به موقع در مقابل کودتا صورت گرفت و آیت‌الله خمینی از آن ابراز رضایت کرده‌اند، اظهار خوشوقتی نمود:

«دیشب (یکشنبه شب) آقای اشراقی و آقای دادستان کل پیش من بودند، صحبت از خوب مهار شدن و خشی شدن کودتا بود. آقای اشراقی گفتند وقتی شب پیام شما رسید که توطئه را مهار کردیم و توطئه‌کنندگان شناخته شدند و دیگر هیچ خطری نیست، امام لبخندی زدند و گفتند پس می‌روم بخوابم. این حکایت از اعتماد ایشان به کار ما داشت و مایه شادی ما بود. آقای اردبیلی گفت من در شورای انقلاب هم مجدداً طرح کردم که باید از رئیس جمهور به مناسبت کوششی که در کشف این توطئه کرده است مثلاً تشکری می‌کرد و یا کاری می‌کرد من در آنجا گفتم که ما از خیر تشکر گذشتیم، عده‌ای چنان تبلیغ می‌کنند مثل این‌که کودتا قرار بوده به ضد غیر من صورت بگیرد و این را یک مقدمه‌ای قرار داده‌اند برای یک تسویه حساب‌هایی و عده‌ای خودشان را وارد در امور نشان می‌دهند که هیچ وارد در امور نبوده‌اند و یک دروغ‌ها و حرف‌های نادرستی زده می‌شود که این همان زمینه اجتماعی فراهم کردن برای این گونه طرح‌هاست. واقعیت واقعیت است، دروغ هم دروغ است. شما اگر روزنامه‌های آنچنانی را ملاحظه کنید، اصلاً مثل این‌که این کودتاچیان کاری به کار رئیس جمهوری نداشته‌اند. مثل این‌که قرار بوده ما را ناز و نوازش بکنند. خوب این تبلیغاتی است که متأسفانه باید بگویم برای رد گم کردن است و برای از بین بردن آن نقش مخربی است که زمینه‌ساز این توطئه‌هاست. امتحان من این است که بعضی تبلیغات می‌کردند که ما خط غربی هستیم، لیبرال هستیم، معلوم شد اگر پیش‌بینی‌ها تحقق پیدا کرده بود چه بلایی به سر ما

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۳

می‌آمد، خوب اگر ما غربی بودیم آن‌ها چه مرضی داشتند بر ضد ما این همه توطئه بچینند. پس این توطئه‌ها را که می‌چینند معلوم است که نه، خط مکتبی ما هستیم و مردم درست تشخیص داده‌اند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲۲)

پس از کودتا دستگیری‌ها و تصفیه ارتش شدت گرفت و عده زیادی از سرای کودتاچی بلافاصله به جوخه اعدام سپرده شدند. بسیاری از فرماندهان ارشد بازداشت و تحت بازجویی قرار گرفتند و این هنگامی بود که درگیری جناح‌های سیاسی برای کسب کرسی‌های هیئت دولت به شدت ادامه داشت. اما برخی اقدامات خودسرانه در تعقیب و تنبیه فرماندهان ارتش باعث نگرانی رئیس جمهور و فرمانده کل قوا شد. وی در چند مورد به صورت حضوری و با ارسال نامه از رهبر انقلاب خواست دستور دهد اقدامات خودسرانه علیه فرماندهان ارتش متوقف شود. از جمله نامه‌های ۵۹/۳/۱ و ۵۹/۳/۲۵ رئیس جمهور که بدان خواهیم پرداخت. در یک مورد خیلی حاد سید محمد غرضی استاندار خوزستان با عزل فرمانده لشکر زرهی خوزستان خود اقدام به انتصاب فرمانده نیروی دریایی، زمینی و هوایی در استان نمود، کاری که جزء شئون فرمانده کل قوا بود و این مسئله رئیس جمهور را برافروخت.

این مسائل همزمان با کودتای نوژه که بخش اصلی آن در اهواز قرار بود اجرا شود صورت گرفت. در حالی که خوزستان خط مقدم و مرز طولانی با عراق داشت فروپاشی لشکر اهواز نشان می‌داد وضعیت ارتش به طور فزاینده به سوی بی‌نظمی و هرج و مرج پیش می‌رود.

علی جنتی که در روزهای ابتدای جنگ در خوزستان در استانداری و ارگان‌های دولتی مشغول به کار بود به وجود ناهماهنگی و عدم رعایت سلسله مراتب به علت شرایط بحرانی جنگ به خصوص در خوزستان اشاره می‌کند، او انتصاب فرمانده سپاه خوزستان به عنوان فرمانده لشکر ارتش را به عنوان نمونه ذکر می‌کند: «روز بعد، آقای غرضی بدون هماهنگی به آقای شمخانی (فرمانده وقت سپاه اهواز) حکمی داد و او را به فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی منصوب نمود! ایشان هم با همین حکمی که از رادیو خوزستان خوانده شد به لشکر رفت و کار فرماندهی آن‌جا را به عهده گرفت. این کار موجب عصبانیت

بنی صدر شد. بنی صدر در آن زمان هم رییس شورای انقلاب بود و هم فرماندهی ارتش را بر عهده داشت. وی به دنبال این ماجرا، برخوردهای خیلی تندی با آقای غرضی کرد؛ اما به هرحال این ترفند بسیار موثر واقع شد و ارتش کاملاً در اختیار نیروهای انقلاب قرار گرفت.» (جنتی، ۱۳۸۱، ۱۸۱)

سیدمحمدغرضی علت انتصاب فرماندهان نظامی از سوی خود را تلاش ارتش برای کودتا در اهواز می‌داند. او از اهداف کودتا سخنی نمی‌گوید، اما معتقد است کودتاجیان قصد داشتند او را بکشند، او مدعی است، افرادی چون بنی صدر هنوز قصد کشتن او را دارند:

«وقتی به خوزستان رفتم، وقایع خیلی سنگینی اتفاق افتاد. کودتای نوژه بخش زمینی‌اش در خوزستان شکل گرفت. بختیار به دفتر صدام در عراق آمده بود و لشکر ۹۲ مأمور بود که خوزستان را بگیرد و جمهوری دموکرات خوزستان را شکل دهد. چهارشنبه ظهری بود که به همراه آیت‌الله موسوی جزایری به یکی از پادگان‌ها رفتم و برای نظامی‌ها سخنرانی کردم. متوجه شدم برخی از نظامی‌ها از من فرار می‌کنند و حرکت‌های عجیبی دارند. پس از پادگان به استانداری برگشتم. چند لحظه‌ای نگذشته بود که به دفتر آمدند و گفتند غرضی چرا نشسته‌ای؟ لشکر ۲ که مأمور بود در مرز بستان بماند، به داخل پادگان برگشته است و تانک‌هایشان هم رو به سوی استانداری است. من بلافاصله شمشانی، آوایی و جهان‌آرا را به عنوان فرمانده نیروی زمینی، هوایی و دریایی ارتش منصوب کردم و همه چیز به هم خورد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در دالان کوچکی از سوی دفتر امام می‌آمد. ایشان در آن مسیر به من فرمودند: غرضی، اگر امام نبود، اعدام کرده بودند. من رفتم خدمت امام، امام فرمودند بروید بنی صدر را ببینید و با ایشان صحبت کنید. من اطاعت امر کردم و رفتم پیش بنی صدر، بنی صدر به قدری از دست من عصبانی بود که کارش می‌زدی خونسش نمی‌آمد اما او کار از دستش خارج شده بود. او هنوز در پی کشتن من است. او می‌خواست هدایت جنگ به سمت ارتش برود اما ما می‌خواستیم جنگ را مردم مدیریت کنند.» (سایت فردا، ۹۴/۲/۳۱)

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۵

رئیس جمهور اقدام سیدمحمد غرضی استاندار خوزستان (بعدها وزیر نفت و وزیر پست و تلگراف و تلفن شد) در عزل و نصب فرماندهان نیروی زمینی، هوایی و دریایی استان خوزستان بدون اطلاع او به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح، را جزء اقدامات خودسرانه به بهانه کودتا یا همان طرح نقاب دانست و آن را پرده‌ای دیگر از جریان تضعیف و حذف خود دانست:

«پس از این که مطالب را من توضیح دادم کار استاندار خوزستان (سیدمحمدغرضی) مطرح شد که بدون تماس با ریاست جمهوری و بدون این که اختیارات قانونی داشته باشد و بدون توجه به حساسیت موقعیت خوزستان کاری کرده است که با هیچ عقل و منطقی جور نیست و آن نصب فرمانده برای نیروهای مسلح (نیروهای زمینی - دریایی و هوایی) است.

در این باره این نکات باید به اطلاع مردم برسد:

چون پیش از انجام طرح به ما اطلاع رسیده بود که خوزستان منطقه‌ی حساس است که از آنجا حمله خواهد شد، شخص خود من به استاندار خوزستان تلفن کردم که اوضاع خوزستان حساس است و باید مراقب باشد. بنابراین ما کاملاً در جریان وضع خوزستان بودیم و خود قبلاً به استاندار اطلاع داده بودیم.

پس از این که معلوم شد چند تن از نظامیان خوزستان نیز در این طرح کودتا شرکت داشتند، به لحاظ حساسیت وضع در آنجا و ضرورت متزلزل نشدن فرماندهی در آن منطقه با مسئول اطلاعات سپاه قرار شد که اگر اختلالی ایجاد نکنند اینها را توقیف کنند به طوری که هیچ سکنه‌ای و تزلزلی برای فرماندهی بوجود نیاید. ولی ناگهان در اراک که بودم به من تلفن شد که استاندار خوزستان به یک چنین کار شگرفی دست زده است که البته من این مسأله را مسکوت نخواهم گذاشت و با قاطعیت در این زمینه عمل خواهم کرد برای این که این گونه کارهای ناسنجیده به قیمت سرنوشت یک کشور تمام می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲۲)

چندی بعد رئیس جمهور از دیدارش با سیدمحمدغرضی می‌گوید:

«استاندار خوزستان با معاون وزارت کشور آمد بعد گفت که مسأله را بزرگ کرده‌اید و فرمانده نصب نکرده است درحالی که در تلگراف به امام صراحتاً گفته است که فرمانده نصب کرده‌ایم و من خطرات این کار را به او گوشزد کردم!». (همان، ۵۹/۳/۲۵)

رئیس جمهور روز بعد از دیدار دوباره با استاندار خوزستان و حل و فصل مسئله سخن می‌گوید. به نظر می‌رسد رئیس‌جمهور برخلاف نظر اولیه برخورد تندی با وی نداشته است:

«استاندار خوزستان آمد و بار دیگر خطرات خروج از حوزه مسئولیت را شرح دادم و گفتم که آسان است که کسانی بدون اطلاع از واقعیت‌هایی که مسئولان اجرایی کشور با آن‌ها روبرو هستند، شعار بدهند و کف بزنند و کار شما هم یک کار انقلابی به حساب بیاید اما با توجه به اطلاعاتی که با او در میان گذاشتم این کار یک خطای بزرگ بوده است و قرار شد که به جبران این خطا، این خط جبران بشود و او عصر در شورای امنیت ملی شرکت بکند». (همان، ۵۹/۴/۲۶)

اما نتیجه کودتا تضعیف بیشتر سازمان ارتش به خصوص در مناطق مرزی و خوزستان بود. هوشنگ صمدی فرمانده تکاوران دریایی در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر شرایط یغرنج واحدهای ارتش در خوزستان پس از کودتا را چنین توصیف می‌کند: «آیا این کشور ارتش می‌خواهد یا نه؟ ما که با کسی جنگ نداریم اما مدافع هستیم پس باید مدافع مجهزی باشیم. مرداد سال ۵۹ حدود دو ماه قبل از جنگ جریان کودتای پادگان نوژه به وجود آمد. شما بروید ببینید چه بلایی بر سر لشکر ۹۲ اهواز آمد؟ من اگرچه جزو نیروی دریایی بودم اما اطلاعاتم در این زمینه کافی است. اصلاً از خود نیروی زمینی پرسید چه بلایی بر سر این لشکر آمد؟ اکثراً سرگرد به بالا همه گرفتار بودند. من آن زمان فرمانده گردان تکاوران ارتش بودم. تمام سران لشکر ۹۲ در کودتای نوژه گرفتار و عده‌ای بازداشت شدند. من روز اول مهر ۵۹ یعنی دومین روز جنگ وقتی وارد خرمشهر شدم. فرمانده گردان تانک برای لشکر ۹۲ که باید یک سرهنگ دو، رسته زرهی باشد یک سروان مخابرات بود.» (سایت معارف دفاع مقدس، ۹۳/۳/۱)

ایشان در جای دیگر از عملکرد استاندار خوزستان در ابتدای جنگ می‌گوید:

در ۴۵ روز مانده به جنگ کودتای نوژه راه افتاد نتیجه آنکه استاندار خوزستان ۱۹ نفر را در میدان صبحگاه لشکر ۹۲ زرهی خوزستان اعدام می‌کند. چه برای این لشکر زرهی می‌ماند. افسر و سرباز با چه روحیه‌ای باید

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۷

بجنگد. فرماندهان نیروی دریایی، هوایی و زمینی خوزستان توسط استاندار (غرضی) تعویض شدند. من برای گرفتن تانک دنبال فرمانده گردان تانک بودم. یک سروان رسته مخابرات را گذاشته بودند فرمانده یک گردان زرهی! (مجموعه تاریخ شفاهی، گفتگو با حسین دهباشی)

در جمع‌بندی این بخش به طور خلاصه می‌توان اشاره نمود وضعیت ارتش به خصوص نیروی زمینی ارتش در بدترین وضعیت ممکن قرار داشت و شرایط نیروی هوایی و دریایی گرچه بهتر بود اما سازمان آن‌ها هم دچار بی‌نظمی بود. رئیس جمهور و فرمانده کل قوا در چنین شرایطی از فروردین ماه ۱۳۵۹ با تجاوزات مرزی عراق مواجه بود. هر از چندگاهی مناطق مرزی و پاسگاه‌های مرزی زیر آتش توپخانه متجاوزان عراقی قرار می‌گرفت و تنش بین دو کشور به طور فزاینده در حال اوج‌گیری بود. رئیس جمهور و فرمانده کل قوا در این هنگام از فرماندهان سه نیرو می‌خواهد گزارشی از آمادگی خود ارائه کنند. وی می‌گوید:

«بنابر گزارش‌های فرماندهان سه نیرو، میزان آمادگی نیروی زمینی صفر درصد، میزان آمادگی نیروی هوایی ۱۰ درصد و میزان آمادگی نیروی دریایی ۲۰ درصد بود.» (غریب، ۳۸، ۱۳۸۵)

وی بعدها در مصاحبه‌ای گفت این آمادگی در زمان وقوع جنگ به این صورت بود، نیروی زمینی ۱۰ درصد نیروی هوایی ۹۰ درصد و نیروی دریایی ۹۰ درصد.

رئیس جمهور در نامه‌ای به رهبر انقلاب مهم‌ترین خدمت خود به نظام را انسجام بخشی به ارتش توصیف می‌کند:

«اگر اینجانب هیچ خدمتی نکرده باشم این خدمت را کرده‌ام که یک ارتش پریشان و پراکنده و مأیوس و پر هرج و مرج را که در پیام خودتان در اول سال هم بود که دیگر تحمل هرج و مرج داخلی آن را نخواهید کرد را تحویل گرفته‌ام و با آن در کردستان و گنبد و آذربایجان غربی و حال در تمامی غرب ایران دارم می‌جنگم و امروز قوی‌تر از روز شروع به جنگ نیز شده است. در تغییر روحیه و فکر ارتش همین بس که ساخته رژیم شاه بود و حالا دارد از رژیم شما دفاع می‌کند.» (غریب، ۴۱، ۱۳۸۵)

گرچه وی از انسجام صحبت می‌کند اما تا قبل از آغاز جنگ چنین انسجامی در ارتش پدید نیامده بود و حداقل ۴ تا ۶ ماه پس از جنگ انسجام نسبی در نیروهای مسلح پدید آمد. حال با چنین شرایطی می‌توان به سهولت تصور نمود چگونگی کشور وارد مرحله جنگ تحمیلی شده است.

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد تضعیف ارتش به خصوص بعد از کودتای نوژه اپوزیسیون خارج نشین، دولت‌های غربی و دولت بعثی عراق را به طمع انداخت که زمان مناسب برای حمله به ایران و تحمیل خواسته‌های‌شان فرا رسیده است.

در تاریخ ۲۲ مهر ماه ۱۳۹۰ شمسی، وزارت خارجه انگلیس مدارک سری را از طبقه‌بندی خارج و آن را منتشر ساخت که نشان می‌دهد وزارت خارجه انگلیس در دیدارهای فشرده با اپوزیسیون ایران و رهبران عراق در حال ایجاد رابطه‌ای و تشویق عراق برای حمله نظامی به ایران بودند. این مدارک نشان می‌دهد این ملاقات‌ها از مرداد تا آبان ماه ۱۳۵۹ به طور مداوم ادامه داشته است و شاهپور بختیار در تاریخ ۵۹/۶/۳۱ روز اول جنگ از بغداد دیدار کرده است:

«گزارش سری دیوید میرز مسئول بخش خاورمیانه وزارت خارجه بریتانیا به تاریخ ۲۵ سپتامبر/ سوم مهر، خبر از سفر بختیار به عراق در آستانه حمله نظامی عراق به ایران (۲۲ سپتامبر/ ۳۱ شهریور) می‌دهد. در ادامه این گزارش عنوان شده که عراق از اپوزیسیون ایرانی خواسته تا در جبهه‌های نبرد پشت سر نیروهای عراقی حاضر شوند تا دولت خود را در مناطق اشغالی تشکیل دهند. در پایان این گزارش درباره بازتاب چنین اقدامی این گونه هشدار داده شده است: «من معتقدم که ایجاد دولت جایگزین تبعیدی مثلا در خوزستان به شدت می‌تواند بخت آنان را برای این که هرگز توسط مردم ایران پذیرفته شوند را کاهش دهد، مگر آن که عراقی‌ها خود را آماده فتح کل ایران کنند تا تبعیدی‌ها را به قدرت برسانند.» (راديو فردا، ۹۰/۵/۱۹)

«بروز جنگ با توجه به دامنه کم‌هایی که آن دو (اویسی و بختیار) از عراق دریافت کرده‌اند موجب سردرگمی آنان شده است. آن‌ها احتمالا وسوسه

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۹

شده تا به ایران برگردند و با کمک عراق اداره بخش‌های اشغالی خوزستان و یا کردستان را در اختیار خود بگیرند.» (همان)

شبهه این اطلاعات دو سال قبل از آن (۱۳۹۰ شمسی) توسط یکی از مقامات سابق عراق فاش شده بود:

«حامد الجبوری وزیر امور ریاست جمهوری و امور خارجی و فرهنگ عراق در زمان حسن البکر و صدام حسین در مصاحبه با تلویزیون الجزیره ۲۵ جولای ۲۰۰۸ (۵ تیر ۱۳۸۷) نیز از این حقیقت پرده برداشته بود:

وی در این گفتگو تصریح کرده است که جورج براون، وزیر امور خارجه انگلستان در زمان حزب کارگر، شاهپور بختیار و تیمسار اویسی در جلسه‌ای این پیام را به صدام دادند که بهترین وقت برای حمله به ایران است. در این جلسات همه کسانی که با صدام ملاقات می‌کردند تأکید داشتند که ایران در آستانه فروپاشی و ارتش این کشور متلاشی شده و نیروی هوایی این کشور به علت اعدام افسرانش زمین گیر شده است. همه آن‌ها به گونه‌ای صحبت می‌کردند که گویا عملیات نظامی در ایران صرفاً تفریح است و همین مسئله صدام را به آغاز جنگ با ایران تشویق می‌کرد.» (همان)

وقایع تاریخی پیش از جنگ

در فروردین ماه ۱۳۵۹ دقیقاً دو ماه پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری جرقه طولانی‌ترین جنگ منطقه خاورمیانه در قرن بیستم زده شد. فردی به نام سمیر نور علی در تاریخ ۵۹/۱/۱۶ هنگام سخنرانی طارق عزیز معاون رئیس جمهور در دانشگاه مستنصریه بغداد او را مورد سوءقصد قرار داد اما قبل از آنکه آسیبی به طارق عزیز برساند به قتل رسید. پدر او تاجر و اهل بغداد بود و دولت عراق مدعی شد او عضو حزب «الدعوه الاسلامیه» بوده است. دولت عراق مدعی شد او در سال ۱۹۷۸ یک سال قبل پیروزی انقلاب اسلامی حدود یک ماه در ایران حضور داشته است. بلافاصله پس از این ترور بهانه‌جویی صدام آغاز شد. وی ابتدا آیت‌الله محمدباقر صدر و خواهرش بنت الهدی را دستگیر و عده زیادی از ایرانیان مقیم عراق و مخالفان دولت را از

۳۰/اولین رئیس جمهور و جنگ

عراق اخراج نمود. در تاریخ ۵۹/۱/۲۵ پس از مدتی گمانه‌زنی شهادت آیت‌الله صدر و خواهرش به دست عمال رژیم بعثی عراق منتشر شد و به موازات آن آتشباری توپخانه عراق به نواحی مرزی غرب ایران آغاز شد. اخبار متعددی نیز در مورد تسلیح احزاب مخالفت کرد توسط رژیم بعثی عراق وجود داشت که به دلیل عدم تسلط کامل نیروهای دولتی بر این منطقه میزان دقیق و کیفیت سلاح های ارسال شده برای معارضین داخلی مشخص نبود. در تاریخ ۵۹/۱/۲۰ فرمانده گروهان ژاندارمری دهلران خبر از نقل و انتقال وسیع نیروهای عراقی در مرز دهلران داد.

در تاریخ ۵۹/۱/۲۳ فرمانده عملیات سپاه خبر از تبادل آتش شدید در منطقه قصرشیرین تا سومار داد.

روزنامه انقلاب اسلامی در تاریخ ۵۹/۲/۱۸ از قول سرگرد محمدجواد موذن نماینده وزارت دفاع در مناطق غربی اعلام می‌کند که دو لشکر عراق در آن سوی مرزها در منطقه ایلام مستقر شده‌اند و فاصله آنها تا مرز حدود یک کیلومتر است! (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۱۸)

در ۵۹/۱/۲۶ پنج ماه قبل از شروع جنگ برای اولین بار رئیس جمهور با حضور در منطقه عملیاتی غرب در جریان درگیری‌های مرزی که عمدتاً در منطقه قصرشیرین تا سومار و نفت شهر (جزء استان کرمانشاه) متمرکز بود قرار گرفت. وی در همین مرحله از محل اسکان ایرانیان رانده شده از عراق بازدید و بعد از مناطق جنگی استان ایلام نیز بازدید کرد. او نیز هم‌صدا با منتقدین جدی خود در جریان مذهبی و حزب جمهوری اسلامی خواهان سرنگونی رژیم عراق شد. دقیقاً همان شعاری که بعدها دستاویز رژیم بعثی عراق برای تجاوز به ایران شد. بنی‌صدر در کرمانشاه طی سخنرانی خود از سربازان عراقی می‌خواهد رژیم بعثی عراق را سرنگون کنند:

«بیشتر امید ما این است که سربازان و افسران عراقی، رژیم بعث را نپذیرند و برای سرنگونی آن بکوشند، صف‌آرایی مسئله مهمی نیست. سرباز عراقی به روی سرباز مسلمان و برادر مسلمان خودش نمی‌ایستد ما نه توقعی در عراق داریم و نه می‌خواهیم ذره‌ای از خاک آنها را بگیریم ما هیچ از این برنامه و

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۱

هدف‌ها نداریم، این یک رژیم فاسدی است که به تحریک آمریکایی‌ها برای ما بازی درمی‌آورد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱/۲۶)

وی همان روزها، به عراق هشدار می‌دهد که در صورت تعرض به ایران، دشمن را حتی در خاک خودش تعقیب خواهد کرد:

«من باید بگویم که اگر دولت عراق به خود جرأت بدهد و قدم پیش گذارد ما در حد تنبیه نخواهیم ایستاد آنقدرها به آمادگی نیروهای مسلح دلگرم و امیدوار و مطمئن هستیم که یقین دارم که اگر همه ما بخواهیم فرزندان اسلام و ایران را در مرزها نگهداریم آن‌ها نخواهند ایستاد و تعقیب دشمن را فریضه‌ی خودشان خواهند شمرد و حتماً دشمن متجاوز را تا درون مرزهایش تعقیب خواهند کرد. ملت عراق (ملت برادر ما) زیر چکمه‌های فاشیست‌های سرخ آماده‌اند فرصت پیدا کنند علیه یک طاغوت سرسپرده‌ای قیام کنند برای ما چه فرصتی مغتنم‌تر از این.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱/۲۳)

درست دو ماه و نیم قبل از حمله ارتش عراق به ایران روزنامه انقلاب اسلامی در تاریخ ۵۹/۴/۱۹ گزارش روزانه رئیس جمهور را که در تاریخ ۵۹/۴/۱۷ یک بار چاپ شده بود به دلیل اهمیت زیاد دوباره در صفحه ۱۲ خود چاپ می‌کند. این روزنامه تحت عنوان «هشدار قبلی رئیس جمهور» می‌نویسد: «بریده‌ای از مطلب «روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد» به تاریخ ۵۹/۴/۱۷ که در آن رئیس جمهور کشورمان نسبت به حمله گسترده رژیم مزدور عراق در روزهای آینده هشدار داده بود.» و در ذیل آن هشدار رئیس جمهور را به شرح زیر می‌آورد:

«دیروز از جمله ملاقات‌ها، ملاقات یک فرانسوی با من بود. دو اطلاع دادند یکی مطلبی که رئیس جمهور فرانسه به سفیر فرانسه در تهران گفته است. سفیر فرانسه در تهران به او گزارش داده در مخالفت با ما و پیوستن به محاصره اقتصادی ایران و اثرات زیانبار این کار و بی‌فایده‌گی این کار، رئیس‌جمهوری فرانسه به او پاسخ داده که می‌دانم اما آمریکا فشار طاقت فرسایی به ما وارد می‌کند و کارتر به صراحت به ما گفت که آمریکا به هیچ قیمت از دو کشور صرف‌نظر نخواهد کرد. یکی ایران و دیگری آلمان.

خبر دوم، از قول «وانس» وزیر خارجه سابق آمریکا می‌داد، او گفته است که اختلافش با کارتر و مشاور امنیتی و مطبوعاتی او بر سر شیوهی عمل در ایران است و این سه نفر بر این باورند که با تشدید اختلاف‌هایی مثل اختلاف با دولت مرکزی (کردها با دولت مرکزی) برانگیختن توطئه‌هایی در قسمت‌های مختلف کشور و کشاندن دولت به درگیری‌ها در همه جا و ایجاد توسعه اختلاف در میان گروه‌های مختلف می‌توان دولت ایران را به حد کافی ضعیف کرد و با ناتوانی‌های اقتصادی او را از پا درآورد.

این دو خبر را که او داد خبر سومی را هم اضافه کرد که دو وجه دارد که یک وجهش در روزنامه لوموند فرانسوی بود که نیروهای نظامی در خاک عراق آماده عملیات در ایران می‌شوند. و بختیار تصدیق کرده است که چنین نیروهایی وجود دارد. خبری که از منبع ایرانی بود که در منطقه کرمانشاه خواب یک آشفتگی و توطئه خونینی را از حالا تا پانزده روز آینده دیده‌اند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۱۹)

دو روز بعد رئیس‌جمهور تحرکات مرزی دولت عراق را توسط دو نفر از نمایندگان معتمد خود، تأیید می‌کند:

«صبح ابتدا آقایان [فضل الله] محلاتی و حسین خمینی (نوه آیت‌الله خمینی) که از کرمانشاه آمده بودند به همراه آقای میرسلیم معاون وزارت کشور آمدند. درباره کردستان و کرمانشاه گزارش دادند و معلوم شد که نیروهای دشمن در خاک عراق تدارکاتی دیده‌اند و خبری که قبلاً بما داده شده بود، صحت دارد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۱۹)

در گزارش روزانه دو روز بعد دوباره رئیس‌جمهور از اقدامات جهت پیگیری تهدیدات در مرز غربی سخن می‌گوید:

«صبح جلسه شورای امنیت کشور بود. مسائل گوناگونی طرح شد. نخست راجع به غرب کشور بحث شد و احتمال حمله ضد انقلاب از خاک عراق. مطلبی که من در گزارش روز قبل از یاد برده بودم مسئله طرح امنیت عمومی منطقه غرب و مقابله قطعی با ضد انقلاب بود. در این جلسه درباره اطلاعاتی که در نحوه عمل ضدانقلاب رسیده بود، بحث کردیم و گفتم هدف ارتش

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۳

عراق مشغول کردن ما در مرزهاست تا در درون عناصر مسلح‌اش توطئه‌هایی را در نقاط مختلف ترتیب بدهند. گفته شد که برژینسکی مشاور امنیتی کارتر نیز در عراق بوده است و وقتی از او درباره‌ی این سفر سوال کرده‌اند، لبخند زده است؟!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲۱)

همین طور در گزارش روزانه تاریخ ۵۹/۵/۷ رئیس جمهور اشاراتی به توطئه گسترده خارجی در منطقه غرب و کردستان نمودند اما به علت سری بودن، آن را شرح ندادند:

«امروز گزارش‌هایی که مسئولان اطلاعات سپاه و ارتش هر دو آورده بودند حکایت از این می‌کرد که برداشت من صحیح بوده و علائم روشنی از چنین طرحی از سوی دشمن بدست آوردند. بعد من می‌گویم که در پنج شنبه رئیس ستاد و مسئول اطلاعات ارتش به نزد من آمدند. برای دیدار فوق‌العاده و گفتند که اطلاعات خیلی روشن کننده‌ای در این زمینه به دست آوردند که به موقع خود خواهم گفتم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱۵)

در کارنامه رئیس جمهور مورخ ۵۹/۵/۱۱ به طور سربسته وی از اطلاعات مهم ارائه شده توسط سفیر ایران در مسکو سخن می‌گوید، وی بعدها در خاطرات خود این اطلاعات را مرتبط با آغاز قریب‌الوقوع جنگ می‌داند:

«بعد دکتر مکرری سفیر ایران در مسکو آمد و اطلاعاتی هم که می‌گفت در فرانسه بدست آورده است داد. او درباره توطئه‌ای می‌گفت، که طرح آن را ریخته‌اند که مشابه بود با اطلاعاتی که ما بدست آورده بودیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱۹)

در روز ۱۴ مرداد نیز از طریق وزیر دفاع اطلاعات پیگیری می‌شود. وی می‌گوید:

«از آنجا به منزل آمدم که نزدیک یک بعد از نیمه شب بود و به کارهایی که معمولاً می‌پردازم، پرداختم تا این که دکتر چمران وزیر دفاع که الان نیز وکیل مجلس است درباره اطلاعاتی که آن روز در زمینه تحرکات دشمن رسیده بود تا نزدیک سحر صحبت کردیم قرار شد که پیگیری شود، ببینیم چه خواهد بود.» (همان، ۵۹/۵/۲۷)

یک روز بعد گویا مسئله حاد و جدی پیش آمده است که تشکیل شورای امنیت ملی به ریاست رئیس جمهور را ضروری ساخته است:

«صبح ساعت ده و نیم جلسه شورای امنیت ملی برقرار شد. طرحی را برای هماهنگی در استان‌های مختلف بین نیروهای مسلح تحت سرپرستی استاندار که استاندار فارس تهیه کرده بود، عرضه شد. بعد مسئله این‌که آیا توطئه‌های دشمن منطقه‌ای است و یا در سراسر کشور انجام می‌گیرد، بحث شد و رئیس ستاد ارتش توضیحاتی داد که این یک طرح سراسر کشوری است و من درباره این‌که وقتی طرح کشوری است باید طرح مقابله با آن هم کشوری باشد صحبت کردم قرار شد چهار یا پنج موضوع مهم مورد بحث قرار گیرد و برای آن‌ها طرحی تهیه بکنیم و به اجرا دریاوریم تا میان نیروهای ما در استان‌ها اولاً بین خودشان هماهنگی کامل بوجود آید، ثانیاً بین آن‌ها و مرکز نیز هماهنگی کامل وجود داشته باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۷)

پس از جمع‌بندی اطلاعات گویا فرمانده کل قوا به این نتیجه می‌رسد که احتمال وقوع درگیری بسیار زیاد است و از این رو بررسی اوضاع منطقه غرب ضروری است.

رئیس جمهور دو روز پس از مشخص شدن و رأی اعتماد مجلس به نخست وزیر (محمدعلی رجایی) برای انجام وظایف فرماندهی کل قوا عازم منطقه غرب شد. این دومین بازدید فرمانده کل قوا از مناطق مرزی با عراق بود که در آن استحکامات دفاعی در عقبه مرز (همدان) و خطوط اصلی تهاجم احتمالی (کرمانشاه) مورد بازدید ایشان قرار گرفت. وی درست ۳۶ روز قبل از جنگ، قریب‌الوقوع بودن آن را اعلام می‌کند و تهدیدات نامزد جمهوری خواه آمریکا را جدی تلقی نموده، جنگ تحمیلی که دولت بعثی عراق در حال تمهید مقدمات آن است را به اشاره و هدایت آمریکا می‌داند. رئیس جمهور در بازدید از پایگاه هوایی همدان به آمریکا در مورد تحمیل جنگ شدیداً هشدار داد:

«مطابق گزارش‌هایی که ما دریافت کرده‌ایم و اطلاعات نسبتاً قوی و روشنی که بدست آوردیم دشمنان این ملت تاریخی بر آن شده‌اند که از راه توطئه و تحریک بالاخره ما را به زانو درآوردند. نیروهایی در خارج مرزهای ما آمادگی

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۵

دیده‌اند تا از طریق آن‌ها برای حمله به کشور ما استفاده کنند. داوطلب ریاست جمهوری آمریکا شخصی که شاید بتوان گفت مظهر فاشیسم دوران حاضر است، در هر سخنرانی می‌گوید به محض این‌که به عنوان ریاست جمهوری آمریکا انتخاب بشود ایران را فتح خواهد کرد. من به عنوان رئیس جمهوری ایران به او می‌گویم که اگر شما رئیس جمهور آمریکا بشوید و برای فتح کشور ما بیایید، این سرزمین را یک رشته گورهای آماده برای متجاوزانی که به این سرزمین می‌فرستید خواهید یافت. شما از حال ایران خبر ندارید و نمی‌دانید که این سرزمین چه روزگاران سخت به خود دیده و چه هجوم گران وحشی صفت که در برابر اراده و فرهنگ مقاومت این ملت بزرگ به زانو درآمده و در همین سرزمین در خاک خفت خفته‌اند. شما نمی‌دانید و روحیه این جوانان را نمی‌شناسید.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۵)

رئیس‌جمهور در جمع مردم کرمانشاه نیز بار دیگر به آمریکا و دولت عراق در مورد دست‌اندازی به مرزهای ایران هشدار داد:

«حالت تعرضی را در مرزها باید در پیش گرفت و به دشمن مجال نداد که نفس بکشد، چون یک ملتی را معطل نگه داشته‌ایم، برای همین منطقه و اینها هر روز شایعه درست می‌کنند که ۲۰ هزار سپاه درست کرده‌ایم و از کجا می‌آییم و تا با هم بنشینیم و ببینیم چه زمانی می‌آیند و از کجا، این زندگی نمی‌شود، ما باید مشکل را حل کنیم. به دولت بعثی عراق و حامیان آمریکاییش بگوییم، ملت ما امروز آمادگی کامل دارد تا با توطئه‌گرهای مسلح و غیرمسلح با کمال قدرت روبرو شود و شما مردم در استانی که بعد از استان کردستان ناامن‌ترین استان‌های ما بوده است، اینک آمادگی دارید تا برای استقرار امنیت و حاکمیت دولت و سرکوب هرگونه نقشه توطئه از سوی هر نیرو، دست به جانبازی بزنید. این ملت که شما هستید، این مردم که شما هستید قطعاً این خطه از خاک ایران را گورستان دشمنان انقلاب اسلامی ایران تبدیل خواهید کرد. نیروهای مسلح ما چه در مرز، چه در داخل کشور بیش از هر زمان دیگری آمادگی مقابله با تحریکات دشمنان ما را دارند و همه تبلیغاتی که پیش

از این برای تخریب روحیه ارتش ما انجام گرفت بی نتیجه ماند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۵)
او ادامه داد:

«اینک به نیروهای مسلح جمهوری دستور داده شده است که به دشمن در هیچ جا مجال و امان ندهند و امیدواریم نیروهای مسلح ما به دولت عراق بفهمانند که این روحیه تجاوزطلبی آن دولت به چه قیمت گرانی برایش تمام می‌شود، در داخل مرزها نیروهای مسلح ما باید آرایش هجوم و توسعه دامنه حاکمیت دولت را پیدا کند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۵)

رئیس‌جمهور پس از سخنرانی در کرمانشاه راهی مناطق عملیاتی غرب کشور می‌شود. او اولین بازدید از مناطق مرزی را چنین شرح می‌دهد: «بعد از ادای نماز جمعه و نماز عصر راه افتادیم به باشگاه شرکت نفت بعد از نطق در جلسه شورای امنیت از نمایندگان نیروی زمینی، فرمانده نیروی زمینی، فرمانده عملیات غرب و فرمانده سپاه پاسداران که شرکت کردند و فرمانده عملیات غرب توضیحاتی راجع به عملیات مخرب داد و نقشه‌ها و برنامه‌ها بعد نمایندگان سپاه گفتند که مطالبی را در میان بگذارند تا واقعیت آنچنان که هست، معلوم شود و نواقص هم در محل رفع شود. ضمناً اصرار کردم که از منطقه دیدن کنم. دلیل آن بود که کسی در مقام فرماندهی کل قوا نمی‌تواند با کسانی که رویاروی خطر هستند از دور رابطه بگیرد و حتی خطر دیگر آن‌ها را هم نپذیرد و ثانیاً وقتی مستقیم و خود به چشم و گوش دید و شنید گزارش‌هایی که بعد از این خواهد خواند با توجه به واقعیت‌هایی است که دیده است و شنیده است، در آن‌ها نظر خواهد کرد. این است که از آن‌ها خواستم که حرف‌های‌شان را بگذارند، بعد از این که منطقه را دیدن کردیم آن‌ها حرف‌های‌شان را بزنند و ما گوش کنیم. غالباً موافق نبودند که این دیدار انجام بگیرد ولی من اصرار کردم و سوار هلی‌کوپتر شدیم و به محلی که ساعت ۶ بود رفتیم، سرپل ذهاب. از آنجا سوار جیپ شدیم رفتیم به مرز جاده‌ها را که مقداری آسفالت بود و مقداری خاکی می‌شد و نگرانی هم داشتند که مین باشد و منفجر شود و اتومبیلی پیشاپیش می‌رفت. رفتیم و از پاسگاه ژاندارمری که

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۷

در دست سپاه پاسداران و یک محل دیگر که در دست ارتش بود و مرزداری می کردند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۹)

در حین مرحله بازدید از مناطق جنگی غرب در تاریخ ۵۹/۵/۲۴ هلیکوپتر حامل رئیس جمهور در منطقه‌ای بین اسلام آباد و سرپل ذهاب دچار نقص فنی شد و سقوط کرد، اما با آنکه هلیکوپتر کاملاً متلاشی شد، رئیس جمهور و همراهان وی از این سانحه به صورت معجزه‌آسایی نجات یافتند.

آیت‌الله خمینی به همین مناسبت اطلاعیه‌ای به این مضمون صادر نمودند:

«جناب آقای بنی‌صدر رئیس جمهور حفظ الله تعالی

نجات جنابعالی و همراهان محترم از سانحه‌ای که به حسب عادت مصیبت‌وار باید باشد نشان‌های از الطاف الهی است برای پیشرفت انقلاب اسلامی. ما از این اموری که است قدرت حق آشکارا در آن پیدا است که همه در جهات حفظ این کشور و ملت است کرارا دیده‌ایم. انشاءالله تعالی از این پس نیز عنایت پروردگار با ماست و با همه وجود در پیشگاه مقدسش شکر گذاریم ما همه از خداییم و باید در راه خدمت به او باشیم. این عنایت معجزه‌آسا دلیل آن است که شما و همراهان‌تان در خدمت به کشور اسلامی صدیق بوده و صدیق خواهید بود. شما به شکرانه این نعمت بزرگ زندگانی ثانوی خود را بیش از پیش وقف خدمت به اسلام و کشور اسلامی نمایید و ملت بزرگ با رویت این عنایات پی‌درپی اطمینان کامل داشته باشند که مادام که در خدمت اسلام هستید آسیب‌پذیر نیستند و دشمنان کوردل این کشور بدانند که با توطئه‌ها و شیطنت‌ها نخواهند توانست کشور اسلامی را آسیب رسانند. ملت ما تا پای جان در خدمت به اسلام حاضر و در پشتیبانی از نهادهای اسلامی مصمم هستند و از خداوند تعالی عظمت اسلام و مسلمین و کشور اسلامی ایران را خواستارم. والسلام علیکم ورحمت الله. روح الله الموسوی الخمینی ۵۹/۵/۲۵» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۶)

محمدعلی رجایی نخست وزیر نیز اطلاعیه‌ای به این مضمون منتشر ساخت:

«برادر دکتر سیدابوالحسن بنی‌صدر ریاست جمهوری، خدای را شکر که سانحه هوایی جمعه ۲۴ مردادماه گزندى به آن برادر نرساند. بار دیگر سلامتی‌اش را برای خدمت به اسلام و مسلمین از خداوند متعال خواهانم. برادر کوچک شما محمدعلی رجایی.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۶)

رئیس جمهور در پاسخ به نامه رهبر انقلاب چنین نوشت:

«حضور مبارک حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی پدر و رهبر عزیزم پیام تشویق و آموزنده عز و صل بخشید، این جانب عنایت و حمایت امام امت را همواره نشانه عنایت الهی می‌دانستم و می‌دانم. از خداوند بزرگ که قدرت و فضل خویش را در این مناسبت به بهترین وجه بر این بنده عیان فرمود، توفیق خدمت به دین و خلق او را طلب می‌کنم و یقین دارم از راهنمایی و حمایت‌های شما برخوردار خواهیم بود. امام عمر و عزت مستدام باد. انشاء...»

ابوالحسن بنی‌صدر ۵۹/۵/۲۵» (همان)

حزب جمهوری اسلامی نیز در مورد نجات رئیس جمهور از سانحه هوایی اطلاعیه‌ای صادر نمود که بخشی از آن به شرح زیر است:

«نجات معجزه آسای رئیس جمهوری و سایر مقاماتی که همراه رئیس جمهور از بازدید نوار مرزی باز می‌گشته‌اند، نشان داد که دست رحمت خدا همچنان شامل انقلاب ما، ملت ما و همه چهره‌های صدیقی است که جهت پیروزی اسلام و جمهوری اسلامی ایران می‌کوشند. ما این حادثه که نشان‌های از رحمت الهی است را به امام امت و ملت مسلمان و انقلابی ایران و به ویژه به شخص رئیس جمهوری تبریک و تهنیت گفته و از درگاه خدای بزرگ پیروزی نهایی مستضعفین و نابودی همه مستکبرین را مسئلت می‌داریم.»

(جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۵)

رئیس جمهور، خود واقعه سقوط هلیکوپتر را در کارنامه روزانه ۵۹/۵/۲۴ به طور مفصل شرح داده است:

«بعد سوار هلی‌کوپتر شدیم به طرف کرمانشاه گویا ساعت هشت و سی دقیقه بود. آمدیم و من هم در دنیای افکار خودم بودم که استاندار کرمانشاه به من گفت شما کمربندتان را بستید، گفتم اینجا در آسمان برایم معمول نیست

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۹

کمر بند بستن. گفت: این که هلی کوپتر گویا نقص فنی پیدا کرده، گفتم: نقص فنی چه کار به کمر بند دارد. بعد سرهنگ صیاد شیرازی برخاست و با خلبان‌ها صحبت کرد، بعد ظاهراً به اطلاع ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی رسانده بودند و او هم می‌خواست طوری عمل کند که من متوجه نشوم که خطری در پیش است ولی من فهمیده بودم که هلی کوپتر مواجه با خطر است ولی کمر بند را نبستم چرا؟ دلیلی هم نداشت. کاملاً حالت اطمینان قلبی داشتم و هیچ نگرانی نسبت به واقعه در من احساس نشد، یک دفعه دیدم هلی کوپتر دور می‌زند و من نمی‌دانستم که نقص فنی در چه مرحله‌ای است. چیزهایی است که بعد فهمیدم. بعد دیدم که دارد می‌رود به طرف دهکده‌ای به نظرم رسید که می‌خواهد بنشیند، و من از بیرون نگاه کردم چراغ‌ها را دیدم، دیدم، که اگر بخواهد بنشیند روی سقف خانه‌های مردم می‌نشیند و بعد مصیبت درست بکند و بعد فریاد کشیدم که آنجا خانه است و نباید بنشیند اینجا. دوباره اوجی گرفت و رفت به طرف زمین و مثل، اینجور به نظر می‌رسید. دقیقاً به این ترتیب بوده یا نه، این چیزی نیست که من بتوانم اظهار نظر کنم. به نظرم رسید مثل یک تویی که بخورد به زمین و بعد برخیزد. نزدیک زمین همچین حالتی داشت. هلی کوپتر تا این که خورد زمین، یک مرتبه داشت می‌خورد به زمین انتظار یون رو به روی من نشسته بود پرید به طرف من و من هم به طرف او به اصطلاح دست به گریبان شدیم مثل حالت کشتی موجب شد که نه من در این پریدن به مقابل خودم صدمه بینم و نه او به مقابل خودش بخورد و صدمه ببیند هر دو سالم ماندیم. در این موقع ظهیرنژاد فوراً در هلی کوپتر را باز کرد و کاملاً مسلط بر اعصابش بود و یک خصلت برجسته نظامی از خود نشان داد و آن این است که اول رئیس جمهور را از معرکه خطر بیرون برد و دست مرا گرفت که بیرون بروم. من هم بیرون پریدم و گفتم ممکن است هلی کوپتر منفجر شود و من گفتم نه، نگران نباش ولی او گوش نمی‌کرد کسان کسان مرا می‌برد که نکند یک وقت هلی کوپتر منفجر شود تا این که ایستادیم چند نفر دیگر را که پریده بودند هم آمدند بعد من پرسیدم بقیه کجا هستند و دیدم صیاد شیرازی می‌آید و از صورتش خون می‌آید. اینها را هم که من می‌بینم به

لحاظ این که کبری در بالا نورافکنش را انداخته بود داشت دور می زد که بشینند. به اصطلاح هلی کوپتر محافظ و مادر اول جایی را نمی دیدم فقط از هلی کوپتر که پایین پریدم عینکم افتاد و نفهمیدم کجا افتاد و می دیدم که تکه پاره های هلی کوپتر پخش است در اطراف. این می گفت به زمین اصابت سختی داشته و موجب شده که قطعات هلی کوپتر جدا شده و این ور و آنور پریده. بعد صیاد شیرازی آمد. بعد رضایی فرمانده سپاه آمد. که عواطف برادرانه از خودش ظاهر کرد و اول مسئله ای که پرسید که به شما چیزی نشده و بعد نگرانی آمد و اول مسئله ای که طرح کردند صیاد شیرازی و ظهیرنژاد و اینها که چگونه در صورتی که مورد حمله واقع شوند و در آنجا باید از من رئیس جمهور حفاظت بکنند. بعد کبری نشست و آنها گفتند که من سوار کبری بشوم و بروم و من نپذیرفتم از باب این که من در آنجا جهت فرماندهی کل قوا حاضر بودم و نمی توانستم همراهان خود را رها کنم و تنها خود را به سلامت بیرون ببرم. کبری بلند شد رفت که خبر بدهد که دیدیم روستاییان جمع شدند اطراف ما حلقه زدند، ظهیرنژاد چون مسئولیت را برعهده خود می دید اصرار داشت که من شناخته نشوم ولی خود مردم حتی بدون عینک در شب شناختند و شروع کردند به شادی و شکرگزاری و سخت شگفت زده شده بودند که هلی کوپتری سقوط بکند، قطعات او این ور و آن ور پراکنده شود اما هیچکس کمترین صدمه نبیند، البته سرصیاد شیرازی کمی شکسته بود آن هم چیز جدی نبود. یکی از محافظین من فرهاد هم مانده بود تو هلی کوپتر رفتند آوردند. حالا اگر سرش به جایی خورده بود نمی دانم به هر حال در آنجا آورده بودند و از من می پرسید کجا بودید؟ از کجا آمدید؟ حالا کجا هستیم. به من چی شده و من گفتم شما عاقل بودید عاقل تر شدید. چیزی به شما نشده آرام باش در اینجا مسئله ای نیست. زنان کرد روستایی آمدند دست به دعا بستند و بالاخره مردها رفتند و دو تا تراکتور آوردند و یک جیب و آنها اصرار داشتند که ما به ده برویم و با آنها بنشینیم بعد خود آنها هم گفتند ممکن است خطری پیش بیاید و ما زودتر شما را به پاسگاه ژاندارمری برسانیم و ما را در جاده خاکی آوردند به پاسگاه ژاندارمری در راه گاه طبع آدمی مقتضی می شود به شوخی و

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۴۱

شاید هم این که وضعیت بدون خطر تمام شده بود دلشادی بوجود آورده بود و آماده‌ی شوخی‌ها شده بودیم از جمله به استاندار کرمانشاه گفتم شما که نمی‌خواستید بیاید اصرار هم داشتید که نرویم و بعد چطور شد که آمدید بوی شهادت شنیدید. ولی خوب حالا نصیب شما نشد از این جور صحبت‌ها برای این که روحیه مطمئنی در جمع ما بوجود بیاید تا رسیدیم به پاسگاه ظهیرنژاد پرید و فرمانده پاسگاه را احضار کرد ماشین اینور و آنور و بالاخره تدارکات دید و روانه شدیم به طرف کرمانشاه در راه هم نفربرها و قوی ارتش رسیدند و ما را همراهی می‌کردند تا رسیدیم به کرمانشاه نزدیک یک بعد از نیمه شب بود. آوردند آنجا آمدند که قضیه ممکن است منتشر بشود و ضرورتی هم ندارد و مسئله‌ای نبوده است بعد گفتند که خواهی نخواهی سقوط هلی‌کوپتر چیزی نیست که مردم از آن خبر نشوند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۹)

یک ماه بعد رئیس جمهور در یادداشت روزانه خود به رویای یکی از روحانیون سالخورده همدان و از دوستان قدیمی پدرش در مورد حادثه هلیکوپتر اشاره می‌کند:

«شب حاج سیدعلی اصغر بهاری آمد و شگفت که در همین روز که گزارش سقوط هلی‌کوپتر را آورده بودند او هم آمد از همین‌ها و همراهان پدر من بود، آمد و گفت که من برای گزارش خوابی آمدم که همان شب پنجشنبه‌ای که به همدان آمدید و به کرمانشاه رفتید این خواب را دیده بودم و روز پنجشنبه سوار اتوبوس شدیم با مردم بهار همدان و من در راه برای تنی چند نقل کردم و حالا هم برای شما نقل می‌کنم، می‌گفت که پدر شما را در خواب دیدم که نشسته بود و شما را دیدم که مرده‌اید و کفن پوشانده‌اند به تن شما و ما شما را در قبر گذاشتیم. پدر شما رو به قبله نشسته بود و بسیار مغموم بود، شما چشم باز کردید و من گفتم حضرت آقا فرزند شما چشم باز کرد. عکس‌العملی نشان نداد، دوباره گفتم آقا چشم باز کرد، جوابی نداد این بار شما سر برداشتید گفتم حضرت آیت‌الله زنده شد و او دست به دعا برداشت و سپاس و شکر خدا را به جا آورد. او گفت که من در اتوبوس که به دیدار شما می‌آمدم بسیار مشوش و ناآرام بودم البته آن وقت هم موفق نشده

بودند که مرا ببینند در راه پرسیدند که شما چرا نگران هستید و من خواب را برای آن‌ها گفتم و آن‌ها گفتند به سوی مرگ رفته و دوباره برگشته و عمر طولانی می‌کند. و دعا کردند و شکر گذاشتند. این خواب را این روحانی پیر یک روز پیش از حادثه دیده بود. و به حمدالله تعبیر شده عمر دراز را خدا می‌داند ولی بازگشت از مرگش تحقق پیدا کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۹)

در ادامه تمهیدات آمادگی‌های دفاعی در تاریخ ۵۹/۶/۵ سمیناری تحت عنوان هماهنگی بین نیروهای مسلح و ارگان‌های مملکتی تشکیل شد که در آن فرماندهان نیروهای مسلح به جز سپاه پاسداران حضور داشتند. بخش عمده این سمینار به صورت سری و پشت درهای بسته انجام شد و احتمال می‌رود مسائل مربوط به تحرکات نظامی در مرز غربی کشور اصلی‌ترین موضوعی باشد که در این سمینار مورد بررسی قرار گرفته است.

در تاریخ ۵۹/۶/۱۵ درست ۱۶ روز قبل از حمله نظامی عراق به ایران، رئیس جمهور طی مصاحبه‌ای لزوم بسیج و دفاع مردمی و هماهنگی بین نیروهای مسلح برای دفاع در برابر تهاجم دشمن را یادآوری می‌کند:

«توطئه در خارج همان ناامنی در مرزهای ماست که ما این مشکل را در مرزهای غربی و شرقی داریم. اما به طور عمده در مرزهای غربی است که دولت عراق عملاً در خدمت سیاست آمریکاست. البته ما سند و مدرکی در دست نداریم که اینها به آمریکا داده باشد که بر علیه ایران این کارها را بکنند. اما عمل بهتر از هر سندی است. اینها نمی‌خواهند مانع استقرار جمهوری اسلامی بشوند. ما در مورد گروه‌های مسلح که در داخل هست اسناد روشنی داریم که عراقی‌ها به آن‌ها کمک نقدی می‌کنند و اسلحه می‌دهند و در مرزهای مان نیرو جمع می‌کنند و تهدید می‌کنند. این بسیج از وقتی که صحبتش بود تا این اواخر آن‌طور که باید راه نیفتاده بود و ما چون روی طرحی هم که خود در بیانیه جمهوری اسلامی نوشته‌ام گفته‌ام که عمده تکیه یک جمهوری آزاد، جمهوری واقعاً اسلامی باید بر خود مردم برای دفاع از خودشان استوار باشد. پس بسیج به عنوان همین حالت دفاع عمومی از خودشان یک ضرورت مهم عصر انقلاب است و ما باید این را به صورت عملی درآوریم و

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۴۳

درآورده‌ایم. طرح‌هایی به تصویب رسانده‌اند و به تدریج بسیج یک حالت جدی به خودش می‌گیرد. من دستور داده‌ام در همه پادگان‌ها و همه جاهایی که نیروهای مسلح ما مستقرند اسلحه به تعداد کافی نگهداری بشود تا موقعی که خطر پیش‌آمد مردم و داوطلبان را برای دفاع از خودشان مسلح کنند... من امیدوارم که مردم ما آماده‌اند این بها را بپردازند. پس توصیه من به همه این است که مسئله بسیج را یک مسئله مردمی تلقی نکنید، نه این‌که بسیج را وسیله‌ای برای تعادل قدرت به حساب بیاورند، بگذارند این هم مثل همان جریان انقلابی یک حرکت انقلابی و یک آمادگی خودجوش مردم برای دفاع از موجودیت خودشان باشد. برای این‌که این نوع دفاع است که می‌تواند پیروزی ما بر دشمن در زمینه توطئه‌ها را تضمین بکند و محافظ استقلال ما باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۶)

وی مهمترین اقدام را در شرایط کنونی بازسازی ارتش و هماهنگی نیروها می‌داند:

«باید درون ارتش را تغییر بدهیم و مشغول این عمل هم هستیم. البته برون ارتش را هم باید تغییر بدهیم. تغییر درون ارتش همان از بین بردن وابستگی‌های ارتش است. وابستگی از نظر تاکتیک و استراتژی و تعلیمات نظامی، از نظر اسلحه، مالی، سازماندهی را باید از میان ببریم. از نظر داخلی هم باید فرهنگ ارتش را اسلامی بکنیم، روابط آن را باید اسلامی کرده و به صورت یک دانشگاه درآوریم که من اینها را بارها گفته‌ام حالا وارد عمل شده‌ایم که امیدوارم با توجه به خطراتی که هست ما بتوانیم عمل کنیم اگر این خطرها نبود برقی ما این کار را می‌کردیم. مسئله ما ایجاد هماهنگی است چون همان‌طور که می‌دانید ارتش و شهربانی و ژاندارمری از دوران پیش از انقلابند، سپاه و کمیته از بعد از انقلاب به این‌ها می‌گویند نهادهای انقلابی و آن‌ها را هم نهادهای دوران طاغوت می‌گویند. خوب هماهنگی این دو کار ساده‌ای نیست چون دیواری از سوءظن بین نهادهای جدید نسبت به قدیمی‌ها وجود دارد که آن‌ها ساختمانی و روابطی داشته‌اند که نهادهای جدید آن‌ها را نمی‌پذیرند. البته ایجاد هماهنگی بین این دو ساختمان هم منظور نظر ما نیست

چون دو چیزی که به هم نمی‌چسبد چگونه بخواهیم بچسبانیم. پس یک تغییری باید در آن سابق‌ها بدهیم تا قابل هماهنگی با جدیدی‌ها بشود که این همان اصل قضیه است و متأسفانه برای عده‌ای که وظیفه خود می‌دانند تبلیغات سوء بکنند بدون توجه به عمق برداشت، و اساس تحولی که ما خواهان بوجود آمدن آن هستیم، این‌طور تبلیغ می‌کنند.» (همان)

دو روز پیش از آغاز رسمی تجاوز نظامی دولت بعثی عراق بر علیه ایران، رئیس جمهور دفتر کار خود را از کاخ ریاست جمهوری به ستاد کل نیروهای مسلح منتقل می‌سازد. این عمل نشان می‌دهد ایران کاملاً مراقب تحرکات نظامی عراق بوده و آغاز جنگ از قبل پیش بینی شده است.

«صبح امروز خبرنگار سیاسی «انقلاب اسلامی» در تماسی با دکتر سیدابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهوری کشورمان کسب اطلاع کرد که برای رهبری عملیات نظامی نیروهای مسلح در غرب کشور و دفاع از مرزها، رئیس جمهوری در ستاد مشترک مستقر شده‌اند. رئیس جمهوری در پاسخ این سوال که چه ضرورتی ایجاب می‌کند که شما شخصاً در ستاد مشترک مستقر شوید گفت: موقعیت خطیر غرب کشور ایجاب می‌کند که من در ستاد مشترک باشم و وضعیت عمومی را زیر نظر بگیرم. رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا اضافه کرد، ما باید نیروهایمان را برای مقابله با توطئه گسترده‌ای که آمریکا به وسیله رژیم صدام حسین علیه ایران و انقلاب اسلامی ما تدارک دیده است، آماده کنیم. فرمانده کل قوا ادامه داد: به منظور هماهنگی عملیات نظامی و همچنین برای اطمینان خاطر و روحیه افراد غیور نظامی که هم اکنون در مرزها از استقلال ایران دفاع می‌کنند من باید شخصاً در ستاد مشترک حضور داشته باشم تا از نزدیک بر امور ناظر باشم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۹)

رئیس جمهور و فرمانده کل قوا در همین روز طی فرمانی افراد منقضی خدمت سال ۱۳۵۶ را به خدمت سربازی فرا می‌خواند. این درحالی است که هنوز جنگ آغاز نشده بود، اما به نظر می‌رسید اطلاعاتی در اختیار مقامات عالی رتبه قرار گرفته بود که جنگ را قریب‌الوقوع می‌دانست. بنابراین به نظر

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۴۵

می‌رسید گزاره عدم پیش‌بینی جنگ و عدم آمادگی برای آن که از سوی برخی ناظران مطرح می‌شود، صحیح نباشد. متن فرمان فرمانده کل قوا چنین است: «به منظور دفاع از تمامیت ارضی کشور جمهوری اسلامی ایران و حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی و به استناد به ماده ۱۴ قانون خدمت وظیفه عمومی این فرمان از سوی دکتر ابوالحسن بنی‌صدر ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا صادر شد.

بسمه تعالی

۱- اکنون که میهن اسلامی ما از طرف بیگانگان و سرسپردگان امپریالیسم بین‌المللی مورد تعرض و تجاوز قرار گرفته، به استناد ماده ۱۴ قانون خدمت وظیفه عمومی، کلیه افسران، درجه‌داران و سربازان وظیفه خدمت متقاضی سال ۱۳۵۶ برای دفاع از تمامیت ارضی کشور جمهوری اسلامی ایران و حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران به خدمت احضار می‌گردند. بنابراین به کلیه پرسنل وظیفه مشمول مقررات این فرمان ابلاغ می‌گردد از تاریخ یکم مهرماه سال ۱۳۵۹ تا دهم مهرماه ۵۹ شمسی برای ادای این تکلیف شرعی و دین مهین خود را به مراکزی که اداره وظیفه عمومی تعیین و اعلام می‌نماید، معرفی تا به محل پذیرش نیروهای مسلح اعزام گردند. بدیهی است با کسانی که خود را به موقع معرفی نمایند برابر مقررات قانونی رفتار خواهد شد.

۲- ژاندارمری جمهوری اسلامی ایران مسئول دقیق این فرمان است. فرمانده کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران. ابوالحسن بنی‌صدر» (همان)

دو نامه رئیس‌جمهور - هشدار درباره جنگ

نامه اول: ۱۷ روز قبل از آغاز تهاجم گسترده دشمن رئیس‌جمهور طی نامه‌ای به تاریخ ۵۹/۷/۱۴ به آیت‌الله خمینی دشواری‌ها و کمبودهای ارتش را به استحضار ایشان می‌رساند. آنچه در این نامه مشخص است ادامه خط تقابل دو جریان رقیب مانند تمام حوزه‌ها بود. مسئله حضور روحانیون و نیروهای سیاسی - مذهبی در ارتش با مخالفت رئیس‌جمهور مواجه بود. وی این حضور را بخشی از رقابت سیاسی جناح رقیب می‌دید و آن را مداخله در امور فرماندهان ارتش و در نتیجه باعث نارضایتی آن‌ها می‌دانست. رئیس‌جمهور

تداوم پاکسازی‌ها در ارتش به خصوص نیروی زمینی را عامل فروپاشی یگان‌ها می‌دانست اما آیت‌الله خمینی و جریان مذهبی خواهان ادامه پاکسازی‌ها و حضور روحانیون تا رده‌های پایین یگان‌های نظامی برای همراه ساختن نظامیان با خط اصیل نظام بودند. این زاویه دیدگاه علت اصلی تنش بی‌پایان بین رئیس جمهور از یک سو و آیت‌الله خمینی و جریان مذهبی از سوی دیگر بود. متن نامه چنین است:

«بسمه تعالی

معروض می‌دارد

به خوزستان رفتم، ارتش ما در آنجا ۴۰٪ یعنی از نصف هم کمتر سرباز و افسر و مهمات دارد. محیطی فراهم شده است که افراد لایق و حیثیت دوست نمی‌روند یکبار هم عرض کردم موافقت فرمودید حالا موافقت کتبی با دو امر زیر بفرمایید بلکه بتوانیم مشکلات را رفع کنیم:

۱- تعقیب افراد ارتش باید موکول به اطلاع فرمانده کل قوا باشد هم قانون ارتش می‌گوید و هم قانون دادگاه انقلاب می‌گوید که باید پس از صدور امر تعقیب افراد را بگیرند. در حال حاضر فرمانده را می‌گیرند و سرش را می‌تراشند بعد می‌گویند آزاد هستید. چنین آدمی چطور فرماندهی بکند؟
[منظور فرمانده لشکر خراسان]

۲- مقامات غیرمسئول در امور ارتش دخالت نکنند. انجمن اسلامی، اداره ایدئولوژی، مقامات کشور و ... برای تبلیغ اسلام است و نه برای از بین بردن حاکمیت مقامات مسئول. سلسله مراتب عملاً دارد از بین می‌رود. آقای محلاتی حاضر بودند، وضعیت بسیار حساس است. نحوه عمل استاندار خوزستان روحیه‌ها را به کلی خراب کرده است. فرمانده قابل حاضر نمی‌شود برود. انشاءالله امروز و فردا حمله نمی‌کنند. اما بالاخره یک روزی این کار را خواهند کرد. گمان می‌کنم اینجانب بیشتر اصرار داشته باشم ناپاک‌ها از ارتش رانده شوند. اما گروهی می‌خواهند اصل را از بین ببرند که خود تنها و حاکم بشوند. این نظر اگر درست بود، در شرایط فعلی که از هر سو تهدید و خطر هست، خطرناک است. در این روز بفرمایید که تقویت روحیه بشود بسیار

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۴۷

بجاست. گزارش سقوط هلی کوپتر را هم آورده‌اند، هیچ علتی جز نقص تخصص خلبان‌ها نداشته است و از هزار احتمال یکی هم به نجات وجود نداشته است. حالا دارند جو درست می‌کنند کشور را بدهیم به دست اشخاصی که علم و اهلیت ندارند.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۸۱)

نامه دوم: رئیس جمهور سه روز قبل آغاز جنگ (۵۹/۶/۲۸) طی نامه‌ای دیگر به آیت‌الله خمینی بار دیگر مسائل جنگ و احتمال شروع قریب الوقوع آن را گوشزد می‌کند. نکته اساسی این نامه، یکی تأکید چندباره رئیس جمهور به این‌که آیت‌الله خمینی به وی اعتماد کند، گویی او از اعتماد کامل ایشان به خود اطمینان نداشتند، دوم اختلاف نظری بود که گویی بین رئیس جمهور با جریان‌های سیاسی دیگر وجود داشت در مورد محوریت ارتش یا سپاه در جنگ، یا به عبارتی جنگ چریکی یا جنگ منظم، و سوم تأکید رئیس جمهور بر درست بودن احتمالاتی در مورد حمله قریب‌الوقوع ارتش عراق. رئیس جمهور در این نامه می‌نویسد:

« به عرض می‌رساند

نمی‌دانم دیشب در خدمت شما چه گذشته است و نظامیان و سپاهان در خدمت شما چه گفتگو کرده‌اند. اما لازم است مطالب زیر را معروض بدارم:

۱- یک ماه پیش همین فرماندهان را به خدمت فرستادم اطلاعات حاصله درباره توطئه امروز را به عرض رساندند. بعد به اینجانب فرمودید به این اطلاعات باور نمی‌فرمایید. و امروز راست از آب درآمده‌اند و احتمال یک درگیری گسترده از مرز ترکیه تا مرز پاکستان، احتمالی قوی است. در این وضعیت پرخطر پی در پی از اینجا به آنجا رفتن تا از سوی محیط مردمی را به دولت جمهوری اسلامی علاقه‌مندتر سازم و از سوی دیگر وضعیت نیروهای مسلح را با دقت بررسی کنم. افسوس می‌خورم که به هشدارهایم توجه کافی و اعتماد وافی نشد و اینک قسم می‌دهم به خدا، که اعتماد و اطمینان بفرمایید بلکه بتوانیم این مرحله بسیار خطرناک را نیز از سر بگذرانیم، چون برای خدا می‌کنم و به خلاف آنچه به عرض رسانده‌اند نه قدرت می‌طلبم و نه افتخار شخصی به خواست خدا موفق می‌شویم. با این حال:

- در کرمانشاه و تهران دو نظریه درباره برخورد نظامی در مرزها مطرح شد و حاصل صحبت‌ها در دو صورت جلسه تنظیم شد که همه امضاء کردند و به حضور فرستادم.

- یک نظریه می‌گفت که ارتش به لحاظ کمبود سلاح و از دست دادن حالت تمرکز نمی‌تواند مقاومت کند بنابراین در هم شکسته می‌شود و باید جنگ‌های چریکی کرد و ضربه زد. اینجانب پرسیدم آیا فکر می‌کنید اگر ببیند و غرب و خوزستان را بگیرند چیزی برجا می‌ماند تا بعد برویم جنگ چریکی بکنیم! معلوم شد فکر این موضوع اساسی را نکرده‌اند، این است که به اتفاق آراء پذیرفته شد که باید مرزها را نگاه داریم و بعد گروه‌های جنگ چریکی تشکیل بدهیم. در آنجا و هم در تهران دو سوال طرح شدند:

- آیا سپاه می‌تواند منهای ارتش عملیات چریکی انجام دهد؟ پاسخ این بود که نه.

- در صورتی که در خاک دشمن نمی‌تواند، آیا می‌تواند همین کار را در کردستان انجام بدهد تا نیروهای ارتش به مرز منتقل بشوند و در برابر دشمن قرار بگیرند؟ در کرمانشاه جواب روشنی داده نشد، اما در تهران مسوولان سپاه به صراحت گفتند بدون ارتش سپاه در کردستان نیز نمی‌تواند برپا بماند....

جنگ طبیعت خود را دارد و هر روز یک مقدار به آن افزوده می‌شود و ما تجهیزات کافی نداریم و آن مقدار هم که داریم قطعات یدکی ندارند. بنابراین هر لحظه ممکن است ناگزیر از تصمیمات مهم بشویم که جنبه تعیین کننده دارد. باید ترتیبی باشد لاقفل احمد آقا در دسترس باشد که هر لحظه بتوان تماس گرفت. به خدای بزرگ سوگند، اگر اعتماد باشد و به حرف حسابم ترتیب اثر داده شود، در محظور واقع نمی‌شوم و ناگزیر برای سبک کردن بار مسئولیت سخن باز نمی‌گویم. اما چه باید کرد وقتی در سخت‌ترین شرایط به جای کارآمدترین استعدادها کم‌مایه‌ترین‌شان تحمیل می‌شوند. وقتی در مقام تضعیف همه جانبه رئیس جمهوری برمی‌آیند که باید در موقع خطر بتواند مردم را برانگیزد و مقابله با خطر کند، وقتی....» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۸۸)

فصل دوم آغاز جنگ

در ساعت ۱۳/۴۵ دقیقه بعدازظهر اول مهرماه ۱۳۵۹ هواپیماهای متجاوز رژیم بعثی عراق فرودگاه‌های شهرهای همدان، تبریز، دزفول، ایلام، اهواز، کرمانشاه و تهران و ایستگاه‌های رادار و برخی مناطق مسکونی را بمباران نمود و همزمان از مرز مهران حمله زمینی خود را آغاز نمود.

در روز اول جنگ و همزمان با بمباران فرودگاه تهران و برخی فرودگاه‌های کشور رئیس جمهور و فرمانده کل قوا طی پیامی رادیویی مردم مسلمان و مسلمانان دنیا را مورد خطاب قرار می‌دهد و جنگ تحمیلی ایران را توطئه آمریکا و اسرائیل می‌خواند. در بخشی از این پیام آمده است:

«مردم عراق، مردم مسلمان دنیا، رژیم بعثی عراق جز دروغ تبلیغ نمی‌کند. ما از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تا این لحظه هیچ گاه خواهان نبودیم که درگیری نظامی با دولت بعث عراق پیدا کنیم. با این تصور و باور که نیروهای مسلح عراق، نیروهایی هستند که باید دوش به دوش نیروهای مسلح ما روزی برای آزادی سرزمین‌های ما بجنگند. ما با این ملاحظه و توجه به این امر حتی‌المقدور از برخوردهای نظامی احتراز می‌کردیم و نمی‌خواستیم وضعی پیش‌آمد کند که درگیری در مرزهای ما به افزایش فشار اسرائیل بر مرزهای خود بیانجامد. اما بر ما روشن بود که دولت بعث عراق در تابعیت کامل از ابرقدرت آمریکا عمل می‌کند و هدفی جز این ندارد که به انقلاب اسلامی ما

صدمه بزند و دولت و رژیم انقلابی ما را هر روز با مشکلات تازه‌ای روبرو بسازد. بدین ترتیب ابعاد تجاوز آمریکا از طریق رژیم بعث عراق گسترده‌تر می‌شود. و بدیهی است که ما باید هم از انقلاب‌مان و هم از میهن اسلامی‌مان با تمام قوت دفاع بکنیم. ما به آنچه به ما تحمیل کرده‌اند راضی نبودیم اما اینک زمان آن است که دشمنان ما، ما را استوار، نستوه و توانا ببینند. مردم ما طی قرن‌ها در میدان نبرد زیسته‌اند. ایران چهارراهی است که مهاجمان از هر سو بدان حمله آورده‌اند و تاریخ ما تاریخ همین جنگ‌ها با مهاجمان بیگانه است و ما ملتی هستیم که زندگی را در میدان نبرد بدست آورده‌ایم و شایستگی زنده ماندن را در نبردها نشان داده‌ایم و اینک نیز زمان منتظر بروز این شایستگی شگرفی است که همواره انقلاب ما، انقلاب دائمی ما برای ایجاد یک جامعه اسلامی در طول تاریخ بدان زنده مانده است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۱)

ایشان آغاز جنگ را بدون هماهنگی با ابرقدرت‌ها محال دانسته و تجاوز به ایران را اقدامی برنامه‌ریزی شده می‌داند:

«ظاهراً در این جهان کاری واقع نمی‌شود مگر این‌که عوامل بسیاری در وقوع آن شرکت کنند. دولت عراق، دولتی نیست که به تنهایی بتواند فکر تجاوز در سر بپروراند! ناگزیر قدرت‌های بزرگ با این اقدام ارتباط دارند. چون رژیم‌های بسیاری خواهان سرنگونی ما هستند. برای این محل تردید وجود ندارد که آن‌ها آرزو دارند که کمک بکنند به عراق در این تجاوز موفق بشود، باز هم برای ما تردید نیست، اما در مورد رژیم سابق، دولت‌های بزرگ پشت سر رژیم سابق بودند دولت‌های نیمه بزرگ و کوچک هم بودند، ولی ملت به خواست خدا قیام کرد، با وحدت پیروز شد، بنابراین نظر من مثبت است که ممکن است دولت‌هایی در این تجاوز به دولت عراق کمک بکنند اما مدارکی دقیق داشته باشیم درباره این دولت، یا آن دولت نه در دست نداریم شاید دولت آمریکا که سیاست تجاوزآمیزی در مورد ایران دارد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۲)

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۵۱

رئیس جمهور و فرمانده کل قوا یک روز پس از آغاز جنگ همچنین استراتژی صلح طلبانه و اجتناب از تخاصم دولت جمهوری اسلامی در برابر تجاوزات چندماهه دولت بعثی عراق را به علت وجود دشمن مشترک امت اسلامی یعنی اسرائیل می‌داند، اما اضافه می‌کند مجبور به دفاع از کیان کشور است ولو این دفاع به ضرر جبهه مشترک کشورهای اسلامی باشد:

«از نظر ما تجاوز دولت عراق تجاوز یک همسایه تلقی نمی‌شود، بلکه یک توطئه گسترده برای از بین بردن جمهوری اسلامی ایران است، با این حال ما در عکس‌العمل نسبت به تجاوز عراق ملاحظات زیر را تا این زمان رعایت کرده‌ایم.

۱- ما فکر می‌کردیم درگیری نظامی در مرزهای ما اگر از حد معینی تجاوز کند به احتمال زیاد موجب می‌شود که فشار اسرائیل بر مرزها، بلافاصله خود افزایش پیدا کند و این به زیان کشورهای مسلمان است.

۲- ما برای یک آینده طولانی و سیاست مشترک اسلامی بر ضد دشمنان منطقه و جهانی، بوجود آمدن احساسات خصمانه را در میان مردم خودمان و مردم عراق روا نمی‌داریم. دولت عراق کوشش داشت و دارد تا به تجاوزی که کرده است قیافه یک جنگ ملی نژادی (عرب و غیرعرب) بدهد و ما می‌خواهیم که مردم کشورهای مسلمان برادران عرب و غیرعرب ما پی ببرند و مسئله برای آن‌ها روشن بشود که آنچه در میان نیست برخورد میان دو ملیت است، بلکه واقعیت این است که برخورد میان قدرت‌های جهانی است با انقلابی که نظام را از اختیار آن‌ها بیرون برده است.

۳- ما گفتیم و می‌گوییم که ابزارهای جنگی ظاهراً برای جنگ با دشمن مشترک ما یعنی اسرائیل تهیه شده‌اند و تن دادن به جنگی که موجب انهدام این ابزار شود خود به خود عملی است به سود دشمن مشترک ما و بهتر این است که تن به یک جنگ گسترده ندهیم و تنها مقاومت و صلاحیت انقلابی خود را نشان بدهیم، بدون این‌که وارد یک درگیری گسترده‌ای بشویم. بر اثر این ملاحظات بود که ما تا تجاوز گسترده ارتش عراق به تجاوزات پراکنده آن دولت پاسخی نمی‌دادیم و عمل متقابل در داخل مرزهای آن کشور نمی‌کردیم.

و وقتی که این تجاوز گسترده انجام گرفت این ملاحظات را که گفته شد دیگر قابل رعایت نبودند و ما ناچار باید از موجودیت انقلاب و کشورمان دفاع می‌کردیم و امروز مسئولیت‌هایی که داریم مسئولیت‌های مشترکی است. مسئله از دیدگاه اسلامی همانقدر به ما مربوط است که به شما و همانقدر که ما در این تجاوزها زیان می‌بینیم جبهه عمومی ما زیان می‌بیند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۲)

در عرصه نظامی رئیس جمهور آمادگی دفاعی نیروهای مسلح ایران در زمان حمله نیروهای هوایی عراق به ایران در اول مهرماه ۱۳۵۹ را ستود. او مدعی شد از یک ماه و نیم قبل تدابیر لازم برای جلوگیری از خسارت‌های احتمالی به فرودگاه‌ها و مراکز نظامی اندیشیده شده است. او عملیات «کمان ۱۴۰» را گواه روشنی از آمادگی تدافعی مناسب ارتش ایران قلمداد کرد:

«در این حمله تنها یک هواپیمای غیرنظامی و یک هواپیمای نظامی باربری فقط از بین رفت علت این بود که ما از حدود یک ماه و نیم پیش به طور روزمره در جریان این توطئه گسترده قرار داشتیم و اطلاعات ما نسبت به حمله آن‌ها دقیق بوده و ما در همین دیروز موفق شدیم تعداد زیادی از هواپیماهای آن‌ها را ساقط بکنیم که آن‌ها تصور این را هم نمی‌کردند که از پیش آمادگی برای پذیرایی از آن‌ها بوجود آمده باشد. ما نسبت به جنگ هوایی که آن‌ها می‌خواستند به تقلید از موشه دایان در سال ۱۹۶۷ ما را غافلگیر کنند، غافلگیر نشدیم. گمان می‌کنم شما قیافه‌های فرماندهان ارتش را در ساعت ۳ و ۴ دیروز و دیشب می‌دیدید می‌توانستید مقایسه کنید و ببینید که چقدر قیافه‌ها باز و راضی کننده است این بدان علت بود که آن هجوم به نتیجه نرسید و آن‌ها هم برای ضربه زدن آماده بودند و با موفقیت نیز ضربه زدند... چنانچه امروز موج اول هواپیماهای ایران متجاوز از ۱۴۰ هواپیما از مرز گذشتند و پایگاه‌های عراق را درهم کوبیدند. و سلامت به پایگاه خود بازگشتند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۷)

یک روز پس از آغاز جنگ، آیت‌الله خمینی، با اجابت برخی از خواسته‌های رییس جمهور، طی فرمانی آحاد مردم، نظامیان و جریان‌های سیاسی را به

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۵۳

حمایت و همکاری با فرمانده کل قوا (بنی صدر) دعوت نمود و به خصوص از سیاستمداران منتقد خواست از مخالفت با فرمانده نیروهای مسلح دست بردارند:

«بسم الله الرحمن الرحيم

مطالب زیر ابلاغ می‌گردد:

- ۱- باید اطاعت از شورای فرماندهی بدون کوچک‌ترین تخلف انجام گیرد و متخلفین با سرعت و قاطعیت باید تعقیب و مجازات شوند.
- ۲- باید اشخاص و مقامات غیرمسئول از دخالت در امر فرماندهی خودداری کنند و فرمانده کل قوا به نمایندگی اینجانب و شورای فرماندهی مسئول امور جنگی هستند.
- ۳- در شرایط فعلی اقدام دادگاههای ارتش در اموری که شورای فرماندهی صلاح نمی‌داند بدون اطلاع این جانب ممنوع اعلام می‌گردد.
- ۴- رادیو و تلویزیون موظفند اخباری را نقل کنند که صد در صد صحت آن ثابت می‌باشد و برای عدم اضطراب و تشویش اذهان اخبار را از غیر منابع موثق نقل نمایند.
- ۵- نیروهای انتظامی موظف هستند کسانی را که دست به شایعه‌سازی می‌زنند از هر قشر و گروهی که باشند فوراً دستگیر و به دادگاههای انقلاب تسلیم و دادگاههای مذکور آنان را در حد ضدانقلابیون مجازات نمایند.
- مردم مبارز ایران موظف هستند شایعه‌سازان را به دادگاههای انقلاب معرفی و با نیروهای انتظامی همکاری نمایند.
- ۶- روزنامه‌ها در وضع فعلی موظفند از نشر مقالات و اخباری که قوای مسلح را تضعیف می‌نمایند جداً خودداری نمایند که امروز تضعیف این قوا عقلاً و شرعاً حرام و کمک به ضدانقلاب است. من کراراً از نیروهای مسلح عزیز پشتیبانی نموده‌ام و امروز که آنان در جبهه جنگ با صدام کافر هستند تشکر می‌کنم و از زحمات آنان قدردانی می‌نمایم و از خداوند متعال توفیق و پیروزی برای آنان طلب می‌نمایم.

۷- اکیداً همه قشرهای ملت و ارگان‌های دولتی موظف شرعی هستند که دست از مخالفت‌های جزئی که دارند بردارند و با مخالفت خود کمک به دشمنان اسلام ننمایند. والسلام روح الله موسوی الخمينی. اول مهرماه ۵۹ مطابق ۱۳ ذی‌قعدة ۱۴۰۰» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲)

شورای عالی دفاع

در طول دو سه هفته اول جنگ رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا به عنوان مسئول مستقیم جنگ محسوب می‌شد، اما به نظر می‌رسید دو عامل مهم باعث شد رقبای سیاسی وی، آیت‌الله خمینی را متقاعد سازند تا به فرماندهی جنگ از طریق شورا جنگ رضایت دهد. اول این‌که رقبای سیاسی از نزدیکی بیش از حد بنی‌صدر به فرماندهان ارتش و تضعیف سپاه که به نظر می‌رسید بازوی نظامی جریان مذهبی بود نگران بودند و احتمال کودتا یا تسلط کامل سیاسی- نظامی رئیس‌جمهور را محتمل می‌دانستند، دوم این‌که جریان رقیب می‌خواست از طریق شورایی شدن فرماندهی جنگ جلوی خودمحموری و اقدامات فردی و نسنجیده احتمالی رئیس‌جمهور را بگیرد و خرد جمعی را بر تصمیم‌گیری فردی حاکم سازد. در روز بیستم جنگ (۵۹/۷/۲۰) آیت‌الله خمینی فرمان تشکیل شورای عالی دفاع را صادر کرد.

« بعدازظهر دیروز نخستین جلسه شورای عالی دفاع ملی به ریاست دکتر ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهوری و فرمانده کل قوا تشکیل شد. بنا بر گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس در این جلسه رجایی نخست‌وزیر، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی، حجت‌الاسلام خامنه‌ای نماینده امام در شورای عالی دفاع، حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی، تیمسار فلاحتی جانشین ستاد مشترک، سرهنگ فکوری وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی، اکبر پرورش و محمد منتظری نمایندگان مجلس شورای اسلامی و مرتضی رضایی فرمانده سپاه پاسداران شرکت داشتند. در این جلسه که از ساعت ۱۵ تا ساعت ۲۱ دیشب به طول انجامید در مورد امکانات و توانایی‌های نظامی ایران و همچنین امکانات دشمن، موضع جبهه‌ها و روحیه

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۵۵

آن‌ها بحث و تبادل نظر شد. بنابراین گزارش دکتر کمال خرازی سرپرست خبرگزاری پارس نیز به عنوان هماهنگ‌کننده سیاست تبلیغاتی شورا انتخاب گردید. به گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس رئیس جمهوری و اعضای دیگر شورا هدف از تشکیل این شورا را تشریح کردند. «انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۲» رئیس‌جمهور در گزارش روزانه روز ۵۹/۷/۲۰ تشکیل شورای عالی دفاع را به پیشنهاد خود به آیت‌الله خمینی مربوط می‌داند. گرچه برخی علت تشکیل شورای عالی دفاع را جلوگیری از خودمحموری فرماندهی کل قوا و سازماندهی عملیات نظامی از طریق شورایی دانستند که نتیجه قهری آن تحدید اختیارات فرمانده کل قوا و استفاده از تجربیات و مشورت سایر اعضای شورا بود:

«بعد وزیر دفاع از نزد امام آمد، احمد آقا هم تلفن کرد و گفت قرار شد که فردا بیایم در دفتر شما و آن پیشنهاد شما را به صورت یک دو سه چهار درآوریم و امام طی یک بیانیه‌ای آن را اعلام کنند. و اما این مسئله پیشنهاد چیست؟ اولین مسئله‌ای که پیش آمد این بود که جنگ را بدون سیاست خارجی مشخص نمی‌توان پیش برد و خود این‌که سیاست خارجی را چه کسی باید اداره کند و چگونه به پیش ببرد، چه مضامینی را پیروی کند، این‌ها سؤالاتی بود که جوابی نداشت و هرکس هم نوعی اظهارنظر می‌کرد، اظهارنظرها گاه با هم مخالف می‌افتاد. ما باید برای جلوگیری از پایین آمدن روحیه‌ها با این گونه جنگ‌های روانی مقابل بشویم که غالباً خودی‌های ما را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، هم باید در جبهه بجنگیم و هم باید تضادهای مربوط به سیاست خارجی را طرف بشویم، هم برخوردهای داخلی و هم اداره مناطق جنگی، تا هرکس هر چه دلش می‌خواهد عمل نکند که می‌تواند از اسباب کندی کار و خدای نکرده از اسباب بسیاری ناکامی‌ها بگردد. این بود که من از ده روز به این طرف اصرار داشتم که این مسائل در شورای دفاع تمرکز پیدا کنند و این شورا باشد که سیاست خارجی در رابطه با جنگ، سیاست تبلیغاتی در رابطه با جنگ و اداره مناطق جنگ‌زده را برعهده بگیرد و بیاناتی که درباره نیروهای مسلح گفته می‌شود، متوقف بگردد و نظم و قاعده پیدا کند. یک نماینده هم از مجلس باشد تا هم در رابطه روزمره با جریان مستقیم امور

۵۶/اولین رئیس جمهور و جنگ

باشند و هم این‌که اخبار عجیب و غریب جو مجلس را هر روز آشفته نسازد. این صحبت که شد امیدوار شدند و قرار شد که فردا صبح بیایند و بنشینند و این مسائل را حل کنند....

ساعت ده و ربع احمدآقا و آقای اشراقی و وزیر دفاع آمدند. وزیر دفاع روز پیش به خدمت امام رسیده بود. احمدآقا از من خواست تا متن پیشنهاد را تهیه کنم. من برای این‌که این کارهای متفاوتی که به جنگ مربوط است در شورای دفاع متمرکز بشود، ۴ ماده تهیه کردم، اما موارد دیگری هم داشتند که بر آن افزودند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۳۰)

رئیس جمهور در ادامه نگرانی از کاهش اختیارات فرماندهی‌اش را بی‌مورد دانسته و تشکیل شورای عالی دفاعی را به درخواست خودش می‌داند:

«بعد از جلسه شورای امنیت به اطاق رئیس ستاد ارتش که حالا اطاق کار من شده است آمدم، معلوم شد که پس از پخش بیانیه امام همه جا، خانه امام، دفتر ریاست جمهوری خانه نزدیکان من، دفتر ستاد ارتش از تهران و شهرستان‌ها تلفن باران شده است و مردم گمان کرده‌اند بیانیه امام نوعی تحدید حدود اختیارات رئیس‌جمهوری و فرمانده کل قوا است. بعد احمد آقا تلفن کرد که خوب است شما یک مصاحبه‌ای بکنید و روشن کنید که بیانیه به پیشنهاد خود شما بوده است. من هم همین کار را کردم. اما عده‌ای که گویا وظیفه‌شان این است که همواره امور را وارونه جلوه بدهند و هر امری را وسیله یک کار نسنجیده‌ای بکنند، از رادیو و تلویزیون به من تلفن کردند که آن مصاحبه را به عنوان این‌که شورای دفاع تصویب نکرده است پخش نکرده‌اند. در حالی که هنوز شورای دفاع تشکیل نشده است، رئیس جمهور سانسور می‌شود و حال این‌که آن شورای دفاع برای کمک به رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا بود و نه برای بستن دست و پای او.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۳۰)

برابر دستورالعمل تشکیل شورای عالی دفاع این شورا متشکل از رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، وزیر دفاع، رئیس ستاد مشترک ارتش، فرمانده سپاه

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۵۷

، دو نفر نماینده رهبر انقلاب و دو نفر نماینده مجلس که بنا بر فرمان آیت الله خمینی به این جمع رئیس مجلس نیز اضافه شد.

از سوی آیت الله خمینی، آیت الله سیدعلی خامنه‌ای و مصطفی چمران به عنوان نماینده ایشان در این شورا انتخاب شدند. از سوی مجلس نیز اکبر پرورش نماینده اصفهان و محمدمنتظری نماینده قم برای حضور در شورای عالی دفاع منصوب شدند. اعضای شورای عالی دفاع از بدو تشکیل تا سال ۶۰ عبارت بودند از: ابوالحسن بنی‌صدر، محمدعلی رجایی، آیت الله خامنه‌ای، اکبر هاشمی رفسنجانی، فلاحی، فکوری، مرتضی رضایی (فرمانده سابق سپاه)، محمد منتظری و اکبر پرورش.

از همان ابتدای تشکیل شورای عالی دفاع اختلاف بین اعضای نظامی و غیرنظامی و بین روحانیون و رئیس‌جمهور بروز کرد. رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا و امرای ارتش، بر محور بودن ارتش تأکید می‌کردند و به دلایل متعدد تمایل چندانی به جنگ به اصطلاح مردمی و بسیج عمومی نداشتند، برعکس روحانیون و نمایندگان مجلس وابسته به جریان اکثریت حزب جمهوری اسلامی نقش اصلی را برای سپاه پاسداران و نیروهای بسیج مردمی قایل بودند و ارتش را فاقد روحیه ایثار و ایده‌ولوژی مذهبی لازم برای مقابله با دشمن می‌دانستند. آن‌ها معتقد بودند هنوز عناصر رژیم گذشته از درون ارتش پاکسازی نشده‌اند و تا پاکسازی کامل ارتش راه زیادی در پیش است و لذا باید به نیروهای مردمی و سپاه پاسداران که جوشیده از متن توده انقلابی مردم است روی آورد، ولو این‌که آموزش نظامی کافی ندیده باشند.

به هر حال اختلافات سیاسی در این جا نیز پررنگ بود. ایجاد اختلاف سلیقه در پیشبرد جنگ همزمان با رقابت‌های سیاسی بر دشواری‌ها افزوده بود. بخشی از شورای عالی دفاع گرایش به حزب جمهوری داشتند و بخش دیگر با رئیس‌جمهور هماهنگ بودند. چمران، فکوری، فلاحی با رئیس‌جمهور هماهنگ بودند و در طرف مقابل بقیه اعضای شورای عالی دفاع به جز مرتضی رضایی و محمدمنتظری که وجه نسبتاً مستقلی داشتند هماهنگ با حزب جمهوری اسلامی بودند.

صادق خلخالی اختلاف نظر افراد در شورای عالی دفاع را عامل اصلی ناکارآمدی آن می‌دانست:

«افرادی که در شورای عالی دفاع انتخاب شدند با هم هماهنگ نبودند و به همین جهت عملاً کارآیی نداشتند بعضی از آنها در تهران و بعضی دیگرشان در جبهه‌ها، خلاصه عقیده من این است که هماهنگی و همفکری که در شورای عالی دفاع باید باشد نیست و شاید عده‌ای تقصیر را به گردن دیگران می‌اندازند این عدم هم‌فکری لطمه به کار این‌ها زده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۴)

اشغال خرمشهر، نقطه عطف جنگ

پس از آنکه تلاش یک ماهه هیئت صلح سازمان کنفرانس اسلامی به نتیجه نرسید فشار ارتش عراق برای اشغال شهر مرزی خرمشهر تشدید شد. شهر محاصره شده خرمشهر به علت آنکه ارتباطی آن از طریق خشکی در تیررس دشمن بود با تنگنای آذوقه و سلاح مواجه بود و تلاش برای فرستادن نیرو و سلاح به داخل شهر چندبار به شکست انجامید. بالاخره در روز ۳۴ ام جنگ در تاریخ ۵۹/۸/۳ با شهادت باقی مانده مدافعین، خرمشهر به اشغال ارتش بعثی درآمد. اشغال خرمشهر نقطه عطفی در جنگ از دیدگاه رقبای سیاسی و نقطه ضعف بزرگی در کارنامه ارتش و فرمانده کل قوا محسوب می‌شد.

بلافاصله انتقادات از شیوه‌های جنگی به کار برده شده توسط مسئولان نظامی و در رأس آنها فرمانده کل قوا تشدید شد. انتقادات بیشتر از سوی جریان سیاسی رقیب رئیس جمهور و نمایندگان مجلس نزدیک به جریان مذهبی طرح می‌شد. عمده انتقادات حول این مسئله بود که رئیس‌جمهور با اهمال و عدم توجه به هشدارهای مکرر مقامات مسئول و برخی از روحانیون، عدم ارسال سلاح و عدم استفاده از نیروهای مردمی موجب شکست نیروهای خودی در خرمشهر شده است. برخی حتی پا را فراتر گذاشته و احتمال تبانی فرمانده کل قوا با نیروهای عراقی را بعدها مطرح ساختند، اما در آن مقطع

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۵۹

برخی از نمایندگان مجلس در پی جمع‌آوری امضا برای عزل رئیس جمهور از فرماندهی کل قوا برآمدند.

اولین تهاجم دشمن به خرمشهر درست یازده روز پس از جنگ اتفاق افتاد اما رئیس‌جمهور طی پیامی به مدافعان شهر آن‌ها را به مقاومت فراخواند:

«مقاومت قهرمانانه خرمشهر ادامه دارد از مدافعان شهر می‌خواهم که با تمام توان به مقاومت ادامه دهند و آستانه شهر را قربانگاه دشمن بگردانند. نیروی هوایی و هوانیروز از صبح امروز عملیات دشمن شکن را در این ناحیه آغاز کرده است. ما خود را آماده می‌کنیم تا ضربه کاری را وارد کنیم و کاملاً مطمئن هستیم که مدافعان شهر خرمشهر، شهر خویش را به دشمن تسلیم نخواهند کرد. چنین هم شد و امروز (دیروز) از صبح تا حالا خرمشهر فشار دشمن را عقب زده و امیدورم که تا پایان شب کاملاً از شر دشمن آسوده باشند.»

(انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۲)

حتی قبل از اشغال خرمشهر نارسایی‌ها و ضعف هماهنگی امکانات برای مقابله با دشمن وجود داشت، اطلاعات ناقص و ضعف در جمع‌آوری و ارسال اطلاعات دقیق از جبهه مزید بر علت شده بود. ایجاد شایعه یکی از پیامدهای فقدان اطلاعات درست بود. رئیس‌جمهور اطلاعات غلط و غرض‌ورزی مخالفانش را عامل شایعه عقب‌نشینی ارتش از مواضع خود در خرمشهر و اهواز عنوان نموده و در گزارش‌های روزانه خود از ابتدای جنگ به طور روزمره آرایش نیروهای نظامی در مرزها را منعکس نموده و خبرهای ارائه شده از سقوط شهرها را کذب می‌خواند. در روزهایی که وی از مقاومت جانانه مردم خرمشهر سخن می‌گفت همچنین از خبرهای سقوط خرمشهر و اهواز که از سوی منابع دیگر ارائه می‌شد شکایت می‌نمود.

رئیس‌جمهور در مصاحبه روز ۵۹/۷/۱۹ درست روز بیستم جنگ و ۱۵ روز قبل از اشغال خرمشهر در مصاحبه‌ای می‌گوید: «من چندبار گفته‌ام که به این اخبار گوش ندهید مثلاً همین دیروز از قول آقای [آیت‌الله] خامنه‌ای مستقیم یا غیرمستقیم بود نمی‌دانم گفتند که کار اهواز تمام است و شهر محاصره شده من بلافاصله با فرمانده لشکر آن‌جا تماس گرفتم و معلوم شد که ما جلو رفته‌ایم و

آن‌ها صدای توپ خودی را فکر می‌کردند که مال دشمن است. ما توپخانه را آنجا راه انداخته بودیم و چون اینها نمی‌دانستند که توپخانه خودمان است فکر می‌کردند که آن‌ها نزدیک اهواز آمده‌اند و حال این‌که ما آن‌ها را ۱۰ کیلومتر عقب رانده‌ایم. اینها جنگ روانی است ما خودمان با خودمان نباید جنگ روانی بکنیم باید اطلاعات صحیح و دقیق را از اهل آن پرسید والا چند نوبت از این خبرها آمده. خبره نیستیم ولی این مقدار را می‌دانیم که باید خبر از خبره پرسیم و اعصاب ما راحت است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۹)

شواهد نشان می‌داد دشمن به تدریج بر فشار خود در محاصره خرمشهر می‌افزاید و مدافعان شهر با دشواری‌های فراوانی روبرو هستند. رئیس‌جمهور در یادداشت روز یازدهم جنگ (۵۹/۷/۱۱) از دغدغه سقوط خرمشهر و اطلاعات ضد و نقیض ارائه شده سخن می‌گوید:

«حالا می‌خواهم یک مسئله عبرت‌انگیزی را درباره خرمشهر بگویم. گزارش پنجشنبه را که تمام کردم ساعت شاید یک بعد از نیمه شب بود و شاید دیرتر که تلفن از دفتر شد که خرمشهر در حال سقوط است. به خانه می‌ریزند، قتل و غارت می‌کنند، اسیر می‌گیرند و حتی می‌گفتند زن‌ها را به اسیری گرفته‌اند و تجاوز می‌کنند و بسیار نگرانی‌آور. بلافاصله با لشکر اهواز تماس گرفتم که اطلاعی از این وضعیت نداشت. البته دفتر ما گفته که اطلاع دهنده گفته است این مطالب مورد تأیید لشکر خوزستان هم هست که تأیید نکرد با این حال من فشار آوردم که در همان وقت تکاوران به خرمشهر فرستاده بشوند که عده‌ای را هم فرستادند و شبانه از جاهای دیگر با هواپیما راهی اهواز کردند. دو سه نوبت دیگر با فاصله‌های زمانی این اطلاع را تکرار کردند که در نتیجه امکان استراحت به کلی از بین رفت. اما من به حکم تجربه و به حکم آنچه از تجارب دیگران آموخته‌ام، در این گونه مواقع اعتماد خودم را از مدافعان از دست نمی‌دهم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۱)

وی در یادداشت روزانه روز پانزدهم جنگ (۵۹/۷/۱۴) شایعه سقوط خرمشهر را تکذیب می‌کند و به دغدغه عمیق خود در مورد خرمشهر اشاره می‌کند: «باز تا نیمه شب تلفن‌ها به راه بود و خبرها بود که می‌دادند و دوبار

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۶۱

هم احمدآقا فرزند امام تلفن کردند در دو موضوع اطلاعاتی به او رسیده بود که به من گزارش کرد. من بار دیگر تکرار می‌کنم و جداً از خبردهندگان می‌خواهم تا چیزی برای‌شان قطعی نشده خبر ندهند و از خبرگیرندگان نیز می‌خواهم تا تحقیق نکرده‌اند به این خبرهایی که می‌رسد اعتنا نکنند برای این‌که اگر ما بخواهیم دنبال این خبرهایی برویم که اصل و فرعی ندارند ممکن است خدای نکرده کار ما از موفقیتی که حالا داریم به طرفش می‌رویم منحرف شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۷)

در ماه اول جنگ و پیش از اشغال خرمشهر یکی از مسائل مهم که رئیس‌جمهور به طور پنهانی آن را به عنوان عامل تضعیف ارتش می‌خواند، حضور روحانیون در یگان‌های نظامی و مداخله آن‌ها در امور فرماندهی بود. او به طور غیرعلنی از طریق نامه و یا به طور حضوری این مسئله را بارها با آیت‌الله خمینی مطرح ساخت، اما ایشان اعتنایی نمی‌نمود. فرمانده کل قوا اما در ظاهر در پاسخ به سوال یک خبرنگار که نظرش را درباره حضور روحانیون پرسیده بود چنین می‌گوید:

«در پاسخ این سوال که آیا حضور طلاب علوم دینی در جبهه‌های جنگ کارایی دارد یا خیر گفت... قسمت عمده جنگ را روحیه و اعتقاد تشکیل می‌دهد و حضور این‌ها این فایده را دارد که از نظر روحیه و اعتقاد تزلزل باقی نمی‌ماند و انشاءالله وجود آن‌ها خیلی مغتنم است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۱۳)

در مقابل کسانی که عملکرد فرماندهی جنگ و در رأس آن فرماندهی کل قوا را عامل عقب‌نشینی از خرمشهر می‌دانند، برخی اطرافیان رئیس‌جمهور مداخله روحانیت در امور فرماندهی را علت اصلی شکست در خرمشهر ارزیابی کردند. آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای عضو شورای عالی دفاع و نماینده رهبر انقلاب در شورا، بی‌توجهی به طرح‌های روحانیون را علت اصلی این شکست دانست:

«روحانیون به هیچ وجه در تصمیم‌گیری‌ها و فرماندهی در ارتش دخالتی ندارند. بجز یکی دونفر روحانی که مسئولیتی در رابطه با مسائل جنگ دارند،

بقیه روحانیون مثل همه عناصری که در شهرها، چه شهرهای جبهه، چه خارج از جبهه حضور دارند حداکثر این است که نظری داشته باشند یا تلاشی در خدمت به جریان جنگ انجام دهند، اما تصمیم‌گیری و فرماندهی و به جبهتی کشاندن جریان جنگ به هیچ وجه برعهده روحانیون نیست. در مورد مسئله خونین شهر تصادفاً روحانیون خونین شهر مکرر مراجعه می‌کردند و پیشنهادهایی داشتند که در تخصص آن‌ها هم نبود، عناصر انقلابی دیگر هم در خونین شهر پیشنهادهای مشابهی را ارائه می‌دادند و من شخصاً نظرم این است که اگر این پیشنهادهای همان روز عملی می‌شد به هیچ وجه خونین شهر سقوط نمی‌کرد. غفلتی که انجام گرفت این بود که پیشنهادهای دردمندان و توأم با بصیرتی که آن روز نسبت به حفظ خونین شهر ارائه می‌شد مورد توجه قرار نگرفت. من خودم هم همان پیشنهادهای بارها گفته بودم و در نامه‌ای به رئیس‌جمهور من همین را نوشتم، اگر فرض کنید که دخالتی وجود داشته، این دخالت در حد نظر دادن بوده آن هم در جبهتی که اگر آن نظر عملی می‌شد محققاً خونین شهر سقوط نمی‌کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۸/۱۹)

ایشان در جایی دیگر این مطالب را تکرار می‌کند:

«در این هفته و هفته قبل شایعاتی وجود داشت مبنی بر این که روحانیون در کارهای جنگ دخالت می‌کنند من صریحاً می‌گویم این مطلب دروغ است. در حد نظر دادن که هر انسانی نظر می‌دهد، امروز دیگر دوران گذشته نیست که ما به مردم بگوییم خفه شوید و اظهارنظر نکنید، یک سرباز می‌آید در مقابل فرمانده‌اش اظهارنظر می‌کند، یک پاسدار ساده عادی می‌آید نقشه جنگی و طرح جنگی ارائه می‌دهد، یک افسر جزء راهنمایی می‌کند که بسیار ذی‌قیمت است. مردم کوچه و بازار هم تا آنجایی که اطلاعات دارند حق دارند اظهارنظر کنند و یک روحانی که بار مسئولیت سنگین هدایت و ارشاد مردم بر دوش اوست، درد دل‌ها را می‌شنود و گزارش‌ها را می‌بیند چرا نتواند اظهارنظر بکند؟ اظهارنظر می‌کند اما دخالت به هیچ وجه!» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۸/۲۴)

رئیس‌جمهور در تاریخ ۵۹/۸/۳، به طور دقیق روز اشغال خرمشهر توسط دشمن نامه‌ای به آیت‌الله خمینی نوشت و با ارائه گزارش ۳۳ روز جنگ به

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۶۳

انتقادات شدید جریانات سیاسی رقیب از جمله نمایندگان مجلس، برخی روحانیون و حزب جمهوری اسلامی که نسبت به عملکرد وی در جنگ به خصوص شرایط بحرانی خرمشهر نگران بودند پاسخ داد. به نظر می‌رسد این نامه در پاسخ به نامه عتاب‌آمیز آیت‌الله خامنه‌ای نماینده رهبر انقلاب در شورای عالی دفاع نوشته شده باشد که از شرایط جنگ در خرمشهر به وی گلایه کرده بود. رئیس جمهور در این نامه به انتقادات و گلایه‌ها پاسخ داده و مشکل کمبود نیروی نظامی متخصص و سلاح را مطرح می‌سازد. شاید این نامه در زمانی که احتمال می‌رفت خرمشهر در حال سقوط کامل است نوشته شده باشد تا بدان وسیله رئیس جمهور پیشاپیش از عتاب رهبر انقلاب نسبت به خود کاسته باشد:

«عرض می‌شود

نیمه شب دیشب تلگرافی از آقای خامنه‌ای رسید در چهار مورد جواب خواسته بود که جواب عرض کردم، این توضیحات را نیز اضافه می‌کنم:

۱- درباره تمرکز کار شورای دفاع، اکثریت اصلی اعضاء این شورا در محل هستند (۵ نفر) و نمی‌توانند هم محل را ترک کنند. شب و روز کار و مراقبت می‌خواهد. جبران مافات آسان نیست. سه نفر از اعضاء اصلی در محل نیستند که می‌توانند بیایند و بازگردند.

۲- درباره تحرک ارتش، تحرک فوق طاقت است. توجه آقا را به امور زیر

جلب می‌کنم:

- تجهیزات کم داریم. بارها عرض کرده‌ام. یک اتومبیل را سه ماه حرکت ندهند راه نمی‌رود، تانک دو سال است رها و خوابیده‌اند. در چند ماه اخیر تحرکی ایجاد شد و مقداری آماده شده است. با این حال با کوشش شبانه روزی تکنسین‌ها که در همه جا رفته و آنچه توانسته‌ام در تشویق‌شان کرده‌ام تا به حال حدود ۲۰۰ تانک آماده عملیات داریم و امید می‌رود ۸۰ تانک دیگر هم آماده کنیم. البته ۲۷ تانک پاکستان را هم که موافق قرارداد برای آن دولت تعمیر کرده‌اند، به جبهه فرستاده‌ایم. خدمه تانک هم نداریم. تحصیلات و مهارت می‌خواهد. دشمن ده مقابل ما، تانک دارد.

- توپخانه ما بر اثر مراقبت مستمر خوب شده است و در ناحیه دزفول عالی است.

- خلبان‌های نیروی هوایی و هوانیروز، از فداکاری گذشته، انتحار می‌کنند و اینجانب دائم از این پایگاه به آن پایگاه می‌روم، آن‌ها را تشویق می‌کنم. اما هر روز بهم می‌گویند: امروز نوبت مرگ ما است. خودم از قیافه‌های آن‌ها شرمند می‌شوم که ممکن است فردا دیگر آن‌ها را نبینم.

- نیروی زمینی یک لشگر زرهی ۱۶ است که پخش بود در کردستان و قزوین و زنجان و ... تابحال جمع کرده‌ایم غیر از ۱۶ تانک بقیه به محل رسیده‌اند و خود اینجانب از صبح تا شب مراقبت می‌کنم و در محل تمرکزشان می‌روم و یک یک بازدید می‌کنم.

۳- در خرمشهر و آبادان، فوق طاقت عمل می‌شود. از وقتی در خوزستان مستقر شده‌ام. دو بار خود به پایگاه هوایی که حمله به اطراف آبادان و خرمشهر را برعهده دارد رفته‌ام و پس از بعمل آوردن آنچه لازمه تشویق بوده است، بر عملیات نظارت کرده‌ام و در همین مدت برای آنکه مثل گذشته خورد خورد نیرو نفرستیم نغله بشود در کمال اختفا یک نیرو تهیه کردیم که از ۴ صبح امروز که حمله را آغاز کرد به هیچکس نگفتیم و حالا که ساعت یک نیم بعدازظهر است، ستاد عملیات آبادان با تلفن گزارش داد که دشمن مهمات تمام کرده و در حال عقب‌نشینی است. مثل این‌که به خواست خداوند عملیات موفق‌آمیز بوده است. اینجانب انتظار تشویق ندارم. اما انتظار هم ندارم این زحمت طاقت‌شکن، این‌طور بی‌قدر بشود.

۴- درباره تجهیز و آماده کردن نیروی ذخیره، عرض می‌شود ۴۰ هزار نفر به خدمت مشغول شده‌اند، حدود ۳۵ هزار نفر بقیه را باید: - تجهیزات فراهم کنیم که نداریم. ما حتی تفنگ ژ.س. نداریم چه رسد به بقیه چیزها.

به دانشکده افسری و به واحدهای آموزشی گفته‌ایم به سرعت این‌ها را به تدریج آماده کنند تا هر وقت لازم شد به کار بگیریم. مشکل ما کمبود نفر نیست بلکه کمبود تجهیزات است.

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۶۵

پس از توضیحات بالا ملاحظات زیر را به عرض می‌رساند:

الف- جنگ سخت است و خطرات عظیم هستند. به اینجانب اعتماد بفرمایید. هر خبری را از اینجانب بفرمایید بپرسند. این جنگ را باید با صبر و استقامت و بدون عجله اداره کرد و الا خدای نکرده شکست ما حتمی است. اگر از روی حوصله عمل کنیم و عجول نباشیم به خواست خدا پیروزی با ما است. اینجانب تعهد موفقیت را برعهده می‌گیرم به یک شرط:

حواس اینجانب و روحیه فرماندهان را خراب نکنند. اگر کمکی نمی‌کنند با جنگ اعصاب فکر مرا مشوش نکنند و نظامیان را دلسرد نکنند.

ب- وضع عمومی جبهه‌ها در مدت اقامت اینجانب به طور محسوس تغییر کرده است. هم اکنون خبر دادند دشمن به سرعت دارد از پلی که زده بود فرار می‌کند اگر موفقیت در جبهه خرمشهر کامل بشود، در تمامی جبهه‌ها ابتکار عمل بدست ما افتاده است.

ج- جز روحیه چیز مهمی برای ما نمانده است و با آن می‌توان پیروز شد:

- تقریباً نیمی از خلبان‌های ما کشته و یا مفقود شده‌اند.
- هواپیماهای ما به علت نبود قطعات آخرین زور خود را می‌زنند.
- ارتش زمینی ۲ هزار کشته و هزار مفقود و اسیر و ۲ هزار زخمی دارد.

در این وضعیت کمترین بی‌مهری به قیمت نابودی مقاومت ما و خدای نکرده فاجعه تمام می‌شود. اینجانب تصمیم خود را گرفته‌ام. بعد از این جنگ استعفا خواهم کرد.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۹۴)

آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای که در هنگام اشغال خرمشهر نماینده رهبر انقلاب در شورای عالی دفاع بود و در ریز مسائل جنگ حضور داشت، تعلق رئیس‌جمهور در ارسال سلاح و نیرو به خرمشهر و عدم توجه به انتقادات و پیشنهادات خود و دیگر افراد مطلع را یکی از علل عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر می‌داند. او در جلسه استیضاح رئیس‌جمهور متن کارنامه روزانه رئیس‌جمهور در روز اشغال خرمشهر که بنا به مصالحی در روزنامه انقلاب اسلامی چاپ نشده بود را منتشر ساخت. در این کارنامه رئیس‌جمهور مشکل را متوجه جناح رقیب و پاکسازی ارتش می‌داند:

«ایشان در کارنامه‌ای که همان روزها نوشته بود و به خاطر مسائلی در روزنامه انقلاب اسلامی چاپ نشد. اگر یادتان باشد. یک شماره انقلاب اسلامی بدون کارنامه درآمد. نمونه چاپ نشده آن کارنامه الان در اختیار من است: ایشان در این کارنامه از این حادثه، مسئله خرمشهر و تکیه ما بر روی مسئله چنین یاد می‌کند:

«از آبادان تلفن می‌شد که خرمشهر سقوط کرده است سرهنگ رضوی فر که در خرمشهر دفاع شهر را به عهده دارد می‌گفتند حصبه دارد و پی در پی می‌گفت: «شما قول داده بودید که تا امروز مرا کمک کنید و نیرو برسانید. چرا نیرو نرساندید در برابر خداوند و برابر ملت مسئول هستید.» بعد دکتر شیبانی گوشی را گرفت که جیغ و داد کند. چند تشر به او زدم و گفتم مگر نیروها در کف دست من است که به سوی تو پرتاب کنم. آن روز که باید عقل به خرج می‌دادید، ندادید. حقیقت را از مردم پنهان کردید و به فرصت‌طلب‌ها میدان دادید و آن‌ها هم تیشه را برداشتند و به ریشه‌ها زدند (توضیح [آیت الله] خامنه‌ای: منظور ایشان مسئله کشف کودتا و گرفتن عناصر کودتاجی است که از نظر ایشان مسئول سقوط خرمشهر یا پیشروی دشمن در ۸۰ کیلومتر در خاک ما این مسئله است.) کی مانده است که برای شما بفرستم. مرا در هیچ زمینه‌ای یاری نکردید، در همه حال و در هرکاری تا وقتی پای حیات و موجودیت خودمان در میان بود مرا تنها گذاشتید...»

در صفحه بعد باز می‌نویسد: «البته اگر جنگ را هم تمام کنیم تازه اول داستان است. مشکل‌هایی از این گنده‌تر سر راه ماست. هشدارها دادم وقتی همه اینها بی‌فایده شد. در ۱۷ شهریور مسأله را باز در میان گذاشتم و باز هشدار دادم. متأسفانه روز بعد سه تفنگدار [منظور سه نفر عضو شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی] زبان به اعتراض به صورتی که همه از آن اطلاع دارند گشودند. جوری هم رئیس مجلس عنوان مطلب کرد که پنداری امام به او گفته است این کار را بکنید. بعد معلوم شد امام گفته است که مرا با این کار کاری نیست. خود دانید، یا بکنید یا نکنید (که من لازم می‌دانم اینجا شهادت خودم را بگویم. من خدمت امام رسیدم. بعد از ۱۷ شهریور، ایشان بعد

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۶۷

از مبالغی صحبت به من فرمودند که آقای بهشتی و آقای هاشمی چیزی نگفتند. بخشی از بعضی از خلاف‌های آقای بنی‌صدر را جواب دادند. این تعبیر امام بود که من همان وقت به این برادرها و بقیه برادرها گفتم که تعبیر امام این است. ایشان این‌طوری می‌گویند. آقای رجایی رفت در همین مجلس و چنان شیر شد که گفت اگر به وزرای او توهین شود یا جای اوست یا جای من و هرگز در کنار رئیس جمهور بر سر یک میز نخواهد نشست. صحیح!! مدعی منتخب مردم شد. باز هم از هر سوی به من فشار آمد که دیگر دنبال نکنم... (بعد از چند سطر) خب خود اینها که این جور دنبال قدرت می‌دویند. اینها که می‌خواستند و می‌خواهند همه ابزار عمل قدرت در دست‌شان باشد کجا هستند؟ چرا به فریاد آبادان و خرمشهر نمی‌رسند؟ (خرمشهر را گذاشته است حالا که آقای رجایی پست نخست وزیری را گرفته است به آنجا برسد) گفتند. نیروی مردمی به آنجا می‌برند. ۵ هزار، ده هزار، بعد شد ۵۰۰ تا که هنوز هم نرسیده است. بله آنجا که پای خطر هست، آن‌ها نیستند. من در همین نامه دروغ ایشان را آشکار کرده‌ام و نوشته‌ام که نیروی مردمی را ۵۰۰۰ نفر ما فرستادیم و وارد آنجا شدند (فرستادیم که من نفرستادم، من در اینجا به کمیته و سپاه گفتم با مشهد تماس گرفتم با همه جاهایی که ممکن بود) ۵۰۰۰ نفر وارد اهواز شدند که خود ما تحویل گرفتیم و رفتند، ماهشهر و خرمشهر و بودند.

«... خواستم که این گروه‌ها را از خود براند یا بگذارد که ما با کمک مردم آن‌ها را از سر راه برداریم. ممکن نشد. هر تصمیمی به قراری و طوری بلایی بر سرش آمد که نتیجه عکس داد. این آخری که شورای دفاع باشد... روز عیدفطر من نزد امام رفتم. پنجاه و پنج دقیقه در منتهای هیجان و داد و فریاد همه چیز را گفتم. بعد هم گفتم و تکرار کردم و و ... متأسفانه کسانی که کارشان افساد است هر چیزی را جور دیگر وانمود کردند. نتیجه این شد که اکنون ما یک ملت تنها شده‌ایم، در برابر دشمنی که از ابتدا خود را برای چنین دشمنی آماده می‌کرده است. بعد درباره مجلس گفتم که آقا من خواهان یک مجلس ضعیف نیستم ولی این مجلس ضعیف است. مجلسی که انتخاباتش در

وضع‌ی انجام گرفت که گرفت که کسانی انتخاب شدند که شدند. مجلسی نیست که با احساس مسئولیت و علم و اطلاع نسبت به مسایل کشور اظهار نظر کند. در مدتی که از عمر مجلس می‌گذرد محصول کار، دولت رجایی است. در یک نامه به امام نوشتم که مصیبت این دولت از مصیبت جنگ و تجاوز دشمن به مراتب بیشتر است و دیگر هیچ...» (کیهان، ۶۰/۴/۱)

انتقاد حزب جمهوری اسلامی نسبت به عملکرد رئیس جمهور به همین جا ختم نشد. اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس و عضو شورای رهبری این حزب در دیدار نمایندگان مجلس با آیت‌الله خمینی سه روز پس از اشغال خرمشهر به دست‌اندرکاران جنگ هشدار می‌دهد که مبادا مسامحه‌ای در جنگ صورت گرفته باشد، او جرم این افراد را غیرقابل گذشت می‌داند:

«درست در زمانی که قاسطین و مارقین و ناکثین جنگ خودشان را علیه ولایت فقیه و روح تشیع آغاز کرده‌اند. چیزی لازم است اینجا عرضه بشود این است که مجلس شورای اسلامی نگران است که مبادا در جریان جنگ کم‌کاری‌ها و مسامحه‌ها باعث بشود که خدای نکرده ما در نقاطی مثل خرمشهر تلفاتی را که لزومی ندارد بدهیم گرچه از صمیم دل معتقدیم که پیروزی در این جنگ با ماست. آنجا که ملتی و مردمی و مکتبی و رهبری و ایده مقدسی در مقابل نظامی طاغوتی و متجاوززی ضدانسانی و رژیم دست‌نشانده قرار می‌گیرند همه وعده‌های الهی و نویدهای قرآن نشان می‌دهد که پیروزی با این جبهه است و ما هیچ تردیدی نداریم. فقط اخطار می‌کنیم که کسانی اگر با کم‌کاری‌شان و مسامحه‌شان باعث بشوند جوانان ما و نورچشمان ما و عزیزان ملت ما در اثر مسامحه صدمه ببینند اینها جرم‌شان قابل گذشت نیست و ملت و مردم و یقیناً رهبر انقلاب از جرم آن‌ها نخواهند گذشت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۷)

کمتر از یک هفته پس از اظهارنظرها و افزایش دایره انتقادات از رئیس جمهور و فرمانده کل قوا، آیت‌الله خمینی از مسئولان نظام خواست از انتقاد اموری که در آن تخصص ندارند (جنگ) پرهیز کنند. او مثالی آورد که برداشت از آن این است که همانطور که نظامیان در امور فقهی تخصص ندارند

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۶۹

و نباید در آن دخالت کنند بنابراین متخصصان امور دیگر از جمله روحانیون نباید در کار تخصصی نظامیان دخالت کنند. ایشان در این سخنرانی علیرغم اشغال خرمشهر توسط دشمن از مدافعان مردمی و ارتش حمایت نمود. این در حالی بود که مخالفین رئیس جمهور فرصت را برای گسترش انتقادات خود مناسب دیده و تلاش داشتند در صورت لزوم وی را از فرماندهی کل قوا عزل کند. آیت‌الله خمینی در این سخنرانی می‌گوید:

«باز توجه داشته باشند به این‌که این‌هایی که از فرماندهان و از پاسداران و از سربازان و از ژاندارمری و همه اینها در آنجا مشغول هستند این‌ها دارند جانفشانی و فداکاری می‌کنند این‌ها همچنین نیست که در یک خان‌های نشسته باشند و راحت باشند اینها هرکدام که رفتند در این جبهه‌ها فداکاری دارند می‌کنند در هر حال به نظرشان ممکن است که یک وقت مثلاً یک موشک فلان بیارد و اینها را از بین ببرد باید از اینها قدردانی کنند، تقویت کنند، روحیه این‌ها را و ملت باید تقویت کنند روحیه این‌ها را این‌ها مشغولند مشغول بررسی هستند از یک طرف مسامحه نباید بشود از یک طرف هم مشغول به کار هستند اینها کسانی که اطلاع نظامی ندارند نباید دخالت کنند در کار نظامی. مثل این است که ما بگوییم که فلان سرهنگ یک وقت بیاید و به ما بخواهد بگوید که فقه اسلام این‌طوری است. همین طوری که بیاید بعضی‌ها از قرآن یک آیه‌ای را برمی‌دارند و می‌خوانند و دنبال او یک مسائلی می‌گویند در صورتی که از قرآن هیچ اطلاعی ندارند و از اسلام هم هیچ اطلاعی ندارند. مایی که از نظام اطلاعی نداریم و از جنگ اطلاعی نداریم نباید اظهار نظر بکنیم که خوب است این‌طوری بکنیم خوب شما چه می‌دانید که خوب است این‌طوری بکنند و من و شما اطلاع از این نداریم. هی برنامه ندهد کسی که ندارد یک چیزی را نمی‌فهمد یک چیزی را تضعیف نکنند روحیه سربازهای ما را که با تمام قدرت همه جناح‌های‌شان دارند جانفشانی می‌کند و ضربت‌های زیاد به آن‌ها زدند شما کنار نشسته‌اید و می‌گویید خوب است این‌طوری بکنند آنی که کنار گود نشسته خیلی حرف‌ها می‌تواند بزند بگذارید آن‌ها روی نقشه‌هایی که دارند طوری که می‌توانند عمل بکنند.» (انقلاب اسلامی، ۱۶/۸/۵۹)

۷۰/اولین رئیس جمهور و جنگ

رئیس جمهور در خاطرات خود به یکی از جلسات مشورتی چهار روز پس از اشغال خرمشهر در حضور آیت الله خمینی اشاره می‌کند که در آن نمایندگان استان خوزستان نظرات خود را ارائه دادند اما آیت الله خمینی بر تصمیم و اجرای اهل خبره (نظامیان) در جنگ تأکید کردند:

«دیشب (۵۹/۸/۷) احمدآقا تلفن کرد که امروز صبح ساعت ۱۰ خدمت امام باشید صبح به تهران حرکت کردیم و به منزل امام رفتیم. کسانی هم آمده بودند. نماینده آبادان، فرماندار آبادان، [فرمانده] سپاه آبادان و خرمشهر. آن‌ها ایرادات و اشکالاتی را که به نظرشان رسیده بود طرح کردند. پس از رفتن آن‌ها ظهیرنژاد وضع و سازمان ارتش را در گذشته شرح کرد و طرح‌هایی را که هست مطرح کرد. امام هم گفتند باید از اهل خبره یعنی نظامی‌ها در امور نظامی نظر خواست و نظر آن‌ها را به کار گرفت و این اظهار نظر بسیار به موقع بود و امیدوارم برای بسیاری معجزات کننده باشد و بگذارند اهل خبره کار خودشان را بکنند و جنگ را به نتیجه برسانند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۹)

رئیس جمهور منتقدان سیاست‌های جنگی خود در خرمشهر را فرصت طلبانی خواند که در صدد تحکیم قدرت هستند. او آن‌ها را با ضدانقلاب و دشمن خارجی مقایسه می‌کند:

«به هر حال ما در این روزهای سخت باید در چندین و چند جبهه بجنگیم، در جبهه شایعه‌سازان، در جبهه فرصت طلبان قدرت دوست که به هیچ چیز جز همان سرگرمی‌های خودشان هوش و حواس نمی‌دهند، در جبهه ضدانقلاب، در جبهه مشکلات گوناگون اقتصادی، سیاسی داخلی و خارجی و بالاخره در جبهه جنگ نظامی، و ما باید در قبال همه این‌ها صبور باشیم و با استواری این جنگ را ادامه بدهیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۷)

رئیس جمهور در خاطرات روزانه سه روز پس از سقوط خرمشهر از تحرکات مخالفان برای تشکیل کمیسیون تحقیق برای بررسی مسئله خرمشهر انتقاد می‌کند و متقابلاً مداخله افراد غیرمسئول و تعدد مراکز تصمیم‌گیری را عامل اصلی عقب‌نشینی از خرمشهر عنوان می‌کند:

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۷۱

«اطلاع یافتم که در یک مجلس خصوصی باز همان‌ها که همواره مایه این وضعیت بوده و هستند، راه افتاده‌اند که باید کمیسیون تحقیق درباره خرمشهر تشکیل بشود، البته امام با قاطعیت نپذیرفته‌اند، اما مسئله اینجا نیست، مسئله اینجاست که واقعاً باید یک هیئتی تشکیل بشود و به مقدمات وضعیتی که کار را بدان جا رساند و وضعیتی که در حین جنگ حاکم شد برسد و اصرار قاطعی که من داشتم به این‌که در نقاط جنگی اداره و فرماندهی واحد باشد. اما متأسفانه این کار فقط در جاهایی که توانایی داشتم شد ولی در جاهایی که حمایت‌های غیرقابل قبول وجود داشت نشد. در شهری که ۱۵ دسته بخواهند بجنگد و هیچ فرماندهی واحدی نباشد، اینار ایثارکنندگان و فداکاری بیش از حد هم نتایج لازم را به بار نمی‌آورد. این وضع از یک نظریه سرچشمه می‌گرفت که پیش از جنگ هم بود. نظریه‌ای که در مصاحبه یکی از نمایندگان به یک روزنامه‌نگار ایتالیایی گفته بود که در جریان جنگ ارتش از بین می‌رود و جنگ به صورت مردمی ادامه پیدا می‌کند و طرح ادامه جنگ و آینده‌ای که ممکن است با جنگ مردمی تصویر کرد، و از توسعه جنگ در منطقه صحبت کرده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۷)

هم ایشان در کارنامه روز ۵۹/۸/۱۳ (ده روز پس از اشغال خرمشهر) از تحرکات اکثریت مجلس برای استیضاح خود سخن می‌گویند، وی مجلس را تهدید به افشاگری و اقدام متقابل می‌کند:

«در کارنامه دیروز یادم رفت بگویم که از تهران تلفن کردند که عده‌ای از نمایندگان در جلسه خصوصی مجلس اظهاراتی کرده‌اند و نامه‌ای هم امضا کرده‌اند و نزد امام برده‌اند. من امروز تلفنی با احمدآقا صحبت کردم و به او گفتم که عده‌ای فراموش می‌کنند و یا نمی‌خواهند توجه بکنند که وضع کشور در چه حال است و گمان می‌کنند هر موقعیتی را می‌توان برای بازی بر سر قدرت مغنم شمرد. استیضاح‌کننده‌ای اگر باشد منم، منم که باید بپرسم و استیضاح کنم کسانی را که با کارهای خودشان وضع را به صورتی درآورده‌اند که دشمنان ما به خودشان جرأت دادند به وطن ما حمله کنند. به لحاظ این‌که دشمن در کمین است که از اطلاعات و صحبت‌ها استفاده کند من نخواستام

همه چیز را بگویم ولی اگر ببینم این‌ها می‌خواهند به هر قیمت اسباب سقوط قطعی کشور را فراهم بیاورند، چاره‌ای جز این نیست که همه‌چیز را با مردم صریح و روشن بگویم و از آن‌ها بخواهم خودشان درباره سرنوشت کشورشان تصمیم بگیرند.» (همان، ۵۹/۸/۲۵)

رئیس‌جمهور طرح نمایندگان مخالف برای عزل وی از فرماندهی کل قوا پس از اشغال خرمشهر را ساخته و پرداخته کسانی دانست که باعث اصلی تضعیف ارتش شده بودند. او استاندار خوزستان (سیدمحمد غرضی) و دیگر مخالفانش را به فرستادن علائم دروغ به تهران متهم می‌سازد به هدف این‌که او را از صحنه اجرایی جنگ کنار گذارند، او در گزارش روز ۵۹/۸/۱۳ می‌نویسد:

«به ما نیز حمله کرد، اما در این حمله از سوی ما یعنی از سوی رئیس‌جمهوری کاری که زمینه‌سازی این حمله تلقی بشود انجام نگرفت، برعکس هشدارها داده شد، اختارها داده شد، کوشش‌های فوق طاق انجام گرفت، بلکه جریان تضعیف نیروهای مسلح تضعیف بشود، اداره امور کشور جریان صحیح پیدا کند و این ضعف‌ها به دشمن امکان حمله ندهد. از نابختیراری این کوشش‌ها موفق نشد و قدرت‌پرستان مانع شدند، اختار در ۱۷ شهریور هم اینها را به خود نیاورد، تا در نتیجه دشمن به تصور ضعف کامل به ما حمله کرد. با این حال ما متوسل به این معنی شدیم که چون در این حمله نقش با قدرت‌بازها بوده است و آن‌ها این بلا را بر سر کشور آورده‌اند و مسئولیت هم با آن‌ها باشد چون می‌دانستیم از آن‌ها برای نجات کشور کاری ساخته نیست. این است که با تمام وجود به تلاش پرداختیم تا کشور نجات یابد و حالا نتیجه این تلاش عظیم این شد که کم و بیش توانستیم دشمن را متوقف کنیم و نیروهای تازه‌ای وارد صحنه کرده و امکانات را به کار بگیریم و این امید را بوجود بیاوریم که بیابان‌های خوزستان گورستان ارتش متجاوز خواهد شد. درست در این وضع خنجر زدن از پشت شروع شده است. آن‌هایی که ضعیف و ناتوانند و جز قدرت هیچ واقعیتی را نمی‌پذیرند. اولاً آیه یأس خواندن را شروع کردند. استاندار خوزستان تلگراف می‌کند که همه چیز از دست رفت، خوزستان می‌رود. اگر خوزستان برود نصف جمعیت ایران

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۷۳

تلف می‌شود و باید این مطلب را به مردم گفت. آقای رجایی این تلگراف را در شورای دفاع خواند و من در آنجا به او گفتم، این آدم وقتی هم در کردستان بود، می‌گفت کردستان را از دست رفته بدانید و حالا خود او که از مسببان تضعیف ارتش در خوزستان بوده است، به جنگ روانی مشغول است تا روحیه‌ها را به کلی از بین ببرد و سقوط قطعی بشود. من نمی‌گویم او عمداً این کار را می‌کند، اما آدمی که این مقدار ضعیف است و این اعصاب ناتوان را دارد چرا باید در این استان ما و با شرایط جنگ مسئول باشد؟

عده‌ای از نمایندگان در مجلس طومار جمع می‌کنند بلکه آن هدفی را که از دو سه ماه پیش به این طرف داشتند و شب و روز هم مشغول بودند، یعنی بازگرفتن فرماندهی کل قوا از رئیس‌جمهور، دنبال می‌کنند که به آن برسند و نامه‌ای نزد امام ببرند. این‌ها نمی‌دانند که این کارها بازتاب فوری در جبهه‌ها می‌گذارد، روحیه‌ها را می‌شکند، مقاومت را از بین می‌برد و دشمن مثل آبی که سد از برابر او برداشته شده باشد، همه جا را می‌گیرد. این‌هایی که سردمدار هستند می‌دانند که دروغگو هستند و حقایق را وارونه جلوه می‌دهند. آن‌ها می‌دانند که وضع چگونه بود و حالا چگونه شده است و می‌دانند که جز من با توجه به افکار عمومی، با توجه به توانایی در برانگیختن هیجان مثبت کار و میل به ایثار و فداکاری کس دیگری در این شرایط نمی‌تواند این وظیفه سنگین را برعهده بگیرد. بنابراین آشکارا می‌خواهند از پشت جبهه ما را بشکنند. به هررو، تهران مرکز این توطئه‌هاست. از روز انتخاب به ریاست جمهوری این توطئه‌ها بوده و هنوز هم هست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۹)

رئیس‌جمهور جریان مخالف خود را متهم می‌سازد که در هنگام جنگ به جای کمک به نیروهای رزمی به جنگ قدرت در مرکز کشور مشغول هستند درحالی که او به کار مهم دفاع از کیان کشور مشغول است:

«آنچه باید نگران آن بود سرنوشت کشور است. ما مشغول هستیم که نگذاریم این توطئه خطرناک که موجودیت کشور ما را تهدید می‌کند به نتیجه برسد. آن‌هایی که ما را در این کار کمک می‌کنند، همان‌هایی هستند که همراه انقلاب بوده و کارشان اسلامی است و مردم هم موافق آن‌اند. آن‌هایی که این

فرصت را مغتنم می‌شمارند. برای این‌که از پشت خنجر بزنند ما با آن‌ها بنشینیم چه چیزی را حل کنیم؟ وقتی در مصیبتی که برای یک ملتی بوجود آمده به فکر دعوای شخصی و گروهی و قدرت‌مداری هستند، بنشینیم در چه چیز با آن‌ها رفع اختلاف کنیم؟ این است که ما ترجیح دادیم وقت را هدر ندهیم، آن‌ها را به کار خودشان بگذاریم و بیاییم به کار نجات کشور مشغول باشیم. انشاءالله اگر در این کار موفق شدیم که به خواست خدا موفق هم می‌شویم، بعد فرصت زیاد است. مردم هم هستند و قضاوت خواهند کرد، اگر خدای نکرده ناتوان شدیم دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که ما در مورد آن بحث کنیم و ما مطمئن هستیم که موفق خواهیم شد و بهترین راه حل این مسائل این است که آن گروه‌ها را به کار خودشان گذاشت و ما به کار اساسی پردازیم و اصلاً وارد بحث این مطالب هم نشویم و به کار نجات کشور مشغول باشیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۰)

رئیس‌جمهور حدود یک ماه پس از اشغال خرمشهر طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی در تاریخ ۵۹/۸/۳۰ از طرحی که قرار است توسط مخالفانش پیاده سازی شود سخن می‌گوید که طی آن قرار است وی از فرماندهی کل قوا عزل شود:

«یکبار کتباً نوشتم و جمعه پیش شفهاً عرض کردم که «این‌ها» قرارشان بوده و هست که مرا از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری بردارند. از پیش این کار را می‌خواستند بکنند و در نوار کذایی هم هست. وقتی نامه نمایندگان در این زمینه طرح شد، فرماندهان نظامی نزد من آمدند که قرار است شما را بردارند و فلانی را فرمانده کل قوا بکنند و بدون تردید چون شما نظامی نیستید برای موجه جلوه دادن این امر ما را گرفتار و ... خواهند کرد و این امر جبهه خوزستان و غرب را به کلی از بین خواهد برد و معلوم نیست چه بر سر کشور خواهد آمد پس اول شما ما را بردارید بعد این کار بشود که ضررش کمتر باشد. معلوم است با این توطئه و اخبار با چه روحیه‌ای فرماندهی می‌کنند. این وضع با وجود قوت کسانی که طرفدار انحلال تدریجی ارتش بودند در دولت، بدترین وضع است.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۱۳)

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۷۵

بنی صدر در مصاحبه با روزنامه اتریشی پروفیل عملکرد خود در جنگ را قابل دفاع دانسته به گونه‌ای که معتقد است تلاش برخی نمایندگان مجلس برای عزل وی از فرماندهی کل قوا راه به جایی نمی‌برد:

«شما فکر می‌کنید که کار ما با این جنگ دیگر تمام است؟ شما فکر می‌کنید این جنگ آسان‌تر است؟ واقعیت این است که این من هستم که مشکل‌ترین قسمت این را برعهده دارم، نیروهای ما کاملاً متلاشی بودند به طوری که اصلاً نمی‌شد به آن به چشم یک ارتش حقیقی نگاه کنید و هرکس فکر می‌کرد خوزستان در چهار روز و همه استان‌های دیگر در یک هفته سقوط می‌کنند. اگر ما یک ارتش مجهز سازمان یافته خوب داشتیم پیروزی سریعی را می‌توانستیم بدست آوریم ولی به این ترتیب که گفتم من خودم شاهد هستم که چگونه این مشکلات را پشت سر گذاشته‌ایم. شما می‌بایستی که در جو آن روزها می‌بودید وقتی که خرمشهر به نظر می‌رسید که در آستانه سقوط است در آن موقع اعضای مجلس یک نامه به امام نوشتند و آن را امضا کردند که از او خواسته بودند که مقام فرماندهی کل قوا را از من بگیرد، آن‌ها فکر می‌کردند که من جنگ را خواهم باخت و آن‌ها می‌توانند از این مسأله سود ببرند، ولی ما نه تنها جنگ را نباختیم بلکه در موقعیتی هستیم که ارتش را بازسازی کنیم و به جبهه بفرستیم.» (جمهوری اسلامی، اسفند ۱۳۵۹، ویژه نامه نوروزی)

با افزایش فشارهای سیاسی بر رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا و رایزنی با آیت‌الله خمینی برای عزل وی از مقام فرماندهی کل قوا، آیت‌الله پسندیده ضمن حمایت دوباره خود از وی طی نامه‌ای از مجلس و نیروهای سیاسی می‌خواهد، جنگ را به دست افراد متخصص (ارتش) بسپارند و از تعدد و تشدد فرماندهی که بنی صدر آن را علت اصلی سقوط خرمشهر خوانده بود بپرهیزند:

«باید لشکریان و نظامیان تقویت شوند و امور جنگی در تحت نظر لشکریان باشد چون این‌ها در امور جنگی تخصص دارند اگر جنگ چریکی بود، عیبی نداشت ولی اکنون جنگ منظم است در هر منطقه‌ای مثلاً در غرب، در جنوب باید یک نفر از طرف آقای رئیس‌جمهور یک فرمانده معین شود که متخصص

در امور باشد و تمام نظامیان منطقه در تحت فرماندهی همان یک نفر عمل کنند و چریک‌ها و سایر قوا تابع دستور او باشند تا این‌که مسئولیت لوٹ نشود و فقط یک نفر مسئول باشد و بتواند تخصص خود را اعمال نماید و اگر این روش را نمی‌پسندند می‌توانند در خوزستان و مناطقی که جنگ شدت دارد ارتش عمل کند و کرمانشاه و مناطق غرب را به عهده سایر نیروهای مسلح بگذارند و هیچکدام در امور یکدیگر مداخله نکنند تا نتیجه عمل روشن شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۱)

در این هنگام مهدی بازرگان رهبر نهضت آزادی ایران نیز طی مقاله‌ای در روزنامه میزان ابتکار عمل و تلاش رئیس جمهور را در جنگ ستود، ببینید:

«یقیناً می‌دانید از کسانی که در شورای انقلاب و در روزنامه‌ها میانه ناچور و انتقادگیری‌های تلخ به این حقیر سراپا تقصیر داشت جناب ابوالحسن بنی‌صدر بود. در فعالیت‌های تبلیغاتی ریاست جمهوری نیز که یکی از شرایط حتمی انتخاب شوندگان حمله و بدگویی محض الله به دولت موقت بود آن مرد عزیز چیزی فروگزار نمی‌فرمود. مختصر ناراحتی فوق‌زیاد طول نکشید چون به زودی و در پست مسئولیت همدردی و همفکری و هم‌زبانی ایشان را در آنچه به سر ما می‌آمد و می‌خواستیم و می‌گفتیم به عیان دیدم. کسی که نابخشودنی‌ترین خطای ما را حفظ دستگاه دولت و بیرون ریختن کارمندان می‌دانست خود مدافع آن‌ها شد همچنین نسبت به ارتش و بعد شکوه‌کننده دائم از تعدد مراکز قدرت و دخالت‌های خودسرانه نهادها و مقامات غیرمسئول.... چیزی نگذشت که سمپاتی ناشی از اشتراک درد و درک تبدیل به اعجاب و تحسین شد. صاحب فضیلتی است واقعاً و زحمت می‌کشد و ظرفیت عجیبی دارد.... یکسره فعالیت می‌کند بدون گلايه و خستگی.... بعد از اضطراب از حمله ناگهانی دشمن بنی‌صدر اول کسی بود که با مصاحبه رادیویی آن روز عصر ستاد مشترک تلقی خونسردانه و تصمیم سرسختانه نشان داد و با اطمینان و ایمانی که ابراز کرد تأثیر عالی سازنده در ملت و نیروهای رزمنده ایجاد نمود. هفته‌ای از آغاز جنگ نگذشته بود که دیدیم چگونه محل و وظایف مستمر ریاست جمهوری را و همه چیز حتی سخنرانی‌ها را رها کرده

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۷۷

اول مجاور ستاد مشترک و سپس جبهه‌نشین شد. درست در قلب وظیفه، در قلب خطر. خدا در این گیر و دار عظیم با مشکلات و حملات خارج (و متأسفانه داخل) به او و هم‌زمانش جرأت و نصرت بدهد.» (میزان، ۵۹/۸/۱۴)

رئیس‌جمهور از سرگیری تلاش دوباره دولت عراق پس از اشغال خرمشهر برای برقراری آتش‌بس را نشانه موفقیت نیروهای نظامی تحت فرمانش در متوقف ساختن ارتش عراق می‌داند، ۵۰ روز پس از آغاز جنگ و ۱۷ روز پس از اشغال خرمشهر وی در مقابل این سوال که گویا صدام حسین فقط به این شرط که ایران حاضر به قبول قرارداد ۱۹۷۵ بشود، نیروهای خود را از ایران بیرون خواهد برد نظر شما و عکس‌العمل شما چیست چنین گفت:

«بگذارید امروز شورای عالی دفاع تشکیل شود تصمیمی را که در آنجا اتخاذ شود ما اعلام خواهیم کرد، اما اگر جناب ایشان که سه روزه می‌خواستند خوزستان را فتح کنند حالا حاضر شده‌اند به این‌که از ادعاهای خودشان صرف‌نظر کنند این مدیون ایثار و فداکاری نیروهای مسلح ما است و نشان می‌دهد که آن دولت نیز متوجه شده که جنگ ما را ضعیف‌تر نکرده بلکه نیروهای مسلح ما را قوی‌تر کرده است و ما باز یک اثر هنری بوجود آورده‌ایم از این بابت که ناممکن را ممکن کرده‌ایم و در عین جنگ ارتش ما به تجدید نیرو پرداخت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۰)

بعدها رئیس‌جمهور فاش می‌سازد رژیم عراق چند روز پس از اشغال خرمشهر از طریق سفیر ایران در کویت، شمس اردکانی، پیام فرستاد در صورت مذاکره سری حاضر است از خاک ایران عقب‌نشینی کند. او این مسئله را در نامه محرمانه خطاب به آیت‌الله خمینی به تاریخ ۵۹/۸/۳۰ (دو ماه پس از شروع جنگ) گزارش داده است:

«معروض می‌دارد، مطلب اول این‌که موافق گزارش آقای شمس سفیر ما در کویت، اگر مذاکرات کاملاً سری بشود دولت عراق حاضر است نیروی خود را بیرون ببرد.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۱۳)

با این حال و علیرغم پیشنهادات صلح، آیت‌الله خمینی صلح با رژیم صدام پس از اشغال خرمشهر را شدیداً رد می‌کند:

«حالا افتاده به اینطرف و آن طرف که بیایید ما را صلح بدهید؟ چه جوری ما صلح بکنیم؟ با کی صلح بکنیم؟ این همان هست که یک کسی بگوید فرض کنید پیغمبر اسلام با ابوجهل صلح بکند، قابل صلح نیست. تویی که این همه جنایات کردی به کشور خودت و کشور ما، تویی که این همه مسلمان‌ها را به کشتن دادی تویی که این جنایات را که، گمان ندارم در تاریخ نظیرش زیاد باشد، این همه جنایات را کردی، تویی که در دزفول آنطور جنایات کردی حالا ما و فرض کنید رئیس جمهور ما و مجلس ما و نخست وزیر ما بنشینند در یک جلسه‌ای با شما جلسه کنند و بنشینند با شما دست بدهند و احوال‌پرسی کنند و بگویند بیایید بسم... این شطالعرب مال شما دیگر ما را رها کنید! مسئله این است؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۷)

دو هفته بعد رئیس جمهور نیز صلح تا وقتی دشمن درون خاک ایران است را مردود می‌داند:

«تا زمانی که ما دشمن را از مرزها بیرون نرانده‌ایم، مذاکره بی‌معناست و اصلاً خود پذیرفتن مذاکره تحت فشار و تجاوز نظامی به نظر من یک عمل ضدانقلابی و نفی کامل انقلاب ما است، پس تا آن وقت ما تن به هیچ مذاکره‌ای نخواهیم داد. بعد که دشمن را ما به مرزهایش عقب راندیم اگر آقای صدام حسین بر جا ماند؛ خواهیم دید آیا با او مذاکره باید کرد یا خیر؟» (همان ۵۹/۸/۲۱)

نظر کارشناسان

محسن رضایی فرمانده اسبق سپاه پاسداران سه علت اساسی برای شکسته شدن مقاومت ارتش و نیروهای مردمی در خرمشهر و اشغال آن توسط دشمن را بدست می‌دهد. او در اینجا از خیانت یا کم‌کاری ارتش در خرمشهر سخن نمی‌گوید اما تلویحاً بنی‌صدر و ارتش را متهم می‌سازد که مهمات به اندازه کافی به خرمشهر انتقال نیافته است، او سران ارتش را به داشتن تفکر غلط در مورد خرمشهر و بنی‌صدر را به عقب‌نشینی تاکتیکی (تاکتیک اشکانیان) متهم می‌سازد. این درحالی است که برخی از مدافعان خرمشهر با بیان خاطراتی نبود

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۷۹

راه ارتباطی و در تیررس بودن تنها پل رابط بین نیروهای خودی و شهر خرمشهر را عامل نرسیدن سلاح به شهر عنوان کرده‌اند. به اظهار نظر ایشان توجه کنید:

«وقتی جنگ شروع شد، خرمشهر نزدیک‌ترین شهر به مرز پس از قصر شیرین، بزرگترین شهر مرزی ایران و بندری استراتژیک بود. دشمن از سمت اروند رود ۵۰۰ متر با خرمشهر فاصله داشت با این حال رود بزرگ اروند حائل بین ایران و عراق بود. از سمت مرز خشکی هم حدود کمتر از ۲۰ کیلومتر تا خرمشهر فاصله داشت. بنابراین نزدیکی شهر خرمشهر یکی از عوامل سقوط خرمشهر بود. عامل دیگر این بود که نیروهای رسمی و نیروهای مسئول در لب مرز دفاع مستحکمی نداشتند لذا در همان ساعات اولیه مرز فرو ریخت و مرز شکسته شد و دشمن خیلی زود توانست به اطراف شهر خرمشهر برسد و ارتباط بین اهواز با خرمشهر قطع شد به طوری که دشمن خود را به حوالی شهر رساند. از این لحظه به بعد یک مقاومت مردمی و انقلابی در خرمشهر شکل گرفت حتی ارتش‌هایی هم که در خرمشهر بودند ارتشی‌های حزب‌اللهی و انقلابی شامل تعدادی تکاوران نیروی دریایی بودند که در کنار سپاه و بسیج مردمی جنگیدند و در کنار هم مجموعه‌ای ادغام شده‌ای را تشکیل داده بودند که وجه غالب آن وجه انقلابی و مردمی بودن آن بود، البته این هم به دلیل کمبود امکانات و ساز و برگ تا یک حدی می‌توانستند بجنگند به طوری که امکانات و تسلیحات نظامی به قدری کم بود که فشارها را اضافه کرد. عامل سوم در سقوط خرمشهر این بود که آقای بنی‌صدر معتقد بود که ما باید به سبک اشکانیان بجنگیم یعنی زمین بدهیم و دشمن را به داخل بکشانیم و زمان بدست بیاوریم و بعد از آن به دشمن هجوم ببریم خود این موضوع هم در عدم حمایت و توجه به جبهه خرمشهر و یا در عدم ارسال تجهیزات و مهمات موثر بود. وقتی یک فرمانده نظامی کنار بنی‌صدر می‌گوید خرمشهر ارزش نظامی ندارد خب معلوم است که به اندازه کافی هم به آنجا اسلحه و مهمات نمی‌دهند و وقتی چنین اعتقادی در برخی افراد وجود داشته باشد این‌طور می‌شود.» (خبرگزاری مهر، ۹۰/۳/۳)

علی شمخانی فرمانده سپاه خوزستان و از مدافعان خرمشهر نیز در همان هنگام طی نامه‌ای به مقامات مسئول از کمبود شدید سلاح، مهمات و تجهیزات در خرمشهر گلایه می‌کند. ببینید:

«مسئولین، مسلمین! به داد ما برسید؛ این چه سازمان رسمی شناخته شده‌ای است که اسلحه انفرادی ندارد، نیروهای شهادت‌طلب پاسدار را آموزش ندادید، مسامحه کردید، چوبش را از خدای عزّ و جل می‌خورید و خواهید خورد. چه باید بگویم که شاید شما را به تحرّک وادارد. این را بگویم که از ۱۵۰ پاسدار خرمشهر تنها ۳۰ نفر باقی مانده، بگویم که ما می‌توانیم با سی خمپاره، خونین شهر را برای سه ماه نگه داریم و امروز سی تفنگ نداریم و حال آنکه سازمان‌های غیر رسمی با امکانات فراوان بر ما آن می‌رانند که باید برانند. واقعیت این است که ارتش امروز ما نمی‌تواند بدون وجود سپاه پاسداران و بالعکس کوچک‌ترین تحرّکی داشته باشد. مرا وقت آن نیست که بگویم تا به حال چه کارهای متهورانه‌ای انجام دادیم. خدا می‌داند که ما تانک‌های دشمن را لمس کردیم. فغان‌های زنانه آنها را در شیخون‌های خود شنیدیم. سایه ما به حول و قوه خدا و مکتب اسلام همواره مورد حملات سلاح‌های سنگین دشمن بوده و هست. دشمن هرگز نتوانسته است اسارت ما را تحمّل کند. اُسرای پاسدار یا از پشت تیرباران شده و یا آن که در زیر تانک‌ها له و لورده گردیده‌اند. پناهندگان عراقی همواره ترس نیروهای دشمن را از پاسداران انقلاب به عنوان یک معجزه الهی مطرح می‌کنند. سلاح را به دست صالحین بدهید. تا به حال دشمن حسرت گرفتن یک اسلحه کم‌ری را از پاسداران همواره به دل داشته و خواهد داشت. ما شهدای زنده فراوان داریم، ما اصحاب حسین به مقدار زیادی داریم. ما بر پا دارندگان کربلای سی روزه خونین شهریم، ما بهشت را در زیر سایه شمشیرها می‌بینیم، شهدای ۲۵ روزه ما هنوز دفن نشده‌اند. به داد ما برسید. ما نیاز به اسلحه و امکانات داریم، ما در راه خدا جان داریم که بدهیم، ما امکانات دادن جان را نداریم. به خود بیایید، فریادهای پاسداران از فقدان امکانات بر ما زمین و زمان را تنگ کرده، خستگی زیاد مانع از ادامه نوشتن من می‌شود؛ ولی باز هم باید بدانید که ما شهیدان

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۸۱

زنده‌ای هستیم که به نبرد خویش علیه مُردگان زنده ادامه خواهیم داد. اگر وساطت کنید و ما را به حدید خداوند مسلح سازید، فضرِب الرقاب خویش را تا سقوط دولت بعثی عراق و دیگر زورمندان قلدران ادامه خواهیم داد و گرنه تا آن زمان مبارزه خواهیم کرد که شهید شویم و تکلیف شرعی خویش را به جا آوریم.» (گودرزینی، ۱۳۸۸)

ایشان در مصاحبه تلویزیونی علت نوشتن این نامه را توضیح می‌دهد. وی این نامه را مغایر با موضع پیشین خود مبنی بر خائن نبودن بنی صدر در جنگ نمی‌داند. وی بنی صدر را مخالف و نه دشمن سپاه و عملکردش را اشتباه و نه تبانی با دشمن به قصد خیانت می‌داند:

«بله من این نامه را نوشتم و بنی صدر مخالف سپاه بود. بنی صدر مخالف سپاه و ما بود اما دشمن ما نبود. وی تصور می‌کرد نباید کسی را در پیروزی‌اش شریک کند و سپاه را مزاحم خود می‌دید. یک وقتی آدم با طرفش تبانی کرده که شکست بخورد این خیانت است اما یک وقتی اشتباه می‌کند و شکست می‌خورد.» (سایت پارسینه، ۱۹/۳/۳)

حسین حسنی سعدی فرمانده سابق نیروی زمینی و از فرماندهان ارشد ارتش در جنگ خرمشهر و شخصی که دستور مکتوب عقب‌نشینی از خرمشهر را به صمدی فرمانده مدافعان شهر صادر کرد، عقب‌نشینی بدون دفاع از شهر خرمشهر را تکذیب نموده و دفاع مدافعان این شهر را مورد ستایش قرار می‌دهد. او ادعای کم‌کاری ارتش در این قضیه را با شرح حماسه نیروهای ارتش مردود می‌داند. وی دفاع از آبادان که چند برابر از خرمشهر بزرگتر و پرجمعیت‌تر بود را علت اصلی عقب‌نشینی از خرمشهر دانست، مسئله‌ای که کمتر مطرح شده است:

«متأسفانه الان، کمتر از تأثیر ارتش در خرمشهر سخن به میان می‌آید. ما به هیچ روی، منکر حضور نیروهای مردمی نیستیم. اما همین نیروهای مردمی هم با ارتش و زیرنظر ارتش با عراق می‌جنگیدند. البته نیروهای مردمی در کنار برادران سپاه هم بودند، اما سپاه در آن دوران یک سپاه محلی بود و ساختار تیپ و گردان و گروهان و ... به خود نگرفته بود.

شما فکر می‌کنید مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر به چه صورت اتفاق افتاد؟ چه کسی جنگید؟ آیا می‌توانیم بگوییم ارتش ننگیده است؟ اتفاقاً- منزل به منزل- ارتش در خرمشهر با عراقی‌ها جنگیده است؛ با آن امکانات وسیع ارتش عراق. عراق، لشکر ۳ زرهی‌اش را برای جنگ در خرمشهر تقویت کرده بود. متأسفانه هنوز شکل واقعی جنگ در خرمشهر را برای مردم ترسیم نکرده‌ایم. این چنین روزهایی در خرمشهر روز سوم آبان ماه ۱۳۵۹ که قسمت غربی خرمشهر تخلیه شد، همه هم و غم ما بر آن قرار گرفت که اجازه ندهیم ارتش عراق وارد آبادان شود. به عقیده من اگر عراق موفق به تصرف آبادان می‌شد، تکلیف جنگ یک‌سره شده بود؛ اگر هم نگوییم یک سره می‌شد- دست‌کم- صحنه جنگ تغییر می‌کرد. خواسته اصلی عراق، دستیابی به اروندرود بود که در صورت تصرف خرمشهر و آبادان به هدفش رسیده بود. طبیعی بود که در چنین حالتی، جبهه‌ای قوی را شکل می‌داد و از مواضع تحت تصرفش پدافند می‌کرد؛ آری! در این صورت صحنه جنگ به نفع عراق عوض می‌شد، عراق نتوانست به این خواسته‌اش برسد، یعنی نتوانست وارد آبادان شود.» (صف، شماره ۳۵۹)

وی در ادامه به اتهامات بر علیه ارتش در خصوص عدم وجود نیروی ارتشی در خرمشهر پاسخ می‌گوید و واحدهای ارتش مدافع و مستقر در خرمشهر را نام می‌برد:

«متأسفانه- به ارتش اتهامات ناروایی بسته شده است. باید این سوال را طرح کنیم که مدافعان اصلی خرمشهر چه کسانی بودند؟ از لشکر ۹۲، گردان ۱۶۵ مکانیزه، گردان ۲۰۲ تانک و گردان ۱۵۱ دژ در شمار مدافعان خرمشهر بودند. از نیروی دریایی، دو گردان تکاور به دفاع از خرمشهر گسیل شده بود که یکی از این گردان‌ها تحت فرماندهی ناخدا صمدی و دیگری زیر نظر سرهنگ ضرغامی بود. همچنین یک گردان از ژاندارمری و نیز دانشجویان دانشگاه افسری- که ما آن‌ها را در قالب سه گردان سازمان داده بودیم- در زمره مدافعان خرمشهر بودند. دانشجویان دانشگاه افسری در این مقطع، به عنوان «پیشتازان جنگ» مطرح شدند...» (همان)

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۸۳

هوشنگ صمدی از تکاوران نیروی دریایی و از مدافعان خرمشهر در جریان مقاومت ۳۴ روزه علت اصلی اشغال خرمشهر را بسته بودن راه تدارکاتی خرمشهر به آبادان می‌داند:

«دشمن از چند طرف شهر را زیر انواع توپ و خمپاره گرفته بود و همه جا را می‌کوبید. بی‌هدف همه جا را می‌زدند. تقریباً شهر را از دست داده بودیم و فقط بر خیابان «ساحلی» تسلط داشتیم. آنجا هم زیر فشار شدید آتش دشمن بود. دائم با ستاد عملیات جنوب و شخص سرهنگ «حسنی سعدی» تماس می‌گرفتم و نیرو طلب می‌کردم و ایشان هم دائم وعده رسیدن نیرو می‌داد و خبری هم نمی‌شد. چند روزی بود که مهمات به اندازه کافی نداشتیم. فرمانداری و پل خرمشهر در معرض آتش مستقیم دشمن بود و هیچ ماشینی جرأت نمی‌کرد از پل عبور کند، به دلیل آتش مداوم دشمن روی پل، پشتیبانی از ما قطع شده بود.» (سایت خبرگزاری علوم و معارف دفاع مقدس، ۹۲/۳/۱)

ایشان در ادامه از عملکرد ارتش در خرمشهر دفاع می‌کند، او اذعان می‌کند که نیروهای سپاه و مردمی در آن زمان هنوز شکل نگرفته بودند و لذا عمده نیروی دفاعی مقابل دشمن از ارتش و نیروهای مردمی تشکیل می‌شد، او ادعای عدم سازماندهی و غافلگیری ارتش را تکذیب می‌کند:

«من امروز با جدیت می‌گویم که ارتش غافلگیر نشد. خیلی هم خوب عمل کرد و درخواست مذاکره صدام در روز هفتم به همین دلیل بود. اگر عراق در محور شلمچه - خرمشهر نتوانست جلو بیاید خوب چه کسی جلوی او را سد کرده بود جز ارتش؟ سپاه خرمشهر کلاً ۲۷ نفر نیرو داشت در آن زمان با سلاح ام یک و ژ۳. خب این ۲۰۰ نفر از مردم را که آموزش سربازی رفته بودند گرفتم و آموزش دادم و آر پی جی هفت دادم دست‌شان. سلاح خوبی برای زدن تانک است. دشمن هم اغلب تانک و نفر بر دارد اما کسی که قرار است از این سلاح استفاده کند، برد این سلاح ۳۰۰ متر است. باید دل و جگر داشته باشد و بتواند خود را به ۳۰۰ متری تانک برساند تا شلیک کند. کو آدمی که بتواند به ۳۰۰ متری تانک برسد؟ همین تکاوران و سربازان و نیروهای مردمی بودند.» (همان)

علی قمری از نیروهای پایور ارتش تحت امر گردان دژ خرمشهر که از پیش انقلاب وظیفه دفاع از نوار مرزی خرمشهر را عهده‌دار بود و در طول مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر در آنجا حضور داشته است معتقد است اگر رئیس‌جمهور خیانت نمی‌کرد هیچگاه خرمشهر سقوط نمی‌کرد، او بنی‌صدر را یک خائن می‌داند زیرا به اندازه کافی سلاح و مهمات و نیروهای کمکی به خرمشهر ارسال نکرده است. او به خاطر می‌آورد نیرو در حد یک تیپ حدود ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر آماده وجود داشته است اما فرمانده کل قوا اجازه استفاده از آن در خرمشهر را نداده است. وی بنی‌صدر را آدمی ترسو می‌داند چنانکه در هنگام حضور در جبهه با آتش‌باری دشمن صحنه را ترک می‌کرد ببینید:

«به دستور بنی‌صدر که آن زمان فرمانده کل قوا بود، تیپ قوچان در منطقه‌ای از اهواز به نام «فولی آباد» مستقر شد، و بنی‌صدر گفته بود «تا زمانی که دستور نداده‌ام این نیروها حق حرکت ندارند»؛ و اتفاقاً تا زمان سقوط خرمشهر یعنی مدت ۳۴ روز مقاومت، تیپ قوچان در همان منطقه «فولی آباد» ماند و هواپیماهای عراقی نیز آن‌ها را بمباران می‌کردند. بعد از سقوط خرمشهر این نیروها در تاریخ هشتم آبان ۵۹ وارد آبادان شدند. روز هفتم، بنی‌صدر به ستاد پادگان دژ آمد؛ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، شهید جهان‌آرا، شهید فلاحی، و شهید کلاه‌دوز، هم بودند. من و شهید مرتضوی سوار جیب شده و به پادگان رفتیم. هنگامی که به اتاق جلسه رسیدم به بنی‌صدر گفتم «آقای بنی‌صدر! به داد ما برس»؛ او فقط نگاه می‌کرد، اما اصلاً توجهی نمی‌کرد. من با صدای بلند حرف‌هایم را تکرار کردم. بنی‌صدر از شهید فلاحی درباره ما پرسید؛ ما درخواست خودرو و تجهیزات داشتیم که در نهایت به ما گفت «برایتان هواپیما می‌فرستم» (به منظور پشتیبانی هوایی از مدافعان خرمشهر).

جلسه تمام شد و ما برگشتیم و به نیروها اطلاع دادیم که بنی‌صدر چه قولی داده و آن‌ها نیز خوشحال شدند. ساعت ۱۱ صبح بود که دیدیم چهل پنجاه فروند هواپیما از ماهشهر به سمت اهواز می‌آیند. نیروها که به اشتباه و بنا بر قول بنی‌صدر گمان می‌کردند این هواپیماها خودی هستند از دیدن

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۸۵

هوایماها به خوشحالی پرداختند؛ اما هوایماها که عراقی بودند ما را بمباران می‌کردند، که ۷۵ نفر از نیروهای تحت امر من در همان لحظات نخست بمباران به شهادت رسیدند.

در پی این بمباران، اجساد تعداد بسیاری از شهدا قابل شناسایی نبود، و نیروهایی که مشغول دفن قطعه‌های به جا مانده از بدن شهدا بودند هر قطعه را بدون این‌که بدانند متعلق به بدن کدام هم‌رزم‌شان است دفن می‌کردند. روز نهم فهمیدیم که بنی‌صدر دوباره به پادگان آمده. من و استوار کریمی هم به پادگان دژ رفتیم. عراقی‌ها پادگان دژ را با توپ ۱۳۰ میلی‌متری و سلاح «خمسه خمسه» هدف گرفتند که بنی‌صدر رنگش (از شدت ترس) زرد شد، و مقصد خود را به فرمانداری تغییر داد. ما هم به فرمانداری رفتیم و من که شاهد پرپر شدن نیروهایم و بدقولی بنی‌صدر بودم خطاب به بنی‌صدر داد و فریاد کردم؛ که یکی از محافظانش گفت «این فرد دیوانه است» و سپس دستور داد مرا از آنجا بیرون کنند. من اصرار به صحبت با بنی‌صدر داشتم، اما آن محافظ، لگد بسیار محکمی به پای من زد. تیر و ترکش‌های بسیاری در زمان جنگ به بدن من اصابت کرد، اما درد این لگد را هرگز فراموش نمی‌کنم؛ قصد داشتم با کلت این فرد را هدف بگیرم که شهید فدایی دستم را گرفت. به او گفتم «جناب سرهنگ! این‌ها دارند خیانت می‌کنند؛ بگذار این‌ها مرا زندانی و اعدام کنند تا من دیگر شاهد کشته شدن نیروهایم نباشم.» حضرت آقا (مقام معظم رهبری) که به عنوان نماینده امام خمینی (ره) در آنجا حاضر بودند خطاب به بنی‌صدر گفتند «گردان دژ به خوبی در حال دفاع است، و زیاد هم تلفات می‌دهد؛ آقای بنی‌صدر! خواهش می‌کنم این‌ها را کمک کنید.» اما بنی‌صدر اصلاً به حضرت آقا هم نگاه نکرد و به ایشان هیچ جوابی نداد. در آن وضعیت وقتی که حضرت آقا شرایط و ناراحتی مرا دید به من گفتند «شما امام را قبول دارید؟»؛ گفتم «بله»؛ سپس گفتند «اسلام و انقلاب را قبول دارید؟»؛ گفتم «بله»؛ بعد گفتند «پس خدا را در نظر بگیر و پیام‌های امام را هم آویزه گوش کن، مطمئن باش که موفقیت از آن شماست.» (افکار نیوز، ۹۴/۴/۹)

وی در ادامه اذعان می‌کند اهواز به عنوان مرکز استان در معرض خطر سقوط قرار داشت اما در عین حال نسبت به عدم انتقال نیروهای موجود از اهواز به خرمشهر و سوسنگرد توسط بنی‌صدر انتقاد می‌کند:

«من نمی‌دانم آقایانی که بنی‌صدر را خائن نمی‌دانند چه توجیهی برای عدم انتقال تیپ دوم لشکر ۹۲ زرهی به سوسنگرد دارند؟ تیپ دومی که بدون استفاده در آن منطقه حضور داشت، چرا نمی‌باید در آن ببحوحه که سوسنگرد و اهواز در حال سقوط هستند وارد کارزار شود؟ شما یقین داشته باشید اگر این تیپ با اصرار و تأکید رهبر معظم انقلاب در ساعت ۲ نصف شب وارد عمل نشده بود و تا ۹ صبح سوسنگرد را آزاد نمی‌کرد، اهواز در هجدهم آذرماه سقوط می‌کرد؛ و چون ما در آن بخش نیروی دفاع کننده‌ای نداشتیم قطعاً دومینوی سقوط تا اهواز ادامه می‌یافت. سوال دیگر این است که اگر بنی‌صدر خائن نبود پس چرا تیپ قوچان را ۴۵ روز در منطقه نگه داشت و اجازه ورود به خرمشهر جهت دفاع را نداد؟! حتی وقتی دیدیم، در پی درخواست‌های مکرمان، نیروی کمکی برای ما نمی‌فرستند، گفتیم «حداقل تجهیزات تیپ قوچان را در اختیار ما قرار دهید.» تا در برابر دشمن بتوانیم استفاده کنیم.» (همان)

وی ادامه می‌دهد رئیس جمهور حتی از ارسال خودرو به خرمشهر برای حمل مجروحین و شهدا به پشت جبهه خودداری می‌کرد. این در حالی بود که هوشنگ صمدی فرمانده تکاوران دریایی مستقر در خرمشهر پیش‌تر علت عدم تدارک نیروهای مستقر در خرمشهر را شرح داده بود، ببینید:

«من حرفم این بود که حداقل خودرو و توپ و تانک این واحد را در اختیار ما قرار بدهند، چون وضعیت ما بسیار اسفبار بود؛ به طوری که نیروها با فرغون، بدن‌های تکه‌پاره شده و غرق به خون جوانان را جابه‌جا می‌کردند، و در مواقعی که تعداد مجروحان زیاد بود، با گاری میوه‌فروشی ده‌ها مجروح و زخمی را به درمانگاه‌ها می‌بردیم، که گاهی بین راه «خمسه خمسه» به آن اصابت می‌کرد و چیزی از آن‌ها باقی نمی‌ماند؛ (در اینجا بغض گلوی فرمانده پادگان دژ خرمشهر را گرفت و قطرات اشک از چشمانش جاری شد) خیانت

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۸۷

بالاتر از این که علی‌رغم وجود صدها خودرو در استانداری، که می‌شد از آن‌ها برای انتقال مجروحان و یا به کارگیری تفنگ ۱۰۶ استفاده کرد، اجازه استفاده از این خودروها به ما داده نشد، و ما به خاطر کمبود خودرو و تجهیزات، موفق به انتقال مجروحان خود به مراکز درمانی نبودیم، و بعضی‌ها ۲ هزار و ۶۰۰ مجروح ما را با زدن تیر خلاص به شهادت رساندند، و یا زیرشنی تانک‌هایشان له کردند.» (همان)

سیدکاظم موسوی بجنوردی عضو کمیسیون دفاعی مجلس دوره اول عقب‌نشینی از خرمشهر را به دستور بنی‌صدر می‌داند، اما با توجه به شرایط موجود و عدم امکان ارسال امکانات به این شهر معتقد است نمی‌توان این اقدام را قاطعانه محکوم ساخت:

«عراق در روزهای اول تجاوز، توانست بخش‌هایی از خاک ایران را اشغال کند و اگرچه نیروهای مسلح ایران- ارتش و سپاه- توانستند جلوی پیشروی او را سد کنند، اما چند شهر ایران به دست عراق افتاد و شهر مهم خرمشهر -که تا پیش از جنگ مهم‌ترین بندر ایران بود- به محاصره‌ی نیروهای عراقی درآمد. بیش از چهل روز پاسداران و مردم داوطلب در خرمشهر مقاومت کردند و هر روز فریاد استمداد و استعانه آن‌ها بلند بود و می‌خواستند که نیروی کمکی به خرمشهر فرستاده شود و شهر سقوط نکند؛ اما فرماندهی کل قوا با بنی‌صدر بود و ایشان معتقد بودند که خط دفاعی باید از خرمشهر عقب بکشد. ما در کمیسیون دفاع به شدت مخالف عقب‌نشینی بودیم و حتی من استدلال می‌کردم که مثل استالین‌گراد در جنگ جهانی دوم باید خانه به خانه در خرمشهر مقاومت کنیم و با توجه به این که پاسداران و مردم عادی با دست خالی توانسته بودند در خرمشهر مقاومت کنند، این امکان وجود داشت که در صورت اعزام نیرو به خرمشهر، آنجا گورستان سربازان عراقی شود؛ متأسفانه فرماندهی کل قوا نه به نظر مجلس و کمیسیون دفاع و نه به فریاد کمک مدافعان خرمشهر هیچ پاسخی نمی‌داد و با بی‌اعتنایی از کنار این مسئله رد می‌شد. سرانجام یکی از غم‌انگیزترین روزها در تاریخ جنگ فرا رسید و خرمشهر سقوط کرد. مجلس کاملاً با استراتژی و تاکتیک بنی‌صدر مخالف بود

ولی به دلیل احترام به امام- که فرماندهی کل قوا را به بنی صدر تفویض کرده بودند- سروصدای زیادی در مورد سقوط خرمشهر نبود. دلیل دیگری هم وجود داشت و آن این که بنی صدر، می گفت اعزام نیرو به خرمشهر امکان پذیر نیست و ما شرایط و آمادگی لازم را برای مقابله با عراقی ها نداریم؛ ما نیز فکر می کردیم اگر در این مورد پافشاری بیش تری بیاوریم شاید در کار فرماندهی او اختلالی ایجاد شود؛ چون در آن مقطع از توان رزمی واقعی ایران مطلع نبودیم و حتی نمی دانستیم در زاغه ها از چه نوع مهماتی به چه مقدار موجود است؛ بنابراین در حد اعتراض و عصبانیت توقف کردیم.» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱، ۲۶۴)

یکی دیگر از فرماندهان ارتش حفظ آبادان از سقوط کامل را از افتخارات ارتش در روز اشغال خرمشهر می داند. اقدامی که همراه با تلفات سنگین ممکن شد. فرج الله شاهین راد از فرماندهان ارتش در سال ۱۳۵۹ زمین گیر شدن ارتش عراق در اطراف آبادان را به یاد می آورد:

«اگر به قدر کافی در تاریخ دفاع مقدس مطالعه، و در داوری هایمان صداقت داشته باشیم، به این سوال به درستی پاسخ خواهیم داد که در اوایل جنگ تحمیلی و نبود نیروهای مردمی، به جز ارتش چه نیرویی توانست اجازه ندهد صدام به اهداف پلیدش برسد. آیا غیر از ارتش، اصولاً نیروی رزمنده ای وجود داشت که جلوی پیشروی دشمن را بگیرد و در عین حال به آموزش نیروهای مردمی در شهرهای کشورمان، از جمله آبادان و خرمشهر بپردازد؟ اگر ارتش در برابر ۱۲ لشکر و ۷ تیپ مستقل ارتش بعث صف آرای نمی کرد، آیا زمینه برای اجرای موفقیت آمیز عملیات بیت المقدس، طریق القدس و امثال آنها مساعد می شد؟ ناگفته پیداست هدف نهایی صدام تصرف کارون و خرمشهر نبود، بلکه مقصود این جنایتکار تصرف دیگر شهرهای کشورمان بود. در تاریخ سوم آبان ماه ۱۳۵۹ که فرماندهی گردان ۱۴۴ بودم، در سه راهی ماهشهر- آبادان با نظامیان مجهز و پرشمار صدام روبرو شدیم که برای حفظ آبادان و جلوگیری از سقوط آن، در مدت ۴۸ ساعت حدود ۹۰ درصد از رزمندگان گردان ۷۰۰ نفره ی ما شهید، مجروح یا اسیر شدند. بنابراین می توان گفت که

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۸۹

در روزها و هفته‌های نخستین سال دفاع مقدس، ارتش پیروزی در جنگ تحمیلی را بیمه کرد.» (اطلاعات، ۸۹/۷/۵)

این گونه انتقادات در همان دوره هم وجود داشت. رئیس جمهور اما به آن‌ها بطور سربسته پاسخ می‌دهد. وی مهم‌ترین دستاورد ارتش، سپاه و نیروهای مردمی را مهار ارتش عراق و زمین‌گیر کردن آن‌ها در همان نوار مرزی عنوان می‌کند و به مخالفانش یادآور می‌شود از تضعیف روحیه نظامیان دست بردارند:

«این تبلیغات را که بعضی می‌کنند که نیروی زمینی کار نمی‌کند باور نکنید اگر آن‌ها کار نمی‌کنند پس چه کسی این سد را در برابر دشمن بوجود آورده است ولی یک فرق است و کسانی که توجه به آن ندارند زود فریب این تبلیغات را می‌خورند و آن این است که ما در هوا و دریا با همان ضربه‌های اول پیروزی و تفوق را بدست آوردیم اما در زمین دشمن با به کار گرفتن تمام نیروی زمینی خود و به طوری که می‌گویند ۱۲ لشکر حمله کرده است - آیا به گمان شما این‌که سربازان و پاسداران و داوطلب‌های ما سدی از گوشت و خون در برابر این ۱۲ لشکر بوجود آورده‌اند و او را از حرکت بازداشت‌اند کار ساده‌ای است؟ آن‌ها که تبلیغ می‌کنند اگر راست می‌گویند اینک بشنوید از پشت خنجر نزنید و بگذارید نیروهای مسلح ما این روحیه عالی را که پیدا کرده‌اند از دست ندهند و با توانایی جنگ را به پیروزی برسانند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۹)

رئیس‌جمهور پس از اشغال خرمشهر و هنگامی که آبادان در معرض سقوط قرار داشت به انتقاد مخالفانش از عدم ارسال نیرو به خرمشهر پاسخ می‌دهد و مخالفانش را به سیاسی کاری و عدم ورود به معرکه جنگ متهم می‌سازد:

«وضع جبهه آبادان خوب است و بهتر هم خواهد شد اشخاصی هستند که من آن‌ها را بد اخلاق می‌شناسم و فکر این نیستند که ما در جنگ پیروز می‌شویم یا خیر بلکه به این فکر هستند که از حوادث چگونه می‌توان بر ضد کسی که با او مخالف هستند و به سود خود استفاده کرد. تا یک مشکلی پیش می‌آید سروصدا راه می‌اندازند که آبادان از دست رفت و چه شد و غیره. چرا

نیرو نیامد. در حالی که توجه ندارند که این نیرو در جیب من نیست نیرو را باید ایجاد کرد و به جبهه رساند که کار و زحمت کمرشکنی است آن آقایان در این زحمت‌ها هیچ شرکت ندارند و فقط در سروصدای آن حاضر هستند و همان طور که گفتم ما وقتی که دشمن حمله کرد نیروی آماده‌ای برای این‌که با او مقابله کند نداشتیم و واقعا اگر فداکاری و ایثار کسانی که می‌جنگیدند نبود ما نمی‌توانستیم دشمن را متوقف کنیم و بعد مشغول تجهیز نیرو و رساندن آن به جبهه با امکاناتی که داریم بشویم.» (همان، ۵۹/۸/۲۱)

ایشان در دفاع از عملکرد خود در خرمشهر با اشاره به نظریه مخالفان که هنوز مردم و سپاه را عامل جلوگیری از اشغال خرمشهر دانسته بود آمار تلفات ارتش در نبرد ۳۳ روزه مقاومت خرمشهر را یادآور می‌شود و مخالفش را به تضعیف روحیه ارتش متهم می‌سازد:

«در خرمشهر در مرحله اول کوشش ما برای ایجاد هماهنگی از طریق کسانی که ما در خوزستان به این کار گمارده‌ایم، به نتیجه نرسید و این هماهنگی بوجود نیامد وحدت فرماندهی ممکن نشد در نتیجه با همه کوشش‌های نیروهای مسلح ما دشمن توانست بخش مهمی از شهر را در دست بگیرد. یک گروه سیاسی از طریق چاپ نشریه‌ای مطالبی سراپا دروغ و فوق‌العاده خطرناک برای روحیه ارتش ما را عنوان کرده بود که اگر مقاومت مردم و سپاه نبود خرمشهر در روز اول سقوط کرده بود. من می‌خواهم در اینجا به شما مردم بگویم که کار ما این نیست که بین مردم خط کشی کنیم و عده‌ای را بد و عده دیگری را خوب بنامیم. آن‌هایی که داوطلب شدند و جنگیدند همه مردم ایرانند و من گفتم که فهرست زخمی‌ها و شهدای خرمشهر را تهیه کنند تا شما مردم بدانید این جوسازانی که جز قدرت کور هیچ چیز را نمی‌بینند، در چه مرحله حساسی با به راه انداختن جنگ روانی، چه ضربه‌های کاری می‌خواهند بر پیکر موجودیت ما بزنند. امروز از فرماندهان نیروی دریایی پرسیدم که تکاوران شما در خرمشهر چقدر تلفات داشتند معلوم شد ۷۰ کشته و ۳۰۰ زخمی داشته‌اند. حال ما در آنجا سه گردان (هر گردان حدود ۵۰۰ نفر) نیروی زمینی را هم از دست داده‌ایم و از آن‌ها چیزی در حدود ده

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۹۱

درصد باقی مانده است اینها مردم نیستند و در پایداری و استقامت شهر تأثیر نداشته‌اند؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۸)

رئیس جمهور در جایی دیگر تعدد مراکز فرماندهی را عامل اصلی سقوط خرمشهر می‌داند، او در گزارش روزانه روز ۵۹/۸/۶ می‌نویسد:

«تجربه خرمشهر برای شما نظریه‌سازان کافی است. اینجا نیروهای مسلح ما از چند جهت ضعیف شدند، بخصوص از جهت از بین رفتن وحدت فرماندهی، با وجود چندین و چند گروه که به طور خودکامه می‌جنگیدند و دخالت‌هایی که غیرنظامیان در کار نظامیان می‌کردند. به آن‌ها به دفعات فریاد کردند و هشدار دادند که آقا به این ترتیب جنگ پیروز نمی‌شود و امروز که ما این تجربه را پیشاروی داریم این مطلب را می‌گویم که برای ادامه نبرد در این منطقه و در دست گرفتن کامل خرمشهر امید من بیشتر شده است به لحاظ این‌که امکان ایجاد وحدت فرماندهی در آنجا بوجود آمده است و من به فرماندهان نظامی گفته‌ام هیچ گونه تعدد فرماندهی را نپذیرند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۷)

رکود جنگ

پس از اشغال خرمشهر تلاش متعدد ارتش عراق جهت اشغال دو شهر آبادان و سوسنگرد هر بار به شکست انجامید و به نظر می‌رسید دور اول جنگ به پایان رسیده باشد. شواهد نشان می‌داد صدام حسین رئیس جمهور عراق که سودای فتح چهار روزه خوزستان و اشغال شهرهای مسجد سلیمان و بهبهان به عنوان دور دست‌ترین شهرهای این استان را در سر می‌پروراند پس از سه ماه تلاش به اشغال یک شهر مرزی رضایت داده و به تثبیت مواضع خود پرداخته است. از این سو اما فشارهای شدید بر رئیس جمهور و فرمانده کل قوا برای بازپس‌گیری سریع تنها شهر مهم اشغال شده (خرمشهر) و رفع محاصره شهر آبادان و دو یا سه شهر بسیار کوچک مانند مهران، قصرشیرین، نوسود و برخی از مناطق خالی از سکنه درون خاک ایران هر روز وجود داشت. افکار عمومی کشور که روحیه انقلابی هنوز در آن تازگی داشت طالب خبر پیروزی نیروهای

مسلح و تنبیه متجاوزان بودند. از سوی دیگر مسئولین نظام و نمایندگان مجلس به خصوص نمایندگان شهرهای مرزی مجاور عراق به رئیس جمهور فشار وارد می‌آوردند و خواهان تعیین وضعیت مبهم مردم در این مناطق بودند. شواهدی وجود داشت که ذخایر تسلیحاتی عراق در چهار ماهه اول جنگ کاهش چشمگیری یافته بود و مقاومت نیروهای ایرانی آن‌ها را از تداوم جنگ مأیوس ساخته بود. از این طرف هم نیروهای نظامی ایران گرچه از احتمال بروز جنگ اطلاع کافی داشتند اما فرصت انسجام بخشی سریع به نیروی زمینی به عنوان ستون اصلی جنگ را نداشتند از این رو پس از مهار ارتش عراق در نواحی مرزی و جلوگیری از نفوذ آن‌ها به داخل شهرها اینک فرصت یافته بودند تا به تجدید سازمان و جمع‌آوری امکانات و سلاح بپردازند. از تاریخ اشغال خرمشهر در ۵۹/۸/۳ تا اولین حمله مهم ارتش ایران به قوای اشغالگر در تاریخ ۵۹/۱۰/۱۵ دوره ۷۵ روزه‌ای است که به زعم منتقدین دوره رکود جنگ و انفعال فرماندهی جنگ و ارتش ایران بوده است. اما رئیس جمهور و فرماندهان ارتش این دوره را دوره تثبیت و آماده سازی ارتش پس از دفع تهاجم وسیع دشمن نام نهادند. به هر حال هر طرف استدلالات خاص به خود را داشت و انگیزه‌ها هرچه که بود، انتقاد از وضعیت جنگ حق رقبای سیاسی بود و از آن طرف هم رئیس جمهور به عنوان مسئول جنگ انتقادات را فراتر از حد معمول می‌دانست و آن را به رقابت‌های سیاسی بر سر قدرت نسبت می‌داد.

انتقادات از عدم تحرک کافی ارتش و نیروهای مردمی به تدریج از زبان مسئولان نظام نیز شنیده می‌شد. آیت‌الله خمینی در اوایل دی ماه ۱۳۵۹ مسئولین نظامی کشور را به تهران فراخواند و به آن‌ها نسبت به بی‌تحرکی و رکود در جنگ هشدار داد. اما رئیس‌جمهور آن را به ضعف روحیه نظامیان نسبت داد. گرچه عوامل بسیار زیادی در عدم امکان و توانایی نیروهای ایران برای حمله آفندی (هیجومی) مؤثر بودند اما رئیس‌جمهور به طور معمول روی یک عامل مهم تأکید و اصرار داشت و آن ضعف روحیه نظامیان بود. واقع امر آن بود که اختلافات سیاسی بر روی جنگ سایه افکنده بود و نقطه ضعف‌های

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۹۳

فرمانده کل قوا از سوی طرف مقابل قابل اغماض نبود. رئیس جمهور از دیدار حضوری خود با آیت‌الله خمینی و گلایه از وضعیت روحیه سربازان می‌گوید: «بعد به دیدار امام رفتیم. رئیس ستاد، وزیر دفاع و آقای خامنه‌ای هم بودند درباره وضع جبهه‌ها امام سوال کردند، جانشین رئیس ستاد پاسخ گفت. امام گفتند: مدتی است درباره‌ی حمله صحبت می‌شود اما حمله نمی‌شود چرا؟ در جواب مسئله عوامل مادی، تجهیزات و غیره که باید آماده بشوند تا این حمله صورت بگیرد به اطلاع ایشان رسید. اما من گفتم گمان من این است که عوامل غیرمادی موثرترند. جنگ روحیه می‌خواهد، فرمانده باید جرأت کند طرح نظامی خود را با علم این که ممکن است به پیروزی یا عدم موفقیت بیانجامد، به اجرا بگذارد. چه کسی می‌تواند در این جو سیاسی-تبلیغاتی که ظرف ده روز گذشته ایران داشت به خود جرأت جنگ بدهد؟ جرأت هجوم بدهد؟ امام گفتند که ملت پشتیبان ارتش است، حرف یکی دو نفر حساب نیست و در صورتی که به دشمن هجوم نشود احتمال این هست که روحیه‌ها برگردد و خطری پیش آید که نه از من و نه از رئیس‌جمهور، کاری ساخته نباشد، من به ایشان گفتم همین سخن را من هم به فرماندهان نظامی گفته‌ام که حالا که شما فرمودید خوب است که رئیس ستاد به فرماندهان بخشنامه کند، عین بیان شما و متنی کوتاه به این شرح که شما هجوم کنید، ملت پشتیبان شما است.» (انقلاب اسلامی، ۱۴ و ۱۳/۱۰/۵۹)

حدود یک هفته بعد از این جلسه ۱۰-۷ دیماه ۱۳۵۹ رئیس جمهور طی نامه‌ای محرمانه به آیت‌الله خمینی وضعیت جبهه‌ها و ذخیره سلاح را توضیح می‌دهد و دیدگاه نخست وزیر و جریان سیاسی منتقد را در مورد ارتش، باعث تضعیف ارتش می‌داند:

«ما تا یک ماه دیگر بیشتر مهمات نداریم و اگر بخواهیم حمله کنیم از این هم کمتر. بنابراین هر روز که حمله به عقب بیفتد، ضربه پذیری موجودیت کشور بیشتر می‌شود. در شرایط فعلی عامل تعیین کننده، روحیه است و با کمال تأسف دارند پی در پی به روحیه ارتش ضربه می‌زنند. یک بار نوشتیم شما را به خدا فکری برای این کشور بکنید:

- آقای نخست وزیر در مسجد شهید ابوترابی مطالبی را گفته‌اند که افسران نتوانسته‌اند بمانند و جلسه را ترک گفته‌اند. می‌گویند ایشان گفته‌اند ۳ ماه دیرتر با نهادهای انقلابی پیروز بشوند بهتر از این است که با ارتشی پیروز بشوند که کودتاگران را بکار گرفته است و ... بعد از جنگ ما با این ارتش مقابل خواهیم شد و ... اگر ممکن می‌شد نوار سانسور مونتاز مجدد نشده‌اش (چون این‌طورش هم هست) را بدست بیاورید و گوش بدهید، بلکه درد مرا بتوانید حس کنید.

- یک ورقه‌هایی را در پایگاه‌ها دارند پخش می‌کنند که نمونه آن را می‌فرستم. امروز آمده بودند که ما راهپیمایی می‌کنیم که ممنوع کردم. ب- شایعات درباره کودتا و حتی اسم و رسم دادن‌ها، در شرایط فعلی فقط تضعیف روحیه است چرا که ارتش در مرکز نیرویی که بتواند کودتا کند ندارد. بنابراین آقایان یک تحقیقی در ریشه این شایعه‌ها بفرمایند.

از شکست و عواقب آن می‌ترسند. از پیروزی هم می‌ترسند چرا که آقای نخست‌وزیر موافق قول آن‌ها گفته است: اگر این ارتشی که کودتاگران را بکار گرفته پیروز بشود بعد از جنگ دعوای ما با او خواهد بود. حالا این کودتاگران چه کسانی هستند خدا می‌داند. اما هر کس با توجه به شایعه کودتا ممکن است فکر کند او را به عنوان شرکت در کودتای موهوم خواهند گرفت.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۲۹)

از سوی دیگر رئیس‌جمهور ضعف‌های ارتش و ناهماهنگی‌های درون سازمانی آن را به عملکرد جریان رقیب که دادگاه‌های انقلاب و مجلس را تحت کنترل داشت نسبت داد و مواردی را ذکر کرد:

«بعد از آنجا به فرودگاه آمدیم و به سوی خوزستان راهی شدیم. به اینجا که رسیدیم، فرمانده نیروی زمینی آمد و گزارش مفصلی از وضع جبهه‌ها داد به طوری که من فکر کردم بسیار طولانی بود و من که حالم خوب نبود پس از دو ساعت بی‌حال شدم. طیب آمد و فشار خون را سنجید معلوم شد دوباره پایین آمده است. با این حال ما آن شب شورای نظامی را تشکیل دادیم و من از آن‌ها خواستم که بیشتر بجنبند و بیشتر کار کنند. آن‌ها گفتند که بعضی‌ها

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۹۵

دارند جریانی را برای سلب اعتماد به راه می اندازند. به طوری که تقریباً مطمئن هستیم به محض تمام شدن جنگ یقه ما را خواهند چسبید و همان بازی های قبل از جنگ را بر سر ما خواهند آورد. صحبت هایی که در مجلس شده است. صحبت هایی که بعضی متصدیان دادگاه انقلاب و غیره کرده اند، و این که خلبان ها را اینجا و آنجا زیاد گرفتار کرده اند. دو مورد در تهران بود که گفتند حتی در یک مورد چشم خلبانی را بسته اند و گفته اند همه شما را باید کشت، بعد گلن گدن کشیده اند به این عنوان که می خواهیم شما را اعدام کنیم. این رفتارها دیگر روحیه ای برای ما باقی نمی گذارد که بکنیم. من شرح مفصلی از دیدارم با امام برای آن ها گفتم. این که گمان نکنید که امام اجازه خواهد داد که این گروه ها این بازی ها را از سر بگیرند و چقدر تأکید داشتند که من به شما افسران اطمینان بدهم که اجر خدمت به اسلام و کشور محفوظ می ماند، احترامات محفوظ می ماند. گفتم امروز هم وزیر دفاع و رئیس ستاد در شورای عالی دفاع هستند و گمان می کنم همین مطالبه را به آن ها خواهند گفت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۴)

رئیس جمهور توقعات مردم و گروه های سیاسی برای شروع عملیات تهاجمی به دشمن، در شرایطی که کشور تحت هجوم گسترده نظامی قرار گرفته نابجا می داند. او از خواست اولیه گروه های سیاسی و تغییر موضع سریع آن ها پس از گذشت سه ماه از جنگ اشاره می کند: «اوایل می خواستند که ما دشمن را سد کنیم و مانع پیشروی آن ها بشویم. به مناسبت جنگ من نمی توانم بگویم چه اظهارات و چه تلگرافی می کردند. در مرحله بعدی می گفتند شما نگذارید آبادان به دست دشمن بیفتد ما دیگر کاری به طول جنگ نداریم، هر طور می خواهید با دشمن بکنید. و امروز می گویند چرا مسامحه می شود و چرا ارتش هجوم و حمله و پیشروی خود را شروع نمی کند؟ این قدر گفته و می گویند که همه این سوال را می کنند. امروز این سوال یک سوال عمومی شده است از لحاظ من این سوال نشانه خوبی است در عین حال که معرف ناشکیبایی است و ظاهراً بییم وطن ما هم در آن هست، در عین حال نشانه آن است که به تدریج همه پذیرفته اند که نیروهای مسلح ما غیر از نیروهای مسلح

روزهای اول است و گرچه تقدیر و تشویق را هنوز آن عده که گفتیم، وظیفه خود نمی‌دانند. اما قبول دارند که زحمت‌های طاقت‌فرسایی که گاه جان آدمی را به لب می‌رساند به نتیجه رسیده و امروز نیروهای مسلح ما می‌توانند هجوم موفقیت‌آمیزی داشته باشند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۰)

در جناح رقیب اما آیت‌الله بهشتی نیز به جمع منتقدین رکود در جنگ می‌پیوندد. وی از سپاه و ارتش می‌خواهد عملیات تهاجمی را آغاز کنند. هنوز سه ماه از جنگ نگذشته بود که ایشان از زبان مردم می‌پرسد چرا عملیات تهاجمی آغاز نمی‌شود:

«امروز این سوال برای مردم ما مطرح است که پس چرا ارتش، سپاه و رزمندگان نیروهای مسلح ما حمله تهاجمی قاطع خود را آغاز نمی‌کنند؛ این سوال یک سوال همگانی شده است من می‌خواهم در این جا با قدردانی از نیروهای رزمنده‌مان و با تشکر از نیروی هوایی و هوانیروز، نیروی دریایی، سپاه پاسداران، نیروهای رزمی پیاده نظام، رزمندگان داوطلب در تمام جبهه‌ها به آن‌ها پیام بفرستم. ای رزمندگان دلیر شجاع، ای فرماندهان نیروی مسلح ما در جبهه‌های نبرد بر خدا توکل کنید و به خدا اعتماد کنید به توان‌های خود اعتماد کنید و هرچه زودتر حمله تهاجمی خود را بر ضد مزدوران متجاوز صدام آغاز کنید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۳)

در قطعنامه راهپیمایی ۲۸ صفر سال ۱۳۵۹ که نخست وزیر سخنران ویژه آن بود از آنچه سکون در جبهه‌ها خوانده شده بود انتقاد شده و خواهان آرایش هجومی در جبهه‌ها می‌شود: «ما ضمن تقدیر و تشکر از کلیه نیروهای مسلح نظامی و انتظامی - عشایر و داوطلبین رزمنده با الهام از فرمایشات فقیه عالیقدر امید امام و امت حضرت آیت‌الله منتظری که فرمودند سیاست وقت‌کشی و مهلت تدارک نیرو به رژیم سفاک عراق دادن به قیمت ریخته شدن خون صدها جوان مسلمان و به وجود آمدن امید توطئه‌های شیطنانی برای آمریکا تمام خواهد شد بار دیگر از مسئولین امر می‌خواهیم هرچه سریعتر سکون جنگ را شکسته و با به تهاجم درآوردن نیروهای اسلام هرچه زودتر سرزمین اسلامی ایران را از لوٹ حکومت بعثی پاک گردانند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۷)

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۹۷

رئیس جمهور برخلاف آن‌ها عملیات فوری با توجه به امکانات موجود را موجب اتلاف امکانات می‌داند: «در جریان جنگ یک اشخاصی که به مسائل جنگ وارد نبودند، فشار می‌آوردند که آقا با فوراً که چیزی بدست نمی‌آید. ما دلمان می‌خواهد پیروزی بدست بیاوریم، ولی اگر فوراً بخواهیم این پیروزی را بدست بیاوریم، آن هم در شرایطی که در محاصره هستیم و امکانات و تجهیزات را نمی‌توانیم از جایی بدست بیاوریم، ممکن است که تجهیزات ما را از بین ببرند و پیروزی تبدیل به شکست بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۷)

فرمانده کل قوا با تحلیل خود چنین استنباط می‌کرد که هنوز مرحله هجوم به دشمن فرا رسیده است، او جنگ را به سه مرحله تقسیم نمود:

«در شیوه‌های نظامی آغاز تعرض شرایطی دارد. یعنی در حالی که ارتش عراق در حال تعرض است اگر تعرض متقابلی بر او هدایت بشود یک نبرد تصادفی است. و در نبرد تصادفی ریسک (احتمال) تلفات و ضایعات فراوان خواهد بود. این است که در مرحله اول ما باید ارتش عراق را متوقف می‌کردیم که چنین کردیم. در مرحله‌ی دوم تثبیت و زمین‌گیر کنیم در مرحله سوم توان رزمی دشمن را تا آن نسبت کاهش بدهیم که ما قادر به آغاز تعرض و تداوم این تعرض باشیم. باید توجه داشت که در تعرض هدف انهدام نیروهای دشمن است. وگرنه اگر منظور دور کردن خطر و یا بیرون راندن دشمن بود، ممکن بود که این کار را به تدریج از هفته‌های پیش آغاز کنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۵)

وی معتقد بود زمین‌گیر کردن ۱۲ لشکر عراقی با تجهیزات کامل در طول سه ماه اول جنگ اقدامی بسیار مهم بوده است: «آن وقت که ما صحبت کردیم عمل هم کردیم. به لحاظ این که ۱۲ لشکر عراق را که به داخل ایران پیشروی کرد متوقف کردیم. آیا به نظر شما نمی‌رسد که این کار را با جنگ کرده‌ایم و حالا مرحله بعدی کار ما رسیده است که آن تضعیف و تحلیل دشمن است و به این کار مشغول هستیم. و امیدواریم که روزها و هفته‌های آینده شما ببینید که در این مرحله نیز به آنچه که گفته‌ایم توانا هستیم و به آنچه که گفته‌ایم عمل کرده‌ایم.» (همان)

فرمانده کل قوا وجود رکود در ماه سوم جنگ را تأیید می‌کند اما این رکود را مرحله‌ای از جنگ می‌داند که نیروها در حال تثبیت مواضع هستند:

«جنگ پیش آمد و ما ارتشی را که به درد نمی‌خورد به ارتشی مقاوم بدل کردیم که توانست پیشروی ارتش عراق را سد کند. بعد دوره تثبیت ارتش عراق را با موفقیت به سر آورد تا دوره هجوم رسید. طبیعتاً بین متوقف و تثبیت کردن ارتش دشمن و حمله بردن به آن‌ها یک دوره‌ای باید طی بشود که همان دوره‌ی تضعیف نیروی دشمن است. اجرای طرح این مرحله ظاهراً تحرکی را نشان نمی‌دهد و جایی گرفته بشود و یا جایی پس گرفته بشود نیست، همین وضعیت یک نوع رکود و توقفی را بیان می‌کند که در آن طرفین کوشش می‌کنند در همان نقاطی که ایستاده‌اند همدیگر را تضعیف کنند. خوب این مسائل که بر مردم معلوم نیست، بنابراین میدان برای استفاده از حالت توقف ظاهری و در واقع مرحله تضعیف باز می‌شود و تبلیغات راه می‌افتد که می‌خواهند جنگ را طولانی بکنند تا کودتا به راه بیاندازند! حالا بگو آقا شما همان‌ها بودید که در آغاز می‌گفتید جنگ باید طولانی بشود و چنین و چنان بشود، حالا می‌گویید جنگ را طولانی می‌کنند برای این‌که می‌خواهند کودتا بکنند؟!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۶)

وی رکود در عملیات جنگی ارتش را دوباره به فعالیت‌هایی در جهت تضعیف روحیه فرماندهان مربوط می‌داند. در کارنامه روزانه وی در اوایل آذرماه ۵۹ چنین آمده است: «صبح ساعت حدود هفت و نیم آقای خامنه‌ای آمد و درباره وضع ارتش دو سه موضوع را با او صحبت کردیم که او هم با نظر من موافق بود و گفت عمل خواهد کرد. یکی موضوع روحیه و رفتارهایی که اشخاص ناآگاه غیرمسئول در بیان و عمل انجام می‌دهند، بود که اثرات فوق‌العاده خطرناکی ممکن است به جا بگذارد. او نیز در خوزستان است و می‌فهمد که من چه می‌گویم. وضعیت را برایش شرح کردم و تأثیر عمل روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون و صحبت‌ها را در میل به عمل و جنگ توضیح دادم. یکی دو مورد برای او از رفتاری که اخیراً با نظامیان کرده‌اند، مثال آوردم. خود او گفت که متوجه اثرات زیانبخش این مسئله هست و قرار شد در حد

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۹۹

خودش عمل بکند، بلکه ما با خیال راحت این جنگ را به پیش ببریم و وضعی پیش نیاید که جبران نداشته باشد، مسئله دیگری که نظامیان طرح کرده‌اند و گفتیم به این مناسبت بدان خواهیم پرداخت این بود که می‌گفتند ما جرأت نداریم یک طرح جنگی را به مورد اجرا بگذاریم، برای این که اجرای جنگی با احتمال موفقیت و احتمال عدم موفقیت ملازمه دارد. اگر موفق شدیم که دستگاه‌های تبلیغاتی (راديو-تلویزیون) جوری وانمود می‌کنند مثل این که ما به حسابی نمی‌آمده‌ایم و چند نفری بوده‌اند که پیروزی را کسب کرده‌اند! اما اگر ناکام شدیم یک دفعه فریاد خائن، خیانت و خیانت شد به هوا می‌رود و تهدید به دادگاه و غیره از هر سو شنیده می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۷)

در جایی دیگر وی صدا و سیما را متهم می‌سازد سرپیچی از فرماندهان نظامی را تبلیغ نموده است: «گفتند در یکی از شب‌های آخر هفته در تلویزیون برنامه‌ای درباره خرمشهر اجرا شد حالا این که در آن برنامه شرکت‌کنندگان در آن برنامه از خود ستایش فراوان کردند بماند و این که چگونه راديو و تلویزیون ما به سراغ مسئولان اداره جنگ نمی‌رود و به این کارها می‌پردازد، از نظر من این نیز همان دستی است که می‌خواهد این کشور در دوران انقلاب هیچ موفقیتی بدست نیارود به هر حال گفتند چند نوبت و با تکرار، این فرد گفته است هرگاه از فرماندهی اطاعت نکردیم موفقیت داشته‌ایم همه کس می‌داند تبلیغ خودسری در عمل (خود این خودسری در عمل) و نپذیرفتن نظم و خودکامه عمل کردن یکی از عمده‌ترین اسباب وضعیتی شد که در خرمشهر بوجود آمد. تبلیغ این مرام یعنی بازگشتن به وضعیتی که در آن وضعیت دشمن باور کرده بود ما ارتش نداریم و به کشور ما حمله کرد، با وجود همه تأکیدهای امام راديو تلویزیون این گونه تبلیغ می‌کند آن‌هم در اوج جنگ آیا این کمکی است که دستگاه تبلیغاتی به ما می‌کند در جریان جنگ؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۲۰)

فکوری وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی کمابیش مشکلاتی که رئیس جمهور پیش‌تر بیان کرده بود را تکرار می‌کند، وی عمده ضعف ارتش را از

بابت تصفیه و پاکسازی ارتش از عناصر رژیم قبل، همچنین پاکسازی‌ها به دنبال کودتا و تهمت‌هایی می‌داند که بی‌دلیل به ارتش زده می‌شد:

«ارتش جمهوری اسلامی ایران با این مواجه شد که ارتش باید منحل شود و ما روزهایی را به خاطر می‌آوریم که ارتشی جرأت نمی‌کرد که بیرون بیاید، هنوز روزهایی که فریاد انحلال ارتش طنین‌انداز بود، در یادمان است، تا این که امام امت ارتش را تحت حمایت خویش قرار دادند و آن را نجات دادند، و اگر به خاطر امام نبود تاکنون ارتش منحل شده بود. ارتش سپس با مسائلی مثل پاکسازی روبرو می‌شود گرچه در اصل درست بوده ولی به هر صورت توان و قدرت ارتش را پایین آورد. و ارتش مواجه شد با پایین آمدن و یک سال شدن دوره سربازی یعنی سربازخانه‌ها خالی شد. روزی نبود که در این مملکت موج موج تهمت و افترا به فرماندهان ارتش نثار نشود مبتنی بر این که این فرماندهان مزدور، طاغوتی و آمریکایی هستند. و روزی نبود که این ارتش زیربار تهمت و ذلت به خودش نلرزد و روزی نبود که فرماندهی را از پادگان بیرون نیندازد و توهین نکنند و آنچه که از عوامل و اسباب بی‌اعتبار کردن است، در مورد ارتش اعمال نکنند. ارتش در چنین شرایطی که نقل و انتقالات انجام می‌شد یعنی هر کس که خواست، رفت، و هرکس خواست که از خدمت منفک شود، شد و دو سال کوچکترین پشتیبانی از ارتش نشد و قطعات خراب شد و جایگزین نشد، و در اوایل پیروزی انقلاب یعنی ۱۹ اسفند، ۵۷ انقلاب در غرب کشور با حملات مسلحانه مواجه شد. آموزش تعطیل شد، بی‌انضباطی و هرج و مرج کامل و بی‌اعتباری کامل فرماندهی در ارتش پیاده شد و دوماه قبل از حمله عراق کودتایی در ارتش کشف شد. کودتایی که توسط آن سعی شده بود باقیمانده حیثیت ارتش را هم از بین ببرد و مملکت برای تجاوزگر یک تجاوزگر احمق سفیه کاملاً آماده شود، به این امید که ارتش در مقابل این تجاوزگر نباشد، تا این که صدام و صدامیان بتوانند، طبق برنامه خودشان در مدت ۵ روز یا کمتر و بیشتر، مملکت را تکه پاره کنند و با ارزش‌ترین و مهم‌ترین بخش مملکت را جدا و انقلاب را نابود کنند. ولی ارتش در چنین شرایط سخت و زیربار تهمت، ذلت، خفت و خواری که از

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۰۱

تمام اکناف و اطراف بر او می‌بارید، فقط امام بود که سپربلا شده بود و ارتش را حمایت می‌کرد و حتی مومن‌ترین گروه‌ها هم طالب انحلال ارتش بود، و آنچه را در توان داشتند در بی‌اعتبار کردن ارتش می‌کوشیدند و کار را به جایی رساندند که عالی‌ترین مقام ارتش به باد تهمت گرفته می‌شد، و ارتشی که می‌دید عالی‌ترین مقام او به باد تهمت گرفته می‌شد، چگونه سربلند می‌کرد؟ صدام در این شرایط حمله می‌کند و ارتش می‌ایستد و این چنین عاشقانه بهترین رزمندگان و جوانانش را تقدیم می‌کند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۱)

ولی الله فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش و مشاور عالی فرمانده کل قوا، همانند رئیس جمهور جنگ را به سه مرحله تقسیم می‌کند و با تحلیل شرایط عملکرد ارتش در ماه پنجم جنگ را مثبت ارزیابی می‌کند:

«طی دو سه هفته اخیر ما موفق شده‌یم این نسبت (نیروی خودی به دشمن) را به یک بر یک (نسبت مساوی) تبدیل کنیم و تعرض ما برای طرد دشمن پس از کسب این نسبت آغاز شده و شما شاهد یک مورد کوچکش در یک ماه گذشته بودید که طی آن چهار افسر ارشد، حدود ۳۰ افسر، یکصد درجه‌دار و بیش از یک هزار سرباز به اسارات درآوردیم و ما این حمله را با دو تیپ شروع کردیم و جالب است بگویم یک تیپ ما اساساً درگیر نشد و این مهم فقط با یک تیپ زرهی حاصل شد و نتیجه‌اش انهدام یک لشکر و یک تیپ عراقی بود. البته باید بگویم که این امر با حداقل تلفات از سوی ما حاصل گردید و این پایان مرحله دوم یعنی اضمحلال دشمن و حالا هم مدتی است که مرحله سوم جنگ آغاز شده و این مرحله تا طرد کامل دشمن ادامه خواهد یافت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۳)

ایشان ارزیابی کلی خود از جنگ و علل شروع آن را شرح می‌دهد. سخنان وی تا حدودی دشواری‌هایی را که رئیس‌جمهور در ابتدای جنگ با آن روبرو بوده است را نشان می‌دهد:

«زمانی عراقی‌ها جنگ را آغاز کردند که تصور کردند ارتش ایران قریب ۲۲ ماه آموزش ندیده، در کردستان و جاهای دیگر فراوان درگیر بوده، قطعات و لوازم یدکی به آن نمی‌رسد، بازدیدهای فنی از آن به عمل نیامده و در تحریم

اقتصادی مهماتی دریافت نکرده و از این جهت در مضیقه است، درگیر پاکسازی‌ها بوده و پرسنل متخصص، تصفیه شده‌اند (البته تصور می‌کرد) و با این طرح ننگین کودتا هم استنباط می‌کرد که به کلی این ارتش را از ملت جدا کرده و وقتی با این ارتش (ارتش ایران) درگیر بشود به هیچ عنوان از حمایت مردم برخوردار نخواهد بود با چنین محاسباتی صدام اعلام کرد که ما با یک گردش دو سه روزه کار را تمام خواهیم کرد و رژیم ایران را به سقوط خواهیم کشاند. ارتش ما در کردستان درگیر بود و مقداری از تجهیزات نظامی و پرسنل ارتشی هم از مرزهای بین دو کشور فاصله داشتند و به هر حال مدت زمانی لازم بود تا ما این نیروها را تدارک کنیم و ارتش هم که نمی‌توانست بلافاصله کردستان را رها کند و بیاید، این است که اینجا هم مدتی وقت صرف شد و اگر ما نتوانستیم از همان ابتدا ارتش عراق را در مرزها متوقف کنیم، به همین علت بود و پس از این که خلاء نیروهای مان را در کردستان پر کردیم و از سایر نقاط چند لشکر را آماده کردیم، بلافاصله به مقابله برخاستیم، البته این بدان معنا نیست که در نوار مرزی اصلاً نیرویی نداشتیم. نیروهایی داشتیم، ولی نیروهایی بودند که فقط می‌توانستند آسیب‌هایی به ارتش عراق وارد کنند و برای مقابله با ۱۲ لشکر عراق کافی نبودند. به محض این که نیروهای ما از کردستان فارغ شدند و خلاء نیروها در کردستان پر شد ارتش با تمام قدرت وارد عمل شد و عراق را تا همانجایی که تجاوز کرده بود، متوقف کرد. نیروهای ما بلافاصله وارد عمل شدند و در سرپل ذهاب، گیلان غرب، ایلام، دزفول، اهواز، آبادان و سوسنگرد تعارض ارتش عراق را متوقف کردند و این پایان مرحله‌ی اول بود. مرحله دوم در حالی آغاز شد که ارتش عراق دوازده لشکر را به مصاف ما فرستاده بود که از لحاظ تجهیزات در بهترین شکل ممکن بودند و از این نظر از ما کامل‌تر بود. در این مرحله وظیفه ما این بود که مرحله اول را کامل کنیم یعنی پس از متوقف کردن ارتش عراق، نیروهای آن‌ها را منهدم کنیم و به آن‌ها ضربه بزنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۳)

فصل سوم تهاجم عملیات نصر

سه و ماه و نیم پس از تهاجم ارتش عراق به ایران تحت تأثیر فشار فزاینده افکار عمومی و دولتمردان در تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۵۹ اولین عملیات آفندی (هجومی) نیروهای مسلح ایران به دشمن در جبهه کرخه کور (دشت آزادگان و هویزه در خوزستان) انجام شد. این عملیات توسط نیروی زرهی ارتش سازمان دهی شد و اتکای عملیات بر نیروی زرهی و جنگ منظم و استفاده از اصل غافلگیری و سرعت بالا در انجام عملیات بود. این عملیات با نام نصر یکی از سه عملیات مهم دوره فرماندهی بنی صدر در جنگ و مهم‌ترین آن به شمار می‌آید. هدف اصلی و نهایی عملیات تصرف پادگان حمید و آزادسازی خرمشهر در مرحله نهایی بود. اما در مرحله اول خاموش کردن توپخانه دشمن روی شهرها و تأمین امنیت شهرهای دزفول، شوش و اهواز از مهم‌ترین اهداف این عملیات بود.

لشکر عمل کننده در این عملیات، لشکر ۱۶ زرهی قزوین بود که در آن هنگام یکی از آماده‌ترین لشکرهای کشور بود. بنی صدر به عنوان فرمانده کل قوا، فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک و نزدیک‌ترین مشاور نظامی فرمانده کل قوا، قاسم‌علی ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی مسئولیت هماهنگی و

برنامه‌ریزی این عملیات را عهده دار بودند. فرمانده کل قوا، همچنین آیت الله سیدعلی خامنه‌ای نماینده رهبر انقلاب در شورای عالی دفاع و برخی از فرماندهان ارشد نظامی خود از نزدیک و در خط مقدم همراه نیروهای عمل کننده در عملیات حضور یافتند. گرچه این عملیات در روز اول پیروزی‌های چشمگیری بدست آورد اما با ضد حمله دشمن در روز دوم و سوم دستاوردهای روز اول تا حدود زیادی از بین رفت. به دلیل ضعف تجهیزات نظامی ارتش ایران به خصوص پایین بودن سرعت و قدرت مانور تانک‌ها و استفاده دشمن از سلاح‌های ضدتانک پیشرفته ساخت شوروی، عملیات به سرعت متوقف و تانک‌های خودی مجبور به عقب‌نشینی شدند.

اواسط دی ماه و هنگام عملیات با توجه به انتقادات وسیعی که در مورد کم کاری ارتش در تقابل با ارتش عراق در جراید و رسانه‌ها از سوی جناح‌ها و احزاب مختلف بیان می‌شد، روحیه دادن و مجاب ساختن نیروهای ارتش برای عملیات آفندی (هجومی) کار ساده‌ای نبود. فشار نظامی دشمن و انتقادات به نظر می‌رسید تأثیر خود را به تدریج بر روحیه ارتش گذاشته است. فرمانده کل قوا پیش تر بارها به این معنی اشاره کرده بود. او در ابتدای عملیات نصر با حضور در منطقه حمایت قاطع آیت‌الله خمینی از اقدامات ارتش رابه آن‌ها ابلاغ نمود.

ایرج جمشیدی از فرماندهان لشکر ۱۶ قزوین در عملیات نصر با اشاره به تبلیغات بر علیه ارتش در پشت جبهه خاطره‌ای از این عملیات نقل می‌کند که نشان می‌دهد نیروهای نظامی در آن هنگام از حمایت کامل سیاسیون اطمینان خاطر نداشته‌اند:

«موقع بازگشت، رویم را به طرف رئیس‌جمهور کردم و - شهید فلاحی هم در کنارش ایستاده بود- به ایشان گفتم: «آقای رئیس‌جمهور! من دارم کاری می‌کنم که یا خیلی موفق است و یا همه تیپ از بین خواهد رفت؛ مبادا حرف و حدیثی در این باره مطرح شود که فلان و بهمان و خیانت کردند و.....» کما این‌که بعداً هم این شائبه به وجود آمد، اما چون مقام معظم رهبری، خود در جریان تمام وقایع این عملیات بودند، از فرآیند عملیات دفاع کردند و واقعیت

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۰۵

هم همین بود. رئیس جمهور به من گفت که «شما کار خودتان را بکنید» شهید فلاح هم- خدایش بیامرزد مرد دانشمند و عارفی بود- به من گفت که شما برآورد، مشورت، پیش‌بینی و... را انجام دهید و آن گاه به خدا توکل کنید و کارتتان را انجام دهید؛ یعنی وقتی همه موارد را در نظر آوردید و خواستید قلمتان را- برای رد یا تصویب- روی کاغذ بگذارید، «توکلت علی الله» بگویید و اقدام کنید.» (صف، شماره ۳۸۳)

رئیس جمهور در خاطرات روزانه خود به تاریخ ۵۹/۱۰/۱۲، ناهماهنگی و کارشکنی و کم‌کاری در آمد، لجستیک (ترابری و حمل و نقل) و پشتیبانی جنگ از سوی برخی مقامات دولتی و نظامی، پیش از انجام عملیات نظامی را یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های خود دانسته و با مخاطبان به درد دل می‌پردازد. این گزارش روزانه احتمالاً مربوط به تدارک عملیات نصر ۵۹/۱۰/۱۵ بوده است.

«اگر یک نقل و انتقالی در ظرف ۴۸ ساعت امکان پذیر باشد باید چنان بکنیم که این عمل در ۲۴ ساعت انجام بگیرد، حال این‌که اگر این ۴۸ ساعت در یک هفته، بلکه بیشتر انجام گرفت در حقیقت آن غافلگیری که زمینه اصلی هجوم پیروزمندانه است از بین می‌رود. بنابراین لازم نیست کسی به ما یادآوری بکند که سرعت عمل لازم است. ما درون‌مان می‌سوزد، تمام وجودمان می‌سوزد. می‌خواهیم فریاد بکشیم، اما ملاحظه دشمن مانع می‌شود که ما بگوییم، شما چطور می‌خواهید همه چیز را از ما بگیرید و بعد به ما بگویید چرا سریع نمی‌جنگید. همه وسایل مهندسی، وسایل حمل و نقل در تمام دنیا در ایام جنگ فوراً در اختیار نیروهای مسلح قرار می‌گیرد و اصلاً اداره اینها تحت امر نیروهای مسلح درمی‌آید حال این‌که ما باید بدویم دنبال این اداره، آن اداره. بنز کمرشکن، کامیون، اتومبیل بهداری، گریدر، بولدوزر و ... طلب کنیم. روز اول که ما نقشه را طرح می‌کنیم و می‌خواهیم عمل کنیم می‌پرسیم که چه وقت این چیزها را در اختیار ما می‌گذارید؟ می‌گویند همین فردا. ما بر اساس این قرار جواب می‌دهیم اگر این قرار رعایت بشود ما فلان روز می‌توانیم عملیات نظامی را انجام بدهیم. اما آن‌ها فردا که گفته بودند به

۱۰۶/اولین رئیس جمهور و جنگ

قرارشان وفا نمی‌کنند، می‌گویند پس فردا و پس فردا هم همین جور عقب می‌افتد. گاه هیچ وقت به وعده‌شان عمل نمی‌کنند و به جای این‌که بیایند و اعتراف بکنند که در عمل خودشان ناتوانی داشته‌اند می‌روند به دفتر امام به قم به هر جا که دست‌شان می‌رسد و متهم می‌کنند که اینها وقت‌کشی می‌کنند، تأخیر می‌کنند، چنین می‌کنند و چنان می‌کنند و کسی هم تا به حال نیامده است تا ما دردمان را به او بگوییم و بگوییم آقا خودتان بیایید بنشینید، محاسبه بکنید، ببینید که یک نقل و انتقال با این مسائلی که ما داریم در چه مدت ممکن است و برای این‌که این سرعت را بگیریم چه باید کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۵)

رئیس‌جمهور چند روز قبل از آغاز عملیات نصر طی یک نامه محرمانه به آیت‌الله خمینی دشواری‌های جنگ و نبود امکانات لجستیکی (ترابری سنگین و سبک) و کمبود سلاح و مهمات را به ایشان گزارش می‌دهد: «وضع از این قرار است:

۱- وسایلی که قرار بود در اختیار بگذارند، به تعداد کم و بسیار دیر و با رفتن خود اینجانب از این شهر به آن شهر در اختیار قرار گرفت. حتی دیشب در اهواز به زحمت اتوبوس و باربرهای بزرگ برای بردن بقیه قشون دست و پا کردیم.

- تمام ارتش برای حمل و نقل تانک و دیگر وسایل ۵۸ خودرو دارد!

- تانک‌ها بسیار سنگین وزن با موتورهای نارسا هستند و

از این رو تمام هفته را در راه‌ها گذراندم و بر حمل و نقل نیروها نظارت کردم که اهمال و سستی نشود. با وجود این انتقال ۸ روز به طول انجامید و البته با خطرهای بسیار از جمله خطر توجه دشمن به مقصود ما. با همه اینها انتقال انجام گرفت.

۲- ما برای یک ماه دیگر (و در صورت حمله کمتر از این) مهمات داریم. بنابراین هر روز را از دست بدهیم، برای کشور فاجعه انگیز است.» (بنی‌صدر،

(۱۳۸۵، ۱۲۶)

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۰۷

محمد فردوسی فرمانده یکی از گردان‌های عمل کننده لشکر ۱۶ قزوین به یاد می‌آورد سه روز قبل از عملیات نصر رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا به همراه ولی الله فلاحی جانشین ستاد مشترک ارتش برای سرکشی از مناطق عملیاتی در گردان محل خدمت وی حاضر شدند و رئیس‌جمهور شخصاً جهت دیدن استعداد‌های نیروهای دشمن تا ۷۰۰ متری آن‌ها پیش رفتند:

«ساعت ۱۰ صبح ۵۹/۱۰/۱۲ ابوالحسن بنی‌صدر به طور سرزده به گردان آمد و پس از بازدید رو به من کرد و گفت: «سرگرد! فاصله‌ی ما با دشمن چقدر است؟» گفتم: «حدود سه کیلومتر» گفت: «می‌توانی مرا تا جایی ببری که بتوانم آن‌ها را ببینم!» دستور دادم سریع یک موتور سیکلت آورند. گفتم: «بفرمایید سوار شوید.» گفت: «با این برویم!» گفتم: «بله، آقای رئیس‌جمهور امن تر است.»

ترک موتور سوار شد و به راه افتادیم. طبق شناسایی‌ای که قبلاً کرده بودم، تا ۷۰۰ متری استقرار واحدهای دشمن راندم. داخل یک گودال موتور را خاموش کردم. بالای گودال دوربین را از گردنم درآوردم و به دستش دادم. گفتم: «حالا می‌توانید دشمن را خوب ببینید.» دوربین را گرفت. چند دقیقه‌ای آن‌ها را برانداز کرد و گفت: «برگردیم!» فردای آن روز بار دیگر تیمسار فلاحی آمد. بچه‌ها با این آمد و رفت‌ها مطمئن شدند خبرهایی در پیش است. دور ایشان حلقه زده بودند. شهید فلاحی، تجربیات و خاطرات سی ساله‌ی خود را نقل کرد.» (فردوسی، ۱۳۸۹، ۵۳)

سیروس لطفی فرمانده وقت لشکر ۱۶ زرهی قزوین به خاطر می‌آورد در اولین روز جنگ فرمانده کل قوا به صورت تلفنی از او می‌خواهد برای جلوگیری از اشغال قریب الوقوع شهر اهواز اقدام عاجلی صورت دهد. او که فرماندهی عملیات نصر را برعهده داشت مشکل لجستیک (حمل و نقل ادوات نظامی) را مهم‌ترین دغدغه نیروهای نظامی در آن هنگام می‌داند، وی عملیات نصر را برخلاف منتقدین بی‌نظیر و پیروز توصیف می‌کند:

«فشاری که در آن موقع به نیروهای ما از طرف ارتش عراق وارد می‌شد بسیار زیاد بود ساعت به ساعت به مرز ایران حمله می‌شد تا این‌که نیروهای

عراقی به نزدیکیهای اهواز رسیدند، در آب تیمور ۲۱ کیلومتری اهواز حمله اولشان در ۵ محور بود اما در این جا منظورشان رسیدن به اهواز و محاصره اهواز و بریدن خوزستان از ایران بود. با توجه به رهنمودهای امام (ره) و فشار مردم که هرچه زودتر باید دشمن را از خاک وطن خارج کنید این حمله [نصر] طرح ریزی شد. با این که نیروهای ما به علت شروع انقلاب و پراکنده شدن نیروهای نظامی در استانهای مختلف در وضعیت خوبی نبودند و تنها واحدی که تقریباً قویتر مانده بود لشکر ۱۶ زرهی بود این عملیات به ما محول شد. من یادم است روزی که اولین هواپیماهای عراقی فرودگاه مهرآباد را بمباران کردند تیمسار فلاحی به من تلفن کرد و گفت با رییس جمهور صحبت کن. آن موقع رئیس جمهور و فرمانده کل قوا بنی صدر بود. به من گفت: فوراً حرکت می کنی و لشکر را در اهواز مستقر می کنی. من گفتم: یک لشکر زرهی می دانید چیست و چقدر زمان می خواهد که یک لشکر زرهی را از قزوین، همدان، زنجان، منجیل با توجه به وضعیت انقلاب جمع کرد و به اهواز بفرستیم.

گفت: که هرچه می خواهی من در اختیارت می گذارم.

گفتم: تریلی، هواپیما و سایر وسایل ترابری می خواهم.

گفت: چقدر طول می کشد.

گفتم: یک ماه.

گفت: کرخه شده مرز ایران و عراق یک ماه خیلی دیر است.

گفتم: این همه تانک و توپ و پرسنل را نمی شود با زمان کم به اهواز وارد کرد.

بعد از این جریان رفتم پیش امام خمینی (ره)، هیچوقت یادم نمی رود. فرمودند هر تریلی و خودرویی که در محور تهران قزوین حرکت می کند خودش را در پادگان لشکر معرفی کند که ما از آن روز شروع کردیم به ترتیب وسایل را فرستادیم.

از بنی صدر هم در جلسه خواستم که یک فرصت و یک امتیاز به من بدهید.

گفت: چیه هرچه بخواهی می دهم.

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۰۹

همان موقع آیت الله خامنه‌ی و شهید بهشتی هم آمده بودند و زیر پل اهواز سوسنگرد تشکیل جلسه داده بودند. بنی صدر گفت که آقایان آمدند که فردا شما حمله کنید.

گفتم: با این که می‌دانم خیلی‌ها به من می‌خندند ولی پیشنهاد من این است که ساعات عملیات را، از صبح زود به ۱۰ صبح منتقل کنیم. گفتند: چرا ۱۰ صبح.

گفتم: یکی از اصول عملیات غافلگیری است من هم نفرات را می‌شناسم و هم طرف روبرو را، آن‌ها درست منتظر حمله ما هستند. حمله ما درست مصادف با ۲۸ صفر بود. آن‌ها فکر می‌کردند در چنین روزی ایرانی‌ها حمله نمی‌کنند و اگر هم حمله بکنند صبح اول وقت است. به هر حال موافقت شد. ساعت ۹:۳۰ صبح هرچی توپخانه داشتیم به خط کردیم تیپ ۳ در شرق و تیپ ۱ در غرب قرار گرفتند احتیاط هم نداشتیم. ۸ تانک از تیپ ۲ اهواز به فرماندهی خدایامرز شهبازی در اختیار ما گذاشتند که اگر یک وقت کم آوردیم آن‌ها را به کار ببریم.

درست در ساعت ۹:۳۰ با رمز الله اکبر فرمان آتش را دادیم ۳۰ دقیقه تمام این‌ها آتش ریختند تیپ یک عمل احاطه را انجام داد و رفت پشت سر دشمن؛ تیپ ۳ جبهه‌ای عمل می‌کرد خودم هم با نفر بر پشت سر اینها بودم. ساعت ۱۰ که راه افتادیم ساعت ۱۱:۲۰ دقیقه عملیات پیروز شد. که به نظر خودم در تاریخ جنگ‌های دنیا بی‌نظیر است. در آن موقع در اولین عملیات ارتش ۱۲۰۰ اسیر گرفتیم، آنقدر غنایم بود که همه را نتوانستیم بیاوریم عقب. تمام این فیلم‌ها هست و خبرنگاران آن‌ها را ضبط کرده‌اند. نمی‌دانم چرا آن‌ها پخش نمی‌شود تا عظمت این پیروزی مشخص شود.» (سایت ساجد، سایت جامع دفاع مقدس)

اولین پیروزی ارتش جمهوری اسلامی در اولین عملیات تهاجمی بر ضد دشمن موجی از شادی در بین مردم و مسئولان برانگیخت. روزنامه منتقد جمهوری اسلامی، در تیتراژ خود چنین نوشت «پیروزی بی‌سابقه سپاه اسلام» این روزنامه موفقیت روز اول عملیات را چنین گزارش می‌کند:

«اولین حمله تهاجمی سپاه اسلام بر مواضع متجاوزین صدامی با پیروزی کامل انجام شد. بر پایه آخرین گزارشات رسیده از خبرنگاران جمهوری اسلامی در اهواز و آبادان از ساعت ۱۰ صبح دیروز اولین حمله تهاجمی سپاه اسلام در جبهه کرخه کور آغاز شد و رزمندگان خودی از زمین و هوا دشمن را به طور غیرمنتظره‌ای غافلگیر کرده و توان مقاومت را از او گرفتند. در این نبرد که تا بعدازظهر دیروز ادامه داشت دو تیپ زرهی عراق از چند سو مورد تهاجم قوای اسلام قرار گرفت و طی یک عملیات کاملاً هماهنگ توسط نیروهای مسلح زمینی و هوایی، افراد ۲ تیپ زرهی فوق دستگیر و به اسارت نیروهای خودی درآمدند. این گزارش حاکی است که متجاوز از ۱۷۰۰ بعضی مزدور اسیر و جان بر کفان جمهوری اسلامی ۴۰۰ تانک و خودرو و نفربر دشمن را سالم به غنیمت گرفتند. همچنین تعداد زیادی از نفرات دشمن کشته و مجروح گردیدند که براساس یک خبر حدود ۳۰۰ کافر صدامی به هلاکت رسیدند. از سوی دیگر در این عملیات از نیروهای خودی ۱۷ تن مجروح و از آمار احتمالی شهدای این درگیری اطلاعی در دست نیست. در درگیری دیروز یک فانتوم و یک هلیکوپتر ایران سقوط کرد که خلبان‌های آن‌ها با چتر نجات سالم بر زمین نشستند. گزارش دیگری حاکی است که در نبرد دیروز دکتر بنی‌صدر و حجه‌الاسلام خامنه‌ای نماینده امام در شورای عالی دفاع در جبهه حضور و نظارت کاملی بر فعالیت و از خودگذشتگی نیروهای اسلام را داشتند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۶)

آیت‌الله خامنه‌ای عضو شورای عالی دفاع هم گفت: «غنائم قابل شمارش نیست و حدود دو هزار نفر از نیروهای عراقی اسیر شدند.» (همان)

روزنامه جمهوری اسلامی یک روز بعد تیتراژ خود را چنین زد: «هویزه و شمال کرخه کور آزاد شد.» این روزنامه نوشت:

«۲۰ کیلومتر مربع از خاک کشور در این عملیات آزاد شد.»

محمد فردوسی از فرماندهان یگان عمل کننده نتایج اولیه عملیات نصر را چنین اعلام می‌کند:

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۱۱

«بعد از بیست دقیقه عراقی‌ها را می‌دیدم که از تانک‌ها و نفربرها پیاده شده و پارچه‌های سفید به دست گرفته‌اند. بلافاصله بی‌سیم زدم دژبان و ترابری لشکر آمدند و ۸۲۰ اسیر را تخلیه کردند. در میان اسرا تعدادی هم مجروح بودند که به واحد بهداری فرستاده شدند. کشته‌های دشمن به ۱۰۰۰ نفر می‌رسید. بیشتر از ۴۰ دستگاه تانک‌شان کاملاً سوخته و منهدم شده بود. یک ساعت از ظهر گذشته بود. به فرماندهان گروهان‌ها گفتم سریعاً آمار مجروحین و شهدا را بدهید. فرماندهان گفتند به لطف خدا همه‌ی افراد سالم‌اند.» (فردوسی، ۱۳۸۹، ۵۷)

«درباره آمار تلفات دشمن در عملیات نصر در کتاب اطلس نبردهای ماندگار نزاجا آمده است: دشمن بیش از ۱۰۰۰ کشته و مجروح و بیش از ۸۰۰ نفر اسیر داد. ۴۵ دستگاه تانک، ۵۰ دستگاه خودرو، ۱۵ دستگاه موشک‌انداز و ۱۰ دستگاه نفربر به همراه سه فروند بالگرد منهدم گردید و تعدادی تانک و نفربر نیز به غنیمت درآمد.» (همان)

رئیس‌جمهور طی پیامی به آیت‌الله خمینی خبر پیروزی نیروهای عمل‌کننده را به ایشان اعلام می‌کند: «به تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۵۹؛ حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی دامت برکاته، به ساعت ۱۰ صبح امروز (دیروز) با حضور این جانب در جبهه درحالی که امام جمعه محترم اهواز هم بودند، نیروهای پیروز جمهوری اسلامی ایران حمله خود را آغاز و مرحله اول را با موفقیتی بی‌نظیر به پایان برده، یقین است با توجه امام نسبت به بالا بردن روحیه ارتشیان و دعای خیر عموم مردم و پشتیبانی بی‌دریغ‌شان مراحل بعدی نیز با پیروزی کاملی به انجام خواهد رسید. مردم مسلمان ایران باید مطمئن باشند که ثمره صبر و استقامت را در پیروزی و استقلال کامل و استقرار پروام جمهوری اسلامی به دست خواهند آورد. ابوالحسن بنی‌صدر، ۱۳۵۹/۱۰/۱۵» (انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹/۱۰/۱۶)

آیت‌الله خمینی طی پیامی پیروزی‌های قوای نظامی را به فرمانده کل قوا تبریک گفتند، متن نامه چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای رئیس جمهور- ایده الله تعالی

ان تنصر الله ینصرکم و یشیت اقدامکم

خبر پیروزی چشم گیر قوای مسلح اسلام با هماهنگی بین جمیع رزمندگان عزیز موجب تقدیر و تشکر گردید سلام و تقدیر اینجانب را به فرماندهان محترم و سران عزیز و سربازان و پاسداران معظم اسلام ابلاغ نمایم. انتظار دارم که با پشتکار و هماهنگی و انسجام همه رزمندگان محبوب به زودی کشور اسلامی را از لوٹ و جود کفار «خزلهم الله» پاکسازی شود از خداوند تعالی سلامت و پیروزی همگان را خواستارم امیدوارم خبر پیروزی نهایی را به خواست خداوند تعالی به زودی دریافت دارم. سلامت جنابعالی و رزمندگان عزیز و فرماندهان و افسران و درجه داران و پاسداران و بسیج و شبه نظامیان و تمامی نیروهای مسلح و نیروهای مردمی که ستون فقرات انقلاب اسلامی ما می باشند از خداوند تعالی خواستارم- روح الله الموسوی الخمینی ۱۵ دی ماه ۱۳۵۹» (جمهوری اسلامی، ۱۶/۱۰/۵۹)

اکبر هاشمی رفسنجانی به یاد می آورد که این عملیات موجب خرسندی آیت الله خمینی شده بود:

«پس از مدت ها سکون و رکود در جبهه های جنگ و در حالی که اعتراض بسیاری از علما و مردم نسبت به کم تحرکی نیروهای ایران اوج گرفته بود، نخستین عملیات نظامی نیروهای مشترک ارتش و سپاه در تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۵۹ در منطقه ی هویزه در جنوب غربی شهر سوسنگرد انجام شد و در طی دو روز عملیات نتایج امیدبخشی را به وجود آورد که باعث ایجاد شور و شادمانی در میان مردم شد. امام نیز از نیروهای مسلح تقدیر و تشکر کردند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۳۳۵)

اسکویی از فرماندهان واحدهای عمل کننده در این عملیات، پیروزی های اولیه این عملیات را به واسطه سرعت عمل بالای آن می داند:

«ساعت ۱۰ صبح وقتی حمله شروع شد، وقتی ما رسیدیم به عراقی ها آن ها از هیچ چیز خبر نداشتند تازه می خواستند صبحانه بخورند و وقتی ما آن ها را گرفتیم همه با لباس خواب بودند.» (سایت ساجد)

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۱۳

علیرغم پیروزی‌های روز اول با شروع عملیات تهاجمی دشمن در روز دوم و سوم که با آتش پرحجم توپخانه و تعداد زیادی تانک T-72 انجام شد، به علت عدم پشتیبانی از نیروهای عمل کننده، آن‌ها مجبور به عقب نشینی از مواضع خود شدند. با عقب نشینی نیروهای خودی در روز دوم و سوم این عملیات در مجموع به موفقیت کامل دست نیافت.

رئیس جمهور در گزارش روزانه خود شرح عملیات را به طور مفصل شرح

می‌دهد:

«به هر حال روز اول جنگ پیروزی ما کامل بود امام جمعه اهواز آمد. به او گفتم که من مایل بودم و این تلگراف را برای همین کردم که آقای منتظری هم می‌آمدند و در لحظه حمله حاضر می‌شدند. همه خوشحال بودیم. روز بعد در بعضی روزنامه‌ها بعضی اشخاص گفتند و نوشتند: «اگر تلگراف آیت الله منتظری نبود این پیروزی هم نبود.» آیا این‌ها گمان می‌کنند خوانندگان آن مطالب هیچ نمی‌دانند؟ از هیچ چیز اطلاع ندارد؟ آیا می‌شود حمله را یکی دو روزه سازمان داد؟ تنها شناسایی زمین برای نیرویی که در آن زمین مستقر می‌شود و می‌خواهد از آنجا حمله کند، اقلأً اگر نگوئیم شناسایی‌های قبلی طولانی لازم دارد، یک هفته وقت می‌خواهد و حتی همین حمله باید بسیار زودتر از این واقع می‌شد، اما به لحاظ ضعف‌هایی که ما داشتیم و کوشیده‌ایم که آن‌ها را برطرف بکنیم به تأخیر می‌افتاد. باری این‌هم نوعی تقسیم کار است! اگر شکست پیش می‌آمد به عهده رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا است و داد و قال راه می‌اندازند و متن امضاء می‌کنند که باید او را چنین و چنان کرد، اما وقتی پیروزی پیش می‌آید این دفعه از خوش‌شانسی آقای منتظری، این پیروزی به ایشان تعلق گرفت. من از او که او را مردی با اخلاق می‌دانم انصاف می‌خواهم که در جمهوری اسلامی با این اخلاق آیا می‌شود واقعاً دنبال یک کاری را گرفت و پیش برد و مشکلات را از پیش برداشت؟

از روز دوم مطلب دومی که می‌خواهم به شما بگویم این است که این پیروزی و دستگیر شدن قریب ۷۵۰ نفر و از بین رفتن تمام تجهیزات جنگی دو تیپ عراقی با نزدیک به تمام [نفرات] دو تیپ عراقی بر رژیم عراق بسیار

گران آمد و این بار دو لشکر به مقابله نیروهای ما آورد. ظاهراً از همه جا جمع کرده و آورده بود. این یک معنا را می‌رساند و آن این‌که قابلیت تحرک دشمن در مقایسه با وضع ما خوب است. و به همین دلیل هم حمله کرد. نیروهای ما مقاومت نشان دادند و این لحظه‌ها، لحظه‌های اضطراب بودند. تمام وقت ما در اضطراب بودیم از ظهر سه‌شنبه تا پایان پنجشنبه هیجدهم دی ماه و بسیار حادثه‌ها بر ما گذشت در برابر این حادثه ساعت شش دوشنبه رخ داد. دو نفر از سربازان ما در اثر اصابت ترکش‌های گلوله‌های توپ بر زمین افتادند، بسیار نزدیک به من. شب در لب کرخه کور در جمعی که شاید بیست تا بیست و پنج نفر می‌شدیم، از جمله همراهان من، سربازان و درجه‌داران و افسری که مشغول توضیح دادن بود، ناگهان دشمن سد آتش ایجاد کرد. یعنی با توپ کاتیوشا گلوله‌های مسلسل‌وار ریخت. فاصله بسیار نزدیک بود نزدیک به چند قدم. مرا بر زمین خواباندند و آن سروان ارتش خود را بر روی من انداخت و انفجارها چنان نزدیک به ما انجام می‌گرفت که او در اواسط این انفجارها گفت دیگر تمام شد. انا لله و انا الیه راجعون. اما از شگفتی نه تنها به هیچ‌کدام ما کمترین خراشی وارد نشد بلکه به اتومبیل ما که توپ‌ها کاملاً برکنار آن بر زمین می‌خوردند نیز هیچ صدمه‌ای وارد نیامد و کمترین صدمه‌ای نخورد. تانکر بنزین هم در این طرف ایستاده بود که آن هم صدمه‌ای نخورد. وقتی برخاستیم به لحاظ سنگینی وزن افسری که خود را بر روی زمین انداخته بود نفس‌های من به شماره افتاده بود همه آنجا فریاد زد «الله اکبر، الله اکبر» از این کار شگرف. چگونه ما زنده ماندیم؟ و گفتند که ما شکست نخواهیم خورد. آنچه رخ داد معلوم کرد که شما زنده می‌مانید. بنابر این است که زنده بمانید و بنابراین ما پیروز می‌شویم.

تردیدها به یک تصمیم قاطعی تبدیل شد و من می‌خواهم بگویم از این لحظه به بعد تا روز بعد هر روز مقاومت نیروهای مسلح مافوق تصور بود. «فوق تصور بود.»

این را هم بگویم ظاهراً «علت این‌که گلوله‌ها هیچ آسیبی به هیچ کدام نرساند این بود که گلوله‌ها به خاکی که برای سنگر تانک توده و انباشته کرده

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۱۵

بودند می خورد و در آن ها فرو می رفت، در نتیجه ترکش هایش قوت از دست می داد و می افتاد اما صدمه نمی زد. این عده که در آنجا بودند، از این واقعه، به سختی به هیجان آمدند. خود من هم بسیار به هیجان آمدم. هیجان از اوج گذشت، فداکاری نمی دانم، آن سروان در فاصله این سه روز زنده مانده است یا نه.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۹)

حسین علایی از فرماندهان عالی رتبه سپاه پاسداران زمان جنگ کیفیت شکل گیری و نتایج نهایی عملیات نصر به عنوان اولین عملیات مهم دفاع مقدس را چنین اعلام می کند:

«عملیات سوم ارتش به اسم نصر یا کرخه کور در روز ۱۵ دی ماه ۱۳۵۹ توسط تیمسار ولی الله فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش طرح ریزی و با بکارگیری دو تیپ از لشکر ۱۶ زرهی قزوین به همراه استعدادی در حدود ۲ گردان از نیروهای سپاه خوزستان انجام شد. این روز مصادف با ۲۸ صفر سال ۱۴۰۱ هجری قمری و سالروز رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص) بود. در آن زمان، ارتش با این سوال مواجه بود که چرا خیال تکان خوردن ندارد و پس از گذشت بیش از ۳ ماه از جنگ به مواضع دشمن حمله نمی کند. در اوایل دی ماه بنی صدر به جبهه جنوب آمد و به جانشین رئیس ستاد مشترک و فرمانده نیروی زمینی ارتش گفت: فوراً یک جایی حمله کنید، همین روزهاست که در شهر راهپیمایی شود که ارتش چرا خوابیده است؟ یک هفته به شما فرصت می دهم تا در یک جایی به مواضع ارتش عراق حمله کنید. بر این اساس، طرح عملیات نصر در منطقه هویزه در جنوب غربی شهر سوسنگرد شکل گرفت.

در طرح این عملیات، تصرف پادگان حمید، ایستگاه حسینیه و در نهایت فتح خرمشهر در نظر گرفته شده بود و در صورت موفقیت قرار بود پیشروی ها حتی تا روستای تنومه در خاک عراق ادامه یابد. طبق دستور سرتیپ ظهیرنژاد فرماندهی نیروی زمینی، نیروهای تک و در پس از تصرف پادگان حمید باید تک را به سمت مرز ادامه داده و نبرد را به داخل خاک دشمن می کشاندند و در ادامه، تک را تا خط مرز و بنا به دستور تا کرانه شرقی رودخانه دجله ادامه می دادند. با شروع عملیات در ساعت ۱۰ صبح، لشکر ۱۶ به فرماندهی

سرهنگ سیروس لطفی با دو تیپ از فاصله‌ی خالی ۱۰ کیلومتری بین دو لشکر ۵ و ۹ ارتش عراق در شرق هویزه استفاده نمود و به مواضع ارتش عراق در روشنایی روز حمله کرد. تیپ ۲ این لشکر، احتیاط نیروی زمینی در منطقه‌ی دوکوهه یعنی در گلوگاه حیاتی خوزستان بود و وارد عمل نشد. در طرح عملیات پیش‌بینی شده بود که با توجه به سابقه و تمرین عبور از رودخانه‌ی کارون توسط ارتش، لشکر ۹۲ هم با ۲ تیپ از رودخانه کارون در فارسیات مقابل پادگان حمید عبور کرده و با لشکر ۱۶ در جفیر الحاق نماید با شروع عملیات، لشکر ۱۶ با یک مانور دورانی زرهی تا حدود ۳۰ کیلومتر به سمت منطقه جفیر پیشروی نمود و یک تیپ ارتش عراق از لشکر ۵ مکانیزه‌ی ارتش عراق را به تله انداخت و تا ساعت ۴ بعدازظهر حدود ۸۰۰ نظامی دشمن را اسیر کرد. به این ترتیب مرحله‌ی اول عملیات با موفقیت انجام شد. اما از روز دوم پاتک‌های سنگین ارتش عراق، با استفاده از تیپ ۱۰ زرهی و با همکاری تیپ ۴۳ زرهی از لشکر ۹ آغاز شد. تیپ ۱۰ زرهی مجهز به تانک‌های T-72 ساخت شوروی بود که از نظر سرعت گلوله‌گذاری و نواخت تیر نسبت به تانک‌های ایرانی برتری داشتند. با پشتیبانی نیروی هوایی ارتش عراق و هم به کارگیری موشک‌های ضد تانک مالیوتکا، موفقیت‌های قوای خودی ادامه نیافت و لشکر ۱۶ با برجای گذاشتن حدود ۱۳۰ تانک و نفربر از جمله ۸۷ تانک چیفتن به مواضع اولیه خود در شمال رودخانه کرخه بازگشت. در چنین شرایطی ارتش عراق موفق شد تانک‌های رهاشده‌ی خود را که در این عملیات از دست داده بود باز پس بگیرد. به هر حال گرچه قرار بود با اجرای این عملیات، سرزمین‌های جنوب اهواز، آزاد گردد ولی در پایان عملیات، قوای ایران بخشی از مواضع قبلی خود را هم از دست دادند. در این عملیات تعدادی در حدود ۳۵۰ نفر از نیروهای سپاه و بسیج هم که در قالب سه گردان سازماندهی شده بودند، در محور جنوب هویزه به همراه لشکر ۱۶ زرهی قزوین، شرکت کردند. هر گردان بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ رزمنده در اختیار داشت. فرماندهی یکی از این گردان‌ها که در محور سوسنگرد- هویزه به همراه تیپ ۱ لشکر ۱۶ عمل می‌کرد بر عهده‌ی حسین علم الهدی بود. نبود برنامه‌ریزی

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۱۷

درست برای رزمندگان سپاه و هم ناهماهنگی در عقب‌نشینی نیروها در حالی که بیش از ۱۵۰۰ متر جلوتر از نیروهای ارتش مشغول نبرد با قوای ارتش عراق بودند و هم بی‌تجربگی و همچنین تهاجم قوای دشمن، موجب وارد آمدن تلفات سنگین به نیروهای خودی شد. در این عملیات تعداد ۱۶۰ نفر از رزمندگان از جمله تعدادی از دانشجویان پیرو خط امام و نیز حسین علم‌الهدی و حسین خوشنویسان فرماندهی رزمندگان مهندسی رزمی جهاد مستقر در سوسنگرد به شهادت رسیدند و بیش از ۴۰۰ نفر هم زخمی شدند. بدین ترتیب روز دوم عملیات نصر، روز غم و اندوه و افسوس برای رزمندگان گردید. نیروی هوایی ارتش هم در پشتیبانی از عملیات نصر ۱۴۵ بمباران هوایی انجام داد و ۳۱۸۲۲۲ پوند مهمات هوایی مصرف کرد. علاوه بر خسارت وارد شده به لشکر ۱۶ و تلفات زیاد نیروهای داوطلب، در جریان این عملیات تعداد ۳ فروند هواپیمای F-4 و C-130 منهدم گردید و ۶ خلبان آن‌ها هم به شهادت رسیدند. در مجموع می‌توان گفت که عملیات نصر یک عملیات آفندی زرهی موفق بود که به علت عدم تعادل در توازن رزمی با قوای دشمن، در مواجهه با پاتک زرهی ارتش عراق، ناکام گردید. عقب‌نشینی سریع واحدهای لشکر ۱۶ در این عملیات، آسیب روحی زیادی به رزمندگان وارد نمود و آن‌ها را دچار یأس و سردرگمی کرد. در عوض عراق بهره تبلیغاتی فراوانی را از انجام این عملیات برد و به تعدادی از فرماندهان عراقی نشان افتخار داده شد.» (اطلاعات، ۹۰/۱۰/۱۳)

اسکویی از فرماندهان یکی از تیپ‌های عمل‌کننده در عملیات نصر عدم پشتیبانی نیروهای عمل‌کننده به دلیل نبودن جاده مناسب را علت اصلی ناموفق بودن عملیات نصر می‌داند:

«زمانی که ما هدف را گرفتیم تیپ من ۲ شهید داد. یک هدف ۴۰ کیلومتری را گرفتیم ۲ شهید دادیم. اما وقتی استاندار وقت [غرضی] فرمان امام را اجرا نمی‌کند و باید آن نیروی مردمی را در اختیار ما قرار بدهد و این کار را نمی‌کند به علت برخی مسایل و برای ما جاده نمی‌کشد باید رفت و از او

پرسید که چرا این کار را نکرد؟ او باید پشت سر من لودر می آورد و جاده می کشید تا مهمات به ما برسد.

این را هم بگویم این که می گویند عقب نشینی کردید و شکست خوردیم درست نیست. ما عقب نشینی نکردیم. عراقی ها از جنازه ما رد شدند نه این که ما به راحتی به عقب برویم. اصلاً عقب روی یک تاکتیک است، وقتی فرمانده گردان نیرو ندارد مهمات ندارد و هر لحظه امکان از بین رفتن نیروها وجود دارد به آن عقب نشینی نمی توان گفت.» (سایت ساجد)

محمد فردوسی از فرماندهان عملیات نصر علت عقب نشینی نیروهای زرهی لشکر قزوین را فشار شدید و آتش پرحجم دشمن دانسته و به نقل از معاون گردانش از احتمال جا ماندن فرمانده کل قوا (و احتمال اسارت) در خلال عقب نشینی سریع تانکها خبر می دهد:

«فشار تا به آنجا رسید که سد پدافند لشکر ۱۶ نقطه به نقطه شکاف برداشت و در ساعت ۷ شب کاملاً فرو ریخت. فرماندهی تیپ دستور عقب نشینی را به همهی یگانها صادر کرد. وضعیت آن چنان بحرانی بود که فرماندهان نتوانستند حق تقدیمی برای یگانها تعیین کنند. یگانها در هم عقب می رفتند و همدیگر را گم کرده بودند. همه چیز بهم ریخته بودند.

شهید معافی معاون گردان نقل می کرد: در آن اوضاع بنی صدر را می بیند که در نزدیکی ستاد فرماندهی تیپ زیر دست و پا افتاده و افراد در تاریکی شب متوجه نیستند و از رویش رد می شوند. فوری او را از زمین بلند می کند و کمکش می کند به عقب برود. بعد از عملیات، بنی صدر از معافی دعوت می کند به ریاست جمهوری برود تا او را ببیند.» (فردوسی، ۱۳۸۴، ۸۷)

رئیس جمهور از عقب نشینی تیپهای عمل کننده در پاتک دشمن به تلخی یاد می کند و به یاد می آورد که نیروها با دیدن وی به جای عقب نشینی به تثبیت خط کرخه کور پرداختند:

«صبح حمله شد و قوای ما مواضع عراق را تصرف کرد. افرادی از سپاه، بدون اطلاع فرمانده لشکر ۱۶، جلو رفته بودند برای گرد آوردن و بردن اسلحه به جا مانده بودند که اوایل بعدازظهر، گارد جمهوری عراق وارد عمل شد و

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۱۹

دست به حمله متقابل زد. اینجانب در یک زره پوش بودم که خبر دادند که افراد لشکر در حال فرارند. وقتی از زره پوش بیرون آمدم، افسر ترک زبانی را دیدم که در برابر کامیون‌های سربازان ایستاده و گریه‌کنان از آن‌ها می‌خواهد به مواضع خود بازگردند. با تهدید به مسلسل، او را کنار زدند و کامیون‌ها راه افتاد. سوار جیپ شدم و دورتر، جیپ دور زد و در برابر کامیون‌ها ایستاد. پیاده شدم و خطاب به سربازان گفتم: برای این‌که فرار از میدان شرف را کامل کنید، از روی منتخب مردم ایران نیز عبور کنید. به گریه افتادند و به جبهه بازگشتند. آن روز تا ۱۲ شب، مشغول بازگرداندن افراد به جبهه و بازسازی جبهه بودیم. شب هنگام، هدف خمسه خمسه‌های عراقی شدیم. افسری خودش را روی من انداخت و بر زمین خواباند...» (غریب، ۱۳۸۵، ۴۰)

سیروس لطفی فرمانده لشکر ۱۶ زرهی قزوین در آن هنگام حمایت آیت‌الله خمینی از ارتش و فرمانده کل قوا را عامل ثبات و پایداری ارتش پس از عقب‌نشینی در عملیات نصر عنوان می‌کند:

«بعد از خاتمه این عملیات و عقب‌نشینی ما عده‌ای می‌پرسیدند و فشار می‌آوردند که شما چطور شد آمدید عقب و ... امام فرمودند: «جنگ پیشروی دارد و عقب روی دارد.» ایشان اگر نبودند ما را خورده بودند. هنگامی که در ۲۹ آذر ۱۳۵۹ قبل از عملیات رئیس جمهور وقت، آیت‌الله خامنه‌ای نماینده حضرت امام در شورای عالی دفاع، شهید فلاحتی و فکوری به حضور رهبر انقلاب رسیدند. حضرت امام حمایت و رهنمودهای پیامبرگونه خود را ابلاغ کردند و فرمودند: «شما تعرض کنید، امت مسلمان ایران پشتیبان شماست و من هم پشتیبان ارتش هستم.» (سایت ساجد)

یکی از مسائلی که بعدها دستمایه رقابت‌های سیاسی جناح‌ها قرار گرفت حادثه روز ۱۶/۱۰/۵۹ یک روز پس از عملیات نصر در منطقه هویزه بود. موضوع از این قرار بود که عده‌ای از دانشجویان مسلمان به فرماندهی حسین علم‌الهدی به عنوان داوطلب به جبهه اعزام و در دو گروهان سازمان‌دهی شدند و به عنوان نیروی کمکی به لشکر قزوین در عملیات نصر به کار گرفته شدند این نیروها با توجه به این‌که نیروی مهاجم خودی زرهی بود در

۱۲۰/اولین رئیس جمهور و جنگ

بعداظهر روز اول عملیات به عنوان نیروی کمکی در جمع‌آوری اسرا و غنایم شرکت کردند و آن‌ها را به عقب انتقال دادند، اما روز دوم به علت عدم وجود هماهنگی و یورش سریع نیروی زرهی دشمن و عقب‌نشینی نیروی زرهی خودی به واسطه این‌که فاقد خودرو برای عقب‌نشینی سریع بودند در مواجهه با نیروی زرهی دشمن به شهادت رسیدند. گفته می‌شود ۱۶۰ نفر از این دانشجویان که در یک گروهان سازمان‌دهی شده بودند همگی به شهادت رسیدند. این گونه ناهماهنگی‌ها در هنگامی که دو نیرو با دو سازماندهی متفاوت در میدان جنگ حضور دارند گرچه قابل پیش‌گیری است اما اجتناب‌ناپذیر نیست. اما انتقادات به ارتش و فرمانده کل قوا به واسطه عدم هماهنگی در عقب‌نشینی وجود داشت و گاهی آنان به اهمال و برخورد مغرضانه با نیروهای مردمی متهم می‌شدند. بیش از همه رئیس‌جمهور به خیانت متهم می‌شد. فرماندهان ارتش و رئیس‌جمهور اما این گونه انتقادات را موجه نمی‌دانستند و رئیس‌جمهور همواره به تندی به این گونه انتقادات پاسخ می‌داد. اما ببینیم شواهد چه می‌گویند و حادثه واقعاً به چه صورت بوده است، حاضرین در عملیات پاسخ می‌گویند. محمد فردوسی فرمانده یکی از گردان‌های تک‌ور در عملیات نصر به یاد می‌آورد نیروهای مردمی جهت کمک به نیروهای ارتش به گردان وی آمدند اما وی به واسطه خطر جانی حضور آن‌ها در تک، مانع حضور آن‌ها در گردانش شد:

«شب ۱۵ دی ماه همه کاملاً آماده بودند. نزدیکی‌های سحر، زمان تک از طرف تپ به من ابلاغ شد. «ساعت ۶ صبح ۵۹/۱۰/۱۵» به فرماندهان گفتم آماده باشند. تا ساعت ۷ صبح خبری نشد. در همین موقع پیامی از تپ یک آمد: «زمان تک ساعت ۱۰/۳۰ روز ۵۹/۱۰/۱۵ ساعت ۸ صبح» حدود ۱۵۰ نفر از نیروهای مردمی به یگان آمدند و گفتند می‌خواهند در حمله شرکت کنند. آن‌ها هیچ تجهیزاتی نداشتند. گفتم: «جنگ ما جنگ زرهی تانک به تانک است و شما نمی‌توانید پای پیاده همگام با تانک حرکت کنید؛ آن هم بدون سازمان رزم.

فرمانده‌شان گفت: «خب! بگذارید افراد ما روی تانک بایستند.»

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۲۱

گفتم: «ایستادن روی تانک در شرایط تک خودکشی است. هم دید خدمه‌ی تانک را می‌گیرد و هم ممکن است در حرکت ناگهانی و چپ و راست شدن تانک افراد بیفتند و زیر شنی تانک بروند.

گفت: «پس قبول نمی‌کنید؟»

گفتم: «من مسئول جان تک تک افراد این گردانم؛ از سرباز گرفته تا افسر و درجه‌دار. درباره‌ی جوانان غیوری مثل شما که داوطلبانه آمده‌اید، مسئولیت سنگین‌تر است و ابداً وجدانم قبول نمی‌کند.»

آن‌ها پس از شنیدن حرف‌های من از محل تجمع گردان خارج شدند.»
(فردوسی، ۱۳۸۹، ۵۳)

ایرج جمشیدی از دیگر فرماندهان لشکر ۱۶ قزوین از نیروهای عمل‌کننده در عملیات نصر علت تحلیل‌های بعدی از شهادت عده‌ای از داوطلبان که در عملیات نصر شرکت داشتند را نادرست و از آن ابراز تأسف می‌کند:

«تعدادی از برادران سپاهی که اساساً هیچ‌گونه هماهنگی با تیپ نکرده بودند- بی‌تجربه‌تر از ما- سر خود گرفته و جلو آمده بودند. این‌که اشاره می‌کنید این برادران سپاهی؛ شهید علم‌الهدی و نیروهای همراهش، بدون هماهنگی و بی‌اطلاع از شما جلو رفته بودند- طبیعی است- برای خواننده با تردیدهایی همراه خواهد بود...»

اما حقیقتی است: آنان بی‌اطلاع از ما حرکت کرده بودند، ببینید! فرمانده یک تیپ برای هر کدام از مجموعه تحت امرش عنوانی برگزیده است؛ در واقع هر کدام از این نیروهای تحت امر، یک کانال ارتباطی با فرمانده دارد. حالا به این نکته توجه کنید؛ اگر این نیروها- نیروهای سپاهی را عرض می‌کنم- زیر امر تیپ من قرار داشتند، باید یک اسم و یک کانال ارتباطی را با فرمانده می‌داشتند. چنین اسم و کانالی اساساً وجود ندارد که این خود بقیه داستان را تعریف و آشکار می‌کند. اگر چنین نیرویی تحت امر ما و اساساً لشکر قرار می‌گرفت، آنان در چه قسمتی باید به کار گرفته شوند؟ سلاح‌شان چه باید باشد؟ چگونه باید عمل کنند و ... با تأسف این نکته را می‌گویم. درست در همان منطقه‌ای عملیات اجرا شده، برای بازدیدکنندگان یادبودی است که روی

یک لوح، عبارتی با این مضمون دیده می‌شود: «تانک‌ها نیروهای پیاده را رها کردند و عقب کشیدند.» در نتیجه، نیروهای پیاده - برادران سپاهی - به وسیله نیروهای دشمن قلع و قمع شدند. این موضوع، یقیناً خلاق واقع است. من - به عنوان فرمانده تیپ یکم - در منطقه عملیات، خود دو گردان تانک و دو گردان پیاده - مکانیزه داشتم؛ ببینید! می‌گویم پیاده! کسی جا نمانده است. لشکر زرهی یگان پیاده هم دارد. این برادران سپاهی وقتی با یک منطقه خالی عاری از دشمن مواجه شدند، همین طور جلو رفتند، آنان نمی‌دانستند که به وجود آمدن این فضای خالی، خود از اصول جنگ است که راجع به آن برایتان صحبت کردم. معلوم بود که اگر نیرویی، این منطقه خالی را پشت سرگذارد، در چنگ دشمن خواهد افتاد. حال آنکه ما از حضور و پیشروی آنها کاملاً بی‌خبر بودیم. در طرح‌های عملیاتی هم که پیش‌بینی می‌شود، روی این نکته تأکید می‌شود که هیچ نیرویی حق ندارد هیچ گامی فراتر از آنچه در اهداف طرح پیش‌بینی شده بگذارد. فکر می‌کنم علت و چرایی شهادت برادران مشخص شده باشد.» (صف، شماره ۳۸۳)

ایشان در جایی دیگر عدم وجود سلسله مراتب فرماندهی این نیروها را باعث عدم امکان تماس با آنها و اعلام عقب‌نشینی می‌داند:

«شاید آنها بی‌سیم هم داشتند ولیکن تماس گرفتن با آنها مشروط بر این است آنها فرمانده داشته باشند و هماهنگ با نیروی ما باشند. ولی وقتی هماهنگی وجود ندارد و فرمانده تیپ نمی‌داند که فرمانده آنها کیست با چه کسی تماس بگیرد. مگر ما در عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس و طریق القدس و ... با همین برادران سپاه هماهنگ عمل نمی‌کردیم. پس چطور اینجا ما می‌توانستیم هماهنگ باشیم ولی آنجا نه؟ در ضمن برای کار با بی‌سیم دستور کار مخابراتی هست و کانال‌های مختلف دارد. هر فرماندهی کانال خاص خودش را دارد. اینها که فرمانده نداشتند و مشخص نبود چه کسی تماس می‌گیرد.» (سایت ساجد)

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۲۳

لطفی فرمانده لشکر ۱۶ قزوین که وظیفه هدایت عملیات در آن هنگام به عهده لشکر او واگذار شده بود در خصوص علت شهادت نیروهای داوطلب مردمی چنین توضیح می‌دهد:

«تیمسار ظهیرنژاد دستور داده بود که نیروهای نامنظم و سپاه مستقل عمل کنند. ولی ما بررسی کردیم دیدیم که اینها سلاح پشتیبانی ندارند. دکتر چمران گفت که ما بعنوان نیروی نفوذ کننده خودمان عمل می‌کنیم و جلو می‌رویم. با فرمانده سپاه اهواز هماهنگ شدیم ۳۰۰ نفر با سلاح سبک در اختیار لشکر گذاشتند ما آنها را تقسیم کردیم ۱۵۰ نفر به تیپ ۳ و ۱۵۰ نفر به تیپ ۱ دادیم که اینها به عنوان راهنما در جلو حرکت کنند چون گفته بودند ما منطقه را بلدیم. در لحظه‌ای، که پاتک شروع شد به علت غنایم و اسرایی که بدست آورده بودیم همه بچه‌ها هجوم آوردند که می‌خواهیم برویم جلو، هر چقدر هم که می‌گفتیم جلو نروید اهمیتی نمی‌دادند.

به هر حال پاتک ادامه پیدا کرد و آن ۳۰۰ نفر هم تا حُفیر جلو رفتند که عراقی‌ها آن‌ها را گرفته بودند و اعدام کرده بودند که الان زیارتگاهی در آن جا ساخته‌اند. این بهانه شد که بگویند: «شما پشتیبانی نکردید در صورتی که ما پشتیبانی لازم را از لحاظ آتش انجام داده بودیم. ما با توجه به وضعیت منطقه و شرایط آن مرتب به آن‌ها می‌گفتیم جلو نروید.» (سایت ساجد)

ولی‌الله فلاحی جریان شهادت پاسداران در روز دوم عملیات نصر را چنین شرح می‌دهد:

«و اما نتیجه تحقیق، در عملیات آن روز به برادران پاسدار منطقه عملیات جداگانه داده شده بود و پس از این‌که در محل عملیات جداگانه استقرار یافتند وظیفه‌شان را هم خوب انجام دادند. بدین ترتیب که با نیروهای نظامی ترکیب نشده بودند و منطقه‌ی عمل‌شان جدا بود و قرار شد که (یک منطقه‌ای را حفظ کنند) و پهلوی راست واحد نظامی را نگه دارند. بعد همین برادران پاسدار پیشنهاد کردند که می‌خواهیم در خود جبهه در عملیات هم مشارکت داشته باشیم. ما گفتیم بهتر است همان منطقه‌ای را که قبول کرده‌اید، حفظ کنید. ما به همین هم راضی هستیم و قانع‌ایم. و چون شما با واحدهای زرهی کار

نکرده‌اید و به اصطلاح همپا نیستید. آسیب‌پذیر خواهید بود. نیروی زمینی و فرمانده لشکر از شرکت این برادران پاسدار در عملیات لشکر بی‌اطلاع بودند. صبح روز عملیات پاسداران به یکی از فرماندهان یکی از تیپ‌های لشکر مراجعه می‌کنند و می‌گویند که ما ۳۰۰ پاسدار هستیم و مایلیم که در عملیات شرکت داشته باشیم. فرمانده تیپ به آن‌ها می‌گویند بروید و ضمن مراجعه به فرماندهان گردان‌ها بین این گردان‌ها تقسیم شوید. یکی از فرماندهان گردان‌های پاتک می‌گوید چون شما مجهز به ادوات زرهی نیستید در این عملیات زرهی آسیب‌پذیر خواهید بود. در نتیجه این پاسداران را بین یک گردان پیاده و یک گردان تانک تقسیم می‌کند، در شروع عملیات یک مقدار عقب می‌ماند ولی غروب روز دوشنبه پانزدهم که مصادف با رحلت حضرت رسول بود به واحد زرهی در کرخه کور ملحق می‌شوند و در جمع‌آوری اسرا کمک شایان توجهی به نظامیان می‌کنند و پس از دستگیری اسرا آن‌ها را به اهواز می‌آورند و شب را در اهواز می‌مانند (در جبهه نبوده‌اند) روز شانزدهم فرمانده برادران پاسدار ضمن مراجعه به فرمانده همان تیپی که روز پیش نزد او بوده‌اند. از او کسب تکلیف می‌کنند که امروز (روز شانزدهم) کجا برویم؟ که فرمانده تیپ به او می‌گویند بروید هر جا که دیروز بوده‌اید. از این لحظه به بعد هیچکس از این برادران پاسدار اطلاع دقیقی ندارد به گردان‌ها نرفته‌اند. فقط ۳۰ نفر از این‌ها که به سلاح‌های ضدتانک مسلح بوده‌اند به یک گردان تانک رفته‌اند و با این گردان تانک بوده‌اند و آسیب زیادی هم ندیده‌اند و خدمت هم کرده‌اند. دویست و هفتاد نفر دیگر را هیچکدام از گردان‌ها که در خط نبرد با دشمن بوده‌اند در روز دوم عملیات ندیده‌اند. در این‌که این ۲۷۰ نفر بین نیروهای خودی و دشمن بوده‌اند، اطلاعی نداریم و این‌که عده‌ای براساس شایعات بگویند که نیروهای خودی عقب‌نشینی کرده‌اند و به این پاسداران نگفته‌اند، من شدیداً این مسئله را تکذیب می‌کنم. چون روز دوم عملیات اساساً بجز آن ۳۰ نفر، از ۲۷۰ نفر بقیه کسی اطلاعی نداشت. علت این‌که این عده در تماس نبوده‌اند، این است که در جنوب کرخه کور نیروهای ما با دشمن در ۳۰۰ متری هم بوده‌اند. یعنی یکدیگر را به چشم می‌دیدند. چطور

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۲۵

ممکن است یک نیروی ۲۷۰ نفری در این فاصله سیصدمتری باشد و نیروهای ما آن را نبینند؟ در تحقیقاتی که کرده‌ایم به این نتیجه رسیده‌ایم، تیپ‌هایی که در جنوب کرخه کور در مقابل ما بوده پیوسته نبوده‌اند این تیپ‌ها در سه نقطه بوده‌اند که بین نقطه یکم و دوم سه کیلومتر منطقه باز بوده، احتمالاً این برادران پاسدار از منطقه باز از بین این دو تیپ عبور کرده‌اند و رفته‌اند رو به جنوب به امید این که به واحدهای خودی برمی‌خورند، غافل از این که واحدهای خودی به چپ و راست آن‌ها متمایلند و در امتدادی که آن‌ها می‌رفته‌اند، به دشمن برمی‌خورند. آن‌ها تصور می‌کردند که اگر راهشان را ادامه بدهند و به جلو بروند ممکن است نیروهای خودی آنجا باشد و بر این اساس راهشان را ادامه داده‌اند و رفته‌اند به جایی که به قول خودشان تانک‌های عراقی «ال» مانند بالای سرشان قرار گرفته. آنجا درگیری بین برادران پاسدار و واحدهای تانک عراقی آغاز می‌شود. واضح است که خوب در این درگیری تعدادی شهید، تعدادی مجروح و تعدادی هم مفقود می‌شوند. در این که این عده فعالانه در عملیات شرکت داشته‌اند. قصد خدمت داشته‌اند و شهید هم شده‌اند هیچ شکی نیست، ولی روز دوم به گردان‌های در خط، خودشان را معرفی نکرده‌اند، رابطه با گردان‌ها نداشته‌اند و با بی‌سیم با گردان‌ها ارتباط نداشته‌اند و گردان‌های در خط هم از این برادران بی‌اطلاع بوده‌اند. باز هم این که بگویند و شایعه کنند که ارتش عقب‌نشینی کرده است و پاسداران را تنها در تماس با دشمن گذاشته تا شهید شده‌اند از نظر من مردود است و به شدت آن را تکذیب می‌کنم. وقتی هم گفتیم چرا بعضی از آقایان در تهران ناآگاهانه چنین بیانی داشته‌اند، مسئولین سپاه پاسداران خوزستان گفتند تحقیق در این امور منتفی است و ما به کسانی که به ارتش این اتهام را وارد کرده‌اند، اعتراض کرده‌ایم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۳)

با این حال اعتراضات پس از انجام عملیات نصر و وقایع روز ۱۶ دی ماه ۵۹ آغاز می‌شود. احتمال وجود خیانت و دست کم اهمال و سستی فرماندهان از جمله اتهامات جریان رقیب به دست اندرکاران جنگ بود. منتقدین به دنبال مقصر یا مقصرین حادثه می‌گشتند که طی آن ۱۶۰ نفر از رزمندگان به شهادت

رسیدند. در یک نمونه بارز علی اکبر ناطق نوری در مراسم بزرگداشت این شهدا در دانشگاه تهران از فرماندهان عملیات به شدت انتقاد می‌کند و معتقد است باید بررسی لازم صورت گیرد شاید خائینی وجود داشته باشند:

«چرا وقتی بعضی از عزیزان ما حمله می‌کنند و وقتی دستور عقب‌نشینی داده می‌شود چرا به اینها اطلاع داده نمی‌شود تا آنان دچار محاصره دشمن نشده و قتل عام نشوند این برادران شهید از متفکرین ما بودند از برادران پاسدار ما و تحلیل‌گران دانشجویان مسلمان پیرو خط امام بودند و شاید ما به این زودی‌ها نتوانیم چنین مغزها و چهره‌هایی داشته باشیم من در اینجا به مسئولین هشدار می‌دهم که مسئولیت سنگین و خطیر است و باید بررسی شود شاید دست‌های خائنان در کار باشد و شما خبر نداشته باشید.» (جمهوری اسلامی، ۲۴/۱۰/۵۹)

آیت‌الله خمینی در پاسخ به اعتراض علی اکبر ناطق نوری از منتقدین می‌خواهد بی‌دلیل از فرماندهان نظامی انتقاد نکنند و موجب تنزل روحیه آن‌ها نشوند:

«مبادا یک وقت مسائلی طرح بشود در بازار یا جاهای دیگر که موجب تضعیف بشود. باید این نکته توجه به آن بشود که مردم عادی اطلاع از فنون جنگ ندارند، فنون جنگ را ارتش دارد و آن هم رده اول ارتش نه همه اگر یک روز پیش‌روی می‌شود یک روز عقب‌روی می‌شود نباید این را در مجلس یا در بازار یا در نطق‌ها طرح بکنند که چرا این‌طور شد. شما مطلع نیستید از کیفیت جنگ، کیفیت جنگ یک روز جلو رفتن است و یک روز عقب رفتن است و اینها همه از مسائلی است که آن‌هایی که تشخیص می‌دهند باید این امر را انجام بدهند اشخاصی که تشخیص نمی‌دهند نشینند توی خانه‌هایشان، در بین مردم بیایند و بگویند که چرا این‌طور شد اینها از مسائلی است که امروز لازم است احتراز از آن بشود. من به همه نصیحت می‌کنم راجع به جنگ که الان ما مبتلا هستیم نیاید اظهار نظر بکنند که به نظر من این‌طور است نظر شما هرچه هست اما اعلام نباید بکنید نباید یک مطلبی را که موجب تشویش خاطر روسای ارتش است موجب تشویش خاطر رئیس جمهور هست موجب

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۲۷

تشویش خاطر دولت هست یک حرف‌هایی زده بشود بدون این که مطلع باشید دارید چه می‌کنید. اگر خدای نخواست به واسطه حرف‌های ما به واسطه اقدامات ما در جبهه یک سستی پیدا بشود یک دلسردی پیدا بشود در جبهه جنگ مسئولش همه ما هستیم، بازار باید یک دل دنبال جبهه باشد و از پشت سر جبهه را تقویت بکند و مجلس باید پشت سر جبهه باشد و جبهه را تقویت بکند و ناطق‌ها نویسنده‌ها روزنامه‌نویس‌ها و همه مطبوعات، رادیو و تلویزیون همه اینها باید امروز دنبال این باشند که پیروزی حاصل بشود ننشینند هی اشکال بکنند و هی تضعیف بکنند قوای انتظامی ما را و من به قوای انتظامی و نظامی که الان دارند در سرحدات جانفشانی می‌کنند همه طوائفشان چه عشایر و چه مردم عادی غیرنظامی و چه خود نظامی‌ها و چه قوای دیگر مسلح مثل پاسدارها، پاسبان‌ها. بر همه این‌ها من نوید می‌دهم که ایران پشت سرشماست شما اعتنا نکنید به بعضی حرف‌هایی که گاهی گفته می‌شود آن‌ها هم ممکن است بعضی‌شان از روی غرض باشد ولی شاید غالباً غرض نداشته باشند. توجه ندارند به مسائل باید قوای ما در سرحدات که الان جانفشانی می‌کنند اتکال به خدا بکنند و توجه داشته باشند که در تمام دنیا یک ارتشی که این‌طور ملت با آن‌ها موافق باشند نیست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۷)

علی اکبر ناطق نوری در خاطرات خود سخنرانی آن تاریخ را به خاطر می‌آورد وی می‌گوید:

«در هویزه شهید علم‌الهدی و عده‌ی دیگری از دانشجویها در محاصره‌ی عراقی‌ها گرفتار شده بودند و ارتش عقب‌نشینی کرده بود. دانشجویها پس از ساعت‌ها مقاومت شهید شده بودند. مجلس ختمی برای شهدای هویزه در مسجد دانشگاه تهران برگزار شد. سخنران مراسم من بودم در این سخنرانی حمله‌ی زیادی به ارتش و بنی‌صدر کردم و این عقب‌نشینی را خیانت ذکر کردم. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی هم صحبت‌های مرا با تیتراژ نوشت. بعد از این سخنرانی حضرت امام بیاناتی داشتند و فرمودند: «این‌هایی که از جنگ اطلاعی ندارند و در مسایل جنگ نیستند، بی‌خودی در امور جنگ

دخالت نکنند.» احساس کردم خطاب امام به امثال من است.» (ناطق نوری، ۱۳۸۴، ۲۱۴)

این مطلب نشانگر حمایت آیت‌الله خمینی از فرماندهی کل قوا، بنی‌صدر، بود و این‌که عقب‌نشینی‌ها به این سادگی صورت نمی‌گیرد و ممکن است دلیل قانع‌کننده‌ای برای آن وجود داشته باشد.

آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای نماینده رهبر انقلاب در شورای عالی دفاع و از حاضرین در عملیات شائبه ضعف عملکرد ارتش و فرمانده کل قوا در ماجرای شهادت نیروهای مردمی در هویزه رد و تعلل عمدی بنی‌صدر در این مورد را تکذیب نمود:

«اما مطلبی که راجع به هویزه دیروز خانم اعظم طالقانی یک جمله نقل کردند وظیفه من است که بگویم آقایان در روز پانزدهم دی ماه خودم در منطقه هویزه بودم. روز ۱۵ دی روز حمله به نیروی عراقی از طرف نیروهای ما بود. اینجا من لازم می‌دانم از این تریبون از فرمانده آن لشکر سرکار سرهنگ لطفی که آن روز شجاعانه، مومنانه و بی‌پروا در صفوف اول حرکت می‌کرد و دائماً در میدان جنگ از آن طرف به این طرف می‌رفت سپاسگزاری کنم و یاد و نام او را نیک بدارم. افسر لایق و شجاعی دیدم در این ماجرا ایشان را. میدان جنگ بود نیروهای ما حمله می‌کردند. نیروهای دشمن منهدم شده بودند و یک لشکر ما به تمام در خطر بود و حرکت می‌کرد. البته بچه‌های سپاه هم در همان حدود ساعت دو تا دو و نیم بعد از ظهر بود همان بچه‌هایی که شهید شدند آن‌ها را من دیدم که مابین هویزه و آن منطقه که خط اول بود و آن‌ها به سوی خط اول حرکت می‌کردند و می‌رفتند، لب کرخه کور یعنی اینها از غرب به شرق می‌آمدند. نیروی دشمن هم برعکس حرکت می‌کرد یعنی فرار می‌کردند که به نیروهای خودشان در دب حردان که در غرب اهواز و در شرق این نقطه‌ای که می‌گویم قرار دارد بیپوندد که من به بعضی از برادرها گفتم نیروهای ما هم دارد پیش می‌رود عجله نکنید و آن‌ها گفتند که نه ما می‌خواهیم برویم در آن ماجرا من هیچ کس را مقصر نمی‌دانم فردای آن روز شاید هم تا حدود ساعت سه تا سه و نیم بعدازظهر من بودم که آقای بنی‌صدر بود و دو

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۲۹

گروهان ما به تدریج شروع کردند به ضربت خوردن یعنی نیروهای عراقی نیروی کمکی بزرگی به کمکشان آمد و نیروهای ما را از پهلو مورد هدف قرار دادند که این برای ما قابل محاسبه نبود و محاسبه نشده بود برای نیروهای ما و دستگاه اطلاعاتی ما. این بود که نیروهای ما شروع کردند به عقب‌نشینی کردن. من ساعت سه تا سه و نیم بود که با عجله آمدم شهر که در فرارگاه آن لشکر دیگر که هست حاضر شوند به آن فرماندهان و افسران تأکید کنم و سفارش کنم که از یک طرف دیگر وارد شوند. بعضی از برادرهای دیگر نظامی آمدند که مهمات دست و پا کند و همه آن ساعت بینی و بین‌الله تلاش می‌کردند. یعنی من آن کسانی را که مسئولان سطح بالا هستند، نظامی یا غیرنظامی نیافتم که تلاش نکنند البته در آن ساعت که من آمدم آقای بنی‌صدر نبود یا غذا می‌خورد یا نماز می‌خواند یا خوابیده بود. به هر حال نبود. یکی دو ساعتی لکن بعد که ما آمدم ایشان بود آنجا حدود چند ساعت هم آنجا بود و نیروهای ما وقتی منهدم شدند، ایشان آنجا بود شاهد بود و بعداً آمده بود برای ما نقل می‌کرد علی ایحال در هویزه که بچه‌های ما شهید شدند. من به طور قطع نفی نمی‌کنم ولی من به هیچ وجه از کسانی که یک تعلل عمدی، سستی عمدی، خیانت خدای نکرده مشاهده نکردم چون دیروز شنیده شد که عده‌ای می‌گفتند اینکار آقای بنی‌صدر است. نه. درباره آقای بنی‌صدر ما آنقدر اشکال و ایراد وارد و منطقی داریم که محتاج به این نیستیم که با این مساله که هیچ راه اثباتی ندارد ایشان را متهم کنیم. این را من گناه بنی‌صدر نمی‌دانم. یعنی طبق تشخیص من، تا آنجا که من اطلاع دارم گناه بنی‌صدر نیست، بنی‌صدر اگر گناهی داشته باشد، که حتماً دارد، در جاهای دیگر است.» (کیهان، ۶۰/۴/۱)

علی شمشانی فرمانده سابق سپاه خوزستان تلویحاً عملیات نصر را شکست خورده توصیف می‌کند اما معتقد است رئیس جمهور در این جنگ می‌خواسته پیروزی به دست بیاورد:

«من شخصاً بعضی از آنچه را که به عنوان ماجرای هویزه نقل می‌شود، قبول ندارم. یعنی هرگز هدف بنی‌صدر شکست عملیات هویزه نبود... او کسی بود

۱۳۰/اولین رئیس جمهور و جنگ

که با بدست آوردن یک پیروزی، می‌توانست همه مخالفین خود را حذف نماید و مسلم است که هرگز حاضر نبود آگاهانه شکست در یک عملیات را بپذیرد. این نهایت ساده‌اندیشی است اگر اعلام شود عملیات هویزه، عملیاتی بود که بنی‌صدر در آن خیانت کرده است. بنی‌صدر تمام تدبیر خود را به کار گرفت که عملیات هویزه موفق شود. من خودم در اتاق جنگی که بنی‌صدر در آنجا بود حضور داشتم.» (شمخانی، ۱۳۶۶، ۱۲)

شکست محاصره سوسنگرد

پس از اشغال خرمشهر به دست ارتش بعثی فشار دشمن برای تسخیر دو شهر دیگر خوزستان، سوسنگرد و آبادان تشدید شد. ۲۰ روز پس از اشغال خرمشهر فشار مضاعف بر روی سوسنگرد به محاصره آن توسط دشمن انجامید. در روز ۵۹/۸/۲۵ رئیس جمهور در گزارش روزانه خود محاصره سوسنگرد را رد کرده بود اما دو روز بعد محاصره آن را تأیید کرد. لیکن شرایط دشمن در آن جبهه را ضعیف دانست، روزنامه انقلاب اسلامی چنین گزارش می‌دهد:

«صبح امروز دکتر ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهوری و فرمانده کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی که در حال حاضر جهت ایجاد هماهنگی در بین نیروهای مختلف ارتش اسلام در جبهه به سر می‌برد در یک تماس تلفنی به سوالات خبرنگار ما پاسخ گفت: «رئیس جمهور در مورد وضع سوسنگرد و اوضاع عمومی جنگ و کیفیت نیروهای عراقی به خبرنگار ما گفت، در حال حاضر (ساعت ۸ صبح) نیروهای عراقی دور شهر سوسنگرد هستند. نیروهای موجود در شهر مشغول دفاع هستند. اما امیدواری کامل وجود دارد. نیروهای عراقی در مجموع از آغاز جنگ به مراتب ضعیف‌تر شده‌اند چون هرچه نیرو داشته‌اند وارد میدان کرده‌اند و تلفات سنگینی هم دیده‌اند. ما باید با صبر و بردباری بقیه نیروهای دشمن را هم تحلیل ببریم و شرایط پیروزی را انشاءالله فراهم کنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۷)

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۳۱

وقایع روزهای بعد نشان داد نیروها نظامی در جبهه سوسنگرد از تجربه به خرمشهر درس آموخته و با هماهنگی بیشتری عمل می‌کنند. رئیس‌جمهور بدون اشاره به تدارک حمله به دشمن از امیدواری به شکست دشمن در این جبهه سخن می‌گوید.

برخلاف دیدگاه برخی که تصور می‌کردند رئیس‌جمهور تعمداً دستور توقف لشکر در اهواز و عدم حرکت و کمک به انجام عملیات شکست محاصره سوسنگرد را صادر کرده است، وی در خاطرات روز ۵۹/۸/۲۵ از اطلاع دقیق خود از عملیات و طراحی و بررسی آن سخن گفته و عدم حرکت لشکر از اهواز را ناشی از سوءتفاهم و ملاحظات امنیتی از قبیل شنود بی‌سیم و کنترل تماس‌های تلفنی توسط دشمن و استتار عملیات می‌داند:

«بعد به خوزستان آمدم. به محض ورود با اهواز تماس گرفتیم. فرمانده نیروی زمینی برای تهیه طرحی که باید در سوسنگرد به مورد اجرا گذاشته شود به اهواز رفته بود. بعد به دیدار از واحدهای توپخانه پرداختم که تا دیروقت طول کشید. شب شورای نظامی تشکیل شد، گزارش این دو سه روز را دادند در آنجا بحثی درباره توانایی‌های ما و توانایی‌های دشمن انجام گرفت و یکی از نظامیان در مورد کم و کیف نیروهای ما و نیروهای دشمن صحبت کرد. من در جواب او توضیح دادم که کم نیروهای دشمن معلوم است اما کیف آن معلوم نیست، کم نیروهای ما هم معلوم است، اما کیفش آن چیزی است که دارد تغییر می‌کند. این حالتی که حالا در نیروی زمینی ما هست، اگر از روز اول بود وضع جور دیگری می‌شد و حالا همین کیف که دارد تغییر می‌کند، هم کم خودمان را تغییر می‌دهد و هم کم و کیف دشمن را تغییر می‌دهند، بعد بحث مفصلی راجع به جنگ در سوسنگرد شد. فرمانده نیروی زمینی هم آمد و تا ۱۱ شب درباره این جنگ بحث و گفتگو شد و آن‌ها مرا از طرح خودشان آگاه کردند و امیدوارم که طرح فردا اول وقت که به اجرا درمی‌آید، موفقیت کامل به بار بیاورد. آن‌ها رفتند و نزدیک نیمه شب چون شب پیش هم نخواستیم بودم فکر کردم حالا هم که مقدمات کار در سوسنگرد فراهم شده، می‌شود با خیال راحت خوابید، خوابیدم، نیم ساعت بعد یا یک ساعت بعد،

دکتر چمران زنگ زد و گفت طرحی که قرار بود اجرا بشود، تلفن شده که فرمانده لشکر اهواز طرح را اجرا نکند و نگران این معنی بود و بعد معلوم شد که مطلب را اشتباه حالی شده است. تلفن کردم و گفتم به او که تلفن کند به فرمانده لشکر اهواز که این طرح را اجرا کنند، البته او هم قصد اجرا داشته و به جهاتی لابد فکر کرده بود بهتر است راجع به اجرا شدن یا نشدن آن سخنی نگوید و همین امر موجب سوءتفاهم شده بود. با این حال ساعت ۵ بود که دوباره چمران تلفن کرد و داد و قال و فریاد که او نمی‌خواهد این طرح را اجرا کند و الان آن‌ها می‌ریزند به شهر و بچه‌های ما شهید می‌شوند. من تلفن کردم خودم با فرمانده لشکر اهواز صحبت کردم، دیدم بله گیر کار همان است، اینها چون نظامی هستند فکر می‌کنند که باید طبق ضوابط خودشان و به اصطلاح در شرایط استتار و پوشاندن اطلاعات عمل بکنند، حاضر نشده راجع به ساعت اجرای طرح توضیح بدهد گرچه دکتر چمران هم باید همکاری می‌کرد و نحوه اجرا را هم می‌دانست. بعد من گفتم نه. شما به ایشان اطمینان بدهید و با هم راه بیابید و بعد ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی آمد و خداحافظی کرد. او هم به سوسنگرد رفت تا در جبهه حاضر باشد. در نتیجه او، فلاحی جانشین رئیس ستاد، قاسمی فرمانده لشکر اهواز و چمران با هم رفتند به جبهه و امیدواریم که موفق بشوند. فراموش کردم که بگویم که امروز وقتی که از بازدید توپخانه آمدیم، خبر آوردند که هلی‌کوپتر برادر سرهنگ آزین، سرگرد احمد آزین در بازگشت از مأموریت سوسنگرد با سیم کابل برق تصادف کرده و شهید شده است. چقدر برای من از جهت عاطفی و احساسی این روزها مثل جریان‌های برق که قوی و شدید می‌شود تحمل این لحظات، مشکل است. افسری که تمام روز و شب با من است و روبروی من نشسته بود تا نیمه شب و من می‌دانستم که برادر او شهید شده، اما من نمی‌خواستم به او بگویم چون ما مشغول کار نظامی بودیم و علاوه بر این که شب بود و او تا صبح باید ناراحت می‌گذراند. به جای او من رنج می‌بردم.» (انقلاب اسلامی،

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۳۳

رئیس جمهور در گزارش روز ۵۹/۸/۲۶ خبر حمله موفق نیروهای خودی به دشمن و پیروزی در شکستن محاصره سوسنگرد را اعلام می‌کند:

«همانطور که در کارنامه دیروز گفتم، امروز از ساعت ۵ صبح با تلفن دکتر چمران کار ما شروع شد. بعد با فرمانده خوزستان صحبت کردم که آماده رفتن به جبهه بود. بعد فرمانده نیروی زمینی برای خداحافظی و رفتن به جبهه سوسنگرد آمد که قرار بود در ساعت ۷ صبح حمله را آغاز بکنند. سرهنگ آذین هم از خواندن نوشته من فهمید برادرش شهید شده است و رفت. تا ظهر مشغول شدیم به کارهای وزارت دفاع اما دل در جبهه بود و خبر از جبهه می‌خواست. نزدیک ظهر سرهنگ آذین تلفن کرد و اطلاع داد که ضربات کاری به دشمن وارد آمده و هوانیروز (هلیکوپترهای نیروی زمینی) تانک‌ها و خودروهای زیادی را زده است و وضع نیروهای ما خوب است. این روحیه و این علاقه خود معرف آن است که کسی که برای حضور در محل سقوط هلیکوپتر برادرش رفته بود مسئله اولی که در ذهنش بود طرح و سرنوشت نیروهایمان در جبهه بود و اولین خبرهای موفقیت‌آمیز را هم او داد. او شب هم از اصفهان تلفن کرد و می‌خواست بداند که سرنوشت جنگ سوسنگرد چه شده است. وقتی شنید که جنگ با موفقیت ما همراه بوده است، از لحنش پیدا بود از این که شهادت برادرش بی‌فایده نبوده و به شکست آن‌ها انجامیده است رضایت خاطر کامل پیدا کرده است، به هر حال از این گونه افسران امروز در ارتش جمهوری اسلامی زیاد شده و این‌ها هستند که از ثبات رژیم انقلابی و پاسداری از استقلال کشور به ما اطمینان خاطر می‌دهند. ساعت ۱ بعدازظهر من برای چندمین بار از ستاد لشکر خوزستان خبر خواستم و نیم ساعت بعد آقای خامنه‌ای خبر داد که نیروهای ما دشمن را شکستند و با موفقیت وارد شهر شدند و تا این زمان ما فقط یک شهید داشتیم من هم به امام اطلاع دادم. او گفت که چمران از ناحیه پا زخمی شده است. من یکه خوردم. این استعدادها و این روح فداکار و سرسخت در مبارزه و پیکار موجودی نیست که انسان به آسانی بتواند از آن بگذرد. بسیار اصرار کردم که بدانم زخم تا چه حد کاری بوده و او به من اطمینان داد که زخم کاری نبوده است. بعد فهمیدم که

۱۳۴/اولین رئیس جمهور و جنگ

گلوله به پای او خورده و البته به استخوان و رگ نخورده است و در نتیجه جای نگرانی جدی نیست. سرشب فلاحی تلفن کرد و گزارش عملیات را داد شب هم ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی آمد و گفت که چگونه عملیات با موفقیت مقارن شده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۲)

روزنامه انقلاب اسلامی مورخ ۵۹/۸/۲۷ خبر آزادسازی سوسنگرد را اعلام می‌کند:

«به گزارش خبرنگار ما طی روز گذشته از جبهه سوسنگرد خط اول این جبهه در دست پاسداران و نیروهای مردمی به ویژه بسیج زیر نظر دکتر چمران و نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ایران می‌باشد و این دلاوران با هشیاری خود مانع از نفوذ دشمن به شهر شده و تلفات و خسارت سنگینی به دشمن وارد آورده‌اند. طبق اطلاعات رسیده از این جبهه تلفات دشمن تا لحظه مخابره خبر (شب گذشته) بیش از ۵۰۰ نفر بوده است و تعدادی تانک سالم نیز به دست رزمندگان جمهوری اسلامی افتاده است، همچنین توپخانه دوربرد ارتش عراق مستقر در حدود پشت بستان تمام هم خود را صرف کوبیدن شهر سوسنگرد نموده.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۷)

آخرین عملیات نظامی مهم ایران در دوره فرماندهی اولین رئیس‌جمهور عملیات آزادسازی تپه‌های الله اکبر در منطقه سوسنگرد بود. این عملیات از معدود عملیات‌های موفق در دوره اول جنگ و به نوعی مهم‌ترین اقدام هجومی موفق بود که رئیس‌جمهور در آن دخالت داشت. در منطقه سوسنگرد به واسطه حضور نیروهای نامنظم مصطفی چمران و ارتش، ابتکار عمل نسبی در دست نیروهای خودی بود و از جهت تأمین امنیت شهرهای دزفول و شوش و جاده مهم و حیاتی دزفول- شوش- اهواز تصرف این ارتفاعات اهمیت فراوان داشت. این عملیات یک ماه قبل از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری صورت گرفت. روزنامه کیهان نتایج عملیات «الله اکبر» در منطقه عمومی سوسنگرد در تاریخ ۶۰/۲/۳۱ را چنین اعلام نمود:

«مقارن ساعت ۳ بامداد روز پنجشنبه در حالی که واحد توپخانه یگان‌های نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، مواضع اشغالی مزدوران صدام را

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۳۵

در ارتفاعات «الله اکبر» به شدت زیر آتش خود گرفته بودند، دیگر مدافعان جمهوری اسلامی ایران در یک حمله گسترده و غافلگیرانه، ضربات سهمگین و خردکننده‌ای به قوای متجاوز ارتش بعث عراق وارد کردند. در نتیجه این عملیات دشمن قریب به ۲۰ کیلومتر از این ارتفاعات عقب نشست، ضمن این عقب‌نشینی علاوه بر تصرف کامل بلندی‌های «الله اکبر» چند نقطه حساس دیگر این منطقه به دست نیروهای ایران افتاد. ارتش متجاوز بعث عراق در جریان از دست دادن ارتفاعات الله اکبر و غرب سوسنگرد و شوش بیش از ۷۵۰ کشته بر جای گذاشت و متجاوز از هزار مزدور عراقی به اسارت نیروهای اسلام درآمدند. گزارش‌های رسیده از یورش‌های برق‌آسای نیروهای ایرانی از سه نقطه و همزمان به ارتفاعات «الله اکبر»، غرب سوسنگرد و شوش که در کمتر از دو ساعت به طول انجامید حاکی است: بر اثر یورش دلیرانه، این مناطق که از حساسیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند به تصرف نیروهای اسلام درآمدند و دشمن در مقابل ۴۰ تانک و نزدیک به ۵۵۰ تن از نفرات خود را از دست داد. همچنین در نبردهای سخت دزفول و شوش که روز گذشته صورت گرفت ۲۰۰ تن دیگر از نفرات دشمن به هلاکت رسیدند و ۱۳۶ تن به اسارت نیروهای رزمنده اسلام درآمدند.» (کیهان، ۵۹/۳/۲)

رئیس‌جمهور بلافاصله پس از آزادسازی ارتفاعات الله اکبر در منطقه حاضر شد و این پیروزی را بزرگترین پیروزی در طول جنگ خواند. (همان)

محمود جمالی نماینده مردم کاشان در مجلس و چهره نزدیک به حزب جمهوری اسلامی در آن هنگام این عملیات را پیروزی بزرگ می‌خواند، اما از تصمیم شورای فرماندهی سپاه برای ارسال پیام تبریک به رهبر انقلاب به جای فرمانده کل قوا سخن می‌گوید که نشانگر تضعیف موقعیت وی در نیروهای نظامی بود:

«در اواخر ماه اردیبهشت ۶۰ در جبهه‌ها دو تا عملیات موفق و پرشور و حال داشتیم. یکی در منطقه مرزی شمال قصر شیرین که ارتفاعات استراتژیک گامیشان را از دست عراقی‌ها درآورد و تجهیزات و اسیر هم گرفت. و یکی در خوزستان منطقه سوسنگرد که ارتفاعات مهم و راهگشای الله اکبر را آزاد کرد.

۱۳۶/اولین رئیس جمهور و جنگ

ما با توجه به شرایط بنی صدر از حضرت امام کسب تکلیف کردیم که به امام پیام تبریک بگوییم و از بنی صدر عبور کنیم؟ احمدآقا از امام استفسار کردند و پاسخ مثبت آمد. در شورای عالی سپاه حمل بر این شد که بنی صدر از چشم مردم افتاده و آقا به زودی ایشان را از فرماندهی کل قوا عزل خواهند نمود و همین که تبریكات به سمت امام جهت پیدا کرد.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

فصل چهارم روزشمار جنگ

رئیس‌جمهوری در خاطرات روزانه خود که در روزنامه انقلاب اسلامی با فاصله زمانی حدود ۱۰ روز بعد از وقوع چاپ می‌شد وقایع روزانه جنگ را تا آنجا که از نظر نظامی و امنیتی محرمانه تشخیص نمی‌داد، منتشر می‌کرد. برخی شواهد مورد اشاره در این یادداشت‌های روزانه گرچه تمام واقعیت جنگ را منعکس نمی‌کرد اما در حد اشاره‌ای کوچک بازگوکننده و جزء شواهد تاریخی محسوب می‌شوند. در اینجا بخشی کوتاه از این گزارش‌ها به ترتیب زمان وقوع از روز اول جنگ ارائه می‌شود:

نه روز قبل از جنگ (۵۹/۶/۲۲)

رفتیم ایلام با استاندار ایلام رفتیم به یک پاسگاه ژاندارمری. آنجا اطلاعاتی که به ما دادند کسی می‌گفت ۲۰۰۰ تانک دشمن را شمرده. بعد از کسی سوال شد که چطور ممکن است ۲۰۰۰ تانک آنجا مانور کنند؟ تخفیف داد تا ۵۰۰ عدد، بالاخره ریفیعی داشت که به ۷۰ تانک قانع شد و می‌گفتند دارند پیشروی می‌کنند و آن‌ها داد و قال و هیجان راه انداخته بودند که بگذارید بجنگیم و چرا دستور حمله نمی‌دهید و ظهیرنژاد رسید. از قیافه اینها فهمید که اینها از جبهه نمی‌آیند. اینها به اصطلاح قهرمان‌های سالنی هستند. گفت: خوب اگر در جنگ بودید حالا اینجا چه می‌کنید و چرا از جبهه آمدید و فرمانده شان گفت من ساعت ۱۱ صبح آمدم و ظهیرنژاد به کنایه گفت بله از زانوی شتر معلوم

ست. تو اگر در جبهه بودی یک ذره خاک بر سر و روی تو می‌نشست. البته چون ما هنوز نرفته بودیم در جبهه نمی‌دانستیم که رفتن و برگشتن صحبت یک ذره و دو ذره نیست و انسان غرق در خاک می‌شود. به هرحال از آن‌ها انکار که بروید و خطر دارد و از ما اصرار که نه خیر باید برویم و دلیل ندارد که ما برادران سرباز خودمان را در جبهه تنها بگذاریم و رفتیم تا به خطوط مقدم جبهه برسیم تمام سرتا پای ما خاک کاملاً نشسته بود. موها همه رنگ خاک گرفته بود. آنجا رسیدیم یکی دیگر شرح دلآوری داد که بله صبح ما رفتیم و آن تپه را گرفتیم و چون پشتیبانی نشدیم آن تپه را از دست دادیم باز ظهیرنژاد آمد و نگاهی به قیافه طرف کرد و گفت تو هنوز از تپه بالا نرفتی و این قیافه قیافه‌ای که تپه تصرف کرده باشد نیست. از سر و روی تو یک ذره معلوم نیست که در جبهه جنگیده باشی، بالاخره رفتیم با بی‌سیم تماس با جلوتر گرفتیم و سوال کردیم که شما تپه را صبح اشغال کردید. گفت خیر ما هیچ وقت اشغال نکردیم. و معلوم شد در اینجا هم تشخیص فرمانده درست بوده که حکایت از این می‌کرد که تجربه چقدر نقش دارد در کار هدایت و رهبری. پس از گفتگوی زیاد با آن‌ها و تصحیح اطلاعاتی که دریافت کرده بودیم که اغلب اغراق‌آمیز و خالی از حقیقت بود به صالح‌آباد و آن پاسگاهی که از آنجا راه افتاده بودیم برگشتیم و در آنجا سوار هلیکوپتر شدیم به طرف ایلام، بعد قرار بود به کرمانشاه برویم بعد گفتیم شب را در ایلام می‌مانیم. در راه خلبان‌های هلیکوپتر گفتند میگ روسی بالای سر هلیکوپتر است و پایین آمدند و هلیکوپتر را پایین آوردند جوری که خیلی نزدیک به زمین پرواز می‌کرد و بعد آن‌ها که در داخل بودند می‌گفتند که اینجور پرواز خودش خطرناک است ولی می‌گفت بالا نمی‌شود رفت چون میگ می‌رسد. توی دره با همان پرواز پایین ماریچی داشت می‌آمد که حتی‌المقدور از تیررس به دور باشیم این‌طور که بعد گفتند از پایین عشایر مسلح تیراندازی کرده بودند به گمان اینکه هلیکوپتر دشمن است ولی بعد به آن‌ها اطلاع می‌دهند که نه هلیکوپتر دوست است و آن‌ها دیگر تیراندازی نکردند. بعد از مدتی گفتند که میگ نبوده و فانتوم بوده است. تا شب که ما آمدیم معلوم نبود که این فانتوم

بوده است. تا تهران که رسیدیم گفتند خلبان‌ها گفتند که اول میگ بالای سر ما بود که با دیدن فانتوم در رفت حالا به هر حال این مسئله بر ما گذشت. فانتوم بود یا میگ بود دقیق نمی‌دانم.... در جلوی ما دو نفر در کنار راننده نشسته بودند و ماشین کوچک، رسیدیم به یک اتومبیلی که همراه ما بودند و جای زیادی داشتند، و سه نفر داخل اتومبیل‌شان بود و ما هم به یکی از دو نفر که در جلو بودند گفتیم که بروید داخل آن یکی اتومبیل، وقتی راه افتادیم و مقداری آمدیم، ناگهان راننده فریاد زد: زدند، زدند و فلاحی گفت که اتومبیل را نگهدار. اتومبیل را نگه داشت فلاحی دست من را گرفت و کشان کشان از اتومبیل برد که به اصطلاح به پناهگاه برسیم، این هنگام پنجاه متر جلوتر دو گلوله توپ به جاده خورد پناهگاهی که فلاحی ما را برد در حقیقت کمی گودی داشت اما کاملاً جلوی ما باز بود برای گلوله‌های توپ دشمن و من به شوخی گفتم اینجا خرج قبرکنی و غیره ندارد اگر بخورد همین جا راحت خواهیم خوابید. بعد بلند شدیم جای بهتری گیر بیاوریم دو گلوله توپ دیگر در همان محل اولی به زمین خورد و ما دیگر منتظر نشدیم که به قول خودشان آتش‌شان را میزان کنند که به ما بخورد آمدیم و سوار اتومبیل شدیم و برگشتیم از راه مقابل رفتیم و آمدیم به سرپل ذهاب ابتدا رفتیم برای رفع تشنگی به سرچشمه‌ای که سربازی که با ما بود می‌شناخت و در آنجا آبش گوارا بود اما گرم بود در این حین از پاسگاه و روستا هم که ما را دیده بودند آمدند و آنجا ما را در میان گرفتند و از این خطر که به فاصله نیم دقیقه اگر ما اون توقف را نمی‌کردیم قطعاً گلوله‌های توپ را نوش جان می‌کردیم. به هر حال از این که از خطر رسته بودیم راضی بودیم و مسئولیت‌های سنگینی بر عهده من و همراهانم بود البته همراهان داخل اتومبیل چون بقیه بسیار عقب بودند و ما برای اینکه خطر اگر آمد همه با هم از بین نرویم به اصطلاح هرکدام در یک اتومبیل قرار گرفته بودیم و فلاحی در اتومبیل ما بود بعد به سرپل ذهاب آمدیم، رفتیم برای غذا و نماز و نماز خوانده بودیم که دو نفر آمده بودند و خبر آوردند که دو میگ عراقی را زدند و قطعه‌پاره‌هایی آورده بودند ما هم به آن‌ها اهدایی دادیم.

نارسایه‌هایی از خوزستان گزارش می‌شد. و اینکه عراق شدیدترین حملات را به این منطقه می‌کند و دو شهر خرمشهر و آبادان و تأسیسات اقتصادی آن‌ها مواجه با خطرات جدی هستند. این سفر به منظور شناختن بیشتر این نارسایه‌ها و اوضاع عمومی این سفر انجام گرفت. با تشکیل ستاد عملیات جنوب در مقابله دشمن امید یک هماهنگی می‌رفت ولی چون این ستاد تازه تشکیل شده بود نارسایه‌هایی به چشم می‌خورد. برای رسیدگی به تمام این مسائل بود که این سفر انجام گرفت. دیگر اینکه اطلاعاتی که به تهران می‌رسید ضد و نقیض بود برای این بود که رئیس جمهور و جانشین ستاد مشترک ارتش به اهواز وارد شدند تا از نزدیک جریانات را زیر نظر بگیرند. در بدو ورود به شهر هنگامی که هواپیمای ما به زمین نشست ناهماهنگی‌ها خود را نشان می‌داد. به این ترتیب که عده‌ای به دنبال اینکه هواپیمای دشمن است به سوی آن تیراندازی می‌کردند و به تذکرات مداوم رادیو که اعلام می‌کرد هواپیمای خودی است توجهی نمی‌کردند.

رئیس جمهور پس از این بازدید از خطوط مقدم جبهه در مقابل سوالی که علت حضور فرمانده کل قوا در منطقه عملیاتی را پرسیده بود چنین پاسخ داد: «در شرایط انقلابی امروز رئیس جمهور باید نگذارد حالت آمادگی عمومی از بین برود و این مسئله اساسی او است و خطر در برابر آن مسئله کوچکی است و ما تا می‌توانیم البته باید خطر را بپذیریم به طوری که سرباز ما در جبهه می‌جنگد بداند که این جنگ را برای یک راحت طلب نمی‌کند و بداند که همه ما برای یک هدف مقدس که حفظ انقلاب اسلامی و میهن اسلامی است آماده قبول خطر هستیم و اگر یک کسی بخواهد در مقام فرماندهی کل قوا از خطر بترسد طبیعی است که نمی‌تواند از سرباز و پاسدار و غیره طلب فداکاری کند بنابراین خطر چیزی نیست که انسان از او بترسد وقتی که حیات در دست خداست ترس از خطر مقداری بی‌اعتمادی و بی‌اعتقادی به خدا و کمی توکل است.» (انقلاب اسلامی، ۵/۷/۵۹)

روز ۵۹/۶/۳۱

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۴۱

«بعد از آنجا به ستاد ارتش بازگشتیم که مسئله حمله به فرودگاه به وقوع پیوست. ستاد نیز خبر داد که فرودگاهها را دارند بمباران می کنند بعد فرمانده نیروی هوایی آمد و بحث طولانی شد. تصمیم گرفتن دل و جرأت می خواست. به لحاظ جوی که عده ای از آن قماش مردمی که کارشان تهمت و افترا و دروغ پراکنی است به وجود آورده بودند، برای نظامیان اتخاذ تصمیم مشکل بود. من به آنها گفتم حضور من در اینجا نه به لحاظ علم من به امور نظامی است، بلکه برای ایجاد اطمینان در شماست که تصمیمات قاطع بگیرید و بدون تردید و تزلزل به اجرا بگذارید. این طور نظر داشتیم که وقتی این حمله به اصطلاح غافلگیرانه عراقی ها انجام گرفت باید بلافاصله حمله غافلگیرانه واقعی به فرودگاه های نظامی و مراکز نظامی عراق بشود تا نیروی هوایی و ناتوان بگردد و ما بتوانیم در زمین تفوق بدست بیاوریم. بحث در این باره طولانی شد و بالاخره این نظر پذیرفته شد و نیروی هوایی مأمور اجرای این مأموریت تعیین کننده است.» (انقلاب اسلامی، ۱۰/۷/۵۹)

روز ۳/۷/۵۹

«بعد به دیدار از جبهه عین خوش رفتیم جایی که عراقی ها مدعی بودند که گرفته اند و ۱۰۰ کیلومتر هم آن طرف تر آمده اند. هلیکوپتر در نزدیک امامزاده ای به زمین نشست مردم آن منطقه به پیشواز آمدند و اسلحه می خواستند برای اینکه بتوانند با دشمن بجنگند. ما از آنجا با جیب نظامی به طرف جبهه عین خوش رفتیم به نزدیک های جاده که رسیدیم دیدیم که باران گلوله های توپ می بارد و وقتی به زمین می خورد و خاک برمی خورست رقص زیبایی به وجود می آورد که می شد آن را رقص گلوله های توپ عنوان کرد و من هم با همین عنوان شروع می کنم.

فلاحی جانشین رئیس ستاد به من گفت از اینجا به بعدش را باید تصمیم بگیرید چون هر آن ممکن است که جیب به هوا برود. معنای این حرف روشن بود من باید به عنوان رئیس جمهوری تصمیم می گرفتم که آیا می بایست زندگی رئیس جمهوری و همراهانش را با توجه به وضعیت کشور و اثری که فقدان رئیس جمهوری ممکن بود به بار بیاورد، باید به خطر بیافکنم؟ اما یک

طرف قضیه این بود که فرمانده نیروهای مسلح و فرمانده کل قوا به دیدار جبهه و سربازانی که در جبهه می‌جنگند می‌رود. اگر از اینجا باز می‌گشت دیگر چگونه می‌توانست از فرزندان اسلام، فرزندان ایران بخواهد که با استواری از میهن خودشان دفاع بکنند؟ این است که این بنده به عنوان معرف استقامت کشور در آنجا باید در کنار سربازان حاضر می‌شد و از آن‌ها می‌خواست که خدا و دین و تاریخ و موجودیت کنونی و آینده کشور در گرو استقامت شماست، شرف و حیثیت یک ملتی در گرو استقامت شماست و شما باید بایستید و استقامت کنید. یک همچنین کسی نمی‌توانست از باران گلوله‌های توپ بترسد، ملاحظه زندگی رئیس‌جمهوری را بکند و بازگردد. من گفتم که می‌روم.

آقای [هادی] غفاری مشغول نقل قصه‌ای شد که در همان وقت در ۲۰ متری ما گلوله تویی به زمین خورد و همه گفتند خدا رحم کرد. من به غفاری گفتم بقیه داستان در شماره قیامت! او پرسید که توپ چقدر میزان از اطرافش را خراب می‌کند. گفتند در حدود ۵۰ تا صد متر اطرافش را خراب می‌کند. او تعجب کرد که در فاصله ۲۰ متر هم نیست چطور آسیبی به ما نرسید. بعد معلوم شد که زمین شل است این هم از نعمت‌های زمین شل و گلوله فرو رفته و ضرر و زیان به بار نیاورده بود و ما زنده ماندیم. به هر حال همین گلوله‌های توپ می‌آمدند و می‌خوردند و رقص گرد و غباری که نتیجه زمین خوردن گلوله بود شروع می‌شد و دور تا دور ما این چنین رقص‌ها بود، یکی دو گلوله هم به آسفالت جاده خورد و ما هم با همه اینها به سلامت به جبهه رسیدیم. در آنجا هم گلوله‌ها از هر سو می‌آمدند و سربازها هم با کمال خونسردی کارشان را می‌کردند و تا مرا دیدند ریختند با ناباوری تمام. فلاحی فریاد می‌زد در جای خود سنگر را ترک نکنید و به فرماندهان امر می‌کرد که سربازها را در جای خودشان نگه بدارند و می‌گفت که رئیس‌جمهور پیش شما می‌آید. ما برای اینکه وضع دشمن را بفهمیم گفتیم که به نزدیک‌ترین نقطه دشمن یعنی محل دیدبانی برویم و رفتیم آنجا. سربازها و مأمورین دیده‌بانی در حالی که از شوق نمی‌توانستند جلو اشک خودشان را نگه بدارند، می‌گفتند ما جان خودمان را

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۴۳

هم بدهیم کم ارزش است چرا که ما یک همچین کشوری پیدا کرده‌ایم که رئیس‌جمهور کشور می‌آید و در کنار ما و زانو به زانوی ما توی سنگر می‌ماند، ما شکست ناپذیریم. از آنجا با دوربین ما وضع تانک‌های دشمن را دیدیم و تقریباً از دو سو به سوی این قرارگاه نظامی تیراندازی می‌کردند. بعد پایین آمدیم نیروهای ما یک تانک عراقی را گرفته بودند، تانک روسی بود و آن را به ما نشان دادند. دیدیم که باز سربازان تاب نمی‌آورند و دور ما جمع می‌شوند و من دچار این بیم شدم که نکند مثل جنگ احد بشود و اینها سنگرهای خود را به شوق دیدن رئیس‌جمهور ترک بکنند و موجب شکستی کلی فراهم آید. آن‌ها که آمده بودند پشتیبانی می‌خواستند، مطابق معمول فانوم می‌خواستند و تانک و توپ و همه چیز می‌خواستند. مخصوصاً از جهت فرماندهی که شب پیش هم این حرف را می‌زدند و فرماندهی قابل می‌خواستند و ما هم در بازگشت نخستین کارمان این شد که فرماندهی نیروهای مان را بهتر بکنیم و کردیم. فلاحی به آن‌ها گفت شما بیخود داد و بیداد نکنید. نیروهایی که شما دارید دو لشکر زرهی را پاسخگو است و شما باید در اینجا نمایشگر روح پیروزی، روح قوی و اراده‌ی استوار باشید و نه نمایش‌دهنده پیروزی تانک و توپ. موضع شما خوب است موضع شما قوی است و باید که بایستید و مقاومت کنید. در همین حدود که داشتیم از اینجا به آنجا می‌رفتیم یک گلوله دیگر نزدیک ما زمین خورد و قطعات آن به اطراف پراکنده شد. یک قطعه آن‌هم نزدیک پای آقای غفاری زمین افتاد و معلوم شد که بدشناسی آورده است و شهید نشد. به هر حال ما سوار جیب نظامی شدیم، این بار گلوله‌های توپ دشمن دقیق‌تر شلیک می‌شد و رقص گلوله‌ها نزدیکتر به اتومبیل بود ولی به خواست خدا آسیبی به ما وارد نیامد. ما آمدیم و سوار هلیکوپتر شدیم و به مقر ستاد ارتش بازگشتیم.» (انقلاب اسلامی، ۱۳/۵۹)

«بعد از ظهر گفتند که مردم خرمشهر دارند شهر را تخلیه می‌کنند و هر آن ممکن است شهر سقوط کند و من تصمیم گرفتم از این دو شهر [احتمالاً آبادان و خرمشهر] بازدید کنم و سوار یک جیب آهو شدیم و راه افتادیم محافظی هم ما در این وقت نداشتیم و اتومبیل‌هایی که ما را همراهی کند

نخواستیم و راه افتادیم. یعنی منتظر نماندیم که آن‌ها بروند و این مقدمات را بچینند. راه افتادیم در راه مردم که نمی‌دانستند من در خوزستان هستم اتومبیل را که می‌دید فریاد می‌زدند بنی‌صدر، بنی‌صدر و می‌دویدند. در راه می‌دیدیم که اتومبیل‌ها دارند می‌آیند و یک قطار طولانی از تمام وسایل نقلیه. رسیدیم به آبادان و به همان ترتیب برای‌شان ناگهانی بود و عکس‌العمل خودجوش از خودشان می‌دادند و بنی‌صدر، بنی‌صدر و اتومبیل را در میان می‌گرفتند. دود هم تمام فضا را پوشانده بود یک کسی آمد و گفت که پالایشگاه دارد می‌سوزد و امکانات خاموش کردن نیست کار نمی‌کنند و از این مقوله حرف‌هایی یأس‌آمیز و ما برای اینکه اطلاع بگیریم از وضع خود آبادان و خرمشهر به محل سپاه پاسداران انقلاب در آبادان رفتیم. در محوطه چمن آنجا نشستیم و گزارش فرمانده سپاه را گوش کردیم و فهمیدیم که پالایشگاه را به وسیله خمپاره و توپ از نخلستانی که پشت آنجاست می‌زنند و باید آن نخلستان را خاموش کنیم و از آنجا راه افتادیم آمدیم به مرکز بسیج گزارشی هم در آنجا به ما دادند و همین معنا تأیید شد و فهمیدیم که چه باید بکنیم. از آنجا مردم در خیابان‌های مسیر می‌دیدند و می‌فهمیدند که من حاضرم خیابان‌ها همه سنگربندی بود جوان‌ها در سنگرها بودند و با همان فریاد شادی و حمایت می‌کنیم و درود و امید و این‌ها. از آنجا به خرمشهر رفتیم. در خرمشهر دیدیم فرق بین دیده و شنیده بسیار است، آنچه می‌شنیدیم و آنچه را می‌بینیم یکی نیستند. خرمشهر سقوط نکرده بود. ما به خرمشهر رفتیم در نزدیکی آنجا یک عرب مسلحی از هموطنان ما آمد و گفت اینجا خبری نیست برگردید فرمانداری که ستاد آنجاست. به علاوه اینجا را دارند با توپ می‌زنند البته توپ زدن موجب انصراف ما نمی‌شد، الا اینکه وقتی ما فهمیدیم مرکز فرماندهی عملیات در جای دیگر است رفتن‌مان به آنجا بی‌معنی بود. آمدیم به مرکز فرماندهی عملیات و ناخدا جوادی وضع استقرار توپ و تانک‌های دشمن را برای فلاحی تشریح کرد و تقاضا کرد فانتوم بالا برود و بزند، یک سرهنگ دیگری هم بود که فرمانده عملیات منطقه بود. فلاحی به آن‌ها گفت این کار ساده‌ای است شما وسیله بهتری از فانتوم در اختیار دارید و معلوم شد چند

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۴۵

قبضه توپ کاتیوشا دارند که ۴۰ گلوله با هم رها می‌کند و جهنمی از آتش بوجود می‌آورد گفت که اینها را به سمت این محل برگردانید و گلوله باران کنید. آن سرهنگ گفت که دو سه قبضه را به طرف دیگری طرف خاک دشمن شلیک می‌کند که نکند دشمن از آنجا حمله بکند.» (همان)

روز ۵۹/۷/۴

«با امام دیدار کردیم. امام چهره بشاشی داشت و بسیار از سفر خوزستان راضی بود. وضع را برای‌شان تشریح کردم. گفتم به اینکه ارتش ما خوب مقاومت کرده و این شنیده‌ها نادرست است و با آنچه انسان می‌بیند نمی‌خواند. گفت پس این اخبار چیست که می‌گویند اینجا سقوط کرد، اونجا سقوط کرد؟ گفتم این اخبار را آدم‌های نادان و ناشی و مسئولین محلی می‌سازند و می‌گویند و برای خودشان و دیگران اضطراب درست می‌کنند، که واقعیت ندارد. من جبهه‌ها را رفته و یک به یک بازدید کردم که هم روحیه قوی است و هم وضع خوب است و ارتش ما خوب مقاومت کرده است. چمران گفت که این حمله که قرار بود نتایج بسیار اسفباری برای انقلاب ما به بار بیاورد ظاهراً دارد به نفع تمام می‌شود عجب این است که سفیر الجزیره هم که عصر آمد و بعد خواهم گفت، همین حرف را زد. به هر حال امام گفت بله اولاً معلوم شد که این ارتش به اسلام وفادار است، به جمهوری اسلامی وفادار است و کاملاً به انقلاب گرویده است و امید دشمنان ما را، که پشت کند به این جمهوری و به نفع آن‌ها عمل کند، بر باد داده است. دوم اینکه به داخلی و خارجی معلوم کرد که قوی است و اگر روحیه و دل به او بدهیم می‌تواند در برابر تهاجمات بزرگ مقاومت بکند و این هم خارجی‌ها را برای نقشه‌های بعدی منصرف کرد و هم اشرار داخلی را سر جای خود نشانند.»

«بعد سفیر الجزایر آمد با او مفصل‌تر صحبت شد او چند مطلب را گفت که بسیار در خور توجه است. بعد از اینکه گفت امیر کویت با رئیس‌جمهور الجزایر صحبت کرده است که به ایران بیایند و من گفتم که به همین حدود آمدن آن‌ها مفید است و قدم‌شان بالای چشم. او گفت صدام حسین این‌طور وانمود کرده بود که انگار به یک گردشگاه می‌رود. یعنی هیچ مقاومتی در برابر

آنها نخواهد شد چون به خیال آنها ارتش متلاشی شده و قوه‌ی مقاومت و روحیه مقاومت ندارد و اصلاً مایل به مقاومت هم نیست، حضور ارتش عراق را بهانه قرار خواهد داد که به جمهوری اسلامی پشت کند.

اما در عمل دنیا با یک واقعیت دیگری روبرو شد و معلوم شد که هنوز روح این ملت را مردم دنیا و دستگاه‌های تبلیغاتی که به مردم دنیا اطلاع می‌دهند نشناخته‌اند. نیروی هوایی شما ضربات جانانه‌ای وارد کرده و همه فهمیدند که این نقشه موشه‌دایان این بار نگرفت. آن‌ها به پایگاه‌های هوایی شما در زمین و آسمان حمله کردند اما به نتیجه نرسیدند و از امروز همه می‌دانند که زور ارتش عراق به انتها رسیده و از قول سفیر روسیه در الجزیره نیز گفت که آن‌ها (روسیه) بنا ندارند کمک‌های بیشتری به عراق بکنند، برای اینکه این علاوه بر اینکه یک تجاوز آشکار است، امید پیروزی هم ندارد. من بعد از این دیدار و گفتگو که خیلی امیدبخش بود از جهت اینکه وقتی یک ملتی مقاومت کرد چقدر احترام در دنیا پیدا می‌کند، امروز بعد از بیست ماه سران این دولت‌ها می‌خواهند به ایران بیایند و خود این یک احترامی است به قوه مقاومت ما و من هم به همین صفت آن‌ها را می‌پذیرم تا معلوم بشود که چقدر روح مقاومت در ملت ما قوی است. بعد من در کمیسیون امنیت ملی حاضر شدم و این مطالب را به نظامیان گفتم، گفتم شما با مقاومت خودتان در جایی قرار گرفتید که باید پیروز شوید اگر آنچه را که بدست آورده‌اید نتوانید نگاهدارید، ما بسیاری چیزها را از دست داده‌ایم اما باید همان حیثیت و اعتباری را که بدست آورده‌ایم با عمل خود نگهداری کنیم و همچنان به میزان آن نیز بیفزاییم.» (انقلاب اسلامی، ۱۴/۷/۵۹)

روز ۱۳۵۹/۷/۵

یاسر عرفات آمد ما با او به گفتگو نشستیم این گفتگو تا ساعت ۴/۱۵ ادامه یافت آقای رجایی هم در این گفتگو بود از نظر روش بر این امر تأکید می‌کردیم که دو روش در قرآن به ما آموخته شده یک روش در مورد اختلاف بین خود مسلمان‌هاست که در آنجا یک طرف حق کامل و یک طرف باطل کامل است و نمی‌شود هر طرف مقداری از حق را داشته باشند. در آنجا دستور

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۴۷

این است که میانجی بیاید و صلح برقرار کند و حق را به حقدار بدهد. یک وقت هم هست که اختلاف بین حق و باطل است یک طرف مسلمان است و یک طرف غیرمسلمان است و این طرف که مسلمان است حق هم دارد در اینجا میانجیگری معنی نمی‌دهد، حمایت و در کنار صاحب حق بر ضد باطل جنگیدن معنی می‌دهد. و ما چون مورد تجاوز واقع شده‌ایم و خود را حق می‌دانیم از شما انتظار داریم که کنار ما بایستید و با باطل بجنگید از جمله اینکه از نظر روش گفتیم که ما چرا نمی‌توانیم میانجی را بپذیریم و گفتیم که میان حق و باطل سازش ممکن نیست تا میانجی ممکن باشد. بعد به بررسی وضع پرداختیم و او گفت که انقلاب شما انقلاب ماست و شکست این انقلاب، همه‌ی ما را از پا درمی‌آورد و ما گفتیم که شکست انقلاب ما وقتی است که ما تن به سازش به باطل دهیم. و من این مطلب را برای او شرح کردم که قدرت یک قانون ساده دارد اگر نتواند بزرگ بشود و رشد نکند. ناگزیر میل به تخریب می‌گذارد و فلج می‌گردد. بنابراین ما اگر بتوانیم که به خواست خدا می‌توانیم آن تجاوز را دچار شکست بکنیم قدرت صدام حسین روی به تخریب خود می‌گذارد و زود او را از پا درمی‌آورد. او می‌گفت شما گمان می‌کنید که در این دنیا می‌توان بغداد را گرفت یا صدام حسین بتواند تهران را بگیرد این ابرقدرت‌ها این امور را تحمل نمی‌کنند. ما جواب دادیم خیر ما قصد این را نداریم که اینجا یا آنجا را تصرف کنیم، ما می‌خواهیم یک رژیم باطلی نباشد، رژیمی که ناحق به کشور ما حمله کرده، او گفت که صدام حسین مدعی است که شما می‌خواستید آماده شوید و به آن‌ها حمله کنید و آن‌ها پیش‌دستی کرده‌اند، و قطب‌زاده در پاریس گفته است که ما می‌خواهیم صدام حسین را بکشیم و چمران گروه‌های خرابکار و چریک به خاک عراق می‌فرستد و با شیعیان آنجا می‌خواهد ترتیب قیام بر ضد دولت عراق را بدهد و ما چون به دفعات گفتیم آماده‌ی مذاکره هستیم و کسی نشنید ناچار عمل کردیم، ما جواب دادیم که اولاً ما آماده حمله به آنجا نمی‌شدیم چون او نمی‌تواند هیچ نشانه‌ای از این امر ارائه بدهد. حال اینکه ما از یک ماه و نیم پیش می‌دانستیم که یک چنین طرح آمریکایی وجود دارد و آن‌ها هم در این

طرح شریک هستند و بنابر ساقط کردن جمهوری اسلامی ماست. و دلیل هم داشتیم برای این که این اطلاعاتی که داریم صحیح است. چون نیروهای آن‌ها در مرزهای ما متمرکز می‌شدند ولی ما متقابلاً چنین تمرکزی بوجود نیاورده بودیم برای اینکه احتمال و یا قصدی هم برای حمله نداشتیم. به هر حال این گفتگوها طولانی شد و ما از موضع قاطع خودمان خطور نکردیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۷)

روز ۵۹/۷/۷

«بعد یاسر عرفات آمد برای اینکه با هم ناهار بخوریم و خداحافظی کند. او گفت من پیشنهاد می‌کنم شما آتش بس را به قید عقب‌نشینی نیروهای عراقی به مرز خود بپذیرید و الا هر آن ممکن است قدرت‌های دنیا وارد عمل بشوند و کار را مشکل کنند. من به او پاسخ دادم علاوه بر اینکه قبول آتش بس وقتی که نیروهای دشمن در خاک ما هستند ولو به قید عقب‌نشینی امری است که برای ما قبولش غیرممکن است. باید اجازه بدهیم ارتش ما آزمایش خود را کامل کند نیروهای مسلح ما آزمایش خودشان را کامل بکنند و در نیمه متوقف نکنیم. به هر حال متوجه شد که من هیچ تغییری در رویه‌ی خود نمی‌دهم و برای او توضیح دادم که وقتی انسان بر پایه مبانی روشن و با روش علمی کار می‌کند نه ضد و نقیض می‌گوید نه وقتی ضعیف شد دم از تفاهم و سازش می‌زند و نه وقتی هم قوی شد از قاطعیت‌های قلبی، بلکه همیشه صراط مستقیم را در پیش می‌گیرد و همان بیان را دارد.

..... بعد از خواندن آن گزارش‌ها، از ستاد ارتش تا ساعت ۱/۵ بعد از نیمه شب گزارش خواستم گزارش‌های ستاد تأیید می‌کرد که وضع نظامی بدتر شده است و خوش‌بینی که تا ظهر وجود می‌داشت از بعد از ظهر کم شده و حالا کمتر از کم شده است حاصل این جنگ مسئله تغییراتی است که زود به زود گاهی این و گاهی آن پیش می‌رود و وضعیت تازه‌ای را بوجود می‌آورد آنچه اساسی است این پیش و پس رفتن‌ها نیست بلکه ضربه‌های کاری است که باید بتواند یک ارتشی وارد کند تا به تدریج دشمن را از تک و تاب بیندازد و بعد بتواند آن را مهار کند. شب را دیر به پایان بردم اما آرام نداشتم دلم و

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۴۹

حواسم پیش سربازها بود و پیش خلبان‌ها بود، پیش همه آن‌هایی بود که با علم به خطر و قبول خطر به میدان شرف و افتخار رفته‌اند، رفته‌اند تا بمیرند و با مرگ خود شرف و افتخار بیابند و بتوانند به ذلت و خواری قوم ایرانی پایان بدهند و امکان بدهند که در ایران اسلام حاکمیت پیدا کند و انسان‌ها در پرتو حاکمیت اسلام آزاد بشوند! ساعت ۱۰ شب رادیو فرانسه تلفن کرد و با من یک مصاحبه تلفنی انجام داد. او می‌گفت که دولت عراق مدعی شده است که دزفول را گرفته است و الان هم اهواز را در محاصره دارد، نظر شما چیست؟ و من گفتم که او دروغ می‌گوید. البته نگفتم که فردا خودم به دزفول می‌روم. بعد گفتم که صدام حسین گفته است که آماده است آتش‌بس را بپذیرد و مذاکرات را شروع کند. من پاسخی را که به یاسر عرفات داده بودم به او هم دادم و گفتم از نظر ما هیچ کدام از این دو حرف معنی نمی‌دهد. تا وقتی خاک ایران از سرباز صدام حسین خالی نشود، دخالت‌های آن دولت در امور ما قطع نشود، آتش‌بس نخواهد بود و آتش خاموش نخواهد شد. الان هم ساعت ۱۲ شب است و من از رئیس ستاد گزارش جبهه‌ها را خواستم. شاد و پیروز باشید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۹)

روز ۵۹/۷/۹

«بعد در زمانی که می‌خواستیم از آنجا به کرمانشاه برویم چمران آمد و بشارت داد که در منطقه اهواز طی عملیاتی گروهی که دیشب دستور داد عمل بکند، خوب عمل کرده و بخش مهمی از نیروهای دشمن را از بین برده‌اند و در نتیجه دشمن آن منطقه را رها کرده و عقب نشسته است. در همان وقت خبر از سوسنگرد آمد که از بالا هوانیروز با هلی‌کوپتر مشغول زدن است و آن‌ها در حال فرارند. بعد یک عده‌ای می‌خواستند آن‌ها را تعقیب کنند و نگذارند که دوباره بروند و برگردند و مهمات خودشان را بردارند. این است که با وسایل زمین و هوا عده‌ای را به آنجا فرستادند و آن عملیات را قرار شد تعقیب بکنند تا به نتیجه برسند. در این وقت از نمایندگان خوزستان در مجلس شورا که به اهواز آمده بودند و می‌گفتند که در خرمشهر جنگ در ناحیه انبار و راه‌آهن تن به تن است و تقاضای کمک و امکانات می‌کردند. البته در آنجا

تکاوران نیروی هوایی، دانشجویان دانشکده افسری، سپاهیان پاسدار و گروه‌های داوطلب از مردم دفاع شهر را به عهده دارند و از بالا هم هوایما و هلیکوپتر قرار شد برود و عمل کند. از آنجا ما سوار شدیم و با هوایما به کرمانشاه رفتیم اخبار کرمانشاه خوب بود در همانجا خبر دادند که ناحیه مهران آزاد شده و وضع عمومی جبهه‌ها خوب است و نیروهای دشمن را در همه‌جا عقب زده بودند و تلفات زیادی به او وارد کرده بودند. در هر حال وضع را امیدبخش می‌گفتند. در آنجا از خوزستان خبر خواستیم معلوم شد که مردم یعنی همان نیروهایی که گفتم دشمن را عقب زده‌اند عده‌ای را هم اسیر گرفته‌اند و خرمشهر با قهرمانی مقاومت کرده و دشمن را به خود راه نداده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۰)

روز ۱۳۵۹/۷/۱۰

«امروز صبح در بازگشت از کرمانشاه بلافاصله به قرارگاه لشگر ۱۶ رفتیم. مسئولان هر قسمت گزارش دادند و سرتیپ فلاحی از آن‌ها سؤالاتی کرد. بعد واحد توپخانه و واحد تانک آمدند و از برابر ما گذشتند تا آمادگی رزم‌شان را ببینیم به چه میزان است. از آنجا هم به انبار اسلحه رفتیم در یک محل دیگری بود که آنجا را هم بازدید کردیم. کسری‌های لشگر را در همانجا ایستادیم تا ترمیم بشود. افسر مسئول آمده بود کسری‌های خود را صورت داد. بعد فلاحی ماند آن‌ها را تحویل بدهد و شب دوباره به لشگر ۱۶ برگردد تا صبح از آنجا با ما به تیپ همدان و تیپ زنجان برای بازدید برویم. در طول بازدید ما پی‌درپی از جبهه‌ها گزارش می‌گرفتیم و اعلامیه‌ای هم من امروز صادر کردم. در جبهه‌های مختلف در جبهه سوسنگرد دشمن به کلی هزیمت پیدا کرده بود و به قولی ۱۵۰ و به قولی ۱۰۰ به هر حال، از تانک و نفربر گیر ارتش ما افتاده بود و دشمن در آن قسمت به کلی تار و مار شده بود. در ناحیه اهواز هم فشار دشمن به کلی کم شده بود، در ناحیه زیر پل [خرمشهر] نیز همین طور اما در ناحیه خرمشهر به عکس فشار دشمن افزایش پیدا کرده بود و از هر سو می‌کوبید و ما بیایمی می‌خواستیم که هوایما و هوانیروز ما آنجا را بکوبند. امروز هم شکار تانک زیاد کرده بودند. شب دوباره تماس گرفتیم ساعت ۱۰

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۵۱

شب، معلوم شد که در خرمشهر در همان قسمت انبار و اینها که بیرون شهر است جنگ تن به تن انجام می‌گیرد و شهر با قهرمانی از خود دفاع می‌کند. با این حال لازم بود که نیروی کمکی به کمک مردم شهر برود و قرار شد که برود که امیدواریم اینها به موقع برسند. حالا ساعت ۱۱/۲۰ دقیقه شب است خبر تازه‌ای از آنجا نرسیده و امیدوارم که صبح که می‌دمد خرمشهر بار دیگر نشان بدهد که تسخیرناپذیر است و ما در حال آماده شدنیم امیدوارم که وقتی برنامه آمادگی انجام گرفت دشمن نیز به حد کافی ضعیف شده باشد و ضربه‌هایی را که ما وارد می‌کنیم کاری باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۱)

روز ۵۹/۷/۱۱

«صبح برای رفتن به تیپ همدان و زنجان به فرودگاه مهرآباد رفتیم و سوار هواپیما شدیم و رفتیم. مسافت زیادی رفته بودیم و فکر می‌کردیم که در همدان می‌نشیند اما بعد معلوم شد فشار هوایی که باید چرخ‌ها را به هنگام فرود آمدن باز کند از ۲۵۰۰ پاییین آمده و مصلحت را در نشستن ندیدند و چرخ‌های هواپیما در هوا باز کردند و به فرودگاه مهرآباد بازگشتیم و با هواپیمای دیگری باز از نو به همدان رفتیم. در همدان در راه اخبار جبهه‌ها را گرفتیم و معلوم شد که اوضاع در همه جبهه‌ها مساعد است. در تیپ زرهی همدان تانک‌ها، توپ‌ها و وسایل نظامی دیگر آمدند از برابر ما گذشتند و ما وضعیت‌شان را دیدیم. بعد به دفتر فرماندهی رفتیم و در آنجا یک به یک موجودی و کسری را مورد بررسی قرار دادیم و فهرست کردیم که این کسری‌ها تأمین می‌شود تا این تیپ زرهی بتواند در اولین فرصت آماده‌ی عمل در جبهه بشود. از تیپ همدان برای بازدید تیپ زرهی زنجان رفتیم مردم مطلع شده بودند و در فرودگاه جمع بودند هواپیما نتوانست به دلیل هجوم مردم به باند فرودگاه بنشیند، ناچار دو سه دور زد و مردم را از باند فرودگاه بیرون بردند و هواپیما نتوانست بنشیند و به محض اینکه من از هواپیما خارج شدم، در هجوم مردم گم شدم. فشار و هیجان بیش از حد بود، ناچار مرا با تقلای بسیار به داخل هواپیما بازگرداندند و در همانجا ماندم تا اتومبیلی آوردند و مرا سوار آن کردند و به پادگان بردند. بازدید از پادگان نیز به ترتیبی که در همدان

انجام گرفته بود انجام گرفت و ما در میان شور و هیجان خارج از حد و توصیف مردم سوار هواپیما شدیم و به تهران آمدیم. بعد سفیر پاکستان آمده بود به دفتر و پیام ضیاءالحق را آورده بود که خلاصه‌اش این بود که دولت‌های اسلامی با هم اتفاق نظر دارند که مأموریت متوقف کردن جنگ را ادامه بدهند و گفته بود که با وزیر خارجه عراق صحبت کرده و او گفته است که آماده است آتش‌بس را بپذیرد و بعد اینکه ما نسبت به خاک ایران هیچ طمعی نداریم، همه جا را تخلیه می‌کنیم و غیر از آن‌جاهایی که طبق قرارداد الجزیره به ما متعلق شده است. قرارداد الجزیره را هم قبول نداریم، سیادت کامل ما باید بر شطالعرب پذیرفته شود و راجع به آن سه جزیره گفته بود که نه و آن‌ها را در صورتی که خود آن شیخ‌نشین‌ها بخواند ما از آنها حمایت خواهیم کرد. من پاسخی برای او فرستادم که اولاً اگر قرارداد الجزیره را لغو کرده و قبول ندارد چطور آن خاک‌ها را طبق قرارداد مطالبه می‌کند؟ دوم، اگر آن خاک‌ها طبق آن قرارداد به دولت عراق متعلق است سیاست یک طرفه عراق و شطالعرب مخالف آن قرارداد است و اگر قرارداد باطل است هر دو طرفش باطل است و این ضد و نقیض‌گویی‌ها آشکار می‌کند به اینکه آن دولت یک دولت زورگو و متجاوز است و هدفش نه شطالعرب است و نه آن یک وجب زمین، هدفش همان هدف آمریکای سلطه‌گر است، و ما نمی‌توانیم این شرایط را بپذیریم. خاک ما چندان در دست آن‌ها نیست که نتوانیم آن‌ها را بیرون کنیم و محتاج باشیم برای بیرون کردن آن‌ها این شرایط را بپذیریم. و از همه اینها گذشته با چنین دولت متجاوز زورگویی و چنین اشخاص زورگویی که آلت فعل سلطه‌گران بین‌المللی هستند مذاکره چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ این یادداشت را شبانه دادم بردند و به سفیر دادند و چون اخباری که از جبهه‌ها می‌رسید ناراحت‌کننده نبود و از جایی هم تلفن خبری نشد آن شب را راحت خوابیدم و چشم که سرخ و خراب شده بود صبح کمی آسایش پیدا کرد. همچنین به او (کورت والدهایم دبیر کل سازمان ملل) گفتم که من راجع به آتش‌بس مطلب تازه‌ای ندارم و قابل پذیرش نیست. ما ملتی نیستیم که

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۵۳

حضور دشمن را در خانه‌ی خودمان تحمل کنیم و آتش بس بدهیم، به ناچار جنگ را ادامه خواهیم داد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۱)

روز ۵۹/۷/۱۴

«ابوالولید و سفیر فلسطین که می‌گفتند به دعوت صدام حسین به عراق رفته بودند، آمدند و مطالبی را که او به آن‌ها گفته بود به من گفتند. گفتند که او به حملات و ضربات پاسخ می‌دهد و آن‌ها زمین‌هایی را که به دولت عراق متعلق است می‌خواهند و کار دیگری ندارند و قصد جنگ ندارند. می‌گفتند ابرقدرت‌ها از این جنگ استفاده می‌کنند و باید راه‌حل سیاسی یافت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۷)

روز ۵۹/۷/۱۳

«هوایما که روشن کرد تا راه بیفتد گفتند وضعیت قرمز است و دو هوایما به طرف فرودگاه (از هوایماهای دشمن) می‌آیند ناچار باید هوایما را ترک کنید و به پناهگاه بروید. از هوایما بیرون آمدیم و در جلوی ساختمانی که معروف است به پایون دولت به انتظار آمدن هوایماها ماندیم یک وقت دیدیم که یک هوایمایی که مثل اینکه دارد از زمین بلند می‌شود از برابر ما گذشت و کمی بعد یکی از محافظان من فریاد کرد «بمب انداخت» «بمب انداخت» و به اصطلاح هرکس به طرف پناهگاه دوید اما چون فاصله دور بود دیدیم بمب در آن فاصله که ما بودیم به زمین نمی‌خورد در نتیجه من همانجا ماندم و کمی بعد همان محافظ گفت زدند، زدند، سقوط کرد. بعد رفتیم با اتوبوس ببینیم که کجا سقوط کرد یک مسافتی هم رفتیم بعد گفتند اگر سقوط کرده باشد در دامنه‌های کوه سقوط می‌کند در نتیجه بازگشتیم. دوباره سوار هوایما شدیم باز راه افتادیم و مسافتی هم آمد مدتی در هوایما نشستیم گفتند قرمز است و در قزوین دو هوایما پیدا شده است. میگ عراقی بود آنکه ما دیدیم توپولف بود به هرحال هوایما را بردند به یک جای دیگر که درخت بود و باز ما پیاده شدیم و به نظاره آسمان مشغول شدیم که این هوایمای دوم بیاید. مدتی هم آنجا بودیم. اطلاع دادند که بله در قزوین یکی را زدند و در نتیجه خطر رفع شده و وضعیت سفید است. تا اینجا اگر اولی هم واقعا سقوط

کرده باشد در آغاز سفر از یک فرودگاه پرخطر دو تا هواپیما ساقط شده بود سوار هواپیما شدیم و حرکت کردیم به طرف تبریز. وقتی رسیدیم گزارش دادند که همین الان پالایشگاه تبریز را بمباران کردند. به تبریز رسیدم در فرودگاه افراد نیروی هوایی بودند آقای مدنی عالم شهر و آقای موسوی بودند با آن‌ها مقداری خوش و بش کردیم از این وضعیت قرمز و سفید و اینکه تا اینجا سفر دو تا هواپیما را زدند. بعد سوار هلیکوپتر شدیم رفتیم به بازدید پالایشگاه دور اول را زد ما دیدیم که کجاها را زده‌اند و دور دوم را داشت می‌زد که گفتند وضعیت قرمز است. بعد ما را بردند در یک بیابانی به زمین نشستیم از هلی‌کوپتر بیرون آمدیم و باز به آسمان چشم دوختیم مدتی آنجا ماندیم خبر دادند که آن هواپیما را هم ساقط کردند و این شد ۳ تا. تا به اطاق عملیات برسیم چهارمی را هم ساقط کرده بودند. پس این حرکت در مبداء و مقصد با سقوط ۴ میگ همراه بود. می‌شود گفت که سفر پربرکتی بود گرچه آن‌ها که زده‌اند مردم پرتلاش و مخلص و ماهری بودند. پس از آن از جاهایی که با بمب زده بودند دیدن کردیم و یک به یک مراکز عملیاتی را دیدم و با آن‌هایی که عملیات دفاع زمین به هوا را اداره می‌کردند گفتگو کردیم. بعد دوباره به مرکز فرماندهی نیروی هوایی آمدیم تا ۱۲ شب خبرهای مختلف را از جاهای مختلف گرفتیم و معلوم شد که تا آن وقت ۹ هواپیمای دشمن سرنگون شده است یعنی تا آن وقت ۶ تا تأیید شده بود و ۵ تای آن تأیید نشده بود روز بعد ما فهمیدیم که ۹ تایش تأیید شده، آن شب را در جمع خلبان‌ها خوابیدیم و البته خواب دراز و طولانی نبود به لحاظ اینکه ساعت ۴/۵ اطاق‌ها به کار افتاده بود و صداها بلند شده بود و دیگر بیش از آن نمی‌شد خوابید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۳)

(روز ۵۹/۷/۱۷)

«من از شما [نظامیان] هیچ بهانه‌ای نخواهم پذیرفت بروید و نیروهای خودتان را آماده کنید. این نیروها باید بروند و پیروز شوند و هیچ چاره دیگری ندارند ما نمی‌توانیم انهدام کشورمان را بپذیریم و هرکس از جنگ فرار کند در اسلام حکمش اعدام است و دادگاهی در کار نیست پس باید بروید و عمل

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۵۵

کنید و فکر شکست را از مغز خود بیرون بیاورید و هرکس فکر شکست دارد استعفا دهد و برود بیرون و آن‌ها که به فکر پیروزی هستند بمانند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۹)

روز ۵۹/۷/۱۸

«شب دیروقت فلاحی تلفن کرد و دو خبر داد. یکی درباره خرمشهر که هوانیروز، یعنی نیروی زرهی هوایی وابسته به نیروی زمینی که هلیکوپترهای ما هستند، در بین خرمشهر و شلمچه پاکسازی کرده‌اند و دویست نفر از دشمن را کشته‌اند و ۱۹ نفر را با هلیکوپتر نشسته و اسیر کرده‌اند و تجهیزات دشمن را هر چه بوده زده‌اند و نابود کرده‌اند. در این جنگ خوزستان این نیرو هنرنمایی‌های شگرفی از خود بروز داده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۹)

روز ۵۹/۷/۲۲

«اول شب به جبهه رفتیم، اما نتوانستیم زیاد جلو برویم و تنها عایدی ما از این جبهه رفتن این بود که اول از بالای سر اتوبوس یک صدایی مثل غرش هواپیما وقتی از نزدیک پرواز می‌کند، شنیدیم که معلوم شد گلوله‌های توپ کاتیوشاست که از بالای ما سر ما رد می‌شود. از هر سو تیراندازی می‌شد. صدا و روشنایی گلوله‌های توپ تنها چیزی بود که در بیابان شنیده و دیده می‌شد. تلفن‌ها پیاپی شد. گفتند دشمن خیابان طالقانی خرمشهر را هم تصرف کرده است. لذا درصدد تدارک نیرو برای آن‌ها شدیم. از هر جا که شد و به هر ترتیب که توانستیم و وعده شد که تا فردا نیرویی برای آن‌ها برود. از نو با نظامیان صحبت کردم و قرار شد که لحظه حمله را به جبهه اطلاع بدهند. با دلی مسئلت‌جو، پرسشگر از خدای بزرگ در تاریکی به رختخواب رفتم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱)

روز ۵۹/۷/۲۳

«قبل از نماز صبح ساعت ۴/۵ صبح بود که از آبادان زنگ زدند که دشمن در آستانه شهر است، خدایا این مقامت را، مقاومت طولانی این دو شهر را دشمن می‌خواهد بشکند. آن‌ها می‌گفتند چرا قوای زرهی نمی‌فرستید و من می‌گفتم که شما مقاومت کنید و ما امیدواریم دشمن را بشکنیم. مقاومت کنید

و مقاومت کنید، برای یک مسئول هیچ لحظاتی مشکل تر از این لحظه‌ها نیست. باید با توجه به همه نتایجی که نابرابری نیروهای مهاجم و مدافع به بار می‌آورد، همچنان به مقاومت اصرار ورزید. کمی بعد امام جمعه شهر تلفن کرد و من به او هم گفتم امیدواریم بتوانیم کاری بکنیم، اما شما باید مقاومت کنید. بعد از نماز صبح از وضع جبهه‌ها پرسیدیم، هنوز حمله شروع نشده بود. ساعت ۶ صبح نیروهای ما دست به حمله زدند. ساعت ۸ دو ساعت از حمله ما گذشت و خدا می‌داند که بر ما چه گذشت. هر لحظه به انتظار خبر بودیم که نتیجه حمله چه می‌شود. شورای دفاع در چنین محیطی تشکیل شد، اما یک در میان از آبادان-خرمشهر و تهران خبر بود، می‌رفتیم و می‌آمدیم برای اینکه نیرو به اینجا و آنجا برسانیم و کاری بکنیم.» (انقلاب اسلامی، ۱/۸/۵۹)

«از آنجا به دیدار زخمی‌هایی که تازه از جبهه می‌آوردند، رفته به اتاق عمل رفتم و تصدیق می‌کنم که جراحی شجاعت بسیار می‌خواهد. دیدن آن منظره‌ها و با خونسردی تمام به کار پرداختن و آن‌هم پشت سرهم، شجاعتی عالی لازم دارد و من به جراحان گفتم شما دل شیر دارید. از بیمارستان که بیرون آمدم، جوانی که با آمبولانس زخمی می‌آورد گفت که در سرپل کرخه ازدحام است، چرا نیروی هوایی ضربه‌های کاری نمی‌زند. البته من به او جواب دادم که من الان در جمع نیروها بودم، شما از دور می‌نگرید و هنرنمایی‌های آن‌ها را نمی‌بینید تا بگویید. به هر حال ساعت ۳ معلوم شد که مقاومت دشمن زیاد شده است و پیشرفت نیروهای ما در یک قسمت متوقف شده است. درباره امکانات ادامه پیشروی چون پس از تپه‌ها دشت است، با فرماندهان صحبت شد و بالاخره به مرکز فرماندهی رفتیم که در آنجا هم نماندیم و به جبهه رفتیم. در جبهه در محلی که دیده‌بان‌ها مشغول بودند با دوربین نگاه کردیم جز گلوله‌های توپ که به زمین می‌خورد و دود بلند می‌کرد من چیزی از دشمن ندیدم. آن‌ها هم متقابلاً تیر می‌انداختند و در اطراف ما به زمین می‌خورد و خاک برمی‌خاست. در سنگری نشستیم و بعضی از فرماندهان آمدند و گزارش جبهه را دادند. لحظاتی بود میان بیم و امید. یک خبر بیم ایجاد می‌کرد و یک خبر امید. هوا داشت تاریک می‌شد که ما بازگشتیم. در راه یک هلیکوپتر که از

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۵۷

بازدید جبهه‌ها آمده بود، دیدیم از سرهنگی وضع را پرسیدیم، گفت وضع نیروهای ما خوب است و مواضعی را که بدست آورده بودند خوب و قابل دفاع است و ما وضع را خوب یافتیم. امیدوار شدیم و به راه ادامه دادیم تا شهر. در شهر سرهنگ آژین که با هلیکوپتر برای بازدید عملیات بالا رفته بود آمد و وضع نیروها را برای ما شرح داد. بعد فلاحی و ظهیرنژاد آمدند و تا نیمه شب گفتگوهای مختلفی در میان آمد. آن‌ها می‌گفتند تا فرمانده لشکر نیاید و گزارش کار خود را ندهد ما نمی‌توانیم درباره دنباله کار تصمیم بگیریم. بالاخره به اتفاق فرمانده هوانیروز و فرمانده نیروی هوایی نشستیم و بعضی از کارهایی را که باید از اول بشود را مشخص کردیم. این بحث تا ۱۲ نیمه شب ادامه پیدا کرد، در این فاصله نیز با سرهنگ فروزان فرمانده کل ژاندارمری که اینک در خوزستان است و دفاع از شهرهای آبادان و خرمشهر را سامان می‌دهد گفتگو کردیم. قرار شد که نیروهای تازه نفس که یک قسمت از آن به اهواز رسیده بودند را به این دو شهر منتقل کند و مقاومت را ادامه بدهند امشب هم به این ترتیب به پایان رسید تا فردا چه شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱)

گزارش روز ۵۹/۸/۲۴

«ساعت ۸ به قرارگاه عملیاتی رفتیم و در آنجا از فرماندهی در مورد چگونگی وضع جبهه‌ها سوال کردیم. گفتند پیشرفت نیروهای ما خوب است. ساعت ۹ وضع بهتر بود. فرمانده هوانیروز آمد و گزارشی داد که حکایت از توقف در یک قسمت از جبهه می‌کرد. بعد اطلاعاتی آمد که معلوم کرد نیروهای ما در حال پیشرفت هستند. بعد فرمانده نیروی زمینی و جانشین رئیس ستاد آمدند و به خلبان‌ها گفتند، همان‌طور که دیروز رئیس‌جمهوری گفت امروز روز هنر است، روز حماسه است و روز کار معمولی خوب نیست. روز مافوق و تا حد مافوق تصور بشری کار کردن است. باید دشمن را بزیند. بالاخره نزدیک ساعت ۱۱ من به جمع خلبانان نیروی هوایی و هوانیروز رفتم. از آن‌ها که می‌نشستند اخبار جبهه را می‌پرسیدم و از آن‌ها که می‌خواستند پرواز کنند هنر می‌خواستم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱)

روز ۵۹/۷/۲۵

«امروز صبح روحانی فداکار و با گذشت یعنی آل اسحاق آمد و اطلاعاتی آورده بود و من فوراً دادم پیگیری کردند و آن اطلاعات تبدیل شد به مختصات یک نقطه روی نقشه و نیروی توپخانه ما آن مختصات را کوید و امشب دیده بان‌ها می‌گفتند یک گردان دشمن ضربه سخت و مهلک و نابودکننده‌ای دیده است. همین طور به مرکز فرماندهی نیروی هوایی رفتیم. در آنجا اطلاعاتی که پی در پی می‌آمد در حضور من به مختصات تبدیل می‌شد و به خلبان‌ها داده می‌شد و آن‌ها هم به آن سو می‌پریدند. امیدوارم از فردا سیستم کسب اطلاع و ارزیابی و تبدیل آن به هدف تکمیل بشود و ما بتوانیم به سرعت روش‌های ضربه زدن به دشمن را به نحو کاری بدست آوریم. اما بسیار متأسفم که چرا از ابتدا به محل نیامدم و لاقلاً در این زمینه که از من کاری ساخته بود و ورزیده بودم کمک‌های لازم را نکردم. در جاهای دیگر هم کارهای بسیار بود و ما باید به همه این کارها می‌رسیدیم به هر حال شاید این کار از آن‌ها واجب‌تر بود. البته احتمال من این نبود که نظام کسب اطلاعات و ارزیابی اینها تا این حد ضعیف باشد و جنگ تقریباً در تاریکی انجام بگیرد. به هر حال امروز مقداری بر امیدواری من افزوده شد. خبرهایی هم که از آبادان و خرمشهر می‌رسد دلگرم‌کننده بود. دیروز خبرها مأیوس‌کننده بود، دیشب گفتم که سرهنگ رضوی چه می‌گفت و شیبانی چه می‌کرد. امروز همان سرهنگ نزدیک ظهر تلفن کرد که دیشب بر اساس امر شما من بچه‌ها را جمع کردم برای‌شان صحبت کردم و به خرمشهر حمله کردیم و دشمن را عقب راندیم. باز می‌گفت که نیروی کمکی شما هنوز نرسیده است. بعد آقای هاشمی رفسنجانی تلفن کرد و من گفتم که حالا داریم مقداری کار را روی علم و اطلاع انجام می‌دهیم نتایج هم خوبست. گفت که هزار نفر از اهواز به آبادان و خرمشهر رفته‌اند و کمی خیال من راحت شد. اما شب سرهنگ فروزان فرمانده کل ژاندارمری صحبت کرد که یک گردان پیاده زرهی به خرمشهر می‌برد. گفتم هزار نفری که امروز رفتند چطور شد؟ گفت ما کسی را ندیدیم. پیش از این هم یک نوبت قرار بود ده هزار نفر از تهران به خرمشهر ببرند، شد ۵ هزار و شد ۵۰۰ تا و هنوز هم یکی از آن‌ها به خرمشهر نرسیده است. به هر حال

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۵۹

غرضم این است که مشکل نیرو را به میدانی فرستادن که منتهای فداکاری را طلب می‌کند. بنابراین مقاومت این دو شهر قهرمانی است. امروز رضوی می‌گفت بسیاری از تکاوران، دانشجویان دانشکده افسری، فرمانده توپخانه، معاونان ژاندارمری کجا جزء شهید شدگانند و بسیاری شهید شده‌اند در حقیقت زندگی واقعی را آن‌ها یافته‌اند. من به او قول دادم که امشب به همان طریقی که او پیشنهاد کرده است، امشب حتماً نیرو به خرمشهر برود. اما بیلان کار نیروی هوایی و هوانیروز امروز فوق‌العاده عالی بود. توپخانه هم بیلان کارش عالی بود و خسارتی که به دشمن زده‌اند خیلی زیاد است. هم در ناحیه خرمشهر و آبادان و هم در ناحیه دزفول. شب کسانی را که آل‌اسحاق فرستاده بود آمدند و اطلاعات جدیدی آورده بودند. باز چند محل با ارزیابی این اطلاعات معین شد که فردا اول وقت به آن‌ها حمله می‌شود. اگر چند روز بر این قیاس عمل کنیم، ضعف دشمن بلکه کلی بشود و وقتی نیروهای ما حمله می‌کنند، ما قادر بشویم دشمن را از سرزمین خودمان برانیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۳)

روز ۵۹/۸/۳ (روز اشغال خرمشهر)

«شب پیش را تقریباً بی‌خواب گذراندم. پی در پی از آبادان تلفن می‌شد که خرمشهر تمام شد، سقوط کرد و نیرو می‌خواستند و من کماکان آن‌ها را به استقامت می‌خواندم. البته نمی‌توانستم در تلفن بگویم که برای فردا چه برنامه‌ای داریم. شب به سختی گذشت ساعت ۴ صبح نیروهای ما در محور ماهشهر-آبادان به دشمن حمله کردند در این حمله کامیاب و ناکام بودند. طبیعی است که تا عصر هم من گرفتار این جبهه بودم و زمان به زمان اطلاعات راجع به آن‌را می‌خواستم اینک پیش از اینکه به مسائل دیگر بپردازم سرانجام این جنگ را که دو روز بعد با جزئیات گزارش کرده‌اند یک جا می‌گویم. در ساعت ۳ بعدازظهر آتش دشمن قطع می‌شود و دشمن از منطقه رانده می‌شود. اما نیروهای ما هم بر اثر خستگی زیاد از حد از پا درمی‌آید، یعنی رمق را از دست می‌دهد و نمی‌تواند بماند و زمین را نگهدارد و هر دو طرف زمین را خالی می‌کنند. به یک نسبت هر دو نیروی ما و خصم ضعف

۱۶۰/اولین رئیس جمهور و جنگ

مشابهی داشتیم. هیچکدام از ما نتوانستیم نیروی احتیاط در محل داشته باشیم و به موقع وارد عمل کنیم و کار را یکسره کنیم. البته ضعف ما بیشتر بوده است برای اینکه وقتی نیروهای ما ناگریز آن منطقه را ترک گفته‌اند روز بعد دشمن توانسته است آن منطقه را در کنترل بگیرد و در خود خرمشهر نیز مواضع جدیدی را اشغال کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۲)

گزارش ۵۹/۸/۴

«صبح با اخبار جنگ در جبهه‌ها برخاستیم و از محل اقامت خود به پادگان دزفول و از آنجا هم بعداً به شهر دزفول که شب گذشته مورد اصابت موشک قرار گرفته بود رفتیم و از محل اصابت موشک‌ها دیدن کردم. احساسات، هیجان و تعصب مردم بیش از حد و توصیف ناپذیر بود. هم عصبانیت بود هم تصمیم بود و هم تأثر از این جنایت بود و هم تلخی، و اظهار آگاهی از رفتارهای نادرستی بود که ما را در چنین وضعی قرار داده است. شعارها گویای واقعیت کلماتی بود که من بارها با آن حالت مردم را توصیف کرده‌ام. شعارهایی که می‌دادند و حرف‌هایی که می‌زدند تا حدودی ضبط شده است و به وضوح بیانگر واقعیتی است که من آن را هم اکنون توضیح دادم. در عین حالی که فریاد می‌زدند ما می‌دانیم با شما چه می‌کنند، و چه بر سر کشور می‌آورند، فریاد برمی‌آوردند، موشک، جواب موشک و از ما می‌خواستند که به دشمن ضربه بزنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۳)

روز ۵۹/۸/۶

«به مادر سعید محبی تلگرافی فرستادم و در این تلگراف گفتم ایران شاهد پیروزی وجود مادری چون توست که فرزند خود را از انگلستان به ایران می‌آوری و به جبهه می‌فرستی و اصرار می‌ورزی که او را در خطوط مقدم جبهه به نبرد وادارند. ایران با وجود این روحیه شکست نمی‌خورد و به دلیل همین روحیه در مادران و فرزندان ما در جبهه‌هاست که ما پیروز می‌شویم. تاریخ ما دوران‌های مختلف به خود دیده است. در آن دوره‌هایی که حیات ملی ما به خطر افتاده این گونه مادرها پیدا شده‌اند و فرزندان خود را به تلاش و مبارزه و جانبازی و فداکاری برای نجات میهن برانگیخته‌اند و به یمن این

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۶۱

تلاش‌ها و فداکاری‌ها و ایثارها بوده که میهن ما برپا مانده است و امروز نیز برپا می‌ماند. این نامه را به صورت تلگراف برای او فرستادم. بعد ما وقتی می‌خواستیم ماهشهر را ترک کنیم جنازه سوخته دو خلبان سوخته هوانیروز را آورده بودند آن‌ها را در پتو پیچیده بودند. وقتی پتو را کنار زدند منظره‌ای که دیدم وصف نکردنی است. از انسان مشتی بیش نمانده بود کباب شده خدایا ما در برابر این‌ها مسئولیم. سیاست ما، تدبیر ما، نحوه اداره امور کشور از جانب ما، اینهاست که وظایف آن‌ها را معین می‌کند. آیا آن‌ها باید تاوان نادانی‌ها را بپردازند؟ آن‌هم به این شکل؟ این است آن سوالی که هر مسئولی باید از خود بکند به این دلیل است که مسئولیت یک مسئول سنگین‌ترین مسئولیت‌هاست. در اینجا آقای موسوی اردبیلی دادستان کل آمده بود و می‌گفت که نزد امام رفته است و دو سه مطلب را گفتگو کرده است. یکی اینکه بگومگوهای هست، شایعاتی هست که فرماندهان ارتش اهمال کرده‌اند، کم کرده‌اند، زیاد کرده‌اند، و بیشتر از اینها، خیانت کرده یا می‌کنند. او گفت من به امام عرض کردم که من هم در اینجا و هم در قیامت شهادت می‌دهم که من به غرب کشور رفتم و تحقیق کردم هیچ اثری از اهمال و خیانت ندیدم. آن‌ها از جان و دل کار می‌کنند، اشکالات هست اما تلاش و ایثار هم هست. امام گفته‌اند آقای خامنه‌ای هم همین مطلب را گفته است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۴)

روز ۵۹/۸/۷

«بعدازظهر امروز از مراکز توپخانه بازدید کردیم و اگر بخواهیم آتش آغاز جنگ را با آتش توپخانه فعلی مقایسه کنیم، مقایسه فنیجان و فیل است. توانایی امروز آتش توپخانه ما به لحاظ آمادگی رزمی خدمه توپ و استخدام استعدادها چندین و چندبرابر آغاز جنگ است. از نظر آماده کردن افراد ذخیره برای رزم نیز در مدتی که این کار انجام گرفته، کار فوق‌العاده خارج از حد و اندازه‌ای است. در این بازدید من از فرماندهان خواستم که پی‌درپی شیوه‌های جدیدی به آزمایش بگذارند و بهترین شیوه را برای زبون کردن دشمن بیابند. به آن‌ها یادآور شدم که سرداران بزرگ جنگ‌ها به ابتکارهایشان مشخص شدند و می‌شوند و نه به اجرای قوانین معین و مرسوم. در یک جا یک سرگرد

۱۶۲/اولین رئیس جمهور و جنگ

تویخانه پیشنهادی ارائه داد که جالب بود و امیدواریم این پیشنهاد اجرا بشود و بالاخره راه کار مناسب با این جنگ بدست آید. بعد از این بازدید به بازدید گروهی از اهل فن و کسانی که از تعمیرکاران بودند و از قم آمده بودند پرداختیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۸)

روز ۵۹/۸/۸

«صبح به بازدید آموزش نظامی رفتیم و از وضع آموزش سربازان و درجه داران بازدید کردیم که قرار شد سه روز بعد مجدداً برویم و میزان پیشرفت را ببینیم، از آنجا به محل استقرار تیپ دزفول رفتیم و درباره تجربه های حاصل از جنگ از آغاز تا این زمان به تفصیل سوال و جواب کردیم. در اینکه چگونه شده است که دشمن توانسته است از معبر «عبوت» بگذرد و داخل بشود سوال کردیم برای جواب در آن موقع فرمانده نبود، یک سرگرد مخابرات که در نزدیکی کرخه یک دست خود را هم از دست داده است. فرماندهی داشت و توانا به دادن این توضیح نبود و این همان مسئله است. فرد مکتبی که تخصص این کار را نداشته باشد، نمی تواند و نباید آن کار را بپذیرد ولی خوب همان داستان بلایی که بر سر لشگر خوزستان آورده بودند و چگونگی پراکنده کردن تانک ها و بالا رفتن ضربه پذیری آنها طرح شد و اینکه فرماندهی نتوانسته است بعد از وارد آمدن ضربه های اول لاقل در هنگام عقب نشینی نیروهای خود را در یک جا متمرکز کند و این ضربه دومی کاری تر از اولی بوده است. همین پراکندگی به علت ضعف فرماندهی موجب شده که در هنگام عقب نشینی هم ادامه پیدا کرده و مقدار زیادی از توانایی های رزمی آن تیپ کاسته و تانک های آن را دشمن چندتا چند در دست از بین برده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۲)

روز ۵۹/۸/۹

«صبح نامه ای به امام نوشتم مفصل و دردآلود. آنچه را که به نظرم در صلاح دین و انقلاب و کشور بود پیشنهاد کردم. در همین وقت اخبار از خوزستان پشت سرهم می رسید که دشمن در ناحیه دزفول حمله کرده است دو لشکر داشت یک لشگر سومی را هم وارد منطقه کرده است و با این لشکر حمله

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۶۳

کرده است. موج اول حمله پیاده نظام با ۵۰ تا ۶۰ تانک و خودروهای زرهی دیگر، دشمن را عقب زده بودند. اما ظهر به ما گفتند که موج دوم حمله را با ۲۰۰ تانک و نفربرهای زرهی از ساعت ده شروع کرده‌اند و تمایل فرمانده منطقه این بود که ما در منطقه باشیم. پس ما برای شرکت در جلسه شورای دفاع نماندیم و به خوزستان آمدیم. به محض ورود به جبهه رفتیم، اول به مقر فرماندهی لشکر رفتیم و از فرمانده لشکر گزارش وضع را گرفتیم. جنگ بود و دشمن تلفات سنگین داده بود. یک کوشش سومی هم برای حمله کرده بود که مشغول بودند و آن‌ها را می‌زدند. روحیه‌ها به قدری خوب و عالی بود که من گفتگوی کسانی را که در خط اول جبهه بودند در بی‌سیم می‌شنیدم که یکی می‌گفت ۵ تانک دارد پیش می‌آید، دیگری می‌گفت بگذار بیاید به تیررس برسد که دخلش را بیاوریم. این روحیه همان روحیه‌ای است که من منتظر پیدایش آن بودم و امیدوارم به ایجاد آن موفق شده باشیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۹)

روز ۵۹/۸/۹

«... بعد که به خطوط اول جبهه رفتیم دیدیم که در این جنگ یک روح مقاوم ستیزگر توانایی بروز کرده است. دشمن تا جایی آمد که سر نیزه‌های سربازان ما در شکم‌های آن‌ها فرو رفت که حد اعلائی آن استقامت یک نیروست. یک فرمانده (آن‌طور که فرماندهان به من می‌گفتند) از نیروی تحت فرماندهی خود توقعی تا این حد نمی‌تواند داشته باشد که دشمن تا جایی پیش بیاید که مدافع برای عقب زدن او سر نیزه به شکمش بکند و این‌ها یک وجب عقب ننشسته بودند. بنابراین ما می‌توانیم بگوییم که در نیروی زمینی ما هم همان روحیه تهاجمی که در هوانیروز و نیروی هوایی وجود داشت و دارد، بوجود آمده است. علاوه بر این‌ها گروه‌هایی که در شب عمل می‌کنند و کارشان ضربه و دستبرد است موفق شده‌اند از همین لشکر یک آتش‌بار کاتیوشای دشمن را با نفراتش نابود کنند و فرمانده آن را که یک سرگرد عراقی بود دستگیر کرده و آورده بودند. که این هم خود یک نمونه عالی از روح تهاجمی و مهارت نظامی است. در اینجا همکاری سپاه و ارتش که تحت نظر

خود من انجام گرفته است و از ابتدا خودم به آن‌ها گفتم که آرام آرام پیش بروید، چون همکاری و تفاهم مهم‌تر از نتایجی است که در روزهای اول انتظار داشتیم. در همین روز در جبهه آبادان نیز نیروهای ما موفق شدند دشمن را که مشغول پل‌زدن بود درهم بشکنند و موافق اطلاعاتی که گرفتیم حدود ۲۰۰ نفر بلکه بیشتر تلفات وارد کردند و در نتیجه دشمن در کار خود موفق نشد. پس در اینجا هم ضربه‌ها به دشمن کاری بود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۰)

روز ۵۹/۸/۱۰

«صبح تا ظهر با جانشین رئیس ستاد، فرمانده نیروی زمینی فرمانده ژاندارمری و طراحان طرح‌های نظامی بحثی درباره دستورالعمل کلی جنگ داشتیم و حدود و ثغور این دستورالعمل معلوم شد. بعد برای بازدید از جبهه‌ها رفتیم که این بازدید را تا تاریخ شدن هوا ادامه دادیم. شب جلسه شورای نظامی تشکیل شد و گزارش روز را دادند. امروز هم در جبهه آبادان و هم در جبهه دزفول ضربات کاری به دشمن وارد آمده بود و فرماندهان نیروی هوایی و هوانیروز می‌گفتند، مدت‌های دراز بود که این‌طور به دشمن ضربه نزده بودند. در این موقع امام جمعه اهواز، آقای بهشتی و آقای ربانی املشی آمده بودند که در مسائل گوناگون بحث کردیم. از جمله درباره اینکه باید میزان اعتماد را افزایش بدهیم تا دل‌های نیروهای ما به هم نزدیک شود و در جنگ موفق بشویم من به آن‌ها گفتم که باید پیش از همه با روحیه تفوق طلبی مبارزه کرد. باوندپور افسر قابلی که در اینجا بی‌دلیل دستگیر شده بود هم امروز آمده بود که ابتدا هم جرأت نمی‌کرد که بگوید ولی بالاخره گفت که چه کسی زندگی من و زن و بچه‌هایم را تأمین خواهد کرد. بعد پای خودش را نشان داد که با کمال تأسف رفتار غیرانسانی با او شده بود. با این حال او آماده جنگ بود و نشان می‌دهد که اعتقاد او تا کجا استوار است. فرمانده سپاه دزفول هم بر این عقیده بود که او باید در این منطقه به لحاظ دانش نظامی و توانایی فرماندهی‌اش فرمانده بشود این‌هاست اموری که متأسفانه در گذشته کرده‌ایم و حالا سزای آن‌ها را دریافت می‌داریم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۱)

روز ۵۹/۸/۱۳

«امروز صبح از یک تعمیرگاه و آمادگاه دیدن کردیم کوشش و تلاشی که در همه جا انجام می‌گیرد تا ابزارها، خودروها، تانک‌ها، توپ‌ها و سایر اسلحه‌ها آماده استفاده بشوند، کوششی است از روی خودجوشی، ایمان و علاقه و تلاشی است که ما برای ایجاد این حرکت کرده‌ایم، در نتیجه ابزارهای ما از پی هم آماده می‌شوند. در اینجا گروه‌های فن‌دان و فن‌شناس داوطلبانه آمده‌اند و کار می‌کنند. این بازدید تا دو بعدازظهر به طول انجامید. در این کارگاه‌ها ظرف ماه گذشته ۶۰۷ خودرو تعمیر و آماده شده است، بیشتر از حدود پنجاه تانک و توپ و سایر اسلحه‌ها هم تعمیر و آماده شده است، این تلاش در همه‌جا هست یک حاجی در اینجا بود که کارشان تراشکاری بود و بسیاری از قطعات را که ما نمی‌توانیم از خارج وارد کنیم او داوطلبانه آن‌ها را تعمیر می‌کند و عیناً از روی آن‌ها چند نمونه را به من نشان داد. اگر این جنگ همین روح ابتکار را برانگیزد و عمومیت پیدا کند و مردم در هم جا خودشان در پی ساختن آن چیزهایی باشند که از خارج وارد می‌کنند، ما باید بگوییم که توانسته‌ایم به جای زیان در جنگ سود ببریم و این استعدادها و نیروهای نهفته را بکار بگیریم. به دلیل همین کارهاست که ما توانسته‌ایم نه تنها جای ابزاری که در جنگ از دست می‌دهیم پر کنیم بلکه ابزار جنگی خودمان را چند برابر کنیم. اما این حاجی سرگذشتی هم داشت که برای ما گفت نامه‌ای را نشان داد که فرماندار شهر به او نوشته است که حاجی فلان، شما در رژیم سابق ۲۰۰۰ تومان چک به نفع بنیاد فرح کشیده‌اید که صرف امور خیریه بشود، لازم است که (درست یادم نیست) مثلاً ۶ هزار تومان به حساب فلان بریزید (حساب مستضعف یا غیرمستضعف) وگرنه تهدید کرده بود که این داستان را عیان خواهیم کرد و برای تو اسباب زحمت درست خواهند کرد. می‌گفت خوب در رژیم سابق هم با من همین رفتار را کردند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۴)

روز ۵۹/۸/۱۶

«صبح قبل از رفتن به تهران خبر دادند که دشمن به دزفول حمله کوچکی و یا حمله را شروع کرده است. البته باید بگوییم که در این منطقه باریدن باران

آغاز شده است و این برای دشمن که فقط می‌تواند از راه زمین با ما بجنگد خوب نیست. در هر حال به تهران رفتیم. به منزل امام رفتیم. به ایشان گفتم که وضع نیروها در حال بهبود است. امکانات تازه‌ای را که بوجود آمده است به او گفتم و گفتم که اگر ما را به حال خود بگذارند و نیروهای مسلح را به حال خود بگذارند و روحیه‌ها را خراب نکنند، ما موفق و پیروز می‌شویم اگر بخواهند به طور مرتب روحیه‌ها را خراب بکنند ما پیروز نمی‌شویم و شکست می‌خوریم و این شکست سرنوشت ایران را دگرگون خواهد کرد.

ایشان گفتند که نه، شما مطمئن باشید که قدر زحمات شما معلوم است و آن‌ها هم که برای انجام کاری به اینجا آمده‌اند. گفتم که یک عده رفته‌اند آنجا و فداکاری می‌کنند و شما هم اینجا نشسته‌اید و نقشه می‌کشید. به هر حال من به ایشان گفتم این عده علاوه بر اینکه نشسته‌اند و نقشه می‌کشند اسباب و مقدمات ضعف را هم خودشان فراهم آورده‌اند و مقصر این وضع آن‌ها هستند و متهم آن‌ها هستند. حالا این‌ها طلبکار هم شده‌اند و می‌خواهند به خیال خودشان فرصت را مغتنم بشمارند. این را به شما بگویم اگر این‌ها موفق بشوند و تزلزلی در این روحیه‌ای که الان بوجود آمده بوجود بیاورند، قطعاً نیروهای مسلح ما کارایی خودشان را از دست خواهند داد و شکست حاصل خواهد شد و این شکست به قیمت سنگینی برای کشور تمام خواهد شد. آنقدر قیمتش سنگین است که نمی‌توانم تصور کنم که اثر این شکست چقدر وحشتناک خواهد بود. حال اینکه ما کاملاً دشمن را مهار کرده‌ایم و می‌توانیم امیدوار باشیم که پیروز می‌شویم. از پیش امام بیرون آمدم و ایشان اطمینان دادند که شما نگران نباشید، هیچ نگران نباشید و بکار مشغول باشید، کوشش کنید و انشاءالله خداوند به شما پیروزی می‌دهد و نگران این حرف‌ها نباشید و این‌ها اثر نمی‌کنند. خدا کند که این‌طور باشد و این کارها اثر نکند و ما بتوانیم که این جنگ را به پیروزی برسانیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۹)

روز ۵۹/۸/۱۷

«صبح وزیر خارجه کوبا آمد به همراه او عده زیادی هم آمدند. وزیر خارجه کوبا گزارش سفر خودش به بغداد را داد و گفت به اینکه به یمن تلاش عظیم

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۶۷

شما و ایستادگی غیرقابل وصفی که از خود نشان دادید، دولت عراق اکنون دیگر آن ادعاهای سابق را ندارد و درحد معقولی حرف می‌زند که می‌توان گفت حاضر است قبل از مذاکره عقب‌نشینی بکند او ۴ ماده پیشنهاد داد که قرار شد در جلسه شورای عالی دفاع طرح بشود و جواب بدهیم. خود این معنی که وزیرخارجه کوبا می‌گفت و قبل از او هم دیگران می‌گفتند، نشان می‌دهد که کار و کوشش ما اگر برای بازیگران صحنه قدرت داخلی قدر و منزلت ندارد، در دنیا قدر و منزلت دارد و همه می‌دانند که با امکانات ما با وجود محاصره اقتصادی و ده‌ها مشکل داخلی و خارجی این مقاومت یک هنر و حماسه بزرگ زمان ماست. و صد افسوس که چشم تنگ و خردبین زورپرستان آن‌را نمی‌بینند. به هر حال ما در یک برهه سختی هستیم. اگر این برهه را به سلامت بگذرانیم و دشمن را مهار بکنیم دیگر ما را باکی از توطئه این گروه نیست و اعتنایی به جنگ روانی-سیاسی این‌ها نخواهیم کرد. البته این گروه خود قوه و قدرتی ندارند و گمان می‌کنم اگر هر روز گزارش‌های دروغ تهیه کنند و با تلفن و نوشته و حضوری به امام برسانند بالاخره آنچه نباید بشود خواهد شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲)

روز ۵۹/۸/۲۰

«اما عملیات نظامی امروز، امروز جهاد سازندگی دزفول و مردم شهر چند گوسفند و نقل و نبات برای تشویق خلبان‌های هوانیروز به لحاظ کار برجسته‌شان آورده بودند. بعد فرمانده عملیات در کرمانشاه یعنی سرهنگ عطاریان اطلاع داد که در آنجا هم دشمن تلفات سنگینی داده است. توپخانه ما که حالا با استفاده از تکنیک، فن و دانش بسیار خوب شده است و دقیق هدفها را می‌زند، امروز انبار مهمات دشمن و بسیاری نقاط حساس دشمن را زده است و بالاخره در ناحیه اهواز و آبادان لشکر مشهد پاکسازی را با موفقیت ادامه می‌دهد و غنائم جنگی مهمی به دست آورده است. بندر «فاو» را نیز توپخانه ما از آبادان جانانه کوبیده است. من حالا فهرست این ضایعاتی را که به دشمن وارد شده است در اینجا برای شما می‌آورم. تا شما بدانید دشمن وقتی متوقف شد نمی‌تواند هر روز این تلفات را تحمل کند و از پا در نیاید.»

۱۶۸/اولین رئیس جمهور و جنگ

- توپخانه ما در گیلان غرب یک آتشبار توپخانه و دو انبار مهمات دشمن را از بین برده است.

- در غرب اهواز در دب حردان و دب سلیمان ۴ تانک، ۱۰ تیربار و ۸۳ نفر کشته به دشمن خسارت وارد آمده است.

- در شمال شرقی آبادان نیروی ارتش ما با توپخانه خود تلفات سنگینی به دشمن وارد کرده است. دشمن تار و مار شده و آنچه به جای گذاشته است ۱۷ دستگاه لودر، ۵۰ دستگاه خودرو غالباً سالم، ۴۵ جسد غیر از زخمی‌ها و جسد‌هایی که با خودشان برده‌اند.

- هوانیروز ما در سرپل ذهاب ۳۵۰ نفر تلفات به دشمن وارد کرده است. در جبهه دزفول نیز ۱۲۰ نفر تلفات به دشمن وارد آمد و ۳ تانک و ۱۰ خودرو با نفرات و تعدادی بولدوزر و گریدر منهدم کرده و به غنیمت گرفته است.

- هوانیروز در غرب اهواز ۵ تانک و یک جیب فرماندهی را با سرنشینان از بین برده و ۵۰ نفر کشته و ۳۰ نفر زخمی هم به دشمن تلفات وارد آورده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۶)

روز ۵۹/۸/۲۲

«در بازگشت به دزفول واقعه‌ای برای فرمانده نیروی زمینی [ظهیرنژاد] پیش آمد به این ترتیب که شب دیرگاه مدت‌ها بعد از من به مقصد رسیده و یکی از همراهان خود را فرستاده بود تا به من اطلاع دهد که افراد بسیج اتومبیل او را متوقف کرده و از او کارت شناسایی خواسته‌اند او هم از آن‌ها خواسته بود که خود را معرفی کنند کارت شناسایی خود را نشان بدهند که ببیند کیستند و بعد به آن‌ها کارت شناسایی نشان بدهد. آن‌ها هم به جای معرفی خود و دادن کارت شناسایی با او با لحن بد و بی‌ادبانه‌ای صحبت کرده و او را پیاده کرده‌اند. او هم در پیاده‌رو خیابان نشسته است و گفته است باید بنشینم اینجا تا صبح بشود و مردم بیایند و ببینند نتیجه زحمت و خدمت برای جمهوری و کشور چیست این‌ها نمونه‌های دیگری است از همان بیماری کیش شخصیت و همان رفتار بر پایه قدرت که جوانانی که در این جا این عمل را انجام داده‌اند در حقیقت خواسته‌اند بگویند که زور آن‌ها بیشتر است و این رفتار

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۶۹

همان رفتار بیمارگونه‌ای است که در جامعه ما به علت حاکمیت استبداد وجود دارد. به نظر من مکتب توحید علاج این بیماری بزرگ اجتماعی است که مادر همه بیماری‌هاست بوده است. در حالی که این مسئله را به طریق دیگری هم می‌توانستند حل کنند، آن جوانان که البته در شب با فداکاری به انجام وظیفه حفظ امنیت شهر می‌پردازند، می‌توانستند سخن فرمانده را سخن حقی تلقی کنند و بگویند که چون شما فرمانده نظامی هستید- اگر نمی‌دانستید که او فرمانده نیروی زمینی است- و ممکن است مسئولیت حساسی داشته باشید و از طرف دیگر هم چون ممکن است ضد انقلاب و یا هرکس دیگری قصد استفاده از این فرصت‌ها را برای از بین بردن فرماندهان و مسئولان داشته باشند، ما خود را معرفی می‌کنیم و دیگر مسئله دنباله پیدا نمی‌کرد و برخورد بوجود نمی‌آمد که هیچ، بلکه صفا، اعتماد، صمیمیت و همدلی هم ایجاد می‌شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۹)

روز ۵۹/۸/۲۳

«صبح راهی تهران شدیم. در تهران کمی از ظهر گذشته بود خبر یافتیم نیروهای عراقی به سوسنگرد حمله کرده‌اند. این تقریباً سومین جمعه است که من به تهران بازمی‌گردم و در هر سه جمعه دشمن حمله می‌کند. بعد از ظهر هم جلسه‌ی شورای دفاع در زمینه تبلیغات خارجی و سیاست خارجی و ... رسیدگی کردیم و من برای رسیدن به مشکل سوسنگرد آمدم. در سوسنگرد نیروی نظامی مسئولیت جنگی نداشت. آنجا در حوزه‌ی ژاندارمری و سپاه پاسداران و عملیات غیرمنظم و بسیج و اینها بود. این حمله‌های دولت عراق هم در عین حال که نشانه کوششی است برای تحمیل فعالیت‌های جنگی و متناسب با ابتکارات نظامی اوست، می‌شود این‌طور تعبیر کرد که بهر حال حمله می‌کنند دیگر مثل سابق نیست و با مقاومت سخت روبرو می‌شوند و تلفات سنگین می‌پذیرد و می‌رود در جایی که فکر می‌کند توانایی نظامی ما ضعیف است و حمله می‌کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۰)

روز ۵۹/۸/۲۴

۱۷۰/اولین رئیس جمهور و جنگ

«اول وقت خیلی زود از سوسنگرد پرسیدم از هر سو دشمن حمله کرده و نیروهای ما به حد کفایت به جبهه نرسیده‌اند مطابق معمول خبرها ضد و نقیض‌اند. مقداری وقت با داد و بیداد درباره رساندن نیرو به این جبهه گذشت. بعد چند نفری آمدند برای کارهایی که به جنگ راجع می‌شود و یا نتایج و آثار و عواقب جنگ است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۱)

روز ۵۹/۹/۲

«امروز صبح برای بازدید نیروهای در جبهه و امکان اجرای طرح‌هایی که دیروز از آن صحبت کردم و تا شب را در جبهه‌ها گذراندم. در آغاز مدتی را در جبهه سوسنگرد در چادر فرماندهی به گفتگو و بحث درباره شکست حمله امروز دشمن و چه باید کرد پرداختیم. در حقیقت دیشب آن‌طور که فرمانده نیروی زمینی گزارش می‌کرد، از ساعت چهار صبح یورش خود را آغاز کرده بودند و هدف این حمله بنا به مدارکی که بدست آمده بود، این بوده است که بعد به اهواز سرازیر بشوند. تلفات دشمن بسیار سنگین بوده است. تا وقتی که من آنجا بودم خودروهای بسیاری را دیدم که پر از جنازه سربازان عراقی بود و تازه می‌گفتند صحرا از جنازه پر است، این‌طور که می‌گفتند شش یا هفت نفر بر هم سالم به غنیمت گرفته بودند، حدود ۲۲ تانک و نفربر را هم از بین برده بودند، حدود ده نفر هم اسیر زخمی گرفته بودند که علاوه بر اینها دو سیر سالم را پیش من آوردند، از نیروی مخصوص بودند، خودشان خواسته بودند که مرا ببینند، از آن‌ها پرسیدم در مقام توصیه این جنگ به شما چه می‌گویند؟ صدام در مورد دلیل اینکه با ما در جنگ هستید چه می‌گوید؟ گفتند به ما می‌گویند که ایران به عراق حمله کرده است و ما (عراقی‌ها) در مقام دفاع برآمده‌ایم و باید آنقدر بجنگیم تا ایران آتش‌بس اعلام کند. البته معلوم می‌شود که صدام آدم کذابی است و بسیار تأسف خوردم از اینکه جوانان را این‌طور می‌آورند و با تبلیغات دروغ به کشتن می‌دهند، برای مقاصدی که این‌ها می‌جنگند هیچ اطلاعی از کم و کیف آن مقاصد ندارد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۴ و ۱۲)

روز ۵۹/۹/۴

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۷۱

«صبح از خواب برخاستم سرماخوردگی هنوز همراهم بود، اما هوا هم آفتابی بود آقای خامنه‌ای و فرمانده نیروی زمینی آمدند. چون فرمانده نیروی زمینی شب پیش هم خیلی از روحیه عالی سربازان در جبهه تعریف کرد، ملاحظه سرماخوردگی را نکردیم و به جبهه رفتیم. به نقاط تازه‌ای در بلندی‌ها که نیروهای ما در آنجا مستقر شده‌اند رفتیم. این بازدید تا ساعت دو بعد از ظهر به طول انجامید. سنگر به سنگر با سربازان صحبت کردیم روحیه‌شان بسیار خوب و عالی بود به محل دیده‌بان‌ها رفتیم و از آنجا استقرار دشمن را دیدیم، دشمن نیز مشغول تیراندازی با خمپاره و توپ به همان محلی بود که ما از آن بازدید می‌کردیم چون بالا و پایین رفتن از سربالایی‌ها و در هوای آفتابی موجب عرق کردن زیاد شد به خود نوید دادم که سرماخوردگی خوب می‌شود، و گرمی محیط و صمیمت سربازان هم موجب فراموشی سرماخوردگی نیز شد. اما در مراجعت معلوم شد که نخیر، همین رفتن موجب تشدید سرماخوردگی شده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۴)

روز ۵۹/۹/۵

«امروز صبح به راه افتادیم و به ماهشهر برای بازدید از جبهه آبادان و خرمشهر رفتیم. سرماخوردگی هنوز برجا بود باز با همان فرصت‌های مسکن راه افتادیم این روز را به جبهه ماهشهر پرداختیم، از سپاه پاسداران، عملیات نامنظم و واحدهای توپخانه دیدن کردیم و مطابق معمول سنگر به سنگر رفتیم و یک به یک بازدید و گفتگو کردیم هوا که تاریک شد تا دیروقت شب هم در گرفتن اطلاعات نظامی و بحث درباره کالاهای نظامی گذشت و این روز هم به این ترتیب سپری شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۴)

روز ۵۹/۹/۶

با وجود اینکه مرض برجا بود، با همان قرص‌های مسکن راه افتادیم و به آبادان رفتیم در آنجا از همه خطوط مقدم جبهه بازدید کردیم. سرهنگ کهنتری را دیدیم و کار قهرمانی او و گردان او را هم دیدیم. از بهمنشیر گذشتیم و پس از بازدید از سنگرها به جلوترین سنگر با موتور رفتیم. در آنجا با سربازان و افراد بسیج نشستیم و گفتگو کردیم از آنجا به جبهه دیگری رفتیم که افراد

کمیته‌های تهران بودند. با آن‌ها در سنگر ناهار خوردیم و یکی از آن‌ها گفت که آقا ببینید در اینجا یک سرباز نظامی هست؟ من به او گفتم که از مرز آذربایجان غربی تا خلیج فارس جبهه عمومی دشمن است. یک جا شما هستید یک جا مردم عادی و بسیج، یک جا سربازان و یک جای دیگر سپاهیان انقلاب شما ببینید عرض و طول جبهه آنان چه میزان است و شما چند نفرید؟ بقیه این جبهه گسترده را چه کسانی حفاظت می‌کنند؟ چرا اجازه می‌دهید این مطالب نادرست را به شما القاء کنند و در شما نسبت به هم سوءظن بوجود بیاورند؟! (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۴)

روز ۵۹/۹/۷

«صبح از آبادان به ماهشهر و از آنجا به اهواز آمدیم در اهواز تا ساعت یک بعدازظهر در ستاد لشکر اهواز به مسائل نظامی منطقه پرداختیم و در مورد اجرا نشدن طرحی که قرار بود در یکی از این مناطق اجرا بشود سوال کردیم، در جستجوی علت آن، کسانی را که باید آن طرح را اجرا می‌کردند، خواستیم و با آن‌ها صحبت کردیم. ساعت یک یا نزدیک ۲ بود که به محل سپاه پاسداران رفتم و در آنجا درباره همان طرح چون طرح عملی را مسئولان سپاه تهیه کرده بودند صحبت شد و برای من تشریح کردند. دیدم که آن حالت گیجی که شب پیش دست داده بود باز دست داده است ناچار باید هم به دزفول می‌رفتیم که رفتم و بعد هم باید به تهران باز می‌گشتیم. جوانان احساسات خیلی گرم و صمیمانه‌ای از خود نشان دادند و عده‌ای هم می‌خواستند که من در اجتماعاتشان حاضر بشوم سوال‌هایی داشتند، و می‌خواستند که سوال جواب بشود. اما حال من هیچ مقتضی نبود وقتی سوار شدیم، دو نفر آمدند و یکی از آن‌ها می‌گفت اگر بخواهد پولی که بابت انتشار روزنامه داده است پس بگیرد چه باید بکند و دیگری به من گفت که شما این همه دهن‌کجی به امام نکنید البته از اینکه ذهن این جوانان این‌طور مسموم شده است خیلی ناراحت شدم با این حال به آن‌ها گفتم که حالا وقت این حرف‌ها نیست و اینجا هم محل جنگ است. با این حال همان حقی که شما دارید این حرف را به من بزنید من هم دارم به کسانی که فکر می‌کنم هر روز به من سوزن می‌زنند و

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۷۳

بدتر از سوزن نیش و بیشتر از آن زهر در جانم می‌ریزند، به اندازه شما بگویم که این کار را نکنید. چرا شما از یاد می‌برید که اگر شما حق دارید به رئیس جمهور و فرمانده کل‌تآن این حرف را بزنید، من هم حق دارم همین حرف را به کسانی که فکر می‌کنم همین کار را کرده‌اند بزنم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۶)

روز ۵۹/۹/۸

«حالا من می‌دانم که فرق میان فرمانده خوب و بد کدام است از نظر من ظهیرنژاد یک فرمانده خوب است. به لحاظ این که او سخت مراقب جان و آموزش و راحت سربازان، افسران و درجه‌داران تحت فرماندهی خویش است. برای او تلفات دادن مسئله است، اصلا نمی‌تواند جان افراد تحت فرمان خود را به خطر افکند و نمی‌کند، این صفت در فرمانده یک صفت برجسته است، برای اینکه ما مسئول جان این انسان‌های ارزشمندی که برای یک هدف عالی آماده کمال فداکاری شده‌اند، هستیم. بسیار می‌گویند که این فرمانده این خصلت و آن فرمانده آن خصلت را دارد. این مکتبی است، او فلان است، آن کذا است، اما وقتی من تجربه این مدت را در برابرم مجسم می‌کنم، می‌بینم برای کسی چون من مراقبت و مواظبت از جان افراد این کشور یک وظیفه مهمی است و نمی‌توانم و نباید بتوانم فرماندهی را بدست کسانی بسپارم که بجای طرح خوب و بجای استفاده از دانش، آن عامل زور و به صورت قبول تلفات سنگین و به خطر انداختن سرباز و درجه‌دار و افسران تحت فرماندهی خود استفاده کنند. فرصت طلبانی هستند که می‌خواهند، با عنوان کردن شهید و از راه شهیدپروری ضعف خودشان یعنی نبود دانش فرماندهی و ضعف فرماندهی را پوشانند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۱)

روز ۵۹/۹/۲۵

«امروز از صبح تا ظهر در محل ستاد اروند حاضر شدم و اعضای ستاد وضعیت نظامی را تشریح کردند و طرح‌های نظامی خودشان را توضیح دادند. این توضیحات را یادداشت کردم، امکانات نظامی که در اختیارشان قرار گرفته بود، کارهای دشمن و کارهای خودشان را هم گفتند که همه را یادداشت

۱۷۴/اولین رئیس جمهور و جنگ

کردم، و همین‌طور توانایی‌ها و ضعف‌های دشمن و توانایی‌ها و ضعف‌های خودشان را برای من شرح دادند. بعد از این توجیه نظامی، بعد از ظهر به مسئله دیگری مشغول شدیم که آن مسئله فرماندهی و وحدت آن بود، که گفتگوها تا دیروقت شب به طول انجامید و امیدوارم که از این نظر وضع را بسیار بهتر کرده باشند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۰)

روز ۵۹/۱۰/۴

«امروز صبح با جانشین ستاد ارتش وضع جبهه‌ها را بررسی کردم، تحولاتی در جبهه‌ها انجام گرفته و در همه جا نیروهای ما حالت تعرضی به خود گرفته و دشمن را پس زده‌اند. قدم‌های اول قدم‌های مشکلی است، سخت است، تجهیزات و امکاناتی که فراهم شده است باید با وسواس و دقت به کار برود تا در حین شکست دشمن این تجهیزات و امکانات برای ما بماند. با توجه به موقعیت کشور و محاصره همه جانبه البته معنای این سخن بر خوانندگان روشن است، اما امیدواریم قدم‌های بعد سریع و شتابگیر باشند ما از نظر نظامی از نقطه ضعف به نقطه قوت رفته‌ایم و اینک زمان عمل فرارسیده است، دشمن را زمین‌گیر کرده‌ایم، بنابراین وقت ضربه است. پس از بحث و گفتگوی مفصل که من نمی‌توانم به لحاظ مصالح جنگ آن گفتگوها را بازگو کنم قرار شد که من فردا و پس فردا از جبهه‌ها دیدن کنم و قسمت‌های بعدی طرح‌های جنگی را ارزیابی کنیم و به عمل دریاوریم. سرشب شورای نظامی تشکیل شد و در آنجا هم از نو وضع جبهه‌ها، فعالیت‌های روزانه مورد بحث قرار گرفت. حمله‌های آزمایشی به لحاظ اطلاعاتی که به ما داده است، از جهتی امیدبخش، از جهتی مبهم است ما نمی‌دانیم دشمن چه امکاناتی را برای مقابله با نیروهای ما دارد بعضی اطلاعات ما دقیق نیست ولی امیدواریم علایمی که از دشمن ثبت می‌کنیم این اطلاعات را دقیق کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۰)

روز ۵۹/۱۰/۱۹

«از آنجا برای گفتگو با سربازانی که در جبهه‌ها بودند به خطوط مقدم جبهه رفتیم. شب پیش ما با اتومبیل روی همین جاده بسیار جلو رفته بودیم تا جایی که خمپاره‌های دشمن از اتومبیل ما استقبال کرد. بعدا معلوم شد در تاریکی

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۷۵

شب، از خطوط خودمان هم جلوتر رفته بودیم، البته ما به لحاظی که نمی‌دانستیم کجا باید برویم، رفته بودیم. امروز با نفربر زرهی رفتیم و به خطوط مقدم رسیدیم با سربازان سنگر به سنگر صحبت کردیم. در حین صحبت با سربازان یک سنگر، گلوله خمپاره‌ای در همسایگی همان سنگر، خورد و چهار سرباز ما را شهید کرد و این را خود به چشم دیدم که تأثرم بسیار شد و بدیهی است که دیگر دل و دماغی نماند که با سربازان خوش و بش کنیم. اما حرف‌هایی زدیم و جواب‌ها شنیدیم که اگر شرایط جنگی نبود در اینجا یک به یک می‌آوردیم و خوانندگان ملاحظه می‌کردند که اینکه یکبار گفته‌ام بعضی‌ها هنوز خشت دوم را روی خشت اول نگذاشته می‌زنند همه را می‌ریزند و کار را باز باید از سر شروع کنیم به گزاف نبوده است. با این حال حضور در جبهه‌ها اثر خود را بوجود می‌آورد و با گفت و شنود و توضیح ابهامات رفع می‌شود. وقتی یک عملیاتی انجام می‌گیرد و آن‌طور که انتظار دارند یک دفعه دشمن نابود نمی‌شود اینکه چرا چنین شده و مقصر پیدا کردن شروع می‌شود در اینجا نیز برای‌شان صحبت کردم و پرسیدم که شما چقدر تلفات داده‌اید؟ گفتند و گفتم دشمن چقدر تلفات داده است؟ گفتند. گفتیم خوب شما راضی نیستید از اینکه به نسبتی که خودتان می‌گویید یک به سه به دشمن تلفات وارد آورده‌اید؟ گفتند که چرا اما وقتی همه می‌گویند چرا ما کاری نمی‌کنیم در ما این تصور بوجود می‌آید که ما لابد باید یک کاری بکنیم که در همان شب اول ارتش دشمن نابود بشود تا دائم سرکوفت نشویم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۳۰)

روز ۶۰/۲/۳۱

پیروزی عملیات «الله اکبر»

«سرتیپ فلاحی و سرتیپ خزایی هر دو به انجام عملیات اصرار کردند و آنچه نبود را فراهم آوردند و قرار بر انجام عملیات شد.

آغاز عملیات «الله اکبر»

ما برای رفتن به خراسان و جاهای دیگر خوزستان را ترک کردیم و فکر می‌کردیم این هم به عنوان یک نوع غافلگیری برای دشمن موثر است. تا نیمه

شب ۳۰ اردیبهشت در واقع بعد از نیمه شب که می‌شود ۳۱ اردیبهشت ساعت ۳ صبح ارتش، لشکر ۹۲، لشکر ۱۶، تیپ هوابرد و توپخانه با آرایشی کامل با استفاده از همه اطلاعات جمع آوری شده تنظیم آتش به ترتیبی که در نقشه‌ای که ضمیمه این کارنامه است می‌بینید، تقریباً زمین را از گلوله‌های توپ و ترکش‌های آن کاملاً فرش می‌کند. به علاوه نیروهای سپاه پاسداران به اضافه نیروهای دکتر چمران که تحت نظر او عمل می‌کنند و وابسته به ارتش هستند و به انضمام عناصری که از ژاندارمری و شهربانی، تحت امر ارتش عمل و انجام وظیفه می‌کنند. مسئولان این‌ها به ترتیب، سرتیپ خزایی سرهنگ یعقوب حسینی به عنوان نیروی زمینی، سرهنگ نیاکی فرمانده لشکر ۹۲، سرهنگ لطفی فرمانده لشکر ۱۶، و رحیم صفوی فرمانده عملیات سپاه و دکتر چمران فرمانده عملیات نامنظم، و پایین‌تر فرماندهان تیپ‌ها. سرهنگ الماسی فرمانده تیپ سوم لشکر ۹۲ که مسئولیت عملیات و رهبری آن را از «الله اکبر» برعهده داشت، سرهنگ حیدری فرمانده تیپ هوابرد، سرهنگ جمشیدی فرمانده تیپ سوم لشکر ۱۶ پایین‌تر از آن‌ها فرماندهان گردان‌ها که با برجستگی و شجاعت و ایمان و اخلاص تمام جنگیدند و من به عنوان نمونه نام منتصر و فردوس را به عنوان افسرانی که در این جنگ جوهر خود را نشان دادند، می‌آورم بقیه فرماندهان گردان‌ها هم مثل این دو افسر جنگیدند و پیروزی‌شان کامل و درخشان بود. افسران توپخانه، سرهنگ عطایی و سرهنگ آخوندزاده و البته افسران دیگری که تحت فرماندهی این دو جنگیدند. نیروی هوایی و هوانیروز نیز همه در یک عملیات هماهنگ مثل جنگ «بدر» عمل کردند. البته بعد خواهم گفت که از چه مرحله‌ای به بعد در این هماهنگی کمی نقصان بوجود آمد که این برای جنگ‌های دیگر تجربه خواهد شد. صبح وقتی ما به اهواز آمدیم و عازم خط اول جبهه شدیم، سرهنگ لطفی ساعت ۶ ظرف ۳ ساعت یعنی از ۳ صبح تا ۶ صبح به تمام هدف‌های تعیین شده، رسیده بود و ۳۶۲ اسیر هم گرفته بود. سرهنگ نیاکی فرمانده لشکر ۹۲ با اینکه دخترش سخت بیمار است، با خونسردی قابل ستایشی در بیابان، محلی که من هم اکنون در آن این کارنامه را ضبط می‌کنم، عملیات را هدایت می‌کرد. و ساعت ۱۰ صبح

سرهنگ الماسی نیز به هدف‌های خود دست یافته بود و در همان وقت من پیامی برای امام فرستادم و پایان موفقیت‌آمیز عملیات را به اطلاع ایشان رساندم. به خطوط مقدم جبهه رفتیم، تا جایی که یک گلوله تانک دشمن بلافاصله پشت اتومبیلی که ما سوار آن بودیم به زمین خورد و این به ما خطراتی بود که جلوتر از این دشمن است و ما در آنجا از اتومبیل پیاده شدیم و سنگر گرفتیم و اکنون من با خواننده وضعیتی را که دیدم شرح می‌کنم.

ارزش جنگی عملیات: چون می‌خواستیم بدانیم کاربرد روش چگونه بوده است، وقتی همه افسران ستاد و همه کسانی که نام بردم و همه کسانی که نام نبردم در چادر فرماندهی ستاد حاضر بودند، سوال اول من این بود که این جنگ را چگونه برآورد می‌کنید؟

جواب این است:

از ابتدای جنگ تا امروز مهم‌ترین پیروزی ماست و از بسیاری جهات مشخصات کاملاً نو و جدا از مشخصات برخوردهای نظامی پیشین دارد. تلفات ما در حداقل است. ما حتی یک تانک در جنگ از دست نداده بودیم و بعد معلوم شد که دو تا تانک روی مین رفته‌اند. چون دشمن حتی پشت جبهه خویش را مین‌گذاری کرده بود و این دو تانک روی مین رفته و آسیب دیدند. مهم‌ترین رقم را این‌طور که ساعت ۱۱ شب دکتر چمران آمد و گفت و بعد هم تأیید شد، نیروهای تحت فرماندهی او گفتند، به لحاظ اینکه آن‌ها به آخرین بلندی شهید پیه؟ رفته و آنجا را هم که بعدش بلند است و تا بُستان پشت دشمن بوده است، معلوم شد که دشمن مین‌گذاری کرده است و این افراد با ایمان و دلیر روی مین رفته و شهید و زخمی شده‌اند. البته در آن تپه هم با دشمن به زد و خورد پرداخته بودند. پس، از نظر نفرات، تقریباً (غیر از آن‌هایی که روی مین رفتند) حداقل تلفات را داشته‌یم ولی دشمن برعکس، حداکثر را داشته است. البته ما در حمله‌ی «جبهه کرخه‌کور» ۷۰۰ اسیر از دشمن گرفتیم ولی تعداد کشته و زخمی‌هایش شاید کمتر از جنگ این دو جبهه بود. در اینجا در مجموع ۵۵۰ اسیر گرفته‌اند و زخمی و کشته دشمن خیلی بیشتر از سابق بوده است. و چون نخستین چیزی که من در جبهه پرسیدم این بود که:

چطور است که دشمن تیراندازی نمی‌کند غیر از همان تیراندازی با تانک که به طرف اتومبیل ما کرد و مستقیم؟ وقتی که اسرا آمدند و از آن‌ها بازجویی شد معلوم شد که توپخانه‌ی آن‌ها منهدم شده است. پس عملیات توپخانه ما بسیار دقیق و خوب انجام گرفته است. تمام دشمن، تانک‌ها، نفربرها و تجهیزات کاملاً به تصرف ما درآمده بود و یا منهدم شده بود. از نظر مسافت ما در جبهه الله اکبر بین ۱۸ تا ۲۰ کیلومتر پیشروی کردیم. بنابراین با توجه به استحکامات دشمن در اینجا که بعد وقتی به بازدید میدان جنگ می‌رسم برای شما شرح خواهم داد، این مقدار عملیات در این فصل گرم و در آن فاصله زمانی کوتاه، بی‌ظنیر بوده است. هماهنگی نیروهای ما تا تصرف هدف‌ها خوب و عالی بوده است. سنگرهای دشمن را دیدیم و آن‌طور هم که می‌گفتند مهندسی این چنین و چنان است، گمان من این است که سنگرهای سربازان خود ما به مراتب بهتر بود راهی را هم که کشیده بودند دیدیم و راهی نبود که حکایت از قوت مهندسی آن‌ها بکند بلکه همان زمینی بود که بر اثر کثرت رفت و آمد درست شده بود و معلوم بود که از راه کشی چیزی نداشت. اسرا را داشتند می‌بردند. به من گفتند که آن‌ها را ببینم امتناع کردم به لحاظ اینکه آن‌ها سرباز و افسر بودند و مسلمان و برادر ما بودند. و یک رژیم ناپکاری آن‌ها را به یک جنگ ناحقی برانگیخته بود و من به لحاظ تجربه و آموزش مایل نشدم ولو دشمن را اسیر ببینم. به طریق اولی، بعد حاضر نشدم اجساد ریخته بر زمین را ببینم اما از دور پیدا بود آن هم بسیار. بر آن بلندی‌ها نشستیم و در فکر دور و درازی فرو رفتیم. یاد روز پیش از آن افتادم چه کسی باور می‌کرد که این استحکامات و این بلندی‌ها که سنگ خالص بودند، به این سرعت و با این تلفات کم بدست نیروهای ما بیفتد دوباره یاد این مسئله افتادم که ما مظلومانه می‌جنگیم چه کسی به ما کمک می‌کند؟ خارجی‌ها که تا به حال به ما اسلحه نیز فروخته‌اند، چه برسد به کمک. اما داخلی‌ها ای مردم خود شما می‌دانید که با ما چه می‌کنند، باز به این مسئله برگشتم که کنود(سست) نباشیم، این عوامل را نباید برای خودمان ضعف فرض کنیم و باید به ایمان و علم و لیاقت بیشتر تکیه کنیم.»

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۷۹

«قیافه‌های سربازان، درجه‌داران، افسران، افراد بسیج، پاسداران، گروه عملیات غیرمنظم، شهربانی، ژاندارمری و و و که از هم شناخته نمی‌شدند و من پرسیدم و گفتم ما با هم هستیم. در کنار هم هستیم یک لباس داریم، یک هدف داریم. با همه مواعی که ایجاد شده و می‌شود پیروزی بزرگی است در ایجاد هماهنگی و این بیش‌تر از همه چیز مرا شاد کرد. سلماسی فرماندهی تیپ هیجانی زایدالوصف داشت و کلاشینکف دشمن را که به غنیمت گرفته بود در دست داشت. وقتی با دوربین نگاه کردیم و دشمن را در حال تحرک دیدیم بعد از شلیک تیر تانک به طرف ما به او هشدار دادیم که مراقب باش، دشمن روبروست. و او پاسخ داد که مراقبم، خدا کند که پیش بیاید بازهم تلفات بیشتری ببیند و این جنگ زودتر تمام بشود ما زودتر پیروز بشویم به من گفت: فرماندهان آن‌ها کشته شده‌اند و خواست که برویم و جنازه‌های آن‌ها را ببینیم و من امتناع کردم از دور دیدم انسانی افتاده در خاک، انسان میان حضيض و اوج، معلق رهاست اگر استقامت کند و اوج بگیرد به سوی خدا پرکشیده می‌شود، جنازه‌ی او وقتی بر زمین بیافتد و روح او همه‌ی زمان، همه مکان و تاریخ را می‌گیرد در وجود انسان‌ها به یک زندگی بارور می‌پردازد. حتی وقتی اشاعه بیدادی به خرابی و زور و تجاوز است جنازه او بر زمین نفرت و ترحم ناشی از حقارت به انسان دست می‌دهد و حالا با این جنازه‌ها چه باید می‌کردیم در آن هوای گرم بلکه داغ، گفتم آن‌ها را (جنازه‌ها را) آن‌طور که آیین اسلام می‌گوید، دفن کنید. انسان به هر رو انسان است و ما می‌باید مقام انسان را گرامی بشماریم. سربازان، درجه‌داران، افسران، افراد سپاه و دیگران می‌آمدند و بر گرد ما جمع می‌شدند و من احساس خطر می‌کردم برای آن‌ها. ناگزیر ساعت ۳ بعدازظهر از جاده الله اکبر برای بازدید جاده سوسنگرد آمدیم غذا نخورده بودیم به این فکر هم نبودیم. در مراجعت احساسات و تظاهرات مردم در مسیر بود و همه نیروهای مسلح ما که پشت بودند، به این مسئله بعد می‌پردازیم. به سوسنگرد آمدیم فرمانده لشکر ۱۶ پیشاپیش راهنمایی می‌کرد به خطوط مقدم جبهه رفتیم. به محض اینکه پیاده شدیم باز افراد نیروهای مسلح ما با شتاب و دوان دوان به سوی ما آمدند، از

تیراندازی نیروها و توپخانه دشمن تا خطوط مقدم جبهه خبری نبود. خلاف همیشه که ما به جبهه می‌رفتیم توپخانه‌اش فعال بود. اما در اینجا چرا دو سه باری در نزدیکی‌های اتومبیل‌های ما گلوله‌های توپش بر زمین خورد. همین موجب شد که من نگران بشوم برای نیروهایی که از هر سو به طرف ما می‌دویدند. شوق و ذوق و هیجان‌شان را نمی‌توانستند مهار کنند. یکی از آنها زخمی شده بود خون صورت و گلو و سینه او را پوشانده بود. سر او را باندپیچی کرده بودند و داشتند به بیمارستان می‌بردند با من عکسی گرفت و شور و هیجان همه بی‌اندازه بود. در اینجا هم تیپ هوابرد، تیپ سه لشکر ۱۶ و افراد سپاه با هم بودند. باز پرسیدم گفتند که همه مخلوطیم، باز هیجان من، امید من زیاد شد. سرهنگ فردوس آمد او را هم که افسری بسیار قابل است دیدم به او پیروزی را تبریک گفتم و همه‌ی آنها هم به من تبریک گفتند از اینجا به قسمت مقدم جبهه رفتیم یکی دو گلوله توپ هم باز در مسیر بر زمین خورد. که حکایت از آن می‌کرد که توپخانه دشمن ناتوان شده است در اینجا هم باز دوان دوان به سوی من آمدند با هیجان تمام مرا در بر می‌گرفتند و می‌بوسیدند و من پی‌درپی به آنها می‌گفتم به سنگرهایتان برگردید، گلوله‌های توپ ممکن است هر لحظه در جمع شما بیفتد ساعت ۶ بعدازظهر از این جبهه بازگشتیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۳)

تبلیغات جنگ در همان ابتدای جنگ در سازمان تبلیغات جنگ متمرکز شد که زیر نظر شورای عالی دفاع عمل می‌کرد، اما رئیس‌جمهور همواره در مورد غرض‌ورزی صدا و سیما در انعکاس خبر جنگ تأکید می‌کرد، گویا مسأله انعکاس دقیق نیروهای عمل‌کننده در جبهه‌ها بسیار اهمیت داشته که خواب نیمه شب او را آشفته ساخت:

«ساعت ۱۲ شب من بلند شدم که به رادیو بغداد گوش بدهم. زیرا که من هر شب دستگاه‌های تبلیغاتی عراق را می‌گیرم و با دقت تمام علائمی را که می‌دهد ثبت می‌کنم چنانکه می‌گفت در «الله اکبر» و «سوسنگرد» به نیروهای آنها حمله کرده‌ایم آنها ما را فراری داده‌اند. من گفتم این خود از ضعف‌های بزرگ دستگاه صدام حسین است برای اینکه چنین شکست آشکاری را وارونه

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۸۱

وانمود کرده است که این بر نیروهای مسلح او قطعاً تأثیر منفی می‌گذارد. اما در همین ساعت که داشتم دنبال رادیو بغداد می‌چرخیدم رادیو تهران را گرفتم اعلامیه‌ای به نام سپاه می‌خواند که به نظر من چون در این جنگ‌ها، مسئله روحیه، مسئله تعیین‌کننده است اثری کشنده و مرگبار داشت و از یک لشکر دشمن در صورتی که حمله متقابل می‌کرد زیانبارتر بود. می‌گفت که پس از مدتی رکود با آتش توپخانه و با کمک هوانیروز و سپاه این منطقه را بازپس گرفتیم معلوم می‌شود که چند تیپ از نیروی زمینی، نیروهای تحت فرماندهی چمران اصلاً در آنجا حاضر نبودند! چون من این کارنامه را امروز جمعه اول خرداد پر می‌کنم، صبح «رحیم صفوی» فرمانده عملیات سپاه را خواستم گفتم شما از این اعلامیه اطلاع دارید؟ گفتم: خیر، گفتم: به نظر شما این اعلامیه صحیح است؟ گفتم خیر، صدمه جدی به هماهنگی نیروهای ما و ارتش می‌زند. تلاش زیادی را هدر می‌دهد. به او گفتم که فرماندهان نیروها دیشب در همان دیرگاه به پیش من آمدند که سخت رنجیده و عصبانی بودند می‌گفتند که ما تحت دلالت شما، فشار شما می‌رویم و همکاری و هماهنگی می‌کنیم بعد این رادیو با ما این‌طور می‌کند، این تلویزیون با ما این‌طور می‌کند و هرچه در هماهنگی زحمت کشیده می‌شود برباد می‌رود و روحیه خصومت و کینه بر جا می‌گذارد. کسانی که این کارها را می‌کنند قطعاً دوست سپاه نیستند دشمن سپاه هستند و می‌خواهند این ارگان را از مجموعه انسان‌های معرف عقیده و ایثار به مجموعه انسان‌های تابع قدرت و قدرت طلب تبدیل کنند..... و حالا پرسیدنی است که در برابر این یازده تا ضرر مسلم، تنظیم‌کننده و تبلیغ‌کنندگان دروغ‌های بی‌مزه چه سودی به افراد معتقد سپاهی پاسدار می‌رسانند. برخلاف این تبلیغات افراد سپاه پاسداران برای این نمی‌جنگند که رقیب نیروهای مسلح دیگر باشند و بگویند که ما کردیم و آن‌ها نکردند. بلکه برای این می‌جنگند که دیگران را نیز با خود در یک جنگ اعتقادی دوش به دوش به پیش ببرند. این‌گونه بیانیه‌ها به زیان آن‌گونه مردم معتقد است و من یقین دارم که روز به روز افراد معتقد سپاه که اکثریت قریب به اتفاق آن را تشکیل می‌دهند بیشتر به تبلیغات نابکارانه، مخالفان رئیس‌جمهوری پی خواهند برد و متوجه خواهند

۱۸۲/اولین رئیس جمهور و جنگ

شد که چه کسی راست و چه کسی دروغ می گوید.» (انقلاب اسلامی،

۶۰/۳/۴)

فصل پنجم

مبانی تحلیلی اختلافات در جنگ

عموماً در کارهای گروهی اختلاف بین عناصر و اجزاء تشکیل دهنده گروه امری بدیهی تلقی می‌شود. در امور مهمی چون مسائل سیاسی و جنگ نیز به واسطه ماهیت گروهی آن اختلاف سلیقه امری اجتناب‌ناپذیر است. اما در مورد خاص جنگ تحمیلی، در ظاهر مسئله تنها اختلاف سلیقه بین متولیان جنگ و جریان‌های سیاسی نبود. عدم اعتماد به ارتش در ابتدای انقلاب به واسطه احتمال رخداد کودتای دیگری شبیه کودتای نوژه جریان اصلی انقلاب اسلامی، جریان مذهبی، را به طور فزاینده نگران می‌ساخت. از سویی نیروی جایگزین ارتش وجود نداشت و باید تا زمانی که سپاه و نیروهای مردمی دیگر آمادگی لازم برای دفاع را کسب می‌کردند از ارتش حداکثر استفاده را می‌کردند. از سوی دیگر نیروهای مردمی و سپاه پاسداران گرچه نیروهای نظامی برخاسته از توده مردم و با انگیزه بالا برای فداکاری بودند اما هنوز فرصت کافی برای آموزش و تجهیز آنان با سلاح‌های مدرن و کارآمد فراهم نیامده بود و لذا استفاده از ارتش اجتناب‌ناپذیر بود.

آنچه بر پیچیدگی‌های جنگ می‌افزود تنها بی‌اعتمادی به ارتش نبود بلکه جریان اصلی انقلاب اعتماد کافی به رئیس‌جمهور منتخب هم نداشت و این آخری از اولی بسیار جدی‌تر و نگران‌کننده‌تر بود. به هر حال شواهد مشخصی وجود دارد که جریان مذهبی از گرایش سران ارتش به رئیس‌جمهور در هنگام

جنگ نگران است و از طرفی می‌کوشد تا در حد امکان با تسلیح کردن نیروهای مردمی و سپاه از خطر احتمالی نزدیکی رئیس‌جمهور با ارتش بکاهد. جریان مذهبی به صراحت احتمال کودتا توسط رئیس‌جمهور را مطرح ساخته بود و با توجه به انتقادهای جدی و صریح رئیس‌جمهور از بخشی از سران جریان مذهبی بخصوص حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو، این نگرانی چندان نابجا نبود. از آن طرف رئیس‌جمهور انتقاد از ارتش و تضعیف آن را نقشه‌ای حساب شده برای حذف خود می‌پنداشت و تقویت سپاه و نیروهای مردمی را در راستای همین طرح ارزیابی می‌کرد. از این رو رئیس‌جمهور هم از قدرت‌گیری سپاه به عنوان بازوی نظامی جریان مذهبی و امکان استفاده ابزاری از آن توسط بخشی از جریان مذهبی بیمناک بود. در چنین شرایط پیچیده‌ای که شکاف و بی‌اعتمادی عمیق بین نیروهای سیاسی رقیب به یارکشی و شکاف عمیق بین نیروهای نظامی مبدل شده بود جنگ آغاز شد. پیش‌داوری‌ها، نگرانی‌ها، آینده‌نگری‌ها، جهت‌گیری‌های سیاسی و بالاخره تلاش برای حفظ و بسط جایگاه سیاسی، شالکه اصلی برنامه و عملکرد دو جریان سیاسی عمده را تشکیل می‌داد. و جنگ نه تنها به اتحاد دو جریان برای پرداختن به موضوع مهم جنگ کمکی نکرد بلکه اختلافات عمیق را تشدید کرد.

سایه اختلافات سیاسی بر جنگ به تدریج تا حدی توسعه یافت که بخشی از جریان مذهبی رئیس‌جمهور را خائن خواند و معتقد بود وی درصدد کودتا است. حتی برخی او را به تبانی با دولت عراق برای شکست ایران در جنگ متهم ساختند. از آن سو رئیس‌جمهور طرف مقابل را به تلاش برای حذف وی از ریاست جمهوری، ایجاد دیکتاتوری، سرکوب آزادی‌های مردم و تداوم جنگ برای حفظ قدرت حزب و باند قدرت خود متهم ساخت. از فروردین ماه ۱۳۵۹ مشخص بود که احتمال بروز جنگ میان ایران و دولت عراق وجود دارد و تقریباً تمام مقامات رسمی ایران از مسائلی که در درون عراق و نزدیک مرزها می‌گذشت آگاهی نسبی داشتند. اما آنچه به نظر می‌رسد موجب شد تا بعدها رئیس‌جمهور به عنوان فرمانده کل قوا مورد نکوهش

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۸۵

جناح رقیب قرار گیرد، به اختلافات ریشه‌ای سیاسی مابین آن‌ها بازمی‌گشت تا واقعیت‌های صحنه نبرد. در طول دوران ریاست جمهوری و پس از آن منتقدین موارد متفاوتی را به عنوان علل اصلی سوءتدبیر و در بدترین حالت خیانت و همسویی رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا با دشمن در جنگ مطرح ساختند که به علت تنوع بسیار نیازمند بررسی و تحلیل عمیق است. نظر به حساسیت بسیار بالای موضوع و برخورد غیرعلمی و متعصبانه با آن از دو سو و از آنجا که تحلیل‌های موافق و مخالف تاکنون به طور متناوب ادامه یافته و کمتر به صورت تحلیلی و عینی مطرح شده است بر آن شدیم در اینجا با طبقه‌بندی موضوع نقدها بطور دقیق و موشکافانه اسناد و مدارک موجود و خاطرات بازیگران اصلی حاضر در رویدادها، اعم از مخالفین و موافقین را بررسی و ارائه کنیم تا به درک دقیق‌تری از وقایع دست یابیم. پیش‌تر تأکید می‌کنیم در این جایگاه تنها در پی بیان دیدگاه‌ها و روایت دقیق از رویدادها هستیم و نتیجه‌گیری را بر عهده خواننده واگذار می‌کنیم. مدعی استفاده از تمام اسناد و مدارک منتقدان رئیس‌جمهور و پاسخ‌های رئیس‌جمهور و حامیان وی به هر یک از این انتقادات نیستیم، اما برای گشوده شدن بحث علمی و تحلیلی از آنچه قابل وصول بوده بدون ارزش‌گذاری حتی المقدور استفاده شده است. محورهای اصلی انتقاد از رئیس‌جمهور در مسئله جنگ به ترتیب عبارتند از:

- ۱- عدم پیش‌بینی وقوع جنگ
- ۲- عدم تحویل سلاح به مدافعان
- ۳- تضعیف نیروهای مردمی و سپاه
- ۴- عقب‌نشینی تعمدی
- ۵- حضور نمایشی در جبهه
- ۶- تأکید بر جنگ کلاسیک
- ۷- عدم تشخیص اولویت‌های دفاعی
- ۸- شکست در عملیات نظامی
- ۹- تلاش در جهت کودتا
- ۱۰- عدم تشکیل شورای عالی دفاع

اینک به طور مبسوط به هر یک از موارد بالا پرداخته و ادله موافقان و مخالفان گزاره‌های فوق را جهت روشن شدن مطلب ارائه می‌دهیم.

۱) عدم پیش‌بینی وقوع جنگ

پیش‌تر شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سال ۱۳۵۹ را تحلیل نمودیم. به همین سیاق شرایط نظامی متأثر از بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داخلی و از همه دشوارتر کشمکش‌های قومیتی و جنگ داخلی در کردستان بسیار وخیم بود. اما آیا پیش‌بینی جنگ در این وضعیت می‌توانست جلوی حوادث بعدی را بگیرد و آیا رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا از چنین قدرتی برخوردار بود. گذشته از این‌ها آیا وی از ابزار لازم برای پیش‌بینی جنگ استفاده کرده بود و بالاخره آیا او از جنگ پیش از وقوع آن مطلع بود؟ برخی منتقدین معتقدند وی حمله عراق را غیرممکن دانسته بود و برخی دیگر از منتقدین معتقدند او جنگ را پیش‌بینی کرده بود اما تمهیدات لازم را در نظر نگرفته بود، برخی دیگر از همین دسته معتقدند وی در دو مورد قبلی اقدام لازم را انجام داده بود اما به واسطه رقابت سیاسی حاضر نبود از همه استعداد‌های نظامی کشور بخصوص سپاه و نیروهای مردمی استفاده کند.

علی اکبر هاشمی رفسنجانی از اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی رئیس‌جمهور وقت را متهم می‌سازد که آمادگی لازم را برای مقابله با دشمن فراهم نساخته بود:

«از مجموع حوادثی که تا پیش از تجاوز رسمی عراق به ایران در ۳۱ شهریور ۵۹، در مرزها و در روابط بین دو کشور پیش آمده بود، تقریباً می‌شد شروع تهاجم عراق را پیش‌بینی کرد. به طوری که در فروردین ماه، صدام از اقلیت‌های قومی ایران اعلام حمایت کرد و به دنبال قطع رابطه‌ی ایران و آمریکا، ادعای مالکیت جزایر ایرانی را طرح و با حمله به مراکز نفتی، حاکمیت خوزستان را طلب نمود و کمی بعد رسماً در جمع وزرای خارجه عرب اعلام کرد که ما آماده هستیم سرزمین‌های عراقی را که ایران اشغال کرده، پس بگیریم و ادعای ارضی خود را به طور رسمی به سران هشت سازمان

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۸۷

بین‌المللی مانند سازمان ملل، کنفرانس عرب و غیرمتعهدها ارائه داد. اما این که چرا نیروهای نظامی و امنیتی ایران با این همه دلیل، قادر به پیش‌بینی قطعی تجاوز صدرام و پیشگیری از آن نشدند، پاسخ آن را بنی‌صدر باید بدهد. بنی‌صدر، جانشین فرماندهی کل قوا و رئیس‌جمهور بود و آن موقع مسئول جنگ، فرماندهی کل تشکیلات نظامی و امنیتی موجود بود. ولی او حقیقتاً این واقعیت‌ها را با غرور خود تشخیص نمی‌داد و یا فکر می‌کرد با ارتباطاتی که با غربی‌ها دارد، مسأله را حل می‌کند و شاید برایش اهمیت نداشت و تصور می‌کرد اگر حوادثی پیش بیاید، از آن‌ها می‌تواند برای اهدافی که در داخل دارد، بهره‌گیری کند. به همین دلیل توجهی به این خطر مهم نکرد و اگر توجه داشت، عملاً کاری انجام نداد. بنی‌صدر مایل نبود ما را در جریان کارهای نظامی بگذارد. ما هم تا شروع جنگ، اصولاً وارد حریم کارهای وی نشدیم؛ چون مطمئن بودیم در این صورت او هر نوع حضور ما را بهانه‌ی دیگری برای افزایش تنش‌های داخلی قرار می‌دهد. بعد از شروع جنگ، زمانی که مشخص شد او سیاست مشخصی برای مقابله با دشمن ندارد، ما به صورت حاشیه‌ای و نه به طور مستقیم، به دستور امام و از طریق شورای عالی دفاع، به تدریج وارد این مسائل شدیم.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۲۲۶)

اسماعیل کوثری از فرماندهان اسبق سپاه نیز معتقد است بنی‌صدر به هشدارهای نیروهای مسلح در مورد جنگ بی‌توجهی می‌کرد:

«به نظر می‌رسد بنی‌صدر خیلی حساب شده و با برنامه داشت گزارش‌های هشداردهنده رده‌های مختلف نیروهای مسلح را پشت گوش می‌انداخت و خودش را به تغافل می‌زد. در نهایت هم روز ۳۱ شهریور ۵۹ هجوم سراسری یگان‌های ارتش رژیم بعث شروع شد.» (سایت مشرق، ۹۰/۱۰/۱۴)

حسین همدانی از فرماندهان ارشد سپاه همدان که از روزهای ابتدایی جنگ در منطقه کرمانشاه حضور داشته است با بیان خاطره‌ای یادآور می‌شود که بنی‌صدر باور به حمله دشمن به ایران نداشته است:

«روز ۲۴ مرداد ۱۳۵۹، کل فرماندهان ارشد عملیاتی ارتش و سپاه در مناطق غرب و شمال غرب کشور در اتاق جنگ لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه جلسه

بسیار مهمی با بنی صدر و مشاوران نظامی او داشتند. حضور امیر سرتیپ قاسم علی ظهیرنژاد فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش، مرتضی رضایی فرمانده کل وقت سپاه، ابوشریف، فرمانده عملیات سپاه کشور، سرهنگ صیاد شیرازی، محمد بروجردی، ناصر کاظمی، فرمانده سپاه پاوه، احمد متوسلیان فرمانده سپاه مریوان، سروان غلامرضا آذریون فرمانده ارتشی سپاه قصرشیرین، معاون ایشان آقای ابراهیم مالکیان و آقای هدایت‌الله لطفیان [بعدها فرمانده نیروی انتظامی]، را در آن جمع به خاطر می‌آورم. ابتدا آقایان بروجردی و آذریون به تفصیل از تحرکات گسترده سپاه دوم ارتش بعث در امتداد نوار مرزی و گلوله باران مستمر پاسگاه‌های مرزی ما توسط دشمن صحبت کردند. بنی صدر و نظامی‌های همراه او از قبیل سرهنگ پورموسی اصلا این گزارش‌ها را جدی نگرفتند. مدام به همدیگر نگاه می‌کردند و پوزخند می‌زدند!

حتی یادم هست خودم به بنی صدر درباره وضعیت بحرانی منطقه سرپل ذهاب گزارش مفصلی دادم. به او گفتم: آقای رئیس‌جمهور! در نوارمرزی، یک پاسگاه به اسم تپله کوه، عراق حدود ۱۵۰ دستگاه تانک را جلو کشیده و رو به سمت شمال دشت ذهاب، آن‌ها را آرایش داده، ما حتی از دور، با دوربین تک به تک آن‌ها را شمردیم. قشنگ یادم هست دور و بری‌های بنی صدر گفتند: نه آقا، آن‌ها تانک واقعی نیستند، ماکت تانک‌اند، می‌خندیدند و می‌گفتند: ماکت هستند. در پایان جلسه، بنی صدر و مشاوران او گفتند: شما اصلاً نترسید، ارتش عراق جرأت نمی‌کند حتی گوشه چشمی به خاک ایران بیندازد.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

سیداسماعیل موسوی از خلبانان نیروی هوایی در آن هنگام به خاطر می‌آورد فرمانده کل قوا احتمال حمله نظامی دشمن را کتمان می‌کرد:

«بنی صدر که فرمانده کل قوا بود حتی بعد از شروع جنگ هم عنوان می‌کرد هرگز صدام به ما حمله نمی‌کند. در حالی که سه روز بعد از جنگ که عراق داشت در منطقه دشت عباس در خوزستان پیشروی می‌کرد باز حمله را نفی می‌کرد. یکی از شهدای عزیز ما که برادر وحید هاشمیان فوتبالیست معروف هم بود به نام شهید اصغر هاشمیان بعد از شنیدن این موضع، سر بنی صدر داد

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۸۹

می‌زند و می‌گوید: ما به شما گفته بودیم اوضاع چگونه است. اما بنی‌صدر باز گفت عراق به ما حمله نخواهد کرد. شهید هاشمیان از کوره درمی‌رود و یقه فرمانده کل قوا را می‌گیرد و می‌گوید: «عراق نصف خوزستان را هم گرفته تو هنوز می‌گی جنگ نشده؟» که محافظین جلوی او را گرفته بودند. اصغر یک اصفهانی شجاع بود.» (خبرگزاری فارس، ۹۳/۳/۵)

احمد متوسلیان از فرماندهان سپاه پاسداران در مناطق غرب کشور (مریوان) معتقد است فرمانده کل قوا نسبت به هشدارهای فرماندهان نظامی درباره حمله قریب‌الوقوع ارتش عراق بی‌توجهی می‌نمود و حتی احتمال وقوع جنگ را نمی‌داد: «من دقیقاً یادم هست که درست یک ماه قبل از شروع جنگ، جلسه‌ای در اتاق جنگ لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه به ریاست بنی‌صدر تشکیل شد. در این جلسه آقایان ظهیرنژاد و صیاد شیرازی، به همراه فرماندهان ارتشی ۳۰ منطقه نظامی از استان‌های آذربایجان غربی، کردستان و کرمانشاه و نیز برادران مرتضی رضایی [فرمانده کل وقت سپاه] و محمد بروجردی به اتفاق مسؤلان سپاه در کل مناطق غرب حضور داشتند. در این جلسه فرمانده سپاه قصر شیرین به مسأله عدم آمادگی دفاعی نیروهای مسلح اشاره کرد و گفت: از این حیث نیروهای ما کمترین آمادگی رزمی ندارند در صورتی که ارتش عراق از خیلی وقت پیش شروع به ساختن استحکامات نظامی خودش کرده و در حاشیه مرز دارد سنگرهای بُتنی می‌سازد؛ بعد هم به تفصیل به وضعیت بد نیروهای ارتش از این لحاظ و نیز حملات مکرر ارتش عراق به پاسگاه‌های مرزی ما اشاره کرد. نهایتاً از بنی‌صدر سوال کردیم: اگر به احتمال یک درصد عراق به ایران حمله کند، شما چه تدبیری برای دفاع دارید؟ بنی‌صدر گفت: عراق هرگز جرأت چنین کاری را ندارد. این بار برادر بروجردی گفت: آقای رئیس‌جمهور! اگر به احتمال یک در هزار، عراق به ایران حمله کند و فرضاً بخواهد در غرب بیاید جلو، شهر قصر شیرین را بگیرد، شما برای مقابله با چنین مسأله‌ای چه تدبیری دارید؟ بنی‌صدر مجدداً گفت: عراق هیچ وقت چنین غلطی نمی‌کند. برای این‌که هم در سطح بین‌المللی و سیاست جهانی محکوم می‌شود و هم امنیت داخلی خودش به خطر می‌افتد و عراق خودش را

به خطر نمی‌اندازد. این مغز بی‌شعور در آن جلسه برای ما از سیاست بین‌المللی صحبت می‌کرد. با آن‌که خودش بهتر از همه می‌دانست که سیاست بین‌المللی همیشه تابعی از منافع متغیر امپریالیست‌های غرب و شرق است، با این حال برای ما از وحشت عراقی‌ها از محکومیت بین‌المللی در صورت حمله به ایران صحبت می‌کرد. به هر جهت جلسه را به اینجا ختم کردند که مقرر شد بازدید از مناطق مرزی به عمل بیاید. رفتند به اصطلاح منطقه را بازدید هوایی کردند و در راه بازگشت، هلی‌کوپتر بنی‌صدر به علت نقص فنی در منطقه تحت کنترل ضدانقلاب سقوط کرد و افتاد و متأسفانه این مغز بی‌شعور هیچ آسیبی ندید. ضدانقلاب هم به او هیچ تعرضی نکرد و بعد هم رفتند لاشه آن هلی‌کوپتر را با تراکتور آوردند.» (بهزاد، ۱۳۸۸)

ابراهیم همت یکی دیگر از فرماندهان سپاه در منطقه غرب (سال ۱۳۵۹) قریب به همین مضمون را تکرار می‌کند: «قبل از شروع جنگ، برادران سپاه در مناطق غرب و جنوب، به دفعات مکرر اخطار می‌کردند عراق چند ماهی است که نیروهایش را در مرز جابه جا کرده؛ اما هر بار که ما این را می‌گفتیم، بنی‌صدر و عوامل دست‌نشانده او در ارتش می‌گفتند: چنین چیزی امکان ندارد. عراق غلط می‌کند به ایران حمله کند! با شروع جنگ هم بنی‌صدر، این تز را مطرح کرد که ما زمین می‌دهیم و زمان می‌گیریم. همین مسأله مشخص می‌کند که قبل از جنگ و حتی پس از آغاز جنگ، در داخل هم توطئه‌هایی برای سرگرم‌سازی ما و فرصت دادن به دشمن برای تجاوز هرچه بیش‌تر در کار بوده. این‌ها همه محصول توطئه‌ای بود که جریان بنی‌صدر به کمک مجاهدین خلق و با هماهنگی عراق و آمریکا در منطقه به وجود آوردند.» (بهزاد، ۱۳۸۸)

برخلاف بسیاری از منتقدین که فرمانده کل قوا را به بی‌توجهی به هشدارها در خصوص حمله قریب‌الوقوع ارتش عراق به ایران متهم می‌ساختند، ناصر آراسته از فرماندهان نظامی ارتش، به یاد می‌آورد، نمایندگان مجلس شورای اسلامی حتی رئیس‌مجلس (اکبرهاشمی رفسنجانی) اطلاعات موثق ارائه شده از سوی ارتش را جدی تلقی نمی‌کردند: «آقای ذاکری رئیس رکن دوم ارتش، اطلاعات را به آقای غرضی که در آن دوران استاندار خوزستان بود می‌رساند.

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۹۱

دقیقا؛ آن دوران آقای غرضی دست سرگرد ذاکری را می‌گیرد و به مجلس می‌برد. بعد در مجلس یک سری از نمایندگان به او می‌خندند و می‌گویند غرضی یک سرگرد طاغوتی را آورده است تا بگوید که جنگ می‌شود و بعد از این طریق دوباره به قدرت برگردند! مجلس اول به وقوع جنگ اعتقادی نداشت. خوب برخی از نمایندگان آگاهی نداشتند چون مثل حضرت امام (ره) نبودند. حتی چهره‌ای نزدیک مثل آقای هاشمی اعتقاد نداشت، حالا از یک فرد سیاسی که تا قبل از حضور در مجلس در زندان ساواک بوده که توقعی نیست. وقتی آقای غرضی این حرف‌ها را می‌زد و مسئولان کشور استدلال‌ها می‌کردند که چون ملت عراق ۶۵ درصدش شیعه است، به ما حمله نمی‌کند! دوم این که چون ما قصد تجاوز به کشوری نداریم، به ما حمله نمی‌شود. در ضمن این که ما عراق را تحریک نکردیم. سوم هم این که اگر عراق به ما حمله کند، همین مردمی که انقلاب کردند، ریشه صدام را می‌کنند. با این دلایل کسی به گزارش‌ها توجهی نداشت. آقای غرضی هم به ذاکری گفته بود: «ما وظیفه‌مان را انجام دادیم. بیا برویم.» بعد آقای آذرگون [آذریون] از فرماندهان ارتش فرمانده سپاه قصر شیرین شد. آن دوران بنی‌صدر فرمانده کل قوا بود. او به بنی‌صدر می‌گوید به اینجا حمله می‌شود. بنی‌صدر هم می‌گوید: «صدام غلط می‌کند صدام به ما حمله نمی‌کند. ما چهارمین ارتش قدرتمند دنیا هستیم.» (خبر آنلاین، ۹۲/۳/۱)

سیدتراب ذاکری فرمانده اطلاعات لشکر ۹۲ زرهی اهواز در دوران جنگ که پیش‌تر ذکر آن رفت در مرور خاطرات آن روزها به یاد می‌آورد سه ماه قبل از حمله عراق به ایران، خطر حمله عراق را از دو طریق به مقامات عالی رتبه نظام گزارش داده است. از جمله وی از طریق غرضی استاندارد وقت خوزستان اطلاعات را به نمایندگان مجلس رسانده است:

«یکی دو بار سراغ غرضی رفتم و توجیه‌اش کردم و گزارش مفصل از وضعیت تحرکات عراق به او دادم. وقتی گزارش را دادم، گفت: مگر می‌شود؟ برو دلایلت را بنویس. این کار را کردم به او گفتم که اگر ما این جاها را خاکریز بزنیم، سیم خاردار بکشیم، دشمن وارد خاک ما نمی‌شود و با هر

استعداد نظامی که حمله بکند، ما توان دفاع داریم. آن هم دفاع در سر مرز نه این که جنگ به داخل شهرها کشیده شود. غرضی گفت: چه کار کنم؟ گفتم: برو و با مقامات عالی رتبه صحبت کن. این که گزارش کنی، شرایطی نیست که به زودی به نتیجه برسد. ضمن این که ارتش امکان بستن مرز را ندارد و این نامه نوشتن تو در بوروکراسی اداری بعداً به نتیجه نمی‌رسد. ایشان به تهران رفت و نمایندگان را در یک جلسه محرمانه توجیه کرد. منتها حرف‌هایش برای نماینده‌ها قابل قبول نبود. نماینده‌ها به غرضی می‌گویند که: «آقا! شما چه می‌گویید؟ ما شاخ آمریکا را در منطقه شکستیم، تو آمدی و می‌گویی عراق به ما حمله می‌کند؟!»، این جواب را که به غرضی دادند، او با دلخوری به خوزستان برگشت. من با خوشحالی پیش او رفتم که از نتیجه کارهایش مطلع بشوم که بالاخره امکانات کی می‌رسد که او گفت: «کسی اصلاً جواب من را نمی‌داد. تقریباً من را هو کردند. ذاکری! کسی در جریان نیست. این‌ها نمی‌دانند چه خبر است.» گفتم تکلیف چیست؟ گفت: «هیچی. من وظیفه‌ای داشتم و باید آن را انجام می‌دادم. ما مایوس شدیم ولی به فکر این بودم که یک کاری باید کرد و نباید دست رو دست گذاشت.» (خبرآنلاین، ۹۲/۷/۶)

علی رغم این‌ها برخی از نمایندگان مجلس سه ماه بعد به علت تعلل فرمانده کل قوا در امور جنگ بخصوص اشغال خرمشهر توسط دشمن، خواهان عزل وی شدند. به هر حال ذاکری به خاطر می‌آورد همین اطلاعات را به آیت‌الله خمینی رسانده و او آن را به فرمانده کل قوا داده است. او ادعا می‌کند بنی‌صدر بسیار دیر هنگام به اطلاعات وی واکنش نشان داده است در هنگامی که دیگر هیچ اقدام بازدارنده‌ای نمی‌شد انجام داد: «انجمن اسلامی لشکر ۹۲ تشکیل شد و یک روحانی به اسم حجت‌السلام کامران مسئول آن شد، کم کم حواس او را به شرایط جلب کردم. بعد هم ماجرای پاسخی که نماینده‌ها به غرضی داده بودند را با او درمیان گذاشتم. او گفت می‌تواند این کار را انجام دهد. من به او گفتم: این کار باید سریع انجام بشود. و بهترین فرد هم امام خمینی (ره) است. مدارک را تهیه کردم و به او دادم. ۱۵ خرداد ۵۹ او به تهران رفت و یک هفته بعد هم آمد. نتیجه این شد که امام مدارک را به

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۹۳

بنی‌صدر- که آن زمان فرمانده کل قوا بود- واگذار کردند. بنی‌صدر هم کار را به کانال اداری انداخت و در نهایت ۱۵ روز مانده به آغاز جنگ تحمیلی، نامه‌ای به لشکر رسید که در آن گفته شده بود که چقدر امکانات می‌خواهید؟» (خبرآنلاین، ۹۲/۷/۶)

رئیس‌جمهور بعدها در خاطرات خود تمام ادعا و اتهامات در مورد عدم اطلاع از بروز جنگ را رد می‌کند. یکی از موارد ادعایی بنی‌صدر که آن را بارها در مصاحبه‌های مختلف اشاره کرده این است که فرماندهان ارتش طبق گزارشات موثق بدست آمده از نیروهای اطلاعاتی مستقر در عراق به این نتیجه رسیده بودند که حمله عراق به ایران قریب‌الوقوع است و گزارشی را نیز تهیه و نزد وی آورده بودند. او می‌گوید در زیر گزارش پاراف کرده که به عرض امام [آیت‌الله خمینی] برسد اما آیت‌الله خمینی در مقابل به او گفته است که عراق جرأت حمله به ایران را ندارد و این توطئه سران ارتش برای جلوگیری از ورود روحانیون به ارتش است. آیت‌الله منتظری نیز شبیه همین جملات را از زبان بنی‌صدر شنیده و در کتاب خاطراتش می‌نویسد: «در همان ایام آیت‌الله طاهری امام جمعه اصفهان هم از اصفهان برای سرکشی به جبهه‌ها به آن مناطق رفته بود، بالاخره من در تهران به اتفاق آقای طاهری رفتیم خدمت امام و جریانات را برای ایشان گفتیم، به ایشان گفتیم اوضاع جبهه‌ها خیلی ناچور است، عراقی‌ها دارند پیشروی می‌کنند، این‌ها گمرک خرمشهر را تخلیه کرده‌اند و هرچه در آن بوده است برده‌اند و به سرعت دارند پیشروی می‌کنند باید یک فکری برای این مسأله بشود، ایشان گفتند: [شما این مطالب را بروید به آقای بنی‌صدر بگویید]، من و آقای طاهری دو نفری رفتیم ستاد مشترک که آقای بنی‌صدر آنجا بود، در آنجا نشستیم با ایشان به صحبت کردن، هفت هشت تا از افسرهای ارتشی هم آنجا بودند، به او گفتیم: [آخر این چه وضعی است! چرا جلوی عراقی‌ها را نمی‌گیرید؟ شما که می‌دیدید صدام دارد رجز می‌خواند چرا مرز را سنگربندی نکردید و آماده نشدید؟] آقای بنی‌صدر گفت: [همه این‌ها تقصیر آقای خمینی است، ایشان می‌گفت صدام جرأت نمی‌کند به ایران حمله کند!] گفتیم: [این چه حرفی است که می‌زنید، امام کجا چنین حرفی

گفته‌اند، چرا تقصیر را می‌خواهی به گردن ایشان بیندازی؟» (منتظری، ۱۳۸۱، ۶۸۸)

رئیس‌جمهور اما سال‌ها بعد به انتقادات از عدم پیش‌بینی جنگ پاسخ داد و مدارکی ارائه نمود. وی مدعی است به تاریخ ۵۹/۵/۷ یعنی ۵۳ روز قبل از آغاز جنگ فلاحی جانشین ستاد ارتش و کتیبه رئیس اطلاعات ارتش گزارشی کامل از تدارکات ارتش عراق که از داخل آن کشور تهیه شده بود و قریب‌الوقوع بودن حمله دشمن را پیش‌بینی می‌کرد به وی تحویل داده‌اند، او نیز در ذیل آن نامه پاراف می‌کند، به اطلاع آیت‌الله خمینی رسانده شود. همین گزارش عیناً به استحضار ایشان رسانده می‌شود، اما بنی‌صدر می‌گوید آیت‌الله خمینی مطالب گزارش را باور نکردند و آن را توطئه نظامیان برای کنار گذاشتن روحانیون از ارتش توصیف نمود. وی در نامه تاریخ ۵۹/۶/۲۸ سه روز قبل از حمله رسمی عراق به ایران به آیت‌الله خمینی چنین می‌نویسد: «یک ماه پیش همین فرماندهان را به خدمت فرستادم اطلاعات حاصله درباره توطئه امروز را به عرض رساندند. بعد به این جانب فرمودید این اطلاعات را باور نمی‌فرمایید و امروز راست از آب درآمدند.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۵۶)

سیدمحمدغرضی استاندار خوزستان و از منتقدین رئیس‌جمهور اما معتقد است بنی‌صدر چندماه قبل تر از این، از وقوع جنگ مطمئن بود و اقدامات اولیه را انجام داده بود وی تمام نقل قول‌ها و اتهامات وارد شده از سوی منتقدین در این موضوع را رد می‌کند: «بنی‌صدر چند ماه قبل از این‌که جنگ اتفاق بیفتد، گفته بود که جنگ رخ می‌دهد و عراق در حال آماده شدن است. فلاحی نیز به من گفت ما از سال ۵۰ آماده وقوع جنگ هستیم. تمام مسئولان حکومتی خبر داشتند که جنگ در حال رخ دادن است. یک هفته پیش از آن‌که جنگ آغاز شود، بنی‌صدر افسری را فرستاد و ما را به لشکر ۹۲ زرهی برد. این افسر استعدادهای ما و دشمن را توضیح داد اما بسیار منفی سخن می‌گفت و روحیه‌ها را خراب می‌کرد. همه می‌دانستند که ما در آستانه جنگ هستیم. من گزارش‌هایم را از طریق منابع رسمی و ارتباطاتی که با بیت امام و حاج احمد آقا داشتم به تهران منتقل می‌کردم.» (سایت فردا، ۹۴/۲/۳۱)

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۹۵

اسناد دیگری وجود دارد مبنی بر این که رئیس جمهور از حمله قریب الوقوع ارتش عراق به ایران مطلع بوده و اقداماتی در خصوص بدست آوردن نقشه این حمله انجام داده است. پس از ۳۵ سال، به تاریخ ۹۴/۵/۷ سایت خبرگزاری فارس متن نامه‌ای را منتشر ساخت که پیش‌تر از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده بود. این نامه با قید محرمانه از سوی سیدابوالحسن بنی‌صدر ریاست جمهوری اسلامی ایران به علیرضا نوبری رئیس کل بانک مرکزی ایران نوشته شده بود. متن نامه چنین است: «ریاست جمهوری شماره ۱۴۵۶۴۰۰۰۰۱ به تاریخ ۵۹/۵/۵ محرمانه - جناب آقای نوبری رئیس بانک مرکزی ایران - دستور فرمایند معادل مبلغ دو بیست هزار (۲۰۰/۰۰۰) دلار آمریکایی در وجه حامل تحویل و هم ارز ریالی آن و هزینه‌های مربوطه را از حساب شماره ۳۵۲۲۴ نزد آن بانک برداشت و اسناد آن را ارسال فرمایند. ابوالحسن بنی‌صدر - ریاست جمهوری»

تاریخ نامه پنجم مرداد ماه ۱۳۵۹ درست ۵۵ روز قبل از تهاجم رسمی عراق علیه ایران است. خبرگزاری فارس در توضیح نامه چنین می‌نویسد: «سند محرمانه مالی ابوالحسن بنی‌صدر از رئیس وقت بانک مرکزی ایران که در آن درخواست واریز ۲۰۰ هزار دلار شده بود و این مسأله با اعتراض بسیار شدید جمعی از روحانیون همراه شد، برای اولین بار از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شد.» (خبرگزاری فارس، ۹۴/۵/۷)

اما موضوع این نامه چیست. ابوالحسن بنی‌صدر سال‌ها بعد در مصاحبه‌های مختلف و سایت خود قضیه این نامه را روشن می‌سازد وی مدعی شد از دو طریق اطلاع یافت که طرح حمله عراق و اسناد مدارک و نقشه‌های این طرح وجود دارد و قابل ارائه است. طریق اول صادق قطب‌زاده اطلاع داد یک منبع که گفته شد یک فرد از آمریکای لاتین بوده است حاضر است این طرح را به مبلغ ۲۰۰ هزار دلار به ایران بفروشد. و طریق دوم از طریق محمد مگری سفیر ایران در روسیه که دقیقاً همان طرح را از طریق مرکز تحقیقات علمی فرانسه تهیه کرده بود: «پیش از حمله عراق به ایران، آقای قطب‌زاده، وزیر خارجه وقت، گزارشی به شورای انقلاب داد که، بنابر آن، عراق قصد حمله به ایران را

دارد. توافقی میان اسرائیل و آمریکا و کشورهای عرب به عمل آمده است برای حمله عراق به ایران و پشتیبانی این کشورها از حمله. آقای قطب‌زاده به شورای انقلاب گفت اطلاع دهندگان برای دادن نقشه حمله به ایران، مبلغ ۲۰۰ هزار دلار مطالبه می‌کنند. شورای انقلاب با پرداخت این پول توسط آقای قطب‌زاده موافقت کرد. آن زمان، بنی‌صدر رئیس‌جمهوری و رئیس شورای انقلاب بود. لاجرم دستور پرداخت وجه را باید او صادر می‌کرد. خرید این نقشه همزمان شد با کشف کودتای نوژه که هدف از آن، از هم پاشاندن شالوده ارتش ایران بود که حمله عراق به ایران با موفقیت کامل انجام بگیرد. نقشه خریداری شده از اسباب نجات ایران شد. زیرا به ارتش ایران امکان داد، پیشاپیش، از محورهای حمله قوای صدام آگاه شود و خود را برای مقابله با آن آماده کند. طرفه این که دکتر محمد مکرری، سفیر وقت ایران در مسکو نیز همین نقشه را آورد و گفت دوستانش در مرکز مطالعات تحقیقات علمی فرانسه در اختیارش گذاشته‌اند. روشن بود که آن مرکز، مرکز جاسوسی و ضدجاسوسی نبود. وقتی بنی‌صدر، رئیس‌جمهوری، به سفیر روسیه شوروی سابق گفت احتمال می‌دهد نقشه را حکومت روسیه در اختیار سفیر ایران گذاشته است، او لبخند زد.» (سایت انقلاب اسلامی، ۹۴/۶/۱۸)

این که چنین مصوبه‌ای در آرشیو اسناد شورای انقلاب اسلامی و صورت جلسات آن وجود دارد یا نه مشخص نیست اما در صورت وجود می‌تواند سند مهمی در اثبات یا رد ادعای بنی‌صدر باشد. آنچه بر درستی این سند تأکید می‌گذارد بخشی از گزارش روزانه رئیس‌جمهور به مردم (ستون ثابت رئیس‌جمهور در روزنامه انقلاب اسلامی) در تاریخ ۵۹/۵/۱۱ است که شرح مذاکره محمد مکرری سفیر ایران در شوروی (سابق) و ارائه مدارک مهم از طرف وی بوده است که پیش‌تر آن را در شرح وقایع پیش از جنگ آوردیم.

علیرغم انتقادات از رئیس‌جمهور گاهی نیز در اثناء خاطرات به گوشه‌ای از اقدامات پیشگیرانه وی بر می‌خوریم، اکبر هاشمی رفسنجانی در روزهای اول یا دوم جنگ به حضور خود در ستاد فرماندهی جنگ اشاره می‌کند و تلویحاً اقدامات پیشگیرانه رئیس‌جمهور را مناسب می‌داند: «شب همان روز به همراه

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۹۷

جمعی از نمایندگان به ستاد مشترک ارتش رفتیم. آقای بنی‌صدر هم که مسئولیت جانشینی فرماندهی کل قوا را برعهده داشت، آنجا بود. در زیرزمین ستاد، اتاق جنگ را مستقر کرده بودند. تا آن موقع آنجا را ندیده بودم. جلسه‌ی مهمی بود و بحث‌های خوبی شد. از جمله این‌که طراحی شد که نیروی هوایی ایران با عملیاتی گسترده، جواب حمله‌ی عراق را بدهد. برای عملیات نیروی زمینی هم فکری شده بود.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۲۱۸)

عملیات کمان ۹۹ که کمتر از ۱۵ ساعت پس از هجوم دشمن به ایران در تاریخ ۵۹/۷/۱ توسط نیروی هوایی ایران انجام شد و در آن ۱۴۰ فروند هواپیمای نظامی مشارکت داشتند نشان می‌دهد ارتش ایران دست کم نیروی هوایی و نیروی دریایی از آمادگی نسبی برای پاسخگویی به تهدیدات دشمن برخوردار بودند. فضل‌الله جاویدنیا از خلبانان شرکت کننده در این عملیات به دو موضوع متمایز این عملیات اشاره دارد اول این‌که طرح این عملیات از پیش طراحی شده بود و دوم آن‌که این عملیات ۸۰٪ توان عملیاتی نیروی هوایی عراق را تقلیل داد: «خبر رسید فردا قرار است نیروی هوایی حمله گسترده‌ای را علیه مواضع عراق انجام دهد. نام عملیات کمان ۹۹ بود. طرح عملیات از مدت‌ها قبل آماده بود. در این مأموریت گشت هوایی، جلوگیری از نفوذ جنگنده‌های دشمن و حمایت از جنگنده بمب‌افکن‌های خودی به عهده ما بود. بلافاصله لیست‌های پرواز آماده شد و قرار شد از اولین ساعات صبح روز سه شنبه اول مهرماه ۱۳۵۹ پرواز ما شروع شود و تا پایان عملیات نیز ادامه داشته باشد. حمله با موفقیت صددرصد و با تلفات کم به پایان رسیده بود. نیروی هوایی عراق در این حمله گسترده و طوفانی هشتاد درصد از توان خود را از دست داده بود. آن‌ها بعد از حمله عقابان تیزپرواز نیروی هوایی دیگر توان حمله هوایی نداشتند. اندک شکاری‌های آن‌ها هم از ترس هواپیماهای اف ۱۴ جرأت عبور از مرز را نداشتند.» (جاویدنیا، ۱۳۹۳، ۷۴)

حسین حسنی سعدی فرمانده اسبق نیروی زمینی از فرماندهان ارتش در روزهای اول جنگ آمادگی ارتش در آن روزها را مناسب می‌داند و علت عمده

اختلال در دفاع از مرزها بخصوص مرزهای خوزستان در ماه‌های اولیه جنگ را درگیری عمده لشکرهای ارتش در غرب کشور عنوان می‌کند:

«وقتی به این واقعه تاریخی می‌رسیم، با پیش‌زمینه‌ای که از شرایط ارتش در ذهن مخاطب ایجاد کرده‌ایم، خواهیم گفت که ارتش با چه تشکیلاتی به جنگ روی آورد؛ با این سازوبرگ با این امکانات و با این مقدمات. همه یگان‌های ارتش - پیش از جنگ - در کردستان درگیر بود؛ تمام لشکرها، لشکر ۲۸ سندج، ۶۴ ارومیه و ۸۱ کرمانشاه که بومی منطقه بودند، لشکر ۹۲ که هم در خوزستان و هم در کردستان درگیر بود. لشکر ۷۷ خراسان، لشکر ۲۱، تیپ ۸۴ خرم‌آباد و ... همه و همه در کردستان درگیر بودند. در زمان درگیری ارتش در غائله کردستان، چنانچه ارتش نیروهای خود را از کردستان به جنوب - در شرایطی که هنوز جنگ آغاز نشده بود - منتقل می‌کرد و آنگاه اتفاقی در کردستان رخ می‌داد، آیا انگشت اتهام به سمت ارتش دراز نمی‌شد؟ طبیعی است که آن گاه ارتش در برابر این پرسش قرار می‌گرفت که چرا نیروهایش را از کردستان تخلیه کرد؟ آری! اگر ضدانقلاب - همزمان با وقوع جنگ - حرکتی در کردستان صورت می‌داد و وضعیتی مطابق میل خودش در این استان به وجود می‌آورد، آیا همه نمی‌گفتند که ارتش خیانت کرده است؟! (صف، ۳۵۹)

ایشان، برخلاف برخی تحلیل‌ها مبنی بر عدم انسجام ارتش و فقدان برنامه‌ریزی پیش از جنگ آرایش نیروهای ارتش در مقابل ارتش عراق را تشریح نموده و آن را یگانه عامل توقف ارتش عراق در نقاط مرزی می‌داند:

«مقاومت ارتش در هفته اول جنگ، ماه اول جنگ و سال اول جنگ حکایتی شنیدنی است. تا زمانی که به تدریج، نظام مبارزه با ارتش عراق دارای انسجام شد، یعنی یگان‌های ارتش در منطقه مستقر شدند و مسئولیت منطقه آبادان به لشکر ۷۷ واگذار شد و این لشکر انسجام گرفت تا پیش از این، همین لشکر، دو سه گردانش در کرمانشاه - در سر پل ذهاب - بود. با تلاش‌های بسیار یگان‌های لشکر از کردستان به سمت خرمشهر حرکت کرد و در آنجا مستقر شد و همان گونه که گفتم، مسئولیت عملیات آبادان هم به این لشکر واگذار شد. لشکر ۹۲ در منطقه خوزستان استقرار پیدا کرد. لشکر ۲۱ هم در منطقه

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۱۹۹

دزفول مستقر شد و یک جبهه دفاعی در برابر عراق در این منطقه گشود؛ در کنار تیبی که از لشکر [قزوین] ۱۶ آمده بود و تیپ ۸۴ [خرم آباد] که به منطقه گسیل شده بود. اگر به همین ترتیب به سمت راست حرکت کنیم، می بینیم که لشکر ۸۸ [زاهدان] هم به همراه تیپ خرم آباد به طرف مهران و دهلران آرایش پیدا کرده است. در منطقه کردستان هم که لشکرهای ۲۸ [سنندج] و ۶۴ [ارومیه] حضور دارند. همه وارد عرصه جنگ شدند. این هم هنر ارتش بود که در همین مقطع به شکل دادن «خط دفاعی» در برابر ارتش عراق همت کرد. «خط دفاعی پیوسته» ارتش که شکل گرفت، به منزله توقف کامل ارتش عراق بود. چنان که گفتم، پیشروی ارتش عراق در همان هفت روز اول صورت گرفت؛ صرف نظر از جبهه خرمشهر و آبادان. این شیوه تا عملیات «ثامن الائمه» ادامه داشت؛ در این مقطع، سپاه-اندک اندک- شروع به «سازمان پذیرفتن» کرد و یگان‌های خود را در قالب «گروهان» و «گردان» شکل داد. به این نقطه که می‌رسیم، معنی‌اش آن است که سال اول جنگ را پشت سر گذاشتیم و به عبارت دیگر، سال اول جنگ را ارتش در شرایطی سپری کرد که ۲۲ عملیات محدود را علیه ارتش عراق سامان داد. باز معنی‌اش آن است که در تمام این سال، ارتش ساکت ننشسته است. کاری به میزان توفیق این عملیات‌ها نداریم، مهم آن است که ارتش در برابر عراق ساکت ننشسته است. ضرباتی که در این عملیات‌ها بر پیکره‌ی ارتش عراق وارد می‌آمد، باعث به هم ریختن سازمان رزمی عراق می‌شد و آرامش را از آن‌ها سلب می‌کرد؛ به گونه‌ای که نمی‌توانست با طمأنینه و خیال راحت به آرایش نیروهای خود و استحکام مواضعش روی آورد. این هم واقعیتی است که ارتش به تنهایی قادر به غلبه بر ارتش عراق نبود. ارتش عراق ۲ لشکر سازمان یافته کامل در اختیار داشت؛ چهار- پنج لشکر زرهی، چهار، پنج لشکر مکانیزه و دو-سه لشکر پیاده.» (صف، ۳۵۹)

هوشنگ صمدی فرمانده تکاوران دریایی مدافع خرمشهر از آمادگی ارتش در ابتدای جنگ می‌گوید و غافلگیر شدن ارتش را رد می‌کند. ببینید:

«در اسفند ۵۸ عراق یک مانور دریایی ۱۰ روزه را در شمال خلیج فارس شروع کرد، دستور به پایگاه دریایی بوشهر و خرمشهر صادر شد که این مانور را رصد کنید و ببینید که موضوع از چه قرار است، ما با آن سیستم‌هایی که

داشتیم رفتیم و کنترل کردیم، مانور تمام شد و ما نشستیم و برآوردهای خودمان را بررسی کردیم و با یک مشورت ستادی به این نتیجه رسیدیم که دشمن در حال آماده شدن برای جنگ است و به زودی جنگی شروع خواهد شد. یکی از قوی‌ترین ناوتیپ‌های ما در خرمشهر مستقر بود، ناوتیپ هشتم نیروی دریایی، فرمانده این ناوتیپ مرحوم ناخدا ابریشمی زمانی که طرح را دریافت کرد احساس خطر می‌کرد که دشمن در روبرویش است، پس آمد و بر مبنای آن طرح هرچه یگان شناور قابل حرکت داشت از اسکله‌ها جدا کرد و در ۲۶ مردادماه ۵۹ به شمال خلیج فارس آورد و در جاهایی که طرح با مختصات دقیق تعیین کرده بود با مهمات کامل، سوخت، غذا و آب مستقر کرد، وقتی این کار انجام شد با چند روز فاصله در دوم شهریور ۵۹ که تقریباً یک ماه به شروع رسمی جنگ مانده بود ناو نقدی که آماده جنگ در شمال خلیج فارس مستقر شده بود با دو هواپیمای سوخو عراقی درگیر شد؛ دو فروند سوخو به ناو حمله کردند و پرسنل ناو بدون کوچکترین تردید بلافاصله جفتشان را به پایین آوردند و جنگ شروع شد. اسم این جنگ است یا نه؟ عده‌ای می‌گویند که نه ارتش غافلگیر شد، این نیرو در دریا است و روی زمین نمیتواند بجنگد، و این هم اولین درگیری بود، تا رسیدیم به ۲۳ شهریور ۵۹ و هنوز یک هفته تا آغاز جنگ مانده است. جانشین نیروی فرماندهی دریایی از تهران به بوشهر آمد و گفت به اینجا آمده‌ام تا قرارگاه مقدم جنگ نیروی دریایی را تشکیل بدهم؛ زیر ساختمان پانزده طبقه‌ای که داشتیم و زیرزمین بزرگی را داشت آنجا را انتخاب کرد و همان روز اول کاملاً تجهیز شد، رادارها، بی سیم‌ها و تلفن‌ها وصل شدند، میزهای کار آماده شدند و زبده‌ترین پرسنل نیروی دریایی را در اینجا جمع کرد از جمله فرماندهان رده بالا، گفت که اینجا اولین قرارگاه جنگ است و کل دستورات جنگ از اینجا صادر خواهد شد. دوباره در ۲۶ شهریور یعنی سه روز بعد یک بخشنامه عمومی به همه پادگان‌ها و پایگاه‌های نیروی دریایی صادر کرد که همه امکانات شما زیر امر این ستاد است.» (خبرآنلاین، پوریا فیروز نژاد، ۹۸/۷/۳)

۲) عدم تحویل سلاح به مدافعان

یکی دیگر از نقدها بر عملکرد رئیس جمهور در دوران جنگ که بیش‌تر از سوی فرماندهان اسبق سپاه و برخی از سیاسیون جریان مخالف مطرح می‌شود در اختیار قرار ندادن مهمات و سلاح به نیروهای نظامی بخصوص نیروهای سپاه و بسیج مردمی بود. برخی دیگر معتقدند عدم تحویل ملزومات، سلاح، مهمات و نیرو شامل ارتش نیز می‌شد چنان‌که در موضوع اشغال خرمشهر برخی از ارتشیان بر آن تأکید داشتند. برخی این اقدام را از روی سوء مدیریت

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۰۱

و ناهماهنگی رئیس جمهور در سازماندهی نیروهای مردمی، آموزش و تحویل سلاح به آنها، برخی آن را از روی عمد، برخی به علت رقابت‌های جناحی، برخی دیگر به واسطه کمبود تجهیزات و سلاح و عدم امکان ارسال آن به جبهه و بالاخره برخی آن را حاصل خیانت و تبانی با ضد انقلاب و دشمن می‌دانند. به طور کلی ما با خلاصه کردن علل عدم تحویل سلاح به مدافعان به چهار بخش زیر شواهد آن را بررسی خواهیم نمود:

۱- عدم تحویل سلاح به بسیج مردمی و سپاه به واسطه رقابت‌های سیاسی

۲- عدم تحویل سلاح به واسطه تعمد یا تبانی با دشمن

۳- عدم تحویل سلاح به علت ناهماهنگی و سوءمدیریت

۴- عدم تحویل سلاح به واسطه کمبود سلاح

هدف از این بخش بیشتر آن است که شواهدی در مورد هر یک از مدعیات مطرح شده از سوی شاکیان و شواهدی از متشاکمی (رئیس‌جمهور) برای روشن شدن موضوع ارائه دهیم. گرچه مکرر از این گونه مدعیات در مورد رئیس‌جمهور اسبق گفته شده و می‌شود اما هنگامی که از شواهد و اسناد پرسش می‌شود نه کسانی که در جبهه حضور داشته‌اند و نه کسانی که به واسطه نقل دیگران کسب اطلاع کرده‌اند غالباً قادر به ارائه شواهد کامل و قابل ملاحظه‌ای نیستند. موارد محدودی از حاضرین در عملیات‌های نظامی و مشاهدات‌شان وجود دارد که بازگوکننده حقایق جنگ است اما به واسطه پراکندگی موضوعی و عدم اهتمام جهت جمع‌آوری و مقابله و مقایسه آنها با هم مدارک قابل استناد نیستند. نکته دیگر این که شواهد به قدر کافی ضد و نقیض و لذا قانع‌کننده به نظر نمی‌رسند. به هر حال تا آنجا که از لابلای مصاحبه‌ها، گزارش‌ها، خاطرات و دیگر مطالب می‌شد شواهد لازم را در جهت اثبات مدعیات جمع‌آوری نمود، جمع آورده و با پاسخ‌های رئیس‌جمهور که پیش‌تر در ستون گزارش روزانه روزنامه انقلاب اسلامی آمده است مطابقت داده‌ایم تا به واقعیت نزدیک‌تر شویم.

۱) عدم تحویل سلاح به بسیج مردمی و سپاه

یکی از احتمالات جدی تعمدی بودن عدم تحویل سلاح و مهمات به نیروهای بسیج مردمی و سپاه پاسداران و برعکس آن را در اختیار ارتش

قراردادن است تا ارتش به پیروزی‌های چشم‌گیر دست یابد. استدلال عده‌ای که این احتمال را مطرح می‌سازند، گرایش ارتش و فرماندهان آن به رئیس جمهور و برعکس گرایش بسیج مردمی و سپاه پاسداران به بخشی از جناح مذهبی شامل حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو بود. به عبارتی این تحلیل‌گران اقدامات رئیس‌جمهور در جنگ را عمدی و متأثر از رقابت‌های سیاسی وی با جریان رقیب می‌دانند که توانسته بود بر نهاد انقلابی نظیر بسیج و سپاه تسلط یابد. اما شواهد نشان می‌دهد عدم تحویل سلاح نمی‌توانست به این دلیل باشد اولاً به این دلیل که تا اوایل سال ۱۳۶۰ و عزل رئیس‌جمهور بسیج اصولاً تشکل و سازماندهی چندانی نیافته بود و رئیس آن «امیرمجد» تا بهمن ماه ۱۳۵۹ از روحانیون مخالف حزب جمهوری اسلامی بود و لذا عدم تحویل سلاح به بسیج نمی‌تواند شائبه جناحی داشته باشد. از سوی دیگر تا قبل از عزل بنی‌صدر سپاه پاسداران تحت ریاست مرتضی رضایی بود که گرایشی به حزب جمهوری اسلامی نداشت و تنها پس از عزل بنی‌صدر و انتصاب محسن رضایی سپاه با جریان حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو هماهنگ شد. اما نکته مهمی که در اینجا وجود دارد آن است که برخی از سران سپاه چون احمد متوسلیان در مریوان و داوود کریمی در جبهه جنوب و برخی فرماندهان قدرتمند در نواحی دیگر عملاً به طور مستقل فرماندهی خود را اعمال می‌کردند و نه تنها نسبت به فرمانده کل قوا که نسبت به بسیاری از مقامات دولتی مستقل بودند. لذا چنین برداشتی وجود داشت که سپاه مستقل از فرماندهی کل قوا عمل می‌کند و در جناح مخالف وی قرار دارد. نمی‌توان گرایش برخی از فرماندهان سپاه همچون رفیق دوست که بروگردی، علی شمخانی، رحیم صفوی، محسن رضایی و محمدزاده را به جناح رقیب و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی کتمان کرد اما شواهد زیادی وجود دارد که بخشی از نیروهای سپاه که به سرعت تشکل یافته بودند دارای سلاح و مهمات کافی بوده‌اند. (بهزاد، ۱۳۸۸) از طرفی شواهدی وجود دارد مبنی بر این‌که خود رئیس‌جمهور درخواست تسلیح نیروهای مردمی عشایر را ارائه داده بود و از

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۰۳

افراد ذی‌نفوذ اکیداً درخواست به کارگیری نیروهای مردمی برای برطرف کردن کمبود نیرو در خرمشهر را داشته است.

۲) تعمد یا تبانی با دشمن

برخلاف تحلیل‌گرانی که پیش‌تر دیدگاه آنان را بررسی کردیم مبنی بر عدم تحویل سلاح به سپاه و نیروهای مردمی و اختصاص آن به ارتش برخی سیاسیون مانند اکبر هاشمی رفسنجانی معتقدند وی از دادن سلاح به تمام نیروها اعم از ارتش، سپاه و بسیج خودداری می‌کرد. این ادعا قضیه را کمی پیچیده و از سوی دیگر بر تناقضات موجود می‌افزاید. چطور می‌شود گفت رئیس‌جمهور حامی ارتش بوده و مخالف سپاه و بسیج اما به هر دو سلاح نمی‌داده است. چطور می‌شود رئیس‌جمهور را به کودتا همراه با ارتش متهم ساخت اما در عین حال گفت وی به ارتش سلاح نمی‌داده است. اگر فرض را بر درستی اظهارنظر هاشمی رفسنجانی قرار دهیم سه فرضیه مطرح خواهد شد اول تبانی با دشمن و ضد انقلاب برای تضعیف تمام نیروهای نظامی ایران و چراغ سبز به دشمن برای اشغال سرزمین بیش‌تر، دوم کمبود سلاح و مهمات (که رئیس‌جمهور بر آن تأکید داشت) و بالاخره سوءمدیریت و ناهماهنگی جهت سازمان‌دهی و آموزش نیروهای مردمی آموزش و تحویل سلاح به آن‌ها. در مورد اولین فرضیه شواهد کافی برای رد وجود دارد، زیرا بنی‌صدر هنگامی که از حاکمیت طرد شده بود و دلایل زیادی برای مبارزه عملی با حاکمیت به زعم خود داشت، در اواخر سال ۱۳۶۳، دعوت دولت عراق و سازمان مجاهدین خلق برای حضور در عراق و آغاز عملیات نظامی بر علیه حکومت ایران را به واسطه دشمن خواندن حکومت بعثی صدام حسین رد کرد. حال چطور ممکن بود او هنگامی که درون حاکمیت بود بخواهد با رژیم صدام حسین تبانی نموده و پیروزی ایران که پیروزی مدیریت خود او محسوب می‌شد را مانع شود. دو مورد بعدی را در ادامه بررسی خواهیم کرد.

۳) ناهماهنگی و سوءمدیریت

در این مورد شواهد به قدر کافی وجود دارد که نشان می‌دهد عدم پیش‌بینی لازم، سوء تدبیر و ناهماهنگی برای آموزش و تحویل سلاح به نیروها وجود داشته است.

۴) کمبود سلاح

شواهد کافی و فراوان در اثبات کمبود سلاح در ابتدای جنگ وجود دارد اما بعید می‌دانیم تنها علت عدم تحویل سلاح کمبود آن بوده باشد. در جمع‌بندی باید گفت از چهار احتمال موجود تبانی با دشمن فاقد شواهد و ادله کافی و به احتمال قریب به یقین مردود است، در مورد مداخله و رقابت‌های سیاسی در جنگ باید گفت شواهد ضد و نقیض است برخی موارد را می‌توان یافت که چنین تردیدی را ایجاد می‌کند اما برعکس مواردی وجود دارد که خلاف این احتمال را اثبات می‌کند. و بالاخره در مورد کمبود سلاح، سوءتدبیر، عدم هماهنگی و عدم سازماندهی در تحویل سلاح به نیروهای مردمی شواهد فراوان و قابل استناد وجود دارد. در ذیل برای هر یک از موارد فوق گوشه‌ای از شواهد موجود را ارائه می‌دهیم:

۱-۲) عدم تحویل سلاح به بسیج مردمی و سپاه

از جمله کسانی که معتقدند رئیس جمهور به واسطه مخالفت با نهادهای سپاه و بسیج سلاح در اختیار آن‌ها قرار نمی‌داد، علیرضا اسلامی است. علیرضا اسلامی فرزند صادق اسلامی است، پدرش عضو گروه‌های مؤتلفه و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و از منتقدین بنی‌صدر در دوران انتخابات ریاست جمهوری و بعد از آن و خودش نیز عضو دادستانی انقلاب (به ریاست علی قدوسی) و دارای گرایش به این حزب بوده است. وی اقدام رئیس جمهور در جنگ را نه سوءتدبیر و نه به واسطه رقابت‌های سیاسی بلکه خیانت می‌داند. وی که از حاضرین در جبهه بوده یک نمونه از خیانت‌های وی را ذکر می‌کند:

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۰۵

«شک ندارم که (بنی‌صدر) خیانت‌های فراوانی کرد، مثلاً در جنگ نمونه‌ای را شاهد بودم. ما همان روز اول جنگ از قصر شیرین به پل ذهاب رفتیم. اگر تاریخ جنگ را ببینید، قبلاً درگیری‌هایی شده بود و در مرز هم بودند. وقتی ما به پل ذهاب رسیدیم، تآن‌کهای ما را در دشت ذهاب زده بودند و دود بلند می‌شد. یک افسر که پایش قطع شده بود، سوار مینی‌بوس شد. من پرسیدم: «چه خبر است؟ اوضاع اینجا چه جور است؟» و توضیح داد و گفت: «ما در مقابل عراق قدرت مقاومت داشتیم، ولی به ما گفتند عقب‌نشینی کنید.» بعداً خودش این طرح را به شکل رسمی اعلام کرد. ظاهر قضیه این بود. این افسر می‌گفت: «ما قدرت مقاومت داشتیم، ولی به ما دستور رسید که به عقب برگردید.» ما با خودمان از تهران امکانات برده بودیم، چون اول جنگ بود و آنجا هیچ امکاناتی نبود و ما اسلحه، مهمات، ماشین، غذا و همه چیز را خودمان بردیم. فشنگ ما تمام شد. رفتیم پیش ارتش و گفتیم: «به ما فشنگ بدهید.» گفتند: «نمی‌توانیم بدهیم.» گفتیم: «ما با نیروهایمان آنجا ایستاده‌ایم و داریم می‌جنگیم.» گفت: «نمی‌توانیم بدهیم.» پرسیدم: «به چه دلیل؟» گفت: «دستور آمده.» گفتیم: «کو دستور؟» نامه‌اش را آورد. یک نامه سری بود که بنی‌صدر دستور داده که به هیچ وجه به اینها قشنگ ندهید. من شماره نامه را برداشتم و آمدم تهران و رفتیم پیش شهید بهشتی و گفتم بنی‌صدر چنین دستوری داده است. این را چون خودم شاهد و راوی هستم، غیر از خیانت چیز دیگری نمی‌توانم تعبیر کنم. منظورش چه بود؟ این که به نیروهای مردمی فشنگ ندهید؟ نیروهایی که در مقابل دشمن می‌جنگیدند. این غیر از خیانت نمی‌تواند چیزی باشد. خیلی عوام فریب بود. در نامه‌ای که بعد از بیانات امام داد و می‌خواست موضوع را ماستمالی کند، می‌گوید چند تا هیئت آمدند و با من صحبت کردند که عراق عقب‌نشینی می‌کند و شما هم پشت مرزهایتان برگردید. هیئت حسن نیت هم آمد و قرار بود صحبت‌ها را بکنیم، این اوضاع را که دیدند، نیامدند. مثلاً می‌خواست بگوید که شما مکتبی‌ها و امام عامل ادامه جنگ و کشتار هستید، وگرنه من می‌خواستم تمام کنم و زمینی هم ندهم.

اینها فریب افکار عمومی بود که در روزنامه انقلاب اسلامی اطلاعیه‌هایش را چاپ می‌کرد که بحث مفصلی است.» (رجاء نیوز، ۱۳۹۱/۵/۵)

محسن رفیق دوست از اعضای مؤتلفه اسلامی و مسئول تدارکات سپاه در ابتدای جنگ، همانند علیرضا اسلامی تبعیض بین ارتش و سپاه و نیروهای مردمی توسط رئیس‌جمهور را به یاد می‌آورد. او معتقد است رئیس‌جمهور از اختصاص سلاح و مهمات به نیروهای سپاه خودداری می‌کرد. ببینید:

«وقتی بنی‌صدر فرمانده کل قوا شد، عموم سپاهی‌ها با توجه به شناختی که از بنی‌صدر داشتند، با او مخالف بودند و اقلیتی از بنی‌صدر طرفداری می‌کردند. در بین آن‌ها، کسانی هم در رأس بودند و با امام ارتباط داشتند؛ مثل ما که از بنی‌صدر اطاعت می‌کردیم و می‌رفتیم به امام شکایت می‌کردیم. بنی‌صدر از اول مخالف تشکیل سپاه بود و هیچ وقت هم آبش با سپاه در یک جوی نرفت. کم‌کم مخالفت‌هایش علنی شد. زمانی که خرمشهر سقوط کرد و آبادان در محاصره قرار گرفت، امام فرمودند که حصر آبادان باید شکسته شود. ما خودمان را جمع کردیم و شهید کلاهدوز به عنوان قائم مقام فرمانده سپاه در اهواز مستقر شد. سپاه اولین هدفی که می‌توانست برای خودش قرار بدهد، شکست حصر آبادان بود. این زمانی بود که بنی‌صدر فرمانده کل قوا شده و این‌تر را بیان کرده بود که ما عقب‌نشینی نکنیم، زمین بدهیم و زمان بگیریم. سپاه با این‌تر موافق نبود. عمل هم نکرد. من همان زمان به جبهه رفتم و آقای شمخانی را در دارخوین دیدم. ایشان و بقیه‌ی مسئولان سپاه از ما امکانات می‌خواستند و ما هم از هرکجا که می‌شد - از ارتش، کمیته‌ها، مردم، مساجد، و ... امکانات جمع می‌کردیم. یک تشکیلات تسلیحات هم در پادگان خلیج درست کرده بودیم که اسلحه‌ها را تمیز و سرهم می‌کردیم. در همان جبهه‌ی دارخوین بودیم که مرحوم کلاهدوز به من زنگ زد و گفت: «الان نیروی مردمی آمده است. اگر بتوانید هزار تفنگ ژ ۳ و مهمات کافی برسانید، که من بتوانم هزار نیرو و بیش‌تر وارد بکنم، برای شکستن محاصره‌ی آبادان مطمئن‌تر می‌شوم.» موقعی بود که بنی‌صدر مسلط شده و همه‌ی اختیارات را به دست خودش گرفته بود. یعنی اگر می‌خواستیم امکاناتی از ارتش بگیریم، باید از

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۰۷

بنی صدر اجازه می‌گرفتیم. سراغش را که گرفتم، گفتند در پایگاه هوایی دزفول است. سوار ماشین شدم و به دزفول رفتم. قبل از تاریک شدن هوا به پایگاه دزفول رسیدم. بیرون مقر بنی‌صدر، اتاق خیلی بزرگی بود. در این اتاق صندلی وجود نداشت و همه‌ی کسانی که داخل آن بودند، سرپا ایستاده بودند. از افرادی که در این اتاق خیلی ناراحت بود، آقای غرضی (استاندار خوزستان) بود، که قبلاً در سپاه با هم بودیم و بر اثر مسائلی از سپاه رفت. از آن‌ها پرسیدم: «پس آقای بنی‌صدر کجا است؟» گفتند: «ایشان خیلی وقت است در اتاق بغلی با فرماندهان ارتشی جلسه دارد و ما اینجا منتظریم.» بالاخره از اتاق بیرون آمد. جلو رفتم و گفتم: «آقای بنی‌صدر! من آمدم که شما دستور بدهید تسلیحات ارتش هزار قبضه تفنگ ژ ۳ به ما بدهد.» نگاهی به من کرد و گفت: «برو از ارباب‌هایت بگیر.» گفتم: «ارباب‌های من که هستند؟» گفت: «از هاشمی، خامنه‌ای، و بهشتی بگیر.» گفتم: «آن‌ها ارباب‌های من هستند؛ ولی اسلحه ندارند. اسلحه دست تو است.» گفت: «نمی‌دهم. برو.» راننده‌اش را صدا کرد. راننده با یک ماشین جیب آمد تا او را به جایی ببرد. او هم کلاهش را گذاشت و در جیب نشست. من بلافاصله، بدون آن‌که متوجه بشود، روی زمین و زیرچرخ طرف راننده، دراز کشیدم. بنی‌صدر به راننده گفت: «چرا نمی‌روی؟» راننده اشاره کرد که یک نفر این زیر خوابیده. آمد پایین و گفت: «چرا این طور گرفتی خوابیدی؟» گفتم: «مرد حسابی! من می‌گویم به خاطر دفاع از مملکت به من تفنگ بده، می‌گویی بروم از اربابانم بگیرم! باید به من تفنگ بدهی. اگر ندهی، نمی‌گذارم بروی.»

خلاصه، نوشت که هزار قبضه تفنگ به من بدهند. من هم خوشحال، کاغذ را گذاشتم در جیبم و پریدم پشت فرمان. دقیقاً یادم است تا اراک به کوب راندم. فقط وقتی دیدم نمازم قضا می‌شود، ایستادم و نماز صبح را خواندم. بعد از آن یک راست رفتم میدان شهدا. تسلیحات ارتش آنجا بود. در اداره‌ی تسلیحات ارتش گفتند که ایشان بعد از این نامه، تلگراف زده و دستور داده است که ندهیم! همان موقع به حسین میرزایی گفتم: «چند تا تریلی بردار و برویم.» رفتیم در انبار تسلیحات ارتش را باز کردیم و به جای هزارتا، سه هزار

تفنگ ۳ و سیصد تیربار هم برداشتیم. همه را شماره‌برداری و ماشین‌ها را پر کردیم. با خودم نیروی مسلح برده بودم. وقتی به ارتشی‌ها فرمان دادم کنار بایستند، هیچ کس مقاومت نکرد. فقط گفتند که برایشان مسئولیت دارد. گفتم: «بیندازید گردن من.» فقل را بریدیم، در را باز کردیم، و اسلحه‌ها و مهمات را برداشتیم و به مسئول انبار رسید دادیم. بعد هزار قبضه تفنگ را برای کلاهدوز فرستادیم و بقیه را به انبار خودمان بردیم.» (رفیق دوست، ۱۳۹۲، ۱۵۹)

رفیق دوست اما در عین حال از همکاری صمیمانه ارتش برای تأمین سلاح و مهمات سپاه سخن می‌گوید:

«ما تا وقتی که توانستیم از خارج از کشور خرید بکنیم، یا خودمان در داخل بسازیم، از لجستیک ارتش سهمیه می‌گرفتیم. همان طور که گفتم، فرمانده لجستیکی نیروی زمینی ارتش سرهنگی بود به نام فروزان، که خواهرزاده‌ی دکتر مصدق و قهرمان شنا و مربی شنای ولیعهد هم بود. آدم بدی نبود. او به دو سرهنگ که نام خانوادگی‌شان یکی بود، دستور داده بود که پشتیبانی بکنند. یکی از آن دو سرهنگ به نام سیدعباس فرمانده مهمات و اهل کرمان بود، و دیگری نامش مهدی و فرمانده آماد و احتمالاً شمالی بود. سیدعباس همیشه با روی باز استقبال می‌کرد. به او می‌گفتیم: «جنگ تکلیف ارتش است و ما هم نیرویی جدید هستیم که در کنار شما می‌جنگیم؛ پس شما همان طور که به ارتش سهمیه می‌دهید، به ما هم بدهید.» او هم در حدی که می‌توانست، حواله می‌کشید. ما هم مهمات را از مراکز زاغه‌های ارتش تحویل می‌گرفتیم. اما وقتی برای گرفتن لباس به سراغ فرمانده آماد می‌رفتیم، کمی مشکل داشتیم.» (رفیق دوست، ۱۳۹۲، ۱۵۴)

وی در جایی دیگر اما اذعان می‌کند سپاه در کردستان مجهز به سلاح نیمه سنگین خمپاره بوده است:

«اصلاً بودجه‌ی ما از ابتدای جنگ شروع شد. شما راجع به زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر صحبت می‌کنید. بعد که ایشان جانشین فرمانده کل قوا شد و سپاه هم با او به مخالفت پرداخت، معلوم است که هیچ امکاناتی در اختیار سپاه نمی‌گذارد. در جای خود خواهیم گفت که اولین ادوات سنگین و زرهی

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۰۹

سپاه غنیمتی بوده است بعدها به گسترش، تولید و خریداری ادوات اقدام کردیم. البته همان موقع در کردستان خمپاره داشتیم؛ اما توپ و تانک نه.» (همان، ۱۱۴)

واقع امر آن است حتی در صورت تحویل توپ و تانک به سپاه در آن هنگام اصولاً نیروی انسانی آموزش دیده در سپاه برای استفاده از چنین تجهیزاتی وجود نداشت.

سیدمحمد غرضی استاندار وقت خوزستان به یاد می‌آورد که بنی‌صدر از دادن سلاح به مدافعان مردمی و سپاه خودداری می‌کرد. او از تقابل نیروهای به اصطلاح مردمی با بنی‌صدر و مخالفت وی با جریان حزب جمهوری و نیروهای همسو سخن می‌گوید:

«بنی‌صدر توسط فرماندهانش حکم می‌راند و اعتمادی به من نداشت. اما ما می‌جنگیدیم. سوسنگرد دو بار محاصره شد و هر دو بار من به همراه فلاحی رفتم و محاصره را شکستیم. بنی‌صدر اعتبار نظامی نداشت و به ما اسلحه و تجهیزات نمی‌داد. من برای این‌که محاصره سوسنگرد را بشکنم، رفتم چند آربی‌جی از حافظ اسد گرفتم و بردیم تا آن‌کها را زدیم و محاصره را شکستیم. جنگ بین ما و عراق بود و تهران نیز مشغول درگیری‌های خود بود. یک سو حزب بود و سوی دیگر بنی‌صدر که دائم درگیری داشتند. او می‌خواست سیاست به خرج بدهد و از طریق ارتش، جنگ را فرماندهی و قدرت سیاسی خود را تثبیت کند و به آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها بگوید که من جنگ را تمام می‌کنم چون قدرت سیاسی دارم. اما مانعش می‌شدیم و نمی‌گذاشتیم این کار را بکند. بنی‌صدر یک بار به دزفول آمد و بحثش این بود که من در مسائل نظامی دخالت می‌کنم. من گفتم نظامی‌ها نمی‌توانند بجنگند اما ما می‌توانیم بجنگیم. بنی‌صدر شروع به داد و قال کرد. گفتم بنی‌صدر، از خوزستان می‌روی و دیگر بر نمی‌گردد. او رفت و دیگر نیامد.» (سایت فردا، ۹۴/۲/۳۱ خبرگذاری دفاع مقدس، ۹۴/۳/۱؛ گفتگو با سیدمحمد غرضی)

احمد سالک فرمانده سابق سپاه پاسداران اصفهان از عدم اختصاص سلاح به بسیج و سپاه خبر می‌دهد:

۲۱۰/اولین رئیس جمهور و جنگ

«ما اصلاً خب هیچ سلاحی نداشتیم و کلاً با ۲ انبار سلاح «M9» که مصادره‌ای بود دفاع می‌کردیم. خب همه سلاح و تجهیزات را به ارتش می‌دادند اما به سپاه هیچ نمی‌دادند.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

برخی از فرماندهان سپاه عدم تحویل سلاح سبک به سپاه را تکذیب نموده اما معتقدند بنی‌صدر از دادن سلاح سنگین به سپاه خودداری می‌کرد. دو علت عمده می‌توانست وجود داشته باشد یا آن‌که مسایل سیاسی در این امر دخیل بود و یا این‌که سپاه آمادگی کاربرد تجهیزات سنگین و آموزش لازم برای استفاده از آن را نداشت. داوود کریمی از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران در خوزستان اما از قول یکی از همراهان رئیس‌جمهور نقل می‌کند که عدم تحویل سلاح به سپاه به علت هراس بنی‌صدر از عاقبت این کار بوده است:

«یکی از وابستگان بنی‌صدر در جبهه جنوب به ما می‌گفت که اگر سپاه را مجهز به سلاح‌های سنگین بکنیم، این سپاه ممکن است در آینده خطراتی در بر داشته باشد! وابستگان و اطرافیان بنی‌صدر با این دید نهادهای انقلابی را که در اصل دستگاه‌های اجرایی نظام اسلامی هستند تضعیف می‌کردند.» (جمهوری اسلامی، ۶۰/۵/۱۸)

اکبر هاشمی رفسنجانی نیز در خاطرات خود نقل نموده که به واسطه عدم تحویل سلاح توسط بنی‌صدر سپاه پاسداران برای تأمین سلاح به طور مستقل اقدام نموده است:

«با بالا گرفتن نیاز سپاه در جبهه‌های جنگ به اسلحه و مهمات و عدم همکاری بنی‌صدر و نیروهای تحت امر او با آن‌ها، سپاه به امام شکایت کرد که می‌خواهند بجنگند و اسلحه و مهمات ندارند و گفته بودند که منبعی هم برای تهیه‌ی سلاح در خارج تدارک دیده‌اند. ولی ارز ندارند. امام هم به آن‌ها گفته بودند که از بانک مرکزی بخواهند که ارز در اختیارشان بگذارد.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۳۲۶)

سیداحمد خمینی به یاد می‌آورد رئیس‌جمهور از دادن اسلحه به مدافعین خرمشهر سرباز می‌زد:

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۱۱

«وقتی او فرمانده کل قوا بود به هیچ وجه اسلحه به دست مدافعین اسلام نمی‌داد، خدا می‌داند که ما چه اندازه می‌دویدیم تا مثلاً چند تا آرپی‌جی ۷ بگیریم و بفرستیم جبهه. یادم است یکی از دوستان را فرستادیم قزوین، چون شنیدیم آنجا «آرپی‌جی» هست تنها ۷ یا ۹ عدد «آر.پی.جی» آورد که خودش برد جبهه، خیلی خوشحال شدیم که به حساب اسلحه به جنوب فرستاده‌ایم. چقدر به او گفتیم که خرمشهر سقوط می‌کند گوش نمی‌داد. گزارش این کارها را خدمت امام عرض می‌کردم، امام می‌فرمودند: تو خیال می‌کنی من نمی‌فهمم، حالا وقتش نیست، هر وقت وقتش شد خودم تصمیم می‌گیرم.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

اسماعیل کوثری از فرماندهان سپاه پاسداران در دوران جنگ نیز از دستور رئیس‌جمهور برای عدم تحویل سلاح به سپاه پاسداران خبر می‌دهد:

«بعد از گذشت ۳ ماه از آغاز جنگ تحمیلی، ضمن ابلاغ یک دستورالعمل مؤکد کتبی، که خودم نسخه‌ای از آن را دیده‌ام، به ارتش دستور داد: «بدون اخذ دستور از فرماندهی کل قوا، حتی یک عدد فشنگ هم نباید به سپاه تحویل داده شود.» به این ترتیب، ما از همان اندک تجهیزات سبک رزمی هم که برادران ارتشی در اختیارمان قرار می‌دادند، محروم شدیم.» (سایت مشرق، ۹۰/۱۰/۱۴)

رئیس‌جمهور در خاطرات خود در مورد اصالت و علت صدور چنین دستوری سکوت اختیار می‌کند. اما از سوی دیگر نکته تناقض‌آمیز در این‌جا آن است که از ماه سوم جنگ به بعد با سازماندهی بیشتر نیروهای بسیج و سپاه حضور آن‌ها در جبهه پررنگ‌تر می‌شود و در بسیاری از جبهه‌ها نیز بطور جنبی مشارکت داشته‌اند و قطعاً دارای اسلحه بودند. به عنوان نمونه می‌توان به نیروهای سپاه و بسیج مستقر در کردستان، نیروهای نامنظم مصطفی چمران و حضور نیروهای بسیج در عملیات نصر در کنار ارتش اشاره نمود.

۲-۲) تعمد یا تبانی با دشمن

گرچه تاکنون اظهارنظری در مورد تبانی با دشمن در مورد عدم تحویل سلاح به مدافعان اعم از سپاه و ارتش وجود ندارد، اما اکبر هاشمی رفسنجانی

معتقد است رئیس جمهور از روی عمد سلاح و مهمات در اختیار سپاه و ارتش قرار نمی‌داد. او به طور مشخص به توپ‌های ۱۷۵ میلی‌متری اشاره می‌کند که در آن هنگام در اختیار ارتش بود و سپاه نه تجهیزات آن را داشت و نه آموزش کافی برای استفاده از آن را دیده بود. وی معتقد است بنی‌صدر با آن که در آن هنگام مهمات کافی برای آن وجود داشته است از دادن آن خودداری می‌کرده است. وی علت احتمالی چنین اقدامی را ذکر نمی‌کند:

«با گذشت روزها و هفته‌های آغازین جنگ و بعد از گذشت چند ماه از این تجاوز گسترده، رفته رفته اثرات عدم همکاری بنی‌صدر با نیروهای سپاه، بیش‌تر خود را نشان می‌داد. او بهانه‌ی این کار را جوانی و کم‌تجربگی سپاه عنوان می‌کرد و می‌گفت در جنگ تخصص و اسلحه کاربرد دارد که این جوان‌ها هم چیزی از آن نمی‌دانند. آقای بنی‌صدر خودش هم اطلاعات نظامی نداشت، اما به خاطر نشست و برخاست‌هایی که با جمعی از نظامیان داشت، فکر می‌کرد که در این زمینه از هم‌هی فرماندهان نظامی بیش‌تر می‌داند. نیروهای انقلابی معتقد بودند که نمی‌شود به سادگی از کم‌توجهی بنی‌صدر به نیروهای سپاه گذشت، چرا که در نتیجه‌ی آن، عملاً همه چیز را در جبهه‌ها قفل کرده بود و حرکتی نمی‌شد. ما از این مسأله خون دل می‌خوردیم، اما عملاً کاری از دست‌مان برنمی‌آمد. مثلاً وقتی آبادان در محاصره بود، من به آنجا رفتم و مشاهده کردم که به بچه‌های سپاه آرپی‌جی و گلوله‌ی توپ نمی‌دهند. می‌گفتند نداریم. در حالی که اطلاعاتی که ما داشتیم، نشان می‌داد که حداقل برای آن روزها به قدر کافی سلاح و مهمات داریم. یکی از موارد خیلی مشخص که می‌توانم اسم ببرم، توپ‌های جنگی ۱۷۵ بود که برد گلوله‌هایشان حدوداً ۴۵ کیلومتر است و جزو بهترین توپ‌های دنیا است و هنوز هم آمریکایی‌ها به ساخت این توپ افتخار می‌کنند. یک گردان از این توپخانه را پشت آبادان مسقر کرده بودیم و آمادگی حمله را داشتیم. اما به آن‌ها گلوله نمی‌دادند. فرماندهان آن‌ها پیش ما آمدند و التماس کردند که گلوله بدهید. ما هم مسأله را به بنی‌صدر منتقل کردیم و خواستیم که اقدامی بکند، ولی او تعداد کم گلوله‌ها و قیمت بالای آن و مشکلات خریدشان را بهانه‌ی عدم تحویل

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۱۳

گلوله قرار می‌داد و از انجام این کار خودداری می‌کرد. چه می‌توانستیم بگوییم؟ واقعاً حرفی برای رزمندگان نداشتیم. بنی‌صدر جانشین فرمانده کل قوا بود و ما کاری نمی‌توانستیم بکنیم. این موضوع برای ما مسأله شده بود. البته خبر عدم همکاری بنی‌صدر با نیروهای سپاه و اثرات آن در جبهه‌های جنگ به امام هم رسیده بود، ولی عجیب آن‌که بنی‌صدر همین حرف‌هایی را که به ما گفته بود، به امام هم زده بود. امام هم در پاسخ به اظهار نگرانی و ناراحتی ما، همین حرف‌های بنی‌صدر را به ما گفتند، طبیعی بود که در آن مقطع ما نمی‌توانستیم کاری بر خلاف این ادعای بنی‌صدر بکنیم.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۳۲۵)

اکبر هاشمی رفسنجانی عضو موسس حزب جمهوری اسلامی در خاطراتش آورده است هنگامی که هنوز ده روز به آغاز رسمی جنگ باقی مانده بود از رئیس‌جمهور می‌خواهد به جای جنجال سیاسی پاسخگوی کمبود امکانات جبهه و شهادت نیروهای مسلح در جبهه‌ها باشد. او تلویحاً رئیس‌جمهور را از این بابت مورد نکوهش قرار می‌دهد و او را مسئول کمبودها و شهادت نیروها می‌داند:

«آقای رئیس‌جمهور به عنوان جانشین فرمانده کل قوا، خوب بود از مناطق غرب کشور می‌گفتند و توضیح می‌دادند که چرا و چطور بچه‌های مسلمان ما دارند در آنجا شهید می‌شوند و خوب بود که مقداری از مسئولیت تأمین اسلحه، نفقات و امکانات برای آن‌ها صحبت می‌کردند، خوب بود از مسائل کاری کشور که مسئولیتش مستقیماً به عهده‌ی ایشان است، می‌گفتند و خوب بود دل مردم را در این شرایط سخت، قوت می‌بخشیدند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۲۰۶)

۲-۳) سوءمدیریت و عدم هماهنگی

گرچه بنی‌صدر فرماندهی کل قوا را برعهده داشت و مسئولیت بسیج امکانات نظامی و لجستیکی و فرماندهی جنگ تمام با او بود اما با توجه به شرایط آغاز جنگ برگ‌های برنده‌ای که او در دست داشت چندان زیاد نبودند.

تقریباً تمامی منتقدین بنی‌صدر ولو مخالفین سرسخت او در دوره ریاست جمهوری ناهماهنگی و عدم وجود امکانات نظامی کافی را کتمان نکرده‌اند، اما در عین حال این تمام واقعیت‌های موجود نبود.

شواهد فراوانی از ناهماهنگی، بی‌توجهی و سوءمدیریت در تأمین اسلحه و انتقال آن به جبهه و تجهیز نیروها وجود دارد. در فرصت کوتاه ۹ ماهه اول جنگ تا زمان عزل وی، شواهد نشان می‌دهد فرصت کافی برای انسجام و سازمان‌دهی و تجهیز نیروهای مردمی و سپاه و از طرفی خرید سلاح کافی و انتقال آن به جبهه‌ها وجود نداشته است. به عبارتی حفظ مرزها در هنگام تهاجم و همزمان انجام اقدامات پشتیبانی جنگ دو مقوله جداگانه بود که منتقدین معتقد هستند فرماندهی کل قوا باید به هر دو مقوله پاسخگو باشد. نرسیدن سلاح به جبهه‌ها نه تنها مربوط به کمبود بلکه بخشی مربوط به اطلاعات ناقص از امکانات موجود در انبارها و عدم ایجاد ارتباط سازمانی بین ارتش و نیروهای مردمی و سپاه از طرفی کمبود تجهیزات لجستیکی (ترابری جنگ)، عدم آموزش کافی برای استفاده از سلاح‌های سنگین، عدم سازمان‌دهی نیروهای مردمی در یک ساختار قانونمند و همه جانبه و حتی برخی معتقدند کمبود سلاح از عدم اطلاع کافی از محل نگهداری سلاح‌های ارتش مربوط بوده است.

سیداحمد خمینی برخی از واقعیت‌ها و مشکلات روزهای اولیه جنگ را بازگو می‌کند که اصولاً حل آن‌ها از دست بنی‌صدر یا مسئول دیگر در نظام نوپای جمهوری اسلامی برنمی‌آمد. از جمله بی‌اطلاعی از محل‌های ذخیره ادوات، سلاح‌ها و مهمات جنگی که فرماندهان مطلع یا متواری و یا از ارتش پاکسازی شده بودند.

«بیش‌تر تحلیل‌های روز اول ما این بود که یا این جنگ ظرف چند روز تمام می‌شود و یا یک جنگ طولانی و دراز مدت می‌شود و این بستگی دارد به وضع داخلی کشور ما. یعنی اگر ما کنترل‌مان بر اوضاع بد باشد و آن‌ها بیایند و جاهایی را بگیرند که قهراً جنگ تمام شده است، اما اگر برعکس باشد، ما باید برای یک جنگ تمام عیار آماده شویم. چون ما می‌دانستیم که آن‌ها مجهز به

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۱۵

چه سلاح‌هایی هستند و ما خودمان چه داریم و ما از محل نگهداری خیلی از سلاح‌ها و مهمات خبر نداشتیم و شناخت زیادی نسبت به پادگان‌ها نداشتیم. چون کسانی که از این اوضاع مطلع بودند غالباً از کشور فرار کرده بودند و آن عده‌ای هم که مانده بودند دل خوشی از ما نداشتند که بخواهند بدون مسائلی این چیزها را به ما بگویند.» (خمینی، ۱۳۸۴، ۱۲۵)

رئیس‌جمهور نیز ناهماهنگی‌ها در ارسال سلاح به جبهه‌ها را به وسایل حمل و نقل و کوتاه بودن زمان برای رساندن تجهیزات به جبهه مرتبط می‌داند: «ما نه غافلگیر بودیم و نه عدم آمادگی داشتیم بلکه عدم توانایی وجود داشته است چون نیروهای ما به اصطلاح در سربازخانه‌ها آماده به کار نبودند که فوراً به جبهه بیاوریم ما باید نیروهایی را که مشغول عمل بودند تجدید سازمان می‌کردیم و با امکانات نقل و انتقالات این‌ها را به جبهه‌ها می‌رساندیم و بعد می‌جنگیدیم. این زمان می‌خواست و دشمن این را می‌دانست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۱)

او در جایی دیگر طولانی شدن جنگ را عامل ناهماهنگی‌ها در تأمین سلاح می‌داند که بیشتر می‌توان آن را به سوءتدبیر در پیش‌بینی آینده جنگ تعبیر نمود.

«روزهای اول جنگ گمانم این بود که جنگ بسیار کوتاه خواهد بود اما این‌طور نشد و دلایلی داشت که حالا نمی‌خواهم آن را عنوان کنم و بماند برای فرصتی مناسب، ناگزیر ما باید با امکانات خودمان بجنگیم و جنگ با امکانات خودمان بایستی به صورتی باشد که نیروهای ما را تحلیل نبرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۹)

۴-۲) کمبود سلاح

نه تنها رئیس‌جمهور که برخی از فرماندهان نظامی و برخی از نیروهای حاضر در جنگ کمبود سلاح به واسطه محاصره اقتصادی ایران را تأیید نموده‌اند. اما نکته‌ای که بسیاری از منتقدان بدان اعتراض دارند این بوده است که سلاح و مهمات به تعداد کافی وجود داشته اما رئیس‌جمهور از دادن آن

امتناع می کرده است. در این حالت دو فرضیه مطرح است اول تعمدی بودن این کار یا به واسطه تبعیض بین نیروها ناشی از تسویه حساب‌های سیاسی یا تبانی با دشمن و دیگر این‌که وی برای حفظ مهمات موجود از نظام سهمیه‌بندی استفاده نموده تا در ظرف مدت کوتاه مهمات به پایان نرسد. به عبارتی سخت‌گیری در مصرف مهمات و سلاح برای افزایش طول مقاومت و تأمین منابع جدید برای خرید سلاح و مهمات. بنابراین این‌که مهمات در یک مرحله زمانی تحویل نیروها نشده، ممکن است به واسطه احتمال کمبود دراز مدت بوده باشد.

اما در ابتدای جنگ رئیس‌جمهور هرگونه کمبود و در مضیقه قرار دادن نیروها را رد می‌کند و طرح این‌گونه مسائل را به دلیل اغراض سیاسی رقبای خود می‌داند. وی در یادداشت روزانه روز شانزدهم جنگ کمبود سلاح را رد می‌کند:

«شیبانی از آبادان تلفن می‌کرد و از کمبود مهمات ناله می‌کرد و این‌که امکانات چنین است و چنان است من بلافاصله با فرمانداران نظامی تماس گرفتم آن‌ها گفتند که همه چیز به اندازه هست به هر حال چون این‌گونه اطلاعات خود موضوع یک جنگ روانی می‌شود و هم پایین آوردن روحیه‌ها، گفتم حتما ایشان را پیدا کنید ببرید و مهمات را نشان بدهید و این را باید بگوییم که از ابتدای جنگ ما در چند جبهه مشغولیم یکی هم جبهه «می‌گویند» که دائم اطلاعات نادرست، اغراق آمیز، گاه وحشت آور با تلفن به منزل امام به دفتر ریاست جمهوری، به خود من، به وکلای مجلس، پی در پی داده می‌شود و اگر هم به حال خود بگذاریم به تدریج فرماندهی نیروهای مسلح را ضعیف می‌کند و امکان اتخاذ تصمیم را از آن‌ها می‌گیرد این است که برای چندمین بار از این هموطنان عزیز خود خواهش می‌کنم که اطلاعات و اخبار را از هیچ جا منعکس نکنند مگر از مسئولان نظامی.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۷)

اما با طولانی شدن جنگ و مصرف مهمات وی گاه و بی‌گاه و به طور مکرر از کمبود سلاح و مهمات و عدم فروش سلاح از طرف کشورهای خارجی به ایران سخن گفته است. آیت‌الله حسین‌علی منتظری در کتاب خاطرات خود

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۱۷

کمبود امکانات را یکی از مشکلات جنگ می دانسته که ادعای بنی صدر در مورد کمبود مهمات و لزوم نظام سهمیه بندی مهمات برای ادامه جنگ را تأیید می کند، او با نقل خاطره ای از حاج سیداحمد خمینی و او به نقل از ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی می گوید:

«در یادگان وحدتی [دزفول] آقای سرلشکر ظهیرنژاد داشت تعریف می کرد که عراقی ها تا کجا آمده اند و به چه شکل دارند پیشروی می کنند، من به او گفتم: [پس چرا شما جلوی آن ها را نمی گیرید؟] می گفت: [بله آقا صبر داشته باشید، شما ناراحت نباشید، ان شاء الله درست می شود، آخر ما وسایل و امکانات نداریم]، به یک شکلی داشت ما را دلداری می داد؛ شنیدم یک بار همین صحبت ها را آقای ظهیرنژاد پیش امام می کرده، محسن رضایی - فرمانده سپاه پاسداران - هم در آن جلسه بوده، آقای محسن رضایی به امام می گفته ان شاء الله ما با نیروی ایمان پیشروی می کنیم و چنین و چنان می کنیم، ظهیرنژاد دیده بود که محسن خیلی دارد رجزخوانی می کند به امام گفته بود: [آقا نه پدر من زرتشتی بوده نه مادرم! مادرم مسلمان است پدرم مسلمان است خودم هم والله مسلمان هستم زنم هم مسلمان است بچه هایم هم مسلمان هستند اما سی تا تانک در مقابلش سی تا تانک می خواهد!] این داستان را مرحوم حاج احمد آقا فرزند امام برای من نقل می کرد، بالاخره در آنجا با این که وضع جبهه ها خوب نبود نظامی ها تلاش داشتند با این حرف ها دل ما را خوش کنند.» (متظری، ۱۳۸۱، ۶۸۸)

رئیس جمهور سه ماه پس از آغاز جنگ بدون اشاره به کمبود مهمات جنگی تلویحاً با اشاره به محاصره اقتصادی و عدم تأمین سلاح و مهمات از خارج به دقت تمام در مصرف مهمات و استفاده بهینه از آن ها اشاره می کند، این سخنان به خوبی تنگناهای فرماندهی جنگ را نشان می دهد و این که وی معتقد بود با وضعیت موجود باید به تدریج مهمات در دسترس را مورد استفاده قرار داد:

«در جنگ، ارتش ما مثل ارتش اسرائیل نمی تواند خطر و ریسک بکند. ارتش اسرائیل می توانست خطر و ریسک را بپذیرد. دل را به دریا می زد و یک حرکتی می کرد و حتی مطمئن بود که اگر در این حرکت تانک و توپش هم به

کلی از بین رفت، ایالات متحده با پل هوایی که درست کرده است سه برابر آن را بجای از دست رفته‌ها می‌آورد. و دست آخر اگر نیرویش هم به کلی از بین رفت، آمریکا می‌آید و بجای او می‌جنگد. ولی ما چنین اطمینانی اصلاً نداریم و عکسش را هم مطمئن هستیم. چون در محاصره اقتصادی هستیم. یعنی ما باید چنان بجنگیم که پیروز بشویم و استعداد جنگی‌مان را هم از دست ندهیم. برای این‌که به دنبال این جنگ ممکن است یک جنگ دیگری از یک جای دیگری به صورت دیگری به ما تحمیل بکنند. پس برای ما حساب گلوله هم حساب است. حساب ابزار جنگی هم حساب است و ما باید با دقت تمام از این‌ها استفاده بکنیم. خوب خود این ایجاب می‌کند که ما روی هنر انسان تکیه بکنیم و من این همه از ابتکار و تشویق قوه ابتکار حرف می‌زنم به همین خاطر است که چکار بکنم وقتی یک گلوله می‌اندازیم مثلاً کار ده گلوله را بکند و ده گلوله‌ای را که می‌اندازیم بتواند کار پانصد گلوله را بکند. روی این زمینه ما خیلی کار کردیم اگر میزان مهماتی را که روزهای اول بکار می‌بردیم با میزان مهماتی که حالا بکار می‌بریم و تأثیرات آن‌ها را مقایسه کنیم می‌بینیم که دقیقاً همین جور است زیرا حالا روی حساب تیراندازی می‌کنیم و تیرها موثر است، یعنی به هدف می‌خورد و نتیجه‌ای که باید بگیریم گرفته می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۸)

در یک مورد هم رئیس‌جمهور از مصرف بی‌مورد مهمات ضدهوایی گلایه نموده است که به نظر می‌رسد از نگرانی کلی وی از کمبود مهمات حکایت داشت. وی در یادداشت روزانه روز شانزدهم جنگ (۵۹/۷/۱۶) چنین می‌نویسد:

«حاج احمد آقا آمد یک محل نظامی را دیده بود دوباره برای بازدید مجدد همراه من به آن محل آمد با هم به آن محل آمده و آنجا را بازدید کردیم و آنچه لازمه انجام دادن بود انجام دادیم شب در مراجعت به تهران مدتی طولانی هوا را از گلوله‌های ضدهوایی روشن یافتیم یعنی برق می‌زدند این گلوله‌ها در هوا مثل ستاره‌ها خاموش می‌شدند قطعاً در این مدت طولانی هوایمان نمی‌تواند در آسمان تهران و اطراف آن بماند مدت طولانی قطعاً یک

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۱۹

ساعت بیش تر می شد پس می باید که مدافعان ما توجه بکنند که اولاً اسراف در تیراندازی نکنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۶)

رئیس جمهور در پاسخ به سوال خبرنگاری که در پنجاه و دومین روز جنگ از ایشان پرسیده بود آیا کمک تسلیحاتی از کشورهای دوست دریافت کرده اید چنین پاسخ می دهد:

«تا حالا این کمک ها شفاهی بوده و چیزی که بدست ما برسد دریافت نکرده ایم، بلکه ما کمک را از خود مردم گرفته ایم. ما به خودمان متکی هستیم، بگذارید مردم دنیا و خود شما هم بدانید که کار صحیح یک حکومت و کسی که مسئول است این است که همین توانایی ها را در مردم زنده و بیدار کند... و ما در این جنگ در دو جبهه پیروز شدیم یکی این است که ما گفتیم انسان سازنده خلق شده و اگر امکانات سازندگی به او بدهیم و روی خط توحید برود همه چیز دگرگون خواهد شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۱)

ایشان در جایی دیگر به صراحت به کمبود سلاح در جبهه اشاره می کند و به تداوم دفاع از کشور حتی با وجود کمبود اسلحه و امکانات تأکید می کند:

«تا می توانیم دفاع می کنیم این که اسلحه و امکانات نظامی کم داریم صحیح است اما عامل انسانی است که تعیین کننده می باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۰)

رئیس جمهور تضعیف ارتش ایران را از دو سو یکی از سوی منتقدین داخلی و دیگری حربه تحریم آمریکا در یک راستا ارزیابی می کند. وی نمونه بارز آن را عدم تحویل کشتی های جنگی ایران به دلیل مداخله آمریکا ذکر می کند:

«در این اوضاع و احوال می بینید که دولت ایتالیا هلیکوپترهای ما را به این بهانه که چون جواز فروش را آمریکا نمی دهد، با این که ما از ایتالیا خریده ایم به ما تحویل نمی دهد و همین آمریکا به او (ایتالیا) اجازه می دهد که کشتی جنگی به عراق بفروشد و بسیاری امور دیگر که می بینید. واقعیت، واقعیت است، ادعا، ادعاست، بسیاری هستند خیلی داغ، ضد آمریکایی تبلیغ می کنند،

اما در عمل و در واقع با تضعیف نیروهای مسلح ما، با تضعیف رئیس جمهوری که در جبهه است به سود آمریکا عمل می‌کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۲) در ماه چهارم جنگ رئیس جمهور پس از دیدار با آیت‌الله خمینی با اشاره به تنها ماندن ایران در جنگ و عدم کمک کشورهای دیگر تلویحاً به حفظ مهمات موجود و عدم مصرف سریع آن اشاره می‌کند:

«جنگیدن در تنهایی هم حسن دارد و هم عیب. خوبی آن این است که مردم به خودشان قائم می‌شوند. و فکر و دست‌شان را بکار می‌اندازند اعتماد به نفس پیدا می‌کنند و عیب آن این است که چون ما از نقاط دیگر دنیا توانایی دریافت آنچه را که لازم است کم داریم و یا در بسیاری موارد نداریم، ناگزیر باید که فکر خود را بیش‌تر صرف این امر کنیم که مهمات را از دست ندهیم و دشمن را هم زبون کنیم و این کار وقت را می‌گیرد. اگر غیر از این می‌کردیم یعنی می‌رفتیم به یک جنگ‌های کوتاه مدت و سریع تجهیزات و مهمات بیهوده صرف می‌گردید، همان کاری که به سر تجهیزات عراق آمد به سر تجهیزات ما هم می‌آمد و حالا ما دیگر از بین رفته بودیم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۱) ایشان در جایی دیگر محاصره اقتصادی و عدم امکان تأمین تجهیزات و سلاح از خارج کشور را نقطه ضعف کشور و باعث اطمینان خاطر دشمن می‌داند:

«ظرف دو سال آنچه به ارتش ما رفته بود موجب شده بود که اسلحه‌ها مورد بازدید مرتب قرار نگیرند و آماده نباشند ما در محاصره اقتصادی بودیم و هستیم بنابراین نمی‌توانستیم از هیچ کجای جهان امید داشته باشیم که اسلحه و مهمات بیاوریم اینها اموری بودند در میان مسائلی دیگری که به صدام قوت‌دل دادند قوت قلب دادند تا به کشور ما حمله کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۹) رئیس جمهور یک جنبه از برجسته شدن مسئله تحویل سلاح به مدافعان را بهانه‌جویی و انداختن تقصیر کم‌کاری‌ها بر گردن دیگران می‌داند:

«وقتی پیروزی بوجود می‌آید، هرکس کوشش می‌کند که آن پیروزی را به خود نسبت بدهد اما وقتی ناکامی پیش می‌آید دنبال مقصر می‌گردند و می‌پرسند چرا ناکام شدید؟ یکی می‌گوید مهمات به من نرساندند، یکی

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۲۱

می‌گوید نیروی هوایی به موقع نرسید، یکی می‌گوید کمک نداشتیم، [نیروی] احتیاط نداشتیم و خلاصه هرکس کوشش می‌کند تقصیر را از گردن خود به گردن دیگری بیاندازد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۹)

حتی جریان مخالف رئیس‌جمهور نیز کمابیش به مسئله کمبود سلاح و عدم توانایی دولت برای تهیه آن به واسطه تحریم اقتصادی واقف بودند. آیت‌الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی نیز در مقابل سوالی که خبرنگاری از ایشان پرسیده بود که آیا ایران در صدد تهیه سلاح است یا می‌خواهد به جنگ غیرکلاسیک روی آورد (برای حفظ مهمات) حتی المقدور عدم خرید سلاح از کشورهای دیگر را تجویز می‌کند:

«مسأله مهم برای ما این است که در تله و دام کشورهای فروشنده سلاح نیافتیم چون این‌ها به این ور و آن‌ور سلاح فروخته و بازار اسلحه خود را گرم می‌کند ولی در عین حال باید تمام نیروهای خود را برای پیروزی هرچه سریع‌تر و قاطع‌تر در جنگ بکار ببریم بدون افتادن در این دام.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۶)

محمد جواد فکوری فرمانده نیروی هوایی و وزیر دفاع در ماه دوم جنگ تلویحاً نیاز به تسلیحات نظامی را تأیید می‌کند و در عین حال به اعتقاد راسخ به عدم تأمین سلاح لازم از غرب و شرق ولو به قیمت تحمل تنگنا و مشکلات فراوان اشاره می‌کند:

«مسئلاً ما برای رفع آثار تجاوز مسأله نیاز به تسلیحات نظامی را نمی‌توانیم نفی کنیم اما این‌که حاضر بشویم به هر قیمتی ولو با از دست دادن اصولی که بدان معتقدیم وسائل و تجهیزات را کسب کنیم، این مطلقاً مطرود است. چون ما برای دفاع از اصولی که بدان معتقدیم یعنی دفاع از اسلام و انقلاب اسلامی می‌جنگیم و اگر برای گرفتن تسلیحات نظامی در یک موضع سازشکارانه اصول خود را فدا کنیم این بدان معنا است که ما در همان جا شکست را پذیرفته و تسلیم شده‌ایم بنابراین خرید و یا دریافت تجهیزات و وسائل تا جایی ارزش دارد که در ازای آن عقایدمان را فدا نکنیم و مواضع انقلابی خودمان را از دست ندهیم در غیر این صورت ما تحت هیچ شرایطی نیازی به

۲۲۲/اولین رئیس جمهور و جنگ

تسلیمات جنگی که به بهای استقلال و حاکمیت ما تمام شود، نداریم.»
(انقلاب اسلامی، ۱۷/۹/۵۹)

مدرک اخیر به خوبی کاهش سطح ذخایر تسلیحاتی ارتش ایران را نشان می‌دهد. این در حالی بود که منتقدین رئیس جمهور پیوسته وی را به عدم تحویل سلاح به نیروهای نظامی بخصوص نیروهای بسیج و سپاه پاسداران متهم می‌ساختند.

رئیس جمهور چهار ماه پس از آغاز جنگ ضمن تأکید بر کمبود سلاح و تجهیزات به شیوع گسترده شایعات در مورد راهبردهای جنگی و انتقاد علیه عملکرد خود در جنگ اشاره می‌کند:

«شرایط ما بسیار سخت و مشکل است و ما تا این زمان نتوانسته‌ایم از بازارهای خارجی برای رفع کمبودهای مان سود بجویم، اما با این همه بر ما نیست و حق نداریم که به عذر فقدان منابع خارجی کار دفاع از موجودیت کشور را معطل بگذاریم. وقتی تجهیزات و مهمات کم است، همانطور که بارها گفته‌ام خود به خود، روحیه و باور انسان باید جایگزین این کمبودها بگردد. اما این هم کار ساده‌ای نیست، نه تنها دوستان نادان و دشمنان ما بیکار نمی‌مانند و بر دوام با آنچه می‌کنند و می‌گویند تردید و سوال‌های روحیه‌شکن در ذهن نیروهای مسلح بوجود می‌آورند، بلکه در میدان جنگ علم بوجود امکانات همانقدر در تقویت روحیه موثر است که فقدان آن امکانات، در شکستن روحیه تأثیر دارد. این امور را باید از راه توضیح و حضور دایمی در جبهه‌ها و سنگر به سنگر توضیح داد تا ذهن نیروهای ما از این سوال‌ها و گفتگوها پاک بشود و با دلی محکم و اراده‌ای قوی جنگ را تا پیروزی ادامه بدهند، پس کار دوم ما این بود و به همان بازدید از جبهه‌ها ادامه دادیم.» (انقلاب اسلامی، ۲/۱۱/۵۹)

ایشان یکی از مسائل حاد جنگ را گزارش‌هایی می‌داند که در مورد جبهه و جنگ توسط افراد مغرض تهیه و بدست مقامات کشور می‌رسد. او این گزارش‌ها را در مورد وضعیت تجهیزات و امکانات موجود غیرواقعی و مغرضانه می‌داند. از سخنان وی چنین برمی‌آید که گزارش‌های مبنی بر وجود

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۲۳

امکانات زیاد (برخلاف نظر فرمانده کل قوا) به دست مقامات کشور رسیده است. او در گزارش روزانه ۵۹/۱۱/۲۲ چنین می نویسد:

«دوشنبه شب شورای عالی دفاع تشکیل شد و وضع جبهه‌ها تشریح، همین سوالهایی که گفتم با من در جبهه‌ها در میان گذاشتند مطرح شد و یادآور شدم که در همان جلسه اول یا دوم قرار شد که امکانات خارجی برای تهیه تسلیحات لازم فراهم بگردد و از آن زمان تا این زمان هیچ نشانه‌ای از این که ما بتوانیم با اطمینان خاطر این امکانات را پیدا کنیم ملاحظه نشده است و طبیعتاً با امکانات موجود نمی‌توان جنگ را با سرعت ادامه داد. فهرستی از امکانات لازم و مورد نیاز در این جلسه شورای دفاع از سوی رئیس ستاد به اطلاع رسید که در همین جلسه گفتم ما می‌گوییم با یک طرحی از امکانات موجود در کشور استفاده کنیم، مطابق معمول انجام هر عملیاتی، افرادی مغرض بدون علم و اطلاع هم هستند که کارشان گزارش تهیه کردن است! و گزارش می‌دهند. در این گزارش‌ها مطالبی طرح شده که باز به جهات جنگی نمی‌خواهم در اینجا آن‌ها را عنوان بکنم، اما وقتی طرح شد روشن و واضح بود که پایه و اساس ندارند که توضیح داده شد. در اینجا می‌خواهم به آن‌ها که این کارها را می‌کنند و این گزارش‌ها را تهیه می‌کنند بگویم که اگر صادقید، بشنوید وقتی امکاناتی که ما داریم معلوم است که کدام‌ها هستند، عقل و دین حکم می‌کند که این امکانات را خراب‌تر از آنچه هستند نکنیم، بلکه رفع عیب کرده و آن‌ها را درست بکار ببریم تا نتیجه بگیریم. خراب‌تر کردن این امکانات برای موجودیت کشور خطرناک است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۲)

چنان که از سخنان رئیس جمهور برمی‌آید، وی بر این تصور بود که گشایش در روابط خارجی راه را برای حل مسئله تأمین سلاح از خارج کشور هموار خواهد ساخت. رئیس‌جمهور اذعان می‌کند از امضاء توافقنامه بر سر آزادی گروگان‌ها انتظار گشایش در تحریم‌های آمریکا بر ضد ایران را داشته است لیکن وی بر اشتباه بودن تحلیل خود اعتراف می‌کند:

«با توجه به این که مسئله گروگان‌ها هم کمکی به مشکل ما نکرد و در عمل از خارج تسلیحاتی دریافت نمی‌کنیم و با توجه به سخنان وزیر خارجه و

رئیس جمهور آمریکا که حتی تجهیزاتی را هم که به ما فروخته بودند و باید تحویل می دادند تحویل نخواهند داد، با این وجود ناچاریم برگردیم به همان ترتیب که عمل کردیم. در طرح های نظامیان امکاناتی را که داریم بیشتر مورد استفاده قرار دهیم و به این امکانات بهتر برسیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۲)

پیش از آن نیز رئیس جمهور پس از اشغال خرمشهر خواهان حل و فصل مسئله گروگان ها برای تسریع آزاد شدن سلاح های متعلق به ایران در آمریکا شده بود. دو ماه پس از آغاز جنگ و در شرایطی که عمده نیازمندی های تجهیزاتی ارتش ایران می بایست از آمریکا تأمین شوند، ایشان در پاسخ خبرنگاری که از احتمال اثرگذاری آزادی گروگان ها پس از یک سال در سرنوشت جنگ پرسیده بود چنین می گوید:

«در جریان جنگ زمان عامل تعیین کننده تری هست، اگر مساله در ظرف یک هفته حل می شد بله ما می توانستیم امکاناتی را که در خارج وجود دارند مورد بهره برداری قرار بدهیم و تجهیزات خودمان را کامل کنیم، اما اگر قضیه طول بکشد، چندان موثر نخواهد شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۱)

رئیس جمهور در پاسخ به خبرنگار روزنامه پروفیل اطریش منظور خود را بهتر توضیح می دهد. او چهار ماه بعد از اظهار نظر بالا به گونه ای سخن گفت که گویی در مقابل آزادی گروگان ها وعده هایی از سوی آمریکایی ها به وی داده شده اما به علت تأخیر در آزادسازی گروگان ها این معامله سرنگرفته است. وی در ادامه یکی از علت های طولانی شدن جنگ را مسئله گروگان ها دانسته و معتقد است سلاح های خریداری شده از آمریکا باید طبق قوانین بین المللی به ایران تحویل شود:

«خبرنگار پروفیل - شما چندین بار گفته اید که جنگ با عراق چندان به طول نخواهد انجامید اکنون چهار ماه است که از این جنگ می گذرد!

بنی صدر: در ابتدا ما اطلاعات کافی در اختیار نداشتیم و نمی توانستیم دشمن را به درستی ارزیابی کنیم ما فکر می کردیم اگر دشمن ببیند که نمی تواند به یک پیروزی سریع دست یابد نیروهای جدید وارد خاک ما نخواهد کرد. البته بجز این مساله طبعاً مسائل داخلی نیز وجود دارد که من نمی خواهم وارد آن ها

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۲۵

بشوم، اگر به عنوان مثال در مورد مشکل گروگان‌ها چهار ماه قبل به یک راه حل دست یافته بودیم وضعیت سلاح‌ها و قطعات یدکی ما به کلی با آنچه که اینک هست متفاوت بود.

پروفیل: شما روی این محاسبه می‌کنید که آمریکا اکنون برای شما سلاح و قطعات یدکی بفرستند ولی هیگ وزیر امور خارجه جدید این مسأله را رد کرده است!

بنی‌صدر: به اشخاصی که در مورد حقوق بین‌المللی خیلی زیاد حرف می‌زنند می‌گویم: آزاد نکردن سلاح‌هایی که از طرف ما سفارش داده شده بود خلاف هرگونه حقوق بین‌المللی است ولی وضعیت با این وجود به شکلی نیست که نتوانیم جنگ را ادامه دهیم. ما به عنوان مثال تعدادی از تانک‌ها و آتشبارهایی که بدون مصرف افتاده بودند را در عرض این چهار ماه دوباره به کار انداخته‌ایم.

پروفیل: ولی آیا ایران هرگز خواهد توانست که تهاجمی را آغاز کند که در آن عراقی‌ها از خاک ایران رانده شوند؟

بنی‌صدر: چرا که نه؟ مقدار زیادی از قطعات یدکی را ما هم اکنون در ایران تولید می‌کنیم و من می‌توانم این مطلب را به شما فاش کنم که ما امروز نسبت به آغاز جنگ سه برابر تانک بیش‌تر در اختیار داریم.» (جمهوری اسلامی، اسفند ۱۳۵۹، ویژه نامه نوروزی)

کمتر از ۲۰ روز مانده به زمان عزلش رئیس جمهور در پاسخ خبرنگار روزنامه آساهی ژاپن که پرسیده بود در پی پیروزی‌های اخیر ایران چه زمان سربازان عراقی را از مرزها خواهید راند، پاسخ جالبی می‌دهد. این جواب اغراق‌آمیز نشان دهنده ضعف قوه تسلیحاتی ایران نسبت به عراق بود:

«این که ما چه وقت موفق می‌شویم نیروهای دشمن را از خاک میهن خود بیرون برانیم، بستگی به یک عامل از نظر تسلیحات و یک عامل هم از نظر روحیه دارد که اگر ما تسلیحات لازم را در اختیار داشته باشیم این مدت به تعداد انگشت‌شمار از روزهاست و اگر هم نداشته باشیم معنی‌اش این است که باید طوری بجنگیم که به اسلحه و مهمات ما صدمه جدی نخورد و پیروزی را

بدون از دست دادن اسلحه و مهمات بدست بیاوریم یعنی همین کاری که در سه ماهه اخیر کرده‌ایم.» (انقلاب اسلامی، ۱۰/۳/۶۰)

۳) تضعیف نیروهای مردمی و سپاه

تاریخچه تشکیل سپاه پاسداران و بسیج و افرادی که طی سال‌های ۶۰-۱۳۵۸ فرماندهی آن را عهده‌دار بودند جای تردید باقی نمی‌گذارد که جریان‌های سیاسی در تلاش بودند با انتخاب فردی هماهنگ با خود بر آن تسلط یابند. سپاه پاسداران به عنوان بازوهای نظامی انقلاب اسلامی نقش جایگزین ارتش، که هنوز وفاداری‌اش به انقلاب بطور کامل اثبات نشده بود، را ایفا می‌کرد و تسلط بر آن برای هرگروه برگ برنده و امتیاز طلایی محسوب می‌شد. رئیس جمهور نیز چندان که خود را قطب سیاسی مجزا در برابر احزاب و گروه‌ها می‌دید تمایل خود برای گماردن فردی هماهنگ با خود بر سپاه را پنهان نمی‌ساخت.

هنگامی که جنگ آغاز شد مرتضی رضایی فرمانده سپاه بود و به نظر می‌رسید با رئیس‌جمهور هماهنگی لازم را داشته باشد و از سوی دیگر با حزب جمهوری اسلامی و نیروهای همسو نیز مشکلی نداشت، اما شورای فرماندهی سپاه و اعضای آن که همسو با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند (محمد بروجردی، علی شمخانی، محسن رفیق دوست و محسن رضایی) با حزب جمهوری اسلامی هماهنگ و در نقطه مقابل رئیس‌جمهور قرار داشتند. به همین دلیل بخش بزرگی از فرماندهان رده‌های میانی سپاه نه تنها با رئیس‌جمهور و فرمانده کل سپاه هماهنگ نبودند که برعکس پیدا و پنهان به انتقاد و مخالفت با وی مبادرت می‌کردند. لذا در چنین جوی به طبع هیچ اشتراکی برای همکاری مابین آن دو وجود نداشت و برخی ناظران بر این اعتقاد بودند به همین دلیل رئیس‌جمهور به شدت از قدرت یافتن سپاه نگران بود.

در مورد نیروهای مردمی هم با آن‌که رئیس سازمان بسیج مستضعفین (امیرمجد) از مخالفان حزب جمهوری اسلامی به حساب می‌آمد اما به علت

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۲۷

عدم انسجام آن و این که تا بهمن ماه ۱۳۵۹ به طور مستقل اداره می شد هنوز از نظر تشکیلاتی آمادگی لازم برای تأمین نیروی انسانی آموزش دیده جنگ را پیدا نکرده بود و لذا تضعیف آن توسط رئیس جمهور چندان مفهومی نداشت. در واقع منظور از نیروهای مردمی در آن هنگام نیروهای مردمی متشکل در سپاه بودند. سپاه و بسیج مردمی حتی تا اواخر کار رئیس جمهور هنوز تشکل جدی و رسمی برای جنگ پیدا نکرده بودند و بخش عمده آنها در کردستان که در واقع جنگ داخلی محسوب می شد درگیر بودند و هنوز جنگ با دشمن خارجی را مطابق با اساسنامه خود، وظیفه خود نمی دانستند و از طرفی تجربه، دانش و ابزار مقابله با دشمن خارجی را نیز در اختیار نداشتند.

در مجموع می توان گفت بی اعتمادی متقابل، ناشی از تعلق خاطر برخی از فرماندهان سپاه به جناح مقابل، بین رئیس جمهور و سپاه بخصوص شورای فرماندهی آن وجود داشته است. اما این که اختلاف سیاسی از این جهت موجب تمایل رئیس جمهور به ارتش بجای سپاه شده باشد با آن که شواهد بسیاری برای اثبات آن وجود دارد اما شواهد بسیاری نیز برای رد آن وجود دارد. به عنوان مثال حضور فرماندهان سپاه و ارتش در جلسات فرماندهی کل قوا و همچنین حضور برخی از گردانهای سازمان نیافته سپاه در جنگ کردستان و مناطق عملیاتی دیگر که مجهز به سلاح و مهمات فردی و حتی سلاحهای جمعی چون خمپاره بودند پایه های این نظریه را سست می کند اما به هر حال در این که رئیس جمهور ارتش را ستون اصلی دفاع در برابر دشمن می دانست هیچ گونه شکی نیست اما این که به طور مطلق سپاه توسط رئیس جمهور بایکوت شده باشد آن هم به دلیل اختلافات سیاسی با جریان سیاسی رقیب نیازمند شواهد دقیق تر و قاطع تر است. اما نظریه دیگری وجود دارد که با دید خوشبینانه به این مسئله می نگرد و آن این که گرایش بیش تر رئیس جمهور به ارتش و دخالت کمتر سپاه در امور جنگ به واسطه عدم انسجام و تجربه جنگی منظم، عدم سازماندهی نیروها و عدم وجود ساختار لازم یک سازمان نظامی در آن برای مواجهه با چنین امر خطیری بوده است.

به منظور سامان‌دهی بررسی شواهد مربوط به بحث ما آن را در دو بخش
مجزا مطرح می‌سازیم:

- ۱- عدم انسجام و تجربه جنگی
- ۲- وابستگی سپاه پاسداران و بسیج مردمی به جریان مقابل

۱-۳) عدم انسجام و تجربه جنگی

بسیاری از فرماندهان سپاه پس از جنگ و حتی در هنگام جنگ رئیس
جمهور را به بهانه‌جویی برای تضعیف نیروهای سپاه و بسیج متهم می‌ساختند.
این فرماندهان بهانه‌جویی رئیس‌جمهور از کم‌تجربگی و عدم تخصص سپاه و
بسیج را دارای ریشه سیاسی می‌دانند.

سیدیچی (رحیم) صفوی فرمانده اسبق سپاه پاسداران از هنگامی که در
منطقه جنوب حضور داشت به خاطر می‌آورد که بنی‌صدر با حضور نیروهای
مردمی به واسطه این تلقی که آن‌ها از جنگ چیزی نمی‌دانند، مخالفت می‌نمود:
«بنی‌صدر با جسارت رسماً می‌گفت که ما نمی‌توانیم این‌ها را از خاک و
سرزمین‌مان بیرون کنیم و باید با آمریکایی‌ها کنار بیاییم. او حتی به ما پاسدارها
می‌گفت آقای خمینی اشتباه می‌کند که این مردم و این بسیجی‌ها را برای
جبهه‌ها فراخوانی می‌کند؛ در این جبهه نیروهای متخصص می‌توانند جنگ را
جلو ببرند. شما پاسدارها که تخصصی ندارید، این بچه‌های بسیجی هم
تخصصی ندارند. بنی‌صدر هیچ نوع کمکی به سپاه نمی‌کرد. حتی دستور داده
بود که به سپاه، اسلحه و مهمات داده نشود. به فرماندهان سپاه هم اعتقادی
نداشت. من به خاطر دارم که مثلاً ما در جبهه‌ها به تعداد کافی آرپی‌جی هفت
نداشتیم. اولین پارتی قبضه‌ها و موشک‌های آرپی‌جی هفت که به تهران آمد،
حضرت آقا دخالت کردند و با اصرار و پافشاری ایشان نیمی از آن قبضه‌ها و
مهمات را به سپاه دادند و نصفش را هم به ارتش. یعنی اگر نبود این دخالت
حضرت آقا، از آن تسلیحات به دست پاسدارها و بسیجی‌ها که در جبهه‌ها
بودند، هیچ چیزی نمی‌رسید.» (اعتدال، ۱/۷/۸۹)

حسین علایی از فرماندهان سابق سپاه نیز همین نظر را دارد ببینید:

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۲۹

«بنی صدر به توان نیروهای داوطلب مردمی زیاد اعتقادی نداشت و آنان را فاقد تخصص و تجربه می‌دانست و تصور می‌کرد که قدرت ارتش ایران برای جنگیدن با نیروهای دشمن کافی است. بر همین اساس اهمیت زیادی به تجهیز و توسعه قدرت نیروهای مردمی و بسیجیان داوطلب نمی‌داد. او به حضور جدی سپاه در جنگ نیز خوشبین نبود و از قدرت گرفتن سپاه در جنگ، راضی به نظر نمی‌رسید. او سپاه را نیروی جوانی می‌دانست که فرصت زیادی لازم است تا به یک نیروی رزمی با قابلیت جنگی، تبدیل شود. شیوه مدیریت بنی صدر در جنگ، موجب عدم توسعه‌ی توان نظامی ایران شد. این نوع تفکر باعث شد تا وی نتواند ظرفیت‌های سپاه، ارتش و نیروهای مردمی را به صورت مشترک جهت انجام عملیات علیه ارتش عراق به کار گیرد. برای مثال از زمانی که امام خمینی (ره) خواستار شکست حصر آبادان شدند تا زمانی که بنی صدر از فرماندهی کل قوا بر کنار شد حدود هفت ماه و نیم فرصت بود ولی اقدام موثقی جهت اجرای چنین تدبیری صورت نگرفت.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۱۳)

وی در جای دیگر علت تأکید بیش‌تر بنی‌صدر بر روی ارتش را توانمندی‌های آن می‌داند:

«از روزی که جنگ شروع شد امام فرماندهی کل قوا را به بنی‌صدر واگذار کردند. در دیدگاه بنی‌صدر یک اشکال اساسی وجود داشت و آن این بود که او تصور می‌کرد ارتش بسیار توانمند و متخصص در امور جنگ است و ما هرچه ارتش را تقویت کنیم بهتر می‌توانیم پیشروی داشته باشیم.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۵)

احمد متوسلیان فرمانده سپاه مریوان فرمانده کل قوا را به تضعیف سپاه و تلویحاً وی را به حمایت از ضدانقلاب متهم می‌سازد، وی در بخشی از نامه‌اش به محمد بروجردی فرمانده سپاه کردستان چنین می‌نویسد:

«توصیه‌های شما را به گوش دل شنیدیم... اما والله، دلم از مظلومیت سپاه و این همه حق‌کشی خون است. تا کی ما باید دندان روی جگر بگذاریم... رئیس‌جمهور است؟ فرمانده کل قواست؟ روزی نیست که علیه

سپاه جوسازی نکند. آقای ناپلئون شانزه لیزه [بنی صدر]، سپاه مریوان را تحریم تسلیحاتی کرده... با کارچرخان‌های خودش رفته، نشسته زیر ترکش کولرهای گازی سنگر ویلایی همایونی، در وحدتی دزفول، لاف مقاومت می‌زند. بارها، در پاکسازی مواضع ضدانقلاب، از توی مقرهای این‌ها، پوستر فرمانده کل قوا و نوارهای سخنرانی رئیس‌جمهور محترم را پیدا کرده‌ایم.. به جای فرستان نیرو به غرب، هر روز با سخنرانی و مقاله‌های کذب، میان نیروهای مومن سپاه و ارتش تفرقه درست می‌کند... حرفی بزنی، آقایان پای ولایت را وسط می‌کشند، می‌گویند تضعیف فرمانده کل قوا، تضعیف امام است... من می‌گویم فرمانده‌ای که عدالت ندارد، ولایت هم ندارد... مرید شما احمدمتوسلیان» (بهزاد، ۱۳۸۸)

برخلاف فرماندهان سپاه برخی از مسئولان نظام در آن هنگام از عدم آمادگی نیروهای مردمی سخن گفته‌اند. آیت الله منتظری نیروهای مردمی و سپاه و ارتش را فاقد آمادگی لازم برای دفاع از کشور می‌داند. او از رشادت‌های سران ارتش و سپاه یاد می‌کند:

«در آن وقت بچه‌های سپاه بیش‌تر شور جنگ داشتند اما امکانات‌شان خیلی کم بود، عمده مسأله این بود که نیروهای مردمی ما از قبل برای این مسأله آماده نبودند، دشمن غافلگیرانه به کشور ما هجوم آورده بود و ما می‌خواستیم آن‌ها را بیرون کنیم و این آمادگی را نداشتیم.» (منتظری، ۱۳۸۱، ۶۸۷)

علی‌رغم کم‌تجربگی نیروهای مردمی شواهدی وجود دارد که رئیس‌جمهور به علت کمبود نیروی انسانی با تشکیل بسیج عشایری در کشور بخشی از نیروی انسانی داوطلب را تأمین نموده است. این اقدام اگرچه از سوی کریم سنجابی از همفکران بنی‌صدر در جبهه ملی صورت گرفت اما نظریه طرد نیروهای مردمی را دچار تردید جدی می‌سازد. مسأله بسیج عشایر کرمانشاه توسط کریم سنجابی در خاطرات وی آمده و او به نقل از سیداحمد خمینی این امر را به درخواست بنی‌صدر از امام مربوط دانسته است. کریم سنجابی در خاطراتش می‌نویسد:

«جنگ بین ایران و عراق در گرفت و عراقی‌ها به ناحیه غرب حمله آوردند و قصرشیرین را تصرف کردند و تا حدود سرپل ذهاب آمدند و در خوزستان هم

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۳۱

رخنه کردند و تا نزدیکی‌های خرمشهر رسیدند. بنده از این سرشکستگی که بر ملت ایران وارد شد و همین طور از گرفتاری خانوادگی بسیار ناراحت و افسرده بودم. یک روز آقای سیداحمد آقا به من تلفن و گله کرد از این‌که او را فراموش کرده‌ام. بنده گفتم: آقا چه فرمایشی؟ چه گله‌ای؟ شما آنچه را که نباید بشود در انتخابات به من نشان دادید و همین طور در گرفتاری برادران من. گفتم: می‌خواهم شما را ملاقات بکنم. گفتم: تشریف بیاورید. فوراً به منزل من آمدند و گفتند آقای بنی‌صدر به آقا گفتند و آقا فرمودند که از شما بخواهم در این موضوع جنگ ایران و عراق کمک بکنید و اقدام نمایید که عشایر غرب هر قدر ممکن باشد برای این خدمت بسیج بشوند. گفتم این وظیفه‌ی ملی من است در برابر دولتی که تجاوز به سرزمین ما کرده، یک دولت پوشالی که آلت دست سیاست خارجی است ساکت ننشینم ولو این‌که با نظام موجود هم موافقتی نداشته باشم، بنده هم شروع به دعوت افراد سرشناس و ذی‌نفوذ و کدخداهای عشایر کردم. حالا دیگر عشایر به آن صورت قدیم نیست که ایل خانی داشته باشند مثل ایلخانی کلهر و یا حاکم قدیم ایل سنجانی. اگر اشخاص در میان مردم اعتبار و احترامی دارند فقط به عنوان شخصی و کدخدامنشی است نه به عنوان حاکم و رئیس. علاوه بر این من به کدخداها و رؤسای تیره‌ها مراجعه کردم. تقریباً در حدود ۱۵۰ نفر از طوایف مختلف به منزل ما آمدند و من برای آن‌ها جنگ‌های گذشته را توصیف کردم جنگ با روس‌ها را، جنگ با عثمانی‌ها را، جنگ با انگلیس‌ها را، جنگ‌های زمان نادر را، اساطیر ملی ایران را، و این‌که یک دولت پوشالی توسری خورده‌ای مثل عراق که هیچ قابلیت ندارد به خود جسارت داده که به سرزمین اجداد ما و نوامیس ما تجاوز کند و از این قبیل حرف‌ها. آن‌ها به هیجان و حرکت درآمدند و در ظرف چند روز در حدود بیست هزار نفر داوطلب معرفی کردند. و در مدت یک هفته‌ای که من آنجا بودم با همه‌ی تبلیغات مخالف و کارشکنی‌هایی که می‌کردند. با مراجعه‌ای که به فرمانده ارتش آنجا کردیم در حدود شش یا هفت هزار قبضه تفنگ تحویل ما دادند و به تدریج به منزل ما فرستادند. بنده از آن افراد عشایری نمایندگان با صوابدید خود آن‌ها انتخاب

کردم و آن‌ها را به موجب صورتی به ارتش کرمانشاه معرفی کردم و سلاح‌ها در تحویل آن‌ها و آن‌ها ضامن و مسئول آن سلاح باشند. اسلحه‌ها را گرفتند و بین افراد مختلف تقسیم کردند، در حدود شش هفت هزار نفر، تا من آنجا بودم بسیج شدند و با حضور خود من دو هزار نفر از مردم سنجانی آماده حرکت جانب جبهه‌ی جنگ شدند.» (سنجانی، ۱۳۸۱، ۳۷۶)

چنان‌که ذکر آن رفت رئیس جمهور دست کم برای بسیج نیروهای مردمی و تأمین نیروهای دفاعی لازم اقداماتی را صورت داده بود. این مدرک نشان می‌دهد وی نه تنها مخالفتی با حضور نیروهای مردمی در جبهه نداشت بلکه در پی تسهیل آن بود.

کریم سنجانی رهبر جبهه ملی در مصاحبه با روزنامه انقلاب اسلامی علت پیدایش بسیج عشایری کشور به پیشنهاد رئیس جمهور را شرح می‌دهد:

«چندی پیش از طرف امام آقای حاج سید احمد آقا فرزند ایشان به بنده مراجعه کردند و به من مأموریت دادند و همچنین آقای بنی‌صدر هم لازم دیدند و پیشنهاد کردند که من در این باره به علت سوابقی که در آن صفحه دارم اقدام بکنم و من هم وظیفه عینی دینی و ملی خود دانستم در این باره اقدام بکنم این بود که به آن صفحه رفتم. من با این طوایف کاملاً آشنا هستم آن‌ها هم مرا خوب می‌شناسند چهل سال خود من در این مبارزه سیاسی بودم و علاوه بر این بیش از یک قرن هم اسلاف من در آن منطقه در همان گیرودارها در مبارزات و جهادهای سیاسی وارد بوده‌اند.

آنجا رفتم و این‌ها را دعوت کردم و به فرماندهی ستاد عملیات دفاعی غرب ارتش مراجعه کردم و قریب ۴۰ تا ۵۰ نفر از سران این طوایف که در واقع اکثراً کدخداهای تیره‌های مختلف بودند و آن‌هایی که در این طوایف کم و بیش شناخته شده‌اند و احترامی دارند به ستاد مشترک رفتم و ایشان پیشنهاد کردند که یک کمیته رابطین بسیج عشایری تشکیل بشود که در همان مقر فرماندهی جا به آن‌ها بدهند و بعد در هر یک از ایلات یک کمیته بسیج از خود هر ایلی تشکیل بشود که این رابط ارتش و مقامات محلی باشد و آن کمیته محلی هر ایل کار بسیج را راه می‌اندازد و در جلسه‌ای که با بیش از ۱۵۰

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۳۳

نفر از این افراد تشکیل شده بود من بر حسب همان پیشنهاد فرماندهی از آن‌ها خواستم که هر یک نماینده تعیین بکنند و بعد من یک قرآن را در محل اجتماع حاضر کردم و همه آن‌ها را به کلام الله مجید سوگند دادم که نسبت به وطن اسلامی خود وفادار باشند و تا آخرین قطره خون همان‌طور که در جنگ بین‌المللی اول در مقابل عثمانی‌ها، انگلیسی‌ها، و روس‌ها انجام دادند این بار نیز نشان دهند. با مقامات ارتشی ما روابط و تفاهم خیلی خوبی داشتیم و آن‌ها حسن استقبال کردند و افراد عشایر، افراد داوطلب، و افراد چریک می‌توانند دوش به دوش دیگر برادران رزمنده خود بر علیه دشمن تجاوزگر مبارزه کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۳)

۲-۳) وابستگی سپاه پاسداران و بسیج مردمی به جریان مقابل

به نظر می‌رسد بی‌اعتمادی دو طرفه بین برخی فرماندهان سپاه و رئیس جمهور به حدی بود که وی را حتی به عنوان فرمانده کل قوا و منصوب رهبر انقلاب نیز قبول نداشتند و وی را عنصری نامطلوب می‌دانستند و لذا دستورات وی را نیز اجرا نمی‌کردند. بدیهی بود این موضوع با توجه به روحیات ایشان با عکس‌العمل مواجه می‌شد و به طور فزاینده بی‌اعتمادی بین بدنه فرماندهی سپاه و رئیس جمهور را تشدید می‌کرد. رئیس جمهور سپاه و بسیج را بی تجربه و فاقد آموزش نظامی می‌دانست و آن‌ها را تنها نیروی فرعی در کنار ارتش ارزیابی می‌کرد. طرف مقابل هم رئیس جمهور را بواسطه ندادن امکانات کافی طرد می‌کرد.

فرماندهان عالی رتبه سپاه با توجه به شرایط عمومی کشور و اختلافات عمیق بین مجلس و نخست وزیر با رئیس‌جمهور، حاضر به اطاعت از فرماندهی کل قوا نبودند. تنش بین رئیس‌جمهور و سپاه به نظر می‌رسد تابعی از تنش‌های سیاسی بین جناح‌های رقیب درون حاکمیت بوده باشد.

یکی از نمونه‌های بارز تعارضات فرماندهان سپاه با بنی‌صدر به بازدید فرمانده کل قوا از منطقه جنگی مریوان باز می‌گردد که احمد متوسلیان از

فرماندهان و بنیان‌گذاران هسته‌های رزمی سپاه، فرماندهی آن‌جا را برعهده داشت. شرح این بازدید را از کتاب «آذرخش مهاجر» عیناً می‌آوریم:

«بنی‌صدر خود به سنج آمد و کارگزار فرهنگی دفترش را برای زمینه‌سازی بازدید تبلیغاتی‌اش، به میوان فرستاد. بهتر است ادامه ماجرا را جانشین وقت واحد اطلاعات سپاه میوان بازگو کنند... قرار بود بنی‌صدر به میوان بیاید، لذا آقای «م.گ.» [سیدعلی موسوی گرمارودی] را به نمایندگی از طرف خودش، جلوتر به میوان فرستاده بود تا مقدمات ورود و پذیرایی شاهانه از جانب سپهسالار شانزله‌یزه را در آنجا فراهم کند. به محض این که احمد از قضایا با خبر شد، رفت به اتاق بی‌سیم سپاه میوان و به پادگان سنج بی‌سیم زد و خیلی قرص و محکم گفت: احمد متوسلیان هستم، پیامی برای مهمان محترم شما دارم؛ به آقای بنی‌صدر بگویید حتی خواب آمدن به منطقه میوان را هم نباید ببیند! از آن طرف خط گفتند: رئیس جمهور می‌خواهد شخصاً با نماینده خودش صحبت کند، بگویید باید پشت خط. احمد [متوسلیان] گوشی را به دست آن آقا داد. او هم برگشت پای بی‌سیم به بنی‌صدر گفت: آقا، فرمانده سپاه اینجا می‌گوید رئیس‌جمهور حق ندارد پایش را به میوان بگذارد. یک لحظه سکوت کرد، بعد برگشت به احمد گفت: ایشان می‌فرمایند به فرمانده سپاه میوان بگویید تو اصلاً در حدی نیستی که با من این طور صحبت کنی. کاری نکن تو را بدهم دست دادگاه نظامی! من بعد از امام، نفر دوم این نظام هستم. احمد به آقا گفت: به او بگویید من دادگاه نظامی گنده‌تر از تو را هم دیده‌ام - منظورش دادگاه نظامی رژیم شاه بود - اما این هم که می‌گویی نفر دوم نظام تو هستی، بدان که این نظام، نظام اسلامی است و پیغمبر اسلام هم فرموده: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم». در این نظام هرکس بالاتر باشد، متقی‌تر هم باید باشد، من بویی از تقوا از تو نمی‌شنوم! آقاجان، کار بالا گرفت. بنی‌صدر شروع کرد به خط و نشان کشیدن و این بار پیغام فرستاد: من تا ۱۰ دقیقه دیگر با هلیکوپتر به میوان می‌آیم تا ببینم تو چطور می‌خواهی جلوی من را بگیری! احمد به همان کارگزار بنی‌صدر گفت: به او بگو فلانی می‌گوید ما اینجا کالیبر ۵۰ داریم، آنقدر اطراف هلیکوپترش

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۳۵

تیر اختطاری می‌زنیم و توی هوا نگاهش می‌داریم که اصلاً نتواند به زمین بشیند. بعد از آن که آن شخص پیغام احمد را به بنی‌صدر منتقل کرد، دیگر بنی‌صدر چیزی نگفت. فهمید حریف احمد نمی‌شود. این شد که به آدم خودش دستور داد تا سریع به سنندج بگردد. او هم برگشت.» (بهزاد، ۱۳۸۸)

سردار فضلی یکی دیگر از فرماندهان سپاه در ابتدای جنگ روایت می‌کند بنی‌صدر توجهی به نیروهای بسیج نداشت و سعی داشت آن‌ها را به کارهای جانبی و بی‌خاصیت معطل کند. او مدعی می‌شود بنی‌صدر از دادن آب و غذا نیز به نیروهای مردمی خودداری کرده است. آن چنان که وی می‌گوید بی‌اعتمادی بین رئیس‌جمهور و نیروهای مردمی چنان بوده است که طرحی برای هل دادن رئیس‌جمهور و مجروح ساختن وی ترتیب داده بودند:

«بعد از خبرهای نه چندان خوبی که به ما می‌رسید، به ما اطلاع دادند که بنی‌صدر خائن، قرار است در حسینیه برای نیروهای داوطلب سخنرانی کند. در سخنرانی بنی‌صدر، جز توهین و تحقیر چیزی دیگری نصیب بچه‌ها نشد، با این بهانه که ما آموزش نظامی فرا نگرفته‌ایم نه تنها آب و غذا نمی‌داد بلکه از دادن سلاح و مهمات نیز خودداری می‌کرد، تا این‌که بعد از جلسه به همراه دیگر رزمندگان تصمیم گرفتیم موقع خروج، بنی‌صدر را هل دهیم تا از پله‌ها افتاده و دست و پایش بشکند؛ که متأسفانه با دخالت محافظینش هیچ اتفاقی برای این خائن پیش نیامد... پای هیچ نیروی بعضی هیچ وقت به جزیره مینو نرسیده است، با حضور تعدادی از نیروهای داوطلب یک گردان برای اعزام به آبادان جهت شکستن محاصره تشکیل شد، اما بعد از مدتی که قصد اعزام به آبادان را داشتیم فرمانده گردان اعلام کرد سید حسین خمینی دستور داده است که به جزیره مینو برویم، که بعد از اصرار بچه‌ها رفتن به جزیره مینو کنسل شد، بعد از مدتی متوجه شدیم که بنی‌صدر خائن برای این‌که گردان را بی‌خاصیت کند این دستور را به سیدحسین خمینی داده بود.» (سایت تاریخ ایرانی، ۹۱/۷/۷)

آیت‌الله منتظری نیز بر هماهنگ بودن بنی‌صدر با ارتش و کم‌توجهی وی به سپاه تأکید می‌گذارد اما به جز بنی‌صدر او سران ارتش از جمله ظهیرنژاد فرمانده اسبق نیروی زمینی را نیز در این زمینه دخیل می‌داند:

«همه می‌نالیدند که یک هماهنگی کامل بین نیروها نیست، در آنوقت آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور بود، بنی‌صدر با ارتش بیش‌تر هماهنگ بود ولی ارتش هنوز توان جنگیدن به صورت منظم در برابر ارتش عراق را نداشت، در همین رابطه اختلاف‌هایی بین سپاه و ارتش وجود داشت، آقای ظهیرنژاد ارتشی بود و خیلی به سپاهی‌ها بها نمی‌داد، ما در پادگان ابوذر این اختلاف را احساس کردیم و سعی کردیم که در همان جا بین سران ارتش و سران سپاه یک تفاهمی ایجاد کنیم، آقای زمانیان که روحانی آن‌ها بود شروع کرد به گریه کردن که ما چه بکنیم، اینها دارند با هم دعوا می‌کنند، بالاخره من صحبت‌هایی در جهت هماهنگی آن‌ها کردم و جلساتی با آنها داشتیم.» (منتظری، ۱۳۸۱، ۶۸۷)

آیت‌الله منتظری از جمله کسانی بود که به شدت از وضع جنگ نگران و عدم ورود نیروهای مخلص (بسیج و سپاه) به صحنه جنگ را در شکست‌های پی‌درپی بی‌تأثیر نمی‌داند. او چون بسیاری از روحانیون رئیس‌جمهور را به دفع الوقت و سنبل کردن جنگ متهم می‌سازند اما در عین حال عدم هماهنگی بین سپاه و ارتش را یادآور می‌شود. در نتیجه از سخنان وی چنین برمی‌آید که رئیس‌جمهور در اداره جنگ ناکارآمد بود گرچه وی او را به خیانت در جنگ متهم نمی‌کند. ببینید:

«متأسفانه جزئیات آن یادم نیست ولی احساس می‌شد که آقای بنی‌صدر دفع الوقت می‌کند، بعضی‌ها هم سوءظن پیدا کرده بودند که نکند باطناً یک بند و بستنی باشد، ولی مسأله عمده اختلاف سپاه و ارتش بود، نیروهای جنگنده هم عمدتاً از نیروهای سپاه و بچه‌های مخلص بودند ولی امکانات نداشتند و ارتشی‌ها می‌خواستند سلسله مراتب و نظم پادگانی را رعایت کنند و طبعاً چون هنوز پس از انقلاب انسجام خود را به دست نیاورده بودند یک ناهماهنگی بین آن‌ها وجود داشت، بالاخره ما احساس کردیم که در امر جنگ

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۳۷

کوتاهی می‌شود.... تقریباً برای ما مسلم شده بود که آقای بنی‌صدر مسأله جنگ را دارد سنبل می‌کند و این باعث شکست ما می‌شود.» (منتظری، ۱۳۸۱، ۶۸۹)

از آن طرف رئیس جمهور عدم اعتماد خود به سپاه را کتمان نمی‌کرد. او به شدت بر اجرای تمام فرامین و دستورات از سوی خود تأکید داشت. از گزارش بنی‌صدر به آیت‌الله خمینی به واسطه فرزندش چنین برمی‌آید که او به ویژه به مسائل اساسی جنگ در جبهه جنوب اشرف کامل دارد و این که او چندان از گزارشات ارسال شده از سوی سپاه پاسداران به دفتر رهبر انقلاب راضی نیست. احتمالاً او می‌خواهد تمام کارهای جنگ به صورت سلسله مراتبی و از کانال او به دفتر برسد:

«حجت‌الاسلام سید احمد[خمینی]: گزارشاتی راجع به آبادان برای امام آمده بود و ایشان ناراحت شده بودند غیر از قصه‌ی موشکی.

بنی‌صدر: ترا به حضرت عباس به آقا بگو این چند تا پاسدار را ول کن دیروز و پریروز و پس پریروز هم اینجا بودند و فروزان هم گفت هیچ خطری از هیچ ناحیه‌ای برای آبادان نیست. آن‌ها می‌گویند ۴۰ کیلومتر طرف اروند پوشش نداریم ممکن است آن‌ها رد شوند که فروزان شرح داد که اینجا رودخانه است و در آن گل و لجن است آن‌ها نمی‌توانند رد شوند تازه آنجا را ما پوشش داریم و خطری هم ندارد (این آبادان) با این حال من به فروزان دستور دادم که با یکی از همان پاسدارها برود همه‌ی آن مناطق را بازدید کند.

اما کرخه: کاری که ما داشتیم می‌کردیم نزدیک به تمام شدن است. آن‌ها در ناحیه کرخه حمله نکرده و عقب هم رفته‌اند، در ناحیه بین دزفول و اهواز در حالی که شن‌زار است به جلو آمده‌اند به این خیال که خودشان را نزدیک کرخه برسانند و راه اهواز-دزفول را قطع کنند که اگر به اینجا برسند خطرناک است، که ما نیرو فرستادیم و آن‌ها هم عقب‌نشینی کرده‌اند البته در هر آن ممکن است که از اینجا بیایند جلو و ما هم به همین خاطر اینجا آمده‌ایم، و ما هم دو تا طرح داریم که مشغول اجرا هستند ولی مسئله اساسی این است که با کم و کسری‌هایی داریم که نامه‌ای درباره آن نوشتیم که نمی‌خواهم در تلفن

بگویم و اگر این‌ها را بتوانیم از خارج جبران کنیم. نباید بگذاریم مثل مسئله گروگان‌ها وقتی انجام بدهیم که همه چیز را هم بگذاریم روی آن. حاج احمد آقا: بله.

به ایشان نوشته‌ام که ما این جنگ را آن هم به شرطی که تصمیم آن‌را دیگران نگیرند تا وقتی که به نتیجه برسد تصدی می‌کنم بعداً هم می‌گویم کشور مال خودشان مبارک‌شان و آقایان مکتبی اداره کنند و من هم به آنها که چنین طرح را تصویب کرده‌اند و این از نظر من در واقع لغو قانون اساسی است و من با این آقایان به هیچ قیمت در یک جا جمع نخواهم شد. حالا این‌ها باز فردا بیایند و ناراحتی ایجاد کنند، ایشان بدانند من به شورای عالی دفاع نخواهم رفت.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۲۷۹)

یکی از شواهد مهم و قابل اعتنا که احتمال ورود رقابت‌های جناحی درون حاکمیت به موضوع جنگ را به روشنی نشان می‌دهد مربوط به یکی از فرماندهان ارتش است که گرچه وی عضو سپاه پاسداران نبود اما به ویژه رابطه خوبی با فرماندهان سپاه و از همه مهم‌تر با برخی از چهره‌های جریان منتقد رئیس‌جمهور برقرار نموده بود و این مسئله چیزی نبود که برای رئیس‌جمهور قابل قبول باشد.

علی صیاد شیرازی با درجه سرگردی در رسته توپخانه ارتش مشغول به خدمت بود و به منظور مقابله با احزاب و گروه‌های چپ‌گرا به کردستان اعزام شده بود. چنان‌که از شواهد قابل استناد است وی با همکاری نزدیک با نیروهای داوطلب سپاه پاسداران استان اصفهان جزء اولین گروه‌های نظامی بودند که برای آزادسازی شهرهای کردستان به این منطقه رفتند. در وهله اول رشادت و کاردانی وی در آزادسازی مرکز استان (سنندج) از دست مهاجمان احزاب چپ‌گرا باعث گردید، رئیس‌جمهور با دو درجه ارتقاء و درجه سرهنگ تمام وی را به فرماندهی مناطق عملیاتی غرب منصوب کند. اما چنان‌که رئیس‌جمهور مدعی است گرایش‌های وی به جریان رقیب که به طور علنی آن را ابراز می‌داشت باعث سردی روابط وی و رئیس‌جمهور شد تا آن‌که رئیس‌جمهور وی را از سمت خود عزل نمود. بعدها رئیس‌جمهور که به دلیل

کفایت دو درجه وی را ارتقاء داده بود او را به بی‌کفایتی و سوءمدیریت در حفظ جان سربازان متهم ساخت، اما برخی تحلیل‌گران همکاری وی با سپاه پاسداران و شرکت وی در جلسات و محافل جریان سیاسی مقابل را علت خشم رئیس‌جمهور از وی دانستند، گرچه رئیس‌جمهور دلایل دیگری را نیز برای عزل و طرد وی عنوان نمود.

علی صیاد شیرازی بطور متقابل در خاطرات خود ذکر می‌کند بنی‌صدر صلاحیت لازم برای فرماندهی جنگ را نداشت و به نکات جالبی اشاره می‌کند که برخی از واقعیت‌های کشیده شدن رقابت‌های جناحی و سیاسی به جنگ را روشن می‌سازد. صیاد شیرازی چنین می‌گوید:

«بنی‌صدر با دیدن فعالیت‌هایم، تصمیم گرفت من را به فرماندهی منطقه غرب کشور منصوب کند. چون درجه من سرگردی بود، مسئولین ارتش اعلام کردند این کار قانونی نیست که یک سرگرد فرمانده منطقه‌ای باشد که کلی لشکر و یگان آنجاست. برای این که فرمانده منطقه باشیم، دو درجه به من دادند و شدم سرهنگ تمام؛ سرهنگ توپخانه علی صیاد شیرازی. گرچه در هر صحنه که حضور داشتم همه نیروها اعم از سپاهی و ارتشی به من عنایت داشتند و حرفم را گوش می‌کردند و در واقع بدون ابلاغ رسمی، فرماندهی می‌کردم و خداوند هم توفیق داده بود، همه همدل بودیم و در جوی صمیمی فعالیت داشتیم و مشکلی هم پیش نمی‌آمد. به دنبال آن ابلاغ، نیز قرارگاه عملیاتی غرب کشور را برای اولین بار در کرمانشاه تشکیل دادیم اما متأسفانه هنوز چیزی از شروع طرح‌مان نگذشته بود که توطئه‌ها آغاز گردید. نجواها و اطلاعات نادرست به بنی‌صدر، مشکلات جدی پیش آورد، خصوصاً این که وی فردی دهن بین بود و به حرف‌های معمولی توجه جدی معطوف می‌کرد. از این رو احساس کردم که عرصه بر ما به تدریج تنگ‌تر می‌شود و همین گونه هم شد. البته ماهیت بنی‌صدر هم کم‌کم برای همه روشن‌تر می‌شد.

مردم روز به روز بهتر او را می‌شناختند و مقابلش موضع می‌گرفتند. خصوصاً پس از آن که شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی (ره) از طرف وی مورد توهین قرار گرفت، تفرقه و کارشکنی ایشان بیش‌تر برملا گردید. اینجا بود که

ما از قرارگاه نظامی اعلامیه‌ای دادیم و در آن اعلامیه مطرح کردیم که در حالی که ما در اینجا تلاش می‌کنیم و می‌جنگیم چرا باید در پشت جبهه چنین مسایلی اختلاف افکنانه پیش آید؟ مضمون این اعلامیه برای بنی‌صدر بسیار گران تمام شد و از همان جا رسماً در مقابل من موضع گرفت که البته این نیز توفیق الهی برای من بود. اندک زمانی پس از صدور اعلامیه دیدم از طرف بنی‌صدر فردی به نام سرهنگ عطاریان آمد که قرارگاه را از من تحویل بگیرد و حکمی در دست داشت که کاملاً قانونی بود. بر طبق آن من باید قرارگاه را به وی تحویل می‌دادم و فقط در محدوده کردستان مسئولین می‌پذیرفتم.

برای انجام مسئولیت جدید به سندج رفتم و فعالیت خود را در آنجا آغاز نمودم. بعد از مدتی حکمی دیگر صادر شد مبنی بر این که می‌بایست من مسئولیت فرماندهی کردستان را به فرمانده لشکر کردستان که در آن زمان تحت امر خود من بود، تحویل دهم. طی دو حکم متوالی محدوده فرماندهی من ابتدا کوچک و سپس کاملاً سلب و محو شده بود. من شدم مشاور عملیاتی فرمانده لشکری که خودم منصوب کرده بودم در اینجا بود که یک برخورد صادقانه کردم هرچند حرکت کم‌تند بود ولی مکنونات قلبی بود که بروز می‌کرد و آن چیزی بود که ایمان داشتم و می‌دانستم کاملاً درست است.

من در مقابل حکم دوم ایستادم زیرا احساس کردم این یک توطئه است و اگر صحنه را خالی کنم ضد انقلاب پس از آن همه خونریزی، دوباره بر منطقه حاکم می‌شود این شد که جواب دادم همین جا در مسئولیت باقی می‌مانم تا شورای عالی دفاع تصمیم بگیرد. مشاجره‌ای هم درباره این واکنش بین من و فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش [قاسمعلی ظهیرنژاد] به وجود آمد. وی صریحاً گفته بود «دستور باید اجرا شود» و من در پاسخ نوشتم چون اینجانب با حکم شورای عالی دفاع منصوب شده‌ام، حکم تحویل مسئولیت را نیز باید شورای عالی دفاع صادر نماید. آن‌ها این مشاجرات مکاتبه‌ای را به عنوان لغو دستور تلقی کردند که مطابق مقررات نظامی مجازات سنگینی دارد و آن را به محضر امام بردند. حضرت امام نیز که فقط در یک دیدار کوتاه خدمت‌شان رسیده بودم من را به اسم نمی‌شناختند. خلاصه ایشان فرموده بودند اگر فکر

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۴۱

می‌کنید که مثلاً ایشان تخلف کرده‌اند، شما طبق مقررات برخورد کنید بنی‌صدر هم بلافاصله دستور ترک آن‌جا را برای من صادر کرد. طبیعی بود که می‌توانستند مرا به مراجع قانونی تحویل دهد البته من هم به طور پیوسته با تهران مخصوصاً با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که در آن موقع هم معاون وزیر دفاع و هم نماینده حضرت امام در شورای عالی دفاع بودند، مشورت داشتم و تلفنی در تماس بودم. در آخرین تماس از منطقه نیز به ایشان عرض کردم که اوضاع خراب شده و به هم ریخته است و به من می‌گویند اینجا را ترک کنم حال چه باید بکنم؟ ایشان فرمودند: آنجا را ترک کنید و به تهران بیایید. من با حالتی نگران به تهران آمدم چون دلم رضایت نمی‌داد تا صحنه‌ای را که نبردمش ناتمام مانده ترک کنم. گرچه ضدانقلاب را تاراندن بودیم ولی برای پاکسازی آن‌ها از کوهستان‌ها و محورهای مواصلاتی باید نبرد ادامه پیدا می‌کرد. خلاصه با یک پریشان حالی به تهران آمدم. در خانه بودم که طی تماس تلفنی گفتند: ائمه جمعه برجسته‌ای چون آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله اشرفی اصفهانی، آیت‌الله طاهری و آیت‌الله مدنی به اتفاق خدمت حضرت امام رسیده‌اند. در آن موقع آقای منتظری هم از قم به تنهایی به محضر امام رفته بودند و همه این عزیزان در مقام شفاعت واسطه شده بودند که آقا این کار خطرناک است و باید فلانی (بنده) به سرکارش برگردد چرا که نبرد ناتمام مانده است و... به اصطلاح همه داشتند تلاش می‌کردند و فشار می‌آوردند. پس از آن جانب آقای هاشمی رفسنجانی اشاره کردند که فلانی ما همه رفتیم خدمت حضرت امام برای بازگرداندن شما ولی نتیجه‌ای نگرفتیم، ایشان تصمیم مشخصی نگرفتند که مسأله حل بشود شما خودتان بروید پیش حضرت امام. من راستش پشت تلفن کمی خنده‌ام گرفت، گفتم چطور می‌شود شما بزرگان انقلاب رفتید خدمت امام و امام پاسخ نداد و آن وقت بنده بروم خدمت‌شان تا مسأله حل شود؟!... تازه اصلاً بنده تا به حال به صورت خصوصی با ایشان صحبت و ملاقاتی نداشته‌ام.

ایشان فرمودند: نه، بروید، امام یک علاقه خاصی به رزمندگان دارند اگر خودشان با مطالب شما آشنا شوند بهتر می‌توانند تصمیم بگیرند.

گفتم: چگونه بروم؟

گفتند: من برای شما وقت می‌گیرم.

خلاصه این طوری بود که زمینه آن نشست تاریخی اینجانب با حضرت امام فراهم شد. سرانجام به من اطلاع دادند که فلان روز فلان ساعت به محضر امام بروید. آن موقع یادم هست که من دچار سانحه شده و با عصا راه می‌رفتم. با لباس چریکی و پای گچ گرفته‌ای که میله در آن بود در جماران خدمت امام (ره) رسیدم. از لحظه ورود تا لحظه خروج چیزی حدود ۱۷ دقیقه طول کشید. بگذریم از این که اولین دیدار خصوصی خیلی برایم سخت بود. خصوصاً با آن ابهتی که امام داشتند بیان همه مطالب در حضور ایشان کار دشواری می‌نمود ولی دعایی خواندم و مطالبم را دسته‌بندی کردم و خیلی منظم و مرتب سیر تاریخی حرکت نیروهای مومن را در ارتش و پیوندشان با بچه‌های سپاه و عزیمت‌شان به منطقه کردستان و موفقیت‌ها و ... را برای‌شان توضیح دادم و گفتم که اکنون نبرد در آستانه پیروزی بر ضد انقلاب ناتمام رها شده و بنده را معزول کرده‌اند کار هم ناتمام است از این رو نباید اکنون من در تهران باشم عین عبارتی که حضرت امام فرمودند یادم هست چون اغلب در جلساتی که من با ایشان داشتم رهنمودهای‌شان را یادداشت می‌کردم و تکرار می‌نمودم تا برایم ملکه شود.

امام فرمودند: «همان طوری که می‌دانید نماینده من در ارتش آقای بنی‌صدر است ایشان تا چند لحظه دیگر قرار است اینجا بیایند و شما هم اینجا بمانید که حضوراً مطالب را مطرح کنید.» ناگهان به دنبال این فرمایش حضرت امام و آوردن نام بنی‌صدر، حالتی به من دست داد مانند فرزندی که نزد پدرش گله کند، خدمت حضرت امام عرض کردم: آقا ما هرچه می‌کشیم از ایشان است؛ ایشان نه مغز نظامی دارد و نه حرف نظامیان مشاور را گوش می‌کند. اطرافیانش هم آدم‌های خشک فکر و کم تعهدی هستند، این است که ما خود به خود با ایشان به نتیجه نمی‌رسیم. امام وقتی دیدند من این‌طور عرض کردم، یک تأملی کردند و فرمودند: بسیار خوب شما بروید، من تذکر خواهم داد.

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۴۳

من خداحافظی کردم و مرخص شدم، حالا پیامد این ملاقات چه بود، شما می‌توانید سرنخش را در صحیفه نور بیابید، بعضی مدارکش هم نزد خود من موجود است. شاید دو روز نگذشت که از طرف آیت‌الله خامنه‌ای به من ابلاغ شد، شما ساعت فلان بیایید و در جلسه شورای عالی دفاع شرکت کنید. واضح بود که دستور تشکیل جلسه شورای عالی دفاع برای اخذ تصمیم در مورد من صادر شده بود، در جلسه دیدم اغلب آقایان از جمله شهید رجایی (رحمت‌الله علیه)، شهید محمد منتظری، آقای پرورش و خود حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و ... که حضور دارند، قلباً طرفدار من هستند. قبل از این که وارد بحث اصلی جلسه شویم، من یک دور تاریخچه کردستان را روی نقشه برایشان توضیح دادم. جزء به جزء عملیات‌های انجام شده را تشریح کردم. من نظرات خودم را درباره آن طرح و پشتیبانی از آن در محور میوان و پنجوین ارائه دادم. پس از سخنان من رأی گرفتند و نظریات و پیشنهادهایم با اکثریت قاطع مورد پذیرش قرار گرفت، صبح روز بعد نامه مصوبه شورای عالی دفاع را که در غیاب بنی‌صدر صادر شده بود، به در خانه ما آوردند که الان هم موجود است. لازم به ذکر است که این نامه نتیجه طبیعی جلسه شورای عالی دفاع و آن هم نتیجه ملاقات اینجانب با حضرت امام بود. حکمی که صادر شد خیلی روشن بود، دو سه بند داشت که مضمون آن چنین است:

الف- صیاد شیرازی به قرارگاه برگردد.

ب- درجه ایشان که از سرهنگی به سرگردی تنزل داده شده است مجدداً ارتقا یابد.

ج- طرح خود را برای عملیات آماده سازد.

به محض دیدن حکم، احساس کردم که اجراشدنی نیست، چون در مقابل بنی‌صدر و عواملش قرار داشتم. پیش‌بینی من درست از آب درآمد. بنی‌صدر این حکم را آورده بود خدمت حضرت امام که ببیند در غیاب من توطئه کرده، شورا تشکیل داده و تصمیم گرفته‌اند.

بعضی هم نقل کرده‌اند که گفته است: یا جای من است یا جای این شخص!

حضرت امام با در نظر گرفتن شرایط زمانی و همچنین برخورد سنجیده‌ای که با بنی‌صدر به عنوان اولین رئیس‌جمهور داشتند؛ یک پیام تاریخی با این مضمون صادر کردند: رئیس‌جمهور می‌تواند حتی مصوبات شورای عالی دفاع را در صورتی که صلاح بداند اجرا نکند. این خود از بالاترین قدرت‌هایی بود که امام به کسی داده بودند.» (صیاد شیرازی، ۱۳۹۲)

ایشان در یکی دیگر از خاطرات خود اختلاف نگرش خود با رئیس‌جمهور را بیان می‌کند و عملکرد بنی‌صدر در سمت فرماندهی کل قوا را مورد نقد قرار می‌دهد. او از اینکه بنی‌صدر مبتدی‌ترین اصطلاحات نظامی را نمی‌داند متعجب است، ببینید:

«... نامه آمده بود که فرمانده قرارگاه غرب؛ صیاد شیرازی و رییس ستادش در جلسه با بنی‌صدر و مشاورین او شرکت کنند. ما با ترکیب جالبی شرکت کردیم. به جای بنده و رییس ستادمان سرهنگ جانباز خرسندی، پنج-شش نفر به جلسه آمدیم. در این ترکیب، همه با هم بودیم. شهید محمد بروجردی بود، شهید ناصر کاظمی و تعدادی از فرماندهان رده پایین‌تر. وقتی که نامه آمد، بچه‌ها گفتند: ما هم به این جلسه می‌آییم. گوش تا گوش، دور یک میز بزرگ، مشاورین بنی‌صدر و خودش نشستند. این صحنه هیچ وقت یادم نمی‌رود. شروع کردند به بدگویی. تک تک گزارش دادند... بنی‌صدر به یکی از مشاورین خودش اشاره کرد و گفت: در ستاد صیاد چه دیده‌ای؟ او گفت: ما ستادی ندیدیم. چند نفر به اسم ستاد، دور هم جمع شده‌اند. اینها از ستاد زمان طاغوت چیزی در سر داشتند؛ ستاد پرحجمی که گوش تا گوش بنشینند و همه چیز، بدون بحث، اطاعت شود. درحالی که ستاد ما، یک ستاد کیفی بود. هرکسی در آنجا به اندازه چند نفر کار می‌کرد. و همه مخلص و متعهد بودند. هرکس را به ستاد نیاورده بودیم. رییس ستاد ما، ناراحت شد. خواست صحبت کند که به او گفتم: صحبت نکن، بگذار حرف‌هایشان را بزنند، نوبت ما هم می‌رسد... در اینجا، کنترل از دست من در رفت. به بچه سپاهی‌هایی که با من بودند، نمی‌شد گفت صحبت نکنند. مخصوصاً شهید ناصر کاظمی، تپیی بود که هیچ مانعی در جلوی خود نمی‌دید. جسارت عجیبی داشت. هم فرماندار پناه

و هم فرمانده سپاه آنجا بود. یک دفعه، با همان لهجه جنوب شهری گفت: شما چه می‌گویید؟ بگذارید من برایتان بگویم. این حرف‌ها چیست که می‌زنید؟ بی‌تقوایی می‌کنید. یکی از مشاورین بنی‌صدر گفت: آقای رئیس جمهور، اول از صیاد شیرازی بپرسید مگر نگفته بودیم که فقط خودش و رییس ستادش بیایند. این آقایان کی هستند؟ خودشان را معرفی کنند. بنی‌صدر هم یک آدم گوش‌ی بود. به هرکسی از مشاورینش اگر کمی اعتماد داشت، حرف او را ملاک قرار می‌داد و بر همان مبنا حرف می‌زد. گفت: توضیح بدهید اینها چه کسانی هستند که آورده‌اید؟ من هم برگشتم و گفتم، اولاً این آقایانی که اینجا هستند: این رییس ستادمان است... برای هر کدام چیزی گفتم. گفتم همه از مشاورین و از همکاران نزدیک من هستند و هر وقت عذر بنده را از جلسه خواستید، این آقایان هم می‌روند. بنی‌صدر دید خیلی محکم صحبت کردم. گفت: اشکال ندارد، صحبت‌تان را ادامه بدهید. آن‌ها حرف‌های‌شان را زده بودند و حالا نوبت ما بود. سرهنگ خرسندی، خیلی حساب شده و از روی موازین فنی و تخصصی ثابت کرد که ستاد ما، ستاد کیفی است و از افراد انقلابی تشکیل شده و کارش را انجام می‌دهد. شبانه روزی هم هست. شهید ناصر کاظمی هم حرفش را زد. او فردی بود که کسی نمی‌توانست جلوی‌ش را بگیرد. خیلی جالب حرفش را زد. بعد هرکدام از بچه‌ها: شهید محمد بروجردی، برادر امینی و ... در دفاع صحبت کردند. سپس بنی‌صدر گفت: ببینیم خود آقای صیاد شیرازی چه می‌گوید. دلم از این جلسه خون بود. دلم غم گرفته بود، از این ترکیبی که داشتند و حرف‌هایی که می‌زدند. اصلاً بعضی مواقع، آدم دفاع هم نمی‌تواند بکند، آن قدر که مسأله روشن و واضح است و می‌بیند طرف مقابلش، پرت و منحرف است که می‌بُرد. آنجا بود که من از این آدم بریدم. واقعاً از او بریدم. و بر مبنای همان چه که در قلبم بود، این جمله تاریخی را گفتم که بعدها در میان مسئولین صدا کرد. اول دعای فرج امام زمان (عج) را خواندم. بعد گفتم: آقای رییس جمهور، عذر می‌خواهم که این صحبت را می‌کنم. در جلسه‌ای به این اهمیت که برای امنیت جمهوری اسلامی تشکیل می‌شود و در آن یک بسم‌الله گفته نشود، یک آیه قرآن تلاوت نشود، من آنقدر

این جلسه را آلوده و ناپاک می‌بینم که فکر می‌کنم تمام وجودم آلوده شده است... مطمئن هستم جمله‌هایی را که گفتم خیلی از این بهتر بود. بنی‌صدر از قیافه و چهره‌ام، همانی را که می‌گفتم، می‌دید. غیر از آن نبود. و خودش باعث شده بود که پرده‌ها دریده شوند و من با رئیس جمهور مملکت این گونه حرف بزنم، نه این که چنین نیتی داشته باشم که به رئیس‌جمهور توهین کنم. بنی‌صدر چیزی نگفت. هیچ صحبتی نکرد. بعد گفتم: ...نکنه‌ای را که می‌خواهم بگویم این است که ما داریم در آنجا می‌جنگیم. قبلاً هیچ‌کس نمی‌جنگید. حالا ما برای جنگیدن، شهید و تلفات می‌دهیم. اگر بخواهیم نجنگیم، باید در پادگان باشیم. مثل قبل در محاصره باشیم. ما آمدیم در غرب باب جنگیدن را باز کردیم. از آن‌هایی نبودیم که برویم توی قرارگاه بنشینیم و عملیات را هدایت کنیم. من خودم تفنگ به دست هستم. لباس هم لباس چریکی است. به اسم، سرهنگ هستم، ولی دارم می‌جنگم. بنابراین، دادن تلفات و ضایعات، یکی به خاطر بی‌تجربگی است؛ چون که هنوز در اول جنگ و نبرد هستیم. یکی هم ناشی از شدت توطئه دشمن است. ولی به لطف خدا ایستاده‌ایم، توقف نکردیم و نترسیدیم... ولی به شما آمار غلط می‌دهند. دیگر این که، یادم هست که از شما تقاضای هزار قبضه تفنگ کردم. رزمنده دارم که بجنگند، ولی تفنگ ندارم که به آن‌ها بدهم. از نیروهای عشایر منطقه، برای جنگیدن پیش ما آمده بودند. شما هنوز لجستیک ما را تأمین نکرده‌اید، آن وقت از ما انتظار دیگری دارید! این برگ‌های سیاه هم باقی می‌مانند. اصلاً بنی‌صدر، معنی لجستیک را، نمی‌دانست. یعنی جلوی همه اقرار کرد و گفت: من تازه فهمیدم لجستیک یعنی چه. بعد از صحبت‌هایی که من کردم، دیگر هیچ‌کس بالای آن صحبتی نکرد.» (بهزاد، ۱۳۸۸)

- از محتوای خاطرات صیاد شیرازی می‌توان چند نکته زیر را تخلص نمود:
- ۱- رقابت سیاسی بین بنی‌صدر و مخالفین وی درون حاکمیت به طور چشمگیر به جبهه‌های جنگ کشیده شده بود.
 - ۲- بنی‌صدر به عنوان فرمانده کل قوا با مخالفت‌ها و نافرمانی‌هایی درون ارتش و سپاه مواجه بود.

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۴۷

۳- حمایت صیاد شیرازی از گروه سیاسی مقابل رئیس جمهور و متقابلاً حمایت حزب جمهوری اسلامی از وی، خشم بنی صدر را برانگیخته و موجبات عزل او را فراهم ساخته بود.

۴- آیت الله خمینی طبق قانون عمل می کرد و از فرمانده کل قوا که منصوب خود او بود بی دریغ پشتیبانی می نمود. اعطای اختیار لغو مصوبه شورای عالی دفاع به فرمانده کل قوا گواه مطلب است.

رئیس جمهور اما برخلاف تحلیل های قبلی بدون اشاره به گرایش های سیاسی و تمایل بیش تر صیاد شیرازی برای همکاری و همفکری با فرماندهان سپاه و این که این گونه مسائل برای وی قابل پذیرش نیست، علت اصلی مخالفت با او را مسائل دیگری ذکر می کند. رئیس جمهور در نامه خود به آیت الله منتظری به تاریخ ۵۹/۱۲/۲۴ علت مخالفت خود با ادامه کار صیاد شیرازی را سوءتدبیر و احتمال تمرد فرماندهان و سربازان تحت امر ایشان عنوان می کند. او ارتباطات وی با برخی از محفل های سیاسی و تلویزیون را با فرهنگ نظامی مغایر می داند. او مدعی می شود ایشان برای سرپوش گذاشتن در شکست پی در پی در کردستان درخواست بمب ناپالم کرده است:

«به دفعات شکایت و اعتراض شد که مگر ما نظامیان موش آزمایشگاه هستیم که به دست افسر توپخانه که نه درس ستاد فرماندهی و نه تجربه دارد می سپارید. جواب این بود که با تجربه ها کمکش کنند و موجب هماهنگی و همکاری میان سپاه و ارتش می شود.»

۲- اما او با ارتشیان راه نرفت، از صاحبان تجربه کمک نگرفت و با فرماندهان به راه نافرمانی و تک روی رفت. چند نوبت او را خواستم نصیحت کردم، سود نبخشید. در نتیجه روز به روز ناراحتی در ارتش بیش تر شد و در شرایط جنگ، آن هم در وضعی که ما اسلحه و مهمات کم داریم و از خارج هم نمی توانیم بخریم، مسأله روحیه مسأله اصلی است و نمی توان گذاشت همان نافرمانی که در درجه داران بوجود آمد و آن وضعیت را به بار آورد، خدای نکرده نزد افسر بوجود آید و فاتحه ارتش و کشور خوانده شود.

۳- برای جبران عدم کفایت، درخواست بمب ناپالم کرد و امروز در دنیا موضوع تبلیغات بر ضد جمهوری اسلامی ما شده است که در حکومت مذهبی، هموطنان مسلمان خود را با بمب ناپالم می‌سوزانیم. و در کردستان بر نفرت عمومی از او افزوده شد. با آن‌که لشکر کردستان به دادش رسید و باقی مانده واحد نظامی را به سردشت رساند، راه سردشت به کلی بسته شد و مردم در مضیقه بسیار واقع شدند. هر چه راجع به کردستان به شما گزارش می‌دهند دروغ است، کینه‌ها بیشتر و مخالفت‌ها فزونی‌تر شده است و ما بجای همه کار تنها زور به کار می‌بریم.

۴- فرماندهان لشکرها نزد اینجانب آمدند و برعهده گرفتند که امن داده شود، آن‌ها قسمت عمده نیروهای دمکرات را از قاسملو جدا می‌کنند و دو لشکر آزاد می‌شوند و می‌توانند در خاک عراق وارد عملیات بشوند. باز در حاشیه دستورالعمل نوشتیم با نظر صیاد شیرازی عمل کنید.

در تهران به کارهای دیگر مشغول شد و هر روز گزارش گفتگوهایش درباره عزل فرماندهان و همه کاره شدنش را می‌آوردند. تزلزل و خشم فرماندهان نیروها زیاد می‌شد تا بدان جا که دسته جمعی آمدند و گفتند استعفا می‌دهیم. چه باید می‌کردم؟ اولاً چطور یک افسر جزء حق دارد از همه جا سردرآورد، تلویزیون و منزل این و محفل آن و مجلس و ... خود این امر با فرهنگ نظامی سازگار نیست و فلج کننده است چه رسد به این‌که بابت این کارهای دور از شأن یک افسر مسلمان به ارتش و فرماندهان نیز تحمیل بشود.

۵- وقتی کار به این صورت درآمد، امروز وضعی شده است که بقاء او به معنای تحمیل این افسر از سوی گردانندگان سپاه پاسداران به ارتش تلقی می‌شود و خدای ناکرده فاجعه‌های بزرگ به بار می‌آورد.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۸۰)

وی در جایی دیگر بی‌کفایتی وی در فرماندهی را عامل عزلش می‌داند: «صیاد شیرازی را با وجود مخالفت مسئولان ارتش، با دادن دو درجه، مسئول فروخواباندن آتش جنگی کردم که جنگ افروزان، افروخته بودند. در عمل، جز بی‌کفایتی از خود بروز نداد. تا این‌که با نیرویی ۵۰۰ نفری، در

سردشت، محاصره شد. از آن نیرو، بیش تر از ۴۰۰ تن کشته شدند. چون از او بازخواست کردم، پاسخ داد: آن‌ها شهید شده‌اند و به بهشت می‌روند! از او پرسیدم: آیا شما عزرائیل هستید و مأمور فرستادن جوانان مردم به بهشت؟ روز اول به شما نگفتم قرار نیست در کردستان همدیگر را بکشیم؟ قرار است آتش جنگ را خاموش کنیم؟ قول آن استاد چینی را به شما خاطر نشان نکرده‌ام که جنگ پیروز، [آن] جنگی است که بدون به کار بردن اسلحه، پایان پذیرد؟ شما بی‌کفایتی خود را خواسته‌اید با مایه گذاشتن از جان جوانان مردم، جبران کنید، بی‌درنگ، او را از کار برکنار کردم.» (انقلاب اسلامی، شماره ۷۸۴، ۹۰/۶/۲۳)

شواهد دیگری وجود دارد که در ابتدا برخورد رئیس‌جمهور با صیاد شیرازی به عنوان یکی از فرماندهان ارتش مناسب بوده و با طرح‌های عملیاتی وی و قرار دادن امکانات نظامی در اختیار وی موافقت کرده است.

سید حسام هاشمی از یاران صیاد شیرازی به خاطر می‌آورد در ابتدای ریاست جمهوری دوره اول و اوایل سال ۱۳۵۹ رئیس‌جمهور امکانات لازم را در اختیار ارتش و سپاه برای آزادسازی سنندج قرار داد:

«شهید صیاد این طرح را برد آنجا خدمت ایشان و گفت که بهتر است مرزها را ببندیم و این همه هرج و مرج در کردستان نباشد. دموکرات و کومله به همه شهرها رفته و بساطی راه انداخته بودند و مثل چهارشنبه بازار سلاح می‌فروختند. شهید فلاحی گفت: تصویب این طرح برعهده من نیست. این را باید ببرید پیش فرمانده کل قوا. اختیار جابجایی تیپ برعهده فرمانده کل قوا است. شهید فلاحی در آن زمان فرمانده نیروی زمینی بود و خودش وقت گرفت و ما رفتیم پیش بنی‌صدر. بنی‌صدر تازه رئیس‌جمهور شده و دنبال نام و نشان بود. شهید صیاد طرح را ارائه کرد. بنی‌صدر گفت: طرح خوبی است، ولی الان که شما ادعا می‌کنید، بروید کردستان را نجات بدهید. سنندج کاملاً محاصره است. فرمانده تیپ ما پریروز شهید شده، فرمانده نیروی زمینی با هلیکوپتر از آنجا بیرون آمده. شهید صیاد گفت: اگر شما به ما اختیار بدهید، ما می‌رویم. این بود که همان روز رفتیم. دوم اردیبهشت بود که حرکت کردیم.... من بودم و شهید صیاد و سردار رحیم صفوی و حاج آقا احمد سالک از

برادران سپاه. ما پنج نفر یعنی نمایندگان انجمن اسلامی ارتش و سپاه اصفهان رفتیم پیش بنی‌صدر. دقیقاً روز ۲ اردیبهشت، قبل از ظهر و حدود ساعت یازده و نیم بود که ما نزد بنی‌صدر رفتیم. قبل از ما با رجوی ملعون جلسه داشت. من این خبیث را دوبار و هر دو بار هم در دفتر بنی‌صدر دیده‌ام. جلسه‌شان که تمام شد، بعد از چند دقیقه‌ای ما رفتیم داخل. از این پنج نفر، فقط صیاد شهید شد و بقیه زنده‌اند. رفتیم و طرح بستن مرزها را مطرح کردیم. جلسه‌مان حدود یک و نیم ساعت طول کشید. در این جلسه گفتیم که ما با سرتیپ فلاحی صحبت کرده‌ایم و ایشان گفته‌اند که اختیاراتش با شماست! بنی‌صدر گفت: بابا الان اوضاع ناجور است. بنی‌صدر گفت: شما که خیلی ادعا می‌کنید، بروید آنجا. شهید صیاد گفت: باشد به شرط این که ما نماینده شما شویم. بنی‌صدر هم گفت: باشد! شما نماینده من هستی. همان جا هم زنگ زد. به هر حال ما هوایما و هلیکوپتر و پاسدار و مهمات و تشکیلات می‌خواستیم. این هماهنگی وجود داشت و بنی‌صدر مجوز داد. ما بعد از ظهر از دفتر او درآمدیم. از اصفهان، صد تا پاسدار را بردیم سنندج. کم کم همه، فرماندهی شهید صیاد را پذیرفتند. عملیات آزادسازی سنندج ۲۰ روز طول کشید. شهید صیاد فرماندهی عملیات را برعهده گرفت. هم سپاه و هم ارتش، عملاً این فرماندهی را قبول کردند. سنندج آزاد شد.» (هاشمی، ۱۳۸۷)

۴) عقب‌نشینی تعمدی

پیش از این شرایط سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور در اواسط سال ۱۳۵۹ را مورد بررسی قرار دادیم و ضعف و آسیب‌پذیری نیروهای نظامی بخصوص نیروی زمینی را با آوردن شواهد مشخص روشن ساختیم. بنابر آنچه گفته شد، چنین شرایطی در طمع دولت همسایه غربی برای آتش افروزی بطور مستقیم تأثیرگذار بوده است و لذا اطمینان از موفقیت در تصرف نواحی مرزی مورد مناقشه چنان قطعی بود که خطر تجاوز به کشوری بزرگتر را برای سران حزب بعث عراق مرتفع ساخته بود. با گذشت هفته اول جنگ البته متصرفات ارتش عراق چندان قابل توجه و دندان‌گیر به نظر نمی‌رسید.

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۵۱

چند شهر کوچک مرزی (قصرشیرین، نوسود، مهران، نفت شهر و بستان) آن هم نه به صورت کامل و بخش بزرگی از نواحی غیرقابل سکونت خوزستان که فاقد منابع نفتی چشم‌گیر در آن هنگام بودند، عایدی مطلوبی برای عراق به شمار نمی‌رفت و لذا تقاضای آتش بس از طرف عراق کمتر از یک هفته پس از آغاز جنگ چندان دور از ذهن نبود. از این طرف همین اندازه نفوذ ارتش عراق برای عده‌ای از منتقدین فرمانده کل قوا بسیار گران بود و علی‌رغم ضعف‌های ارتش، آن‌ها مدیریت رئیس‌جمهور و استراتژی دفاعی وی را اشتباه ارزیابی می‌کردند. برخی دیگر نیز عقب‌نشینی ارتش از نوار مرزی را دلیلی بر خیانت وی عنوان نمودند.

منتقدین برآن‌اند که وی پیوسته دستور عقب‌نشینی داده و هیچگاه وارد عملیات تهاجمی نشده است. برخی شنیده‌ها حاکی از آن است که بنی‌صدر از تاکتیک دادن زمین در برابر خرید زمان استفاده می‌کرده و عده‌ای دیگر از قول وی نقل کرده‌اند که گفته است: «می‌خواهیم دشمن را به داخل خاک خود بکشانیم و با یک عملیات گازانبری او را محاصره و نابود سازیم!»

از نابخشناری روزگار تمام شواهد به جز اظهارنظرها و بیان خاطرات جملگی پراکنده و فاقد اعتماد کافی است. استناد به این خاطرات گرچه ما را دقیق به واقعیت نمی‌رساند اما طرح‌واره‌ای از آن را باز می‌نماید. مشکل دیگر برای دستیابی به واقعیت وجود سوگیری بخصوص در این مطلب است. در مورد عقب‌نشینی تعمدی مدارکمان سخت نابسنده است. اظهارنظر صریح و روشنی از رئیس‌جمهور درباره آن وجود ندارد اما برعکس در مخالفت وی با استراتژی زمین در برابر زمان شواهدی وجود دارد. این در حالی است که اطلاعاتی از جلسات سری و خصوصی و مواضع وی در این جلسات وجود ندارد، اما برخی مدعی‌اند اعتقاد به عقب‌نشینی را از خود وی شنیده‌اند. ممکن است در برخی موارد، بخصوص در مورد شهر خرمشهر به واسطه دشواری‌های موجود، کمبود فرصت، نیرو و تجهیزات یا مواردی نظیر این در مقاطع بحرانی چنین تصمیماتی اتخاذ شده باشد که شواهد منتقدین هم بر آن تأکید دارند اما این‌که استراتژی کلی دفاعی کشور در آن هنگام کشاندن دشمن

به داخل مرزها و جنگ پارتیزانی درون مرزهای خودی باشد هیچ مدرک قابل اعتنایی درباره آن دیده نشده و حتی عملکرد مدافعان نیز خلاف این را ثابت می‌کند. از سوی دیگر توقع عملیات هجومی (آفندی) علیه دشمن در آن هنگام چندان معقول به نظر نمی‌رسید. آن گونه که از خاطرات فرماندهان ارتش برمی‌آید اوضاع و شرایط نیروهای مسلح ایران در آن هنگام و حجم گسترده حمله دشمن و عدم آمادگی کامل برای مقاومت به گونه‌ای بود که متوقف ساختن دشمن در مواضع موجود درون مرزها و جلوگیری از پیشروی بیشتر خود کاری سترگ و نفس گیر می‌نمود چه رسد به انجام حملات آفندی [تهاجمی] و پیشروی در عمق مواضع دشمن. اما برخلاف آنها فرماندهان سپاه، وجود فرماندهی کل قوا همچون بنی‌صدر و خیانت وی را عامل عقب‌نشینی مداوم نیروها و عدم انجام عملیات هجومی به دشمن اعلام نموده‌اند. آن‌ها برخلاف فرماندهان ارتش که پیوسته از کمبودها سخن گفته‌اند آمادگی نسبی نیروها برای حمله به دشمن را به عنوان پیش فرضی درست مطرح ساخته‌اند. اینک به نمونه‌هایی از شواهد مرتبط با هر یک از مدعیات می‌پردازیم.

در کتاب «غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹» رئیس جمهور به عدم ارسال سلاح به مدافعین شهرها، تخلیه پادگان‌ها، دستور عقب‌نشینی، به هدر دادن خون شهدا، استفاده تبلیغاتی از جنگ، تبانی با دشمن و نظایر آن متهم شده است. ببینید:

«برای تخلیه آبادان، خرمشهر، اهواز، پادگان اباذر، حمید و سایت‌ها به ارتش فشار می‌آورد. در تخلیه [پادگان] اباذر پافشاری افسران وطن‌پرست با عدم تخلیه پایگاه روبرو گردید و به بهانه این‌که به سبب تحریم اقتصادی ما دسترسی به ابزار جنگی نداریم، از ارسال جنگ افزار کافی به میدان جنگ خودداری می‌کرد و در حمله‌ی دشمن به خرمشهر آنقدر از فرستادن تجهیزات و نفرات به این منطقه خودداری نمود که خرمشهر به دست دشمن افتاد. چه جوان‌های عزیزی در این مرحله از جنگ شربت شهادت نوشیدند. اما او به وسیله گروهبان‌ها در خفا با ارسال نقشه‌های جنگی با دشمنان همکاری می‌نمود.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۳۱۸)

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۵۳

گرچه نویسنده سطور بالا نامشخص است و آیت‌الله موسوی اردبیلی به احتمال قوی ناظر تألیف کتاب بوده است اما در این سطور دو مسئله مهم فاش گردیده که تاکنون در هیچ منبعی حتی مخالفین سرسخت رئیس‌جمهور نیز به طور یقین آن را بیان ننموده‌اند. اول دستور رئیس‌جمهور مبنی بر عقب‌نشینی از آبادان و دوم ارسال نقشه‌های جنگی به دشمن. به هر حال اثبات این گونه مدعیات فراتر از مسئولیت‌های نویسنده نیاز به شواهد مثبت دارد. اما در منبع چنین شواهدی ارائه نشده است.

احمد سالک فرمانده اسبق سپاه پاسداران اصفهان به یاد می‌آورد که بنی‌صدر معتقد بود کردستان از ایران جدا شده و نمی‌توان کاری برای آن کرد:

«اجازه دهید تا چندتا از خیانت‌هایش را برای شما بگویم تا ماجرا روشن شود. وقتی بنی‌صدر به دزفول رفته بود همه فرماندهان را خواسته بود و خب شهید کلاهدوز هم از طرف سپاه رفته بود. در آن هنگام کردستان توسط کومله و دموکرات از دست ما رفته بود. آنجا بنی‌صدر پیشنهاد می‌کند که شما مرز کردستان را در کرمانشاه بگذار و آنجا را تمام شده فرض کن مرحوم شهید کلاهدوز ناراحت می‌شود و با گریه فریاد می‌زند که آقای بنی‌صدر و آقایان ارتشی مگر این که از روی جنازه ما سپاهی‌ها رد شوید و الا ما یک وجب از خاک کشورمان را از دست نخواهیم داد. شهید کلاهدوز آن جلسه را با گریه ترک کرده بود و بلافاصله به من در اصفهان زنگ زد و گفت ما پیشمرگ می‌خواهیم، گفتم مگر چه شده؟ که او در پاسخ گفت باید سنندج را نجات دهیم. ما از همین رو سنندج را نجات دادیم. چه خیانتی بالاتر از این که وی کردستان را جدا شده از ایران می‌دانست. این خیانت نیست؟!» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

علی جنتی فرزند احمد جنتی و از یاران نزدیک اکبر هاشمی رفسنجانی و رئیس دفتر سابق ایشان که از ابتدای جنگ در خوزستان حضور داشته است، بنی‌صدر را به ندادن سلاح و تجهیزات موجود در دست ارتش به سپاه، عقب‌نشینی از مواضع و ترس از دشمن متهم می‌سازد:

«آن زمان فرماندهی نیروهای مسلح با بنی صدر بود. او اعتقادی به این سبک مبارزه نداشت و قافیه را باخته بود. می‌گفت: باید بگذاریم دشمن هر مقداری که می‌خواهد جلو بیاورد. ما بعدها به تدریج دشمن را از سرزمین‌مان بیرون می‌کنیم، به هر حال بچه‌ها با مظلومیت تمام مرتب فریاد می‌کشیدند که ما سلاح می‌خواهیم. آذوقه می‌خواهیم. همه می‌گفتند بنی صدر اجازه نمی‌دهد مهماتی که دست ارتش است در اختیار سپاه قرار گیرد. از نیروهای سپاه حتی یک نفر عقب‌نشینی نکرد. شهید جهان آرا و شهدای معروف دیگری که در خرمشهر بودند ماندند و تا آخرین لحظه مقاومت کردند و شهید شدند.» (جتی، ۱۳۸۱، ۱۸۸)

حسن روحانی رئیس کمیسیون دفاع مجلس، عضو شورای عالی دفاع و فرمانده پدافند هوایی کشور در دوره جنگ که بعدها در کنار اکبر هاشمی رفسنجانی از نزدیک در بطن مسائل جنگ قرار گرفت، عقب‌نشینی از خرمشهر را به واسطه عدم تجربه نظامی بنی صدر و نه تعمدی می‌داند:

«یک نکته هم در مورد فرماندهی جنگ بگویم؛ در ابتدای جنگ، مسئولیت نیروهای مسلح بر عهده بنی صدر بود که رئیس‌جمهور بود. در این مرحله دچار مشکلات فراوانی بودیم چون در قسمت فرماندهی فرد نالایقی همچون بنی صدر وجود داشت که مسائل نظامی را نمی‌فهمید و تصمیمات غلطی می‌گرفت که با همان تصمیمات غلط خرمشهر به دست دشمن افتاد. مردم در خرمشهر ۴۰ روز مقاومت کردند و در آخر کار بنی صدر دستور عقب‌نشینی داد! در این مرحله مشکلات فراوانی وجود داشت و بنی صدر حاضر نبود به سپاه و بسیج میدان بدهد و اسلحه در اختیار آن‌ها بگذارد، در امور جنگ دخالت‌های بی‌جا می‌کرد، چون خود را متخصص در همه امور عالم من جمله جنگ می‌دانست. تا این‌که در خرداد سال ۶۰ حضرت امام وی را از فرماندهی نیروهای مسلح عزل کرد.» (رسالت، ۷۳/۷/۴)

برخی دیگر از منتقدین که تعداد آن‌ها کم هم نیست معتقدند رئیس‌جمهور عقب‌نشینی را با شیوه جنگ پارتیزانی (شیوه اشکانیان) توجیه می‌کرده است. محمود جمالی نماینده مردم کاشان در مجلس دوره اول که گویا اطلاعات

مهمی درباره جنگ در آن هنگام داشته است، استراتژی بنی‌صدر در جنگ را عقب‌نشینی تعمدی و جنگ پارتیزانی توصیف می‌کند:

«در مسئله دفاع مقدس با توسل به شیوه واگذاری زمین در برابر گرفتن زمان به شیوه اشکانیان! به تضعیف نیروهای نظامی همت گماشت.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

برخلاف مدعیات در خصوص عقب‌نشینی نیروهای ایرانی در جنگ حسین حسینی سعدی از فرمانده اسبق نیروی زمینی ارتش (پس از صیاد شیرازی) این ادعاها را رد نموده و پیشروی ارتش عراق علی‌رغم امکانات وسیع آن را ناچیز ارزیابی می‌کند. او مقاومت ارتش علی‌رغم تصفیه ارتش از عناصر کودتاگر و وابسته به رژیم سابق را می‌ستاید و از عملکرد ارتش در آن هنگام دفاع می‌کند: «عراق که در ۳۱ شهریور ماه جنگ را آغاز کرد، آمده بود که «یک هفته» کار را تمام کند و تمایلی به طولانی شدن جنگ - هشت سال - نداشت. عراق به گونه‌ای به آرایش و سازماندهی نیروهایش دست زده بود که بتواند در کوتاه‌ترین زمان به هدف نهایی‌اش برسد. چگونه است که یک هفته تلاش می‌کند و تازه در جبهه دزفول به پای پل کرخه می‌رسد؟ در مقابل اهواز هم که تا «دب حردان» نمی‌تواند بیش‌تر پیش بیاید. در جبهه غرب هم که تا «بازی دراز» به زحمت جلو آمد. بگذریم از «مهران» که در واقع در حکم «مرز» به شمار می‌آید و اصولاً این شهر با مرز فاصله‌ای ندارد. حداکثر پیشروی ارتش عراق در جبهه‌هایی که اشاره کردم تا همان حدود بود. عراق با توجه به ناکامی‌هایش در این جبهه‌ها، تمام تلاش خود را به تصرف «خرمشهر» معطوف کرد. در صورت تشریح این وضعیت برای مردم، آنان از شرایط ارتش ایران و عراق مطلع می‌شوند. خوب. انصافاً در برابر این ارتش مسلح، ما چیزی نداشتیم. در عین خوش، تیپ دوم دزفول مستقر است که انقلاب را هم از سر گذرانده است. می‌دانیم که موضوع دخالت در «کودتا» درباره فرمانده این تیپ شایع شد و فرمانده‌اش، سرهنگ فرزانه، ابتدا دستگیر و سپس، در همان حین جنگ، تبرئه‌اش کردند. من، خود شاهد بودم که از اعضای کمیته انقلاب، درست به خاطر دارم که ساعت هم هشت شب بود. جلو پادگان دشت

آزادگان آمدند و در همان تاریکی، فرمانده همین تیپ را روی دست بلند کردند و خبر تبرئه‌اش را با ذکر این نکته که «سرهنگ فرزانه تمایل دارد دوباره به ارتش خدمت کند»، اعلام کردند.» (صف، شماره ۳۵۹)

از سوی دیگر رئیس‌جمهور استراتژی عقب‌نشینی را توطئه مخالفان دانسته بود. در افواه شایع بود چون بنی‌صدر ملی‌گرا است و می‌خواهد به شیوه جنگ‌های دوران قبل از اسلام جنگ کند، شیوه جنگی‌اش همان شیوه اشکانیان (پارت‌ها) است، این جنگ که بعدها به جنگ چریکی یا پارتیزانی (مأخوذ از پارت‌ها یا اشکانیان) معروف شد متکی بر هجوم گاه و بی‌گاه به سپاهیان دشمن و فرار سریع از صحنه نبرد بود.

به هر حال علیرغم وجود نقل‌قواهای این‌چنینی از رئیس‌جمهور، وی به جنگ منظم با محوریت متخصصان نظامی ارتش اعتقاد داشت و تخصص‌گرایی در جنگ را پیگیری می‌کرد. وی با رد تمام شایعات، در تحلیل شیوه‌ها و گزینه‌های پیشنهادی جنگ چنین می‌گوید:

«همه به خاطر دارند که در زمان شروع جنگ دو نظریه وجود داشت، یکی این‌که ارتش ناتوان است و باید آن را کنار گذاشت و به جنگ‌های چریکی با دشمن مشغول شد و جنگید و باید جنگ را هر چه طولانی‌تر کرد که من این نظریه را نپذیرفتم، برای این‌که هیچکس موجودی را از دست نمی‌دهد و به عنوان این‌که ما باید جنگ را در درازمدت و مردمی و چریکی بکنیم دشمن را در خانه خودش جا بدهد، خصوصاً این‌که من از طرح توطئه آگاه بودم، بر طبق آن نظریه ما باید بیاییم و قسمت‌های اساسی از خاک کشورمان را از دست بدهیم و ملتی را در کام حوادث فرو ببریم با این عنوان که می‌خواهیم ابدیده بشویم! این کاری نیست که یک مسئول بدان تشویق بشود، تاریخ کشورهای دنیا شاهد موارد بسیاری بوده است که نظریه‌های فرصت‌طلبانه موجودیت آن کشورها را بر باد داده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۶)

رئیس‌جمهور در نامه‌ای که سه روز پیش از آغاز جنگ به آیت‌الله خمینی نوشتند دو گزینه جنگ چریکی پس از ورود دشمن به درون مرزها و یا حفظ

مرزها را مطرح می‌سازد و نتیجه‌گیری می‌کند که حفظ مرزها و جلوگیری از اشغال خاک کشور بهترین گزینه است:

«یک نظریه می‌گفت که ارتش به لحاظ کمبود سلاح و از دست دادن حالت تمرکز نمی‌تواند مقاومت کند بنابراین در هم شکسته می‌شود و باید جنگ‌های چریکی کرد و ضربه زد. اینجانب پرسیدم آیا فکر می‌کنید اگر بیایند و غرب و خوزستان را بگیرند چیزی برجا می‌ماند تا بعد برویم جنگ چریکی بکنیم! معلوم شد فکر این موضوع اساسی را نکرده‌اند، این است که به اتفاق آراء پذیرفته شد که باید مرزها را نگاهداریم و بعد گروه‌های جنگ چریکی تشکیل بدهیم.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۸۸)

وی در جایی دیگر علت رکود در جنگ (نه عقب‌نشینی) و فرسایشی شدن آن را کمبود تجهیزات نظامی و نیاز به زمان بیش‌تر برای تأمین تجهیزات از خارج از کشور عنوان می‌کند:

«می‌دانید که دشمن امکاناتی دارد و ما هم یک امکاناتی داریم. با این امید که روزی بتوانیم از خارج امکانات مان را جایگزین کنیم، نمی‌توانیم نیروهای حاضر را تحلیل بدهیم. باید به ترتیبی عمل کنیم که این امکانات ما صدمه نینند. و در عین حال دشمن را بشکنند و این عملاً موجب شده است که طرح‌ها با ظرافت زیادی تهیه بشود و با قدری زمان زیادتر به اجرا دربیاید به هرحال در این مرحله که ما هستیم شما می‌توانید از حرف‌هایی که رادیو عراق می‌زند بفهمید که دشمن در چه وضعی است و می‌توانید نتیجه بگیرید که آن‌ها در وضعیت خوبی نیستند. زیرا دائماً فریاد می‌زنند که چرا صلح نمی‌کنید؟ و حال این‌که چرا تو (عراق) در خاک ما هستی. گورت را گم کن و برو و اگر این کار شد حتماً صلح برقرار می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۱)

به نظر می‌رسد اظهارنظرها و مواضع رئیس‌جمهور در این موضوع برخلاف برخی موارد خاص با شفافیت مطرح شده‌اند. اما از جنبه دیگر در مورد طرح‌های عملیاتی مشاوران بنی‌صدر در ارتش که در طرح‌های نظامی صاحب نظر بودند عمده تصمیمات مهم را به صورت جمعی اتخاذ می‌کردند. تاکنون این مطلب که تمام تصمیمات مهم بخصوص در مورد حمله یا

عقب‌نشینی‌ها به دستور بنی‌صدر و بطور خودسرانه گرفته شده باشد از سوی هیچ یک از فرماندهان ارتش تأیید نشده است. از طرفی تمام فرماندهان ارتش به جز ظهیرنژاد تا سه ماه پس از عزل بنی‌صدر در مقام خود ابقاء شدند که این فرضیه اساسی را تقویت می‌کند که اختلافات در مسئله جنگ به نوعی متأثر از اختلافات سیاسی با فرمانده کل قوا و برای اثبات ناکارآمدی مدیریت کلان وی از سوی رقبا مطرح می‌شد. اما در درون اختلاف تاکتیکی و غیرسیاسی بین ارتش و سپاه وجود داشت. اصولاً ارتش از جنگ کلاسیک و سپاه از جنگ غیرکلاسیک و چریکی حمایت می‌کرد.

۵) حضور نمایشی در جبهه

یک وجه متمایز از اقدامات رئیس‌جمهور پس از آغاز جنگ اختصاص بخش عمده‌ای از وقت خود به موضوع جنگ و در این میان حضور در خطوط مقدم یا پادگان‌ها و مراکز پشتیبانی بود. مخالفان وی این اقدام را نمایشی در جهت جلب افکار عمومی و برخی نیز اساساً حضور وی در خط مقدم جبهه را کتمان می‌کردند، برخی دیگر اما حضور وی در جبهه را برای دادن روحیه به سربازان و فرماندهان، لازم و ضروری می‌دانستند.

به هر حال شواهد متعدد حاکی از آن است که تقریباً در تمام روزهای ماه‌های اول جنگ که در واقع بحرانی‌ترین روزها و مقارن شدیدترین حملات دشمن بود، به جز معدودی از روزها رئیس‌جمهور در راستای انجام وظیفه فرماندهی کل قوا در مناطق عملیاتی یا مناطق نزدیک به جبهه مستقر و از آنجا وظایف خود را انجام می‌داد. از آنجا که رئیس‌جمهور عهده‌دار مسئولیت‌های دیگری نیز بود و با توجه به جایگاه وی در سلسله مراتب قانونی نظام و احتمال صدمه به وی در مناطقی که در تیررس حمله ارتش عراق بود، انتقاداتی از طرف دوستان و حتی مخالفین می‌شد تا وی سرکشی به مناطق عملیاتی و تدارکاتی را کاهش دهد. اما وی نمی‌پذیرفت.

اما چرا منتقدین اقدامات وی را نمایشی دانستند. به نظر می‌رسید حضور رئیس‌جمهور در جبهه چندان تأثیری در توقف عملیات دشمن ندارد، افکار

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۵۹

عمومی به شدت جریحه‌دار بود و خواهان پیروزی قاطع و سریع در جنگ و تنبیه متجاوز بابت توهین و تجاوز به کشور ایران بودند، اما در این سوچندان خبر خوشی از جبهه نمی‌رسید. افکار عمومی کند کردن و توقف پیشروی ارتش عراق را برخلاف فرماندهان ارتش کار چندان مهمی به حساب نمی‌آورد و خواهان شنیدن اخبار پیروزی‌های بزرگ در جنگ بود. بخشی از حاکمیت عدم پیروزی سریع و قاطع را در ضعف فرماندهی جستجو می‌کرد و حضور فرمانده کل قوا را نمایی و در جهت فریب افکار عمومی مردم می‌دانست. سیداحمد خمینی گرچه در هنگام جنگ جزء منتقدین رئیس جمهور به حساب نمی‌آمد اما بعدها او را مورد انتقاد قرار داد. او تفاوت بین مصطفی چمران و بنی‌صدر و حضور آن‌ها در جبهه را مقایسه می‌کند، چمران در مقام نماینده مجلس و عضو شورای عالی دفاع (ایشان در آن هنگام وزیر دفاع نبودند و توسط رجایی از کابینه کنار گذاشته شد) و بنی‌صدر مقام ریاست جمهوری. وی می‌گوید:

«ببینید شما، [چمران] دکتر بود، وزیر دفاع بود، وکیل مجلس بود، اما همه این کارها را ول کرد و اسلحه به دوش گرفت و به جبهه رفت و جنوب هم نرفت، پیش بنی‌صدر در پایگاه وحدتی دزفول بنشیند مرغ بخورد و بگوید من دارم در اینجا می‌جنگم.» (جمهوری اسلامی، ۸۳/۴/۷ و نشریه گام چهارم، پیش شماره ۷۷/۳/۲)

احمد متوسلیان فرمانده سپاه مریوان در نامه خود به محمد بروجردی فرمانده سپاه کردستان دیدگاه سیداحمد خمینی را تأیید می‌کند و حضور رئیس‌جمهور در جبهه را به باد استهزاء می‌گیرد:

«با کارچرخان‌های خودش رفته، نشسته زیر ترکش کولرگازی سنگر ویلایی همایونی، در وحدتی دزفول، لاف مقاومت می‌زند.» (بهزاد، ۱۳۸۸)

برخی از منتقدین هم معتقد بودند در هنگام حضور رئیس‌جمهور در جبهه گویا هماهنگی با دشمن (ارتش عراق) صورت گرفته باشد، حتی یک گلوله هم به سمت نیروهای خودی شلیک نمی‌شد، مبادا به وی اصابت کند. در کتاب

«غائله ۱۴ اسفند» نویسنده در مورد خیانت های بنی صدر در جنگ چنین می نویسد:

«بنی صدر اگرچه رسماً و با دلایل مستند و غیرقابل انکار خیانت کرد، کارشکنی نمود و خون پاک شهیدان بسیاری را دشت های تفته خوزستان به هدر داد ولی توانست نگاه توده های ایران را بیش تر و بیش تر به سوی خود جذب کند و این از هنر گروه تبلیغاتی او و روزنامه های وابسته به او بود که چنین سیمایی از او ترسیم کردند:

«بنی صدر شب و روزش در میان سربازان و خون و آتش می گذرد.»
«بنی صدر در اولین سنگرها همدوش با پاسداران و سربازان به جنگ مشغول است.»

«بنی صدر همه جا با سربازان است با آنها و در ظرف آنها غذا می خورد با آنها می جنگد و با آنها استراحت می کند.» و عکس های گوناگون بنی صدر در حالات مختلف در تیراژ وسیع در دست فروشندگان دوره گرد و آذین سر در مغازه ها بود. ولی حقیقت چیز دیگری بود بنی صدر در کاخ عظیم خود در دزفول تحت مراقبت شدید گارد و ارتش و پاسداران اقامت داشت. گاهی هم که به جبهه سرکی می کشید آنروز حتی یک گلوله هم از طرف دشمن به قرارگاه آقای رئیس جمهور و اطراف آن شلیک نمی گردید. دخالت هایش در امور جنگی جز به مصلحت دشمن چیزی دیگری نبود.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۳۱۸)

حشمت الله کریمی مسئول اطلاعات عملیات سپاه پاسداران در زمان جنگ معتقد است هنگام ورود بنی صدر به جبهه، آنجا آرام می شد و هیچ تهاجمی از سوی دشمن صورت نمی گرفت. وی حضور بنی صدر در جبهه را سمبلیک می داند:

«بنده اولین مسئول اطلاعات عملیات جنگ بودم به واقع، حضور ایشان در جبهه یک حضور سمبلیک بود مثلاً یک لباس نو می پوشید و می آمد دزفول پیاده می شد، از دزفول با بالگرد به اهواز می آمد. در حقیقت نشست ها یک نشست کلاسیک بود. یعنی یک نشست تشریفاتی بود و من در اینجا یکی دو

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۶۱

نکته که به ذهن مان می‌رسید این بود که زمانی که ایشان به جبهه آمد، انگار جبهه یک آرامش پیدا می‌کرد؛ نه از نظر یک فرد تسلی‌دهنده بلکه از طرف دشمن هیچ شلیک و تهاجمی نمی‌شد یعنی احساس می‌کردیم آمدن ایشان به جبهه را دشمن متوجه می‌شود.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

احمد سالک فرمانده سپاه اصفهان به یکی از بازدیدهای رئیس‌جمهور از خطوط مقدم جبهه و برخورد یک بسیجی که بازدید او از جبهه را ظاهری می‌دانست اشاره می‌کند:

«من به بنی‌صدر گفتم که شما بیا از نزدیک شرایط ما را ببین، وی به هر حال راضی شد و به سمت رودخانه کارون حرکت کرد. ما وارد نزدیک‌ترین محل سپاه شدیم و به نزدیک رودخانه آمدیم در یک سمت رودخانه ما بودیم در سمت دیگر شهید میرفروشان آرپی‌جی (RPG) به دست حضور داشت به محض این‌که چشمش به بنی‌صدر افتاد، داد زد «آقای بنی‌صدر اگر مردی بیا این ور رودخانه آن ور خبری نیست.» او جانشین فرمانده کل قوا بود و به او برخورد که یک بچه بسیجی این‌طور با او صحبت می‌کند برگشت و به من گفت تو مرا آوردی تا به من توهین کنی، گفتم نه بابا این بچه بسیجی حالا یک حرفی زده بهش بگو میام ناراحتی نداره، بنی‌صدر ناراحت شد و با سرهنگ قاسمی و سرهنگ عطاری سوار ماشین شد و برگشت اهواز و ما را وسط بیابان ول کردند و رفتند.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

توضیح آن‌که اکبر هاشمی رفسنجانی، احمد سالک و برخی دیگر اولین رئیس‌جمهور را «جانشین فرمانده کل قوا» نام برده‌اند اما در سراسر کتاب ما از «فرمانده کل قوا» استفاده نموده‌ایم. پیش‌تر درباره این موضوع اشاراتی شد و اکنون محل بحث نیست.

در پاسخ به انتقادهای رئیس‌جمهور هدف خود را از حضور در جبهه نه اجرای عملیات نظامی بلکه آن را عاملی برای روحیه دادن به نیروهای زرمند می‌داند:

«نقش من در آنجا نقش عملیات نظامی و اجرای عملیات نظامی نیست که بود و نبود من تأثیری در این جریان بگذارد. نقش من ایجاد آن خودجوشی و

نظم و انضباط خودجوش است. من این طور فکر می کرده‌ام که دستگاه تبلیغاتی ما هم باید همین خودجوشی را در سطح کشور بوجود آورد، به جوری که حداکثر نیروهای ما بتواند در منطقه بسیج شود و به کار افتد. آن وقت که من این مطلب را نوشتیم، حملاتی بود که هر جمعه ارتش عراق می‌کرد. تصور او این بود که حضور و غیبت من در روحیه کسانی که می‌جنگند اثر دارد. و ما در کار این بودیم و هستیم و به گمان خودمان موفق هم شده‌ایم که آن روحیه‌ای را بوجود بیاوریم که ارتش ما بتواند حضور و عدم حضور مرا در کار خود تأثیر ندهد و با استواری بجنگد. رئیس‌جمهوری در جبهه‌های جنگ معرف هیچ ترسی نبود هیچ کس از حضور او در جبهه وحشت نمی‌کرد و او نیز دوست نمی‌داشت و نمی‌دارد که از او بترسند. حضور او در جبهه‌ها ترس ایجاد نمی‌کرد، اعتماد ایجاد می‌کرد، امید ایجاد می‌کرد شخصیت ایجاد می‌کرد، که سرباز به اتکای این شخصیت مقاومت شکست‌ناپذیر پیدا می‌کرد و می‌کند، می‌ایستاد و می‌جنگید و پیروز می‌شد. این است نقش من در جنگ و این است آزمایشی که در حماسی‌ترین شکل خود به عمل درآورد و موفق شد.» (انقلاب اسلامی، ۱۳/۹/۵۹)

وی روش خود در جنگ را تشویق نیروهای نظامی به جای تنبیه آن‌ها می‌داند و آن را عامل پیروزی در جبهه‌ها:

«وقتی که توانستیم با نیروی کمتری به نیروی بزرگتر ضربه بزنیم، می‌گویند که چنین و چنان، ولی شما این را بدانید که از ماه دوم زمستان به این طرف، ۴۰ درصد از زمین‌هایی را که دشمن از ما گرفته بود، پس گرفتیم و هر روز هم شما می‌خوانید که اقداماتی انجام گرفته است. من هیچ کاری بیش‌تر از آن نکردم که اطمینان دادم. روش‌های زورمندانۀ اصلاً به کار نبردم. اصلاً تهدید نکردم. حتی تنبیه هم نکردم. ولی در عوض تشویق فراوان کردم.» (انقلاب اسلامی، ۱۶/۲/۶۰)

به رغم برخی از منتقدین که حضور رئیس‌جمهور در جبهه را دروغین و فریب افکار عمومی خواندند برخی از زوایه دیگری با حضور وی در جبهه

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۶۳

مخالف بودند، آن هم به دلیل رکود کارهای اجرایی کشور. رئیس جمهور در پاسخ خبرنگاری که همین سوال را مطرح ساخته بود پاسخ می‌دهد:

«ما در یک موقعیت خطیری بودیم و هنوز هم هستیم که عدم مراقبت مستمر ممکن بود نتایج فاجعه‌آمیزی به بار آورد و ناچار ما باید خود را وقف کاری کنیم که برای کشور درجه اهمیت آن غیرقابل مقایسه با امور دیگر باشد و من نگفتم که تا پایان جنگ در اینجا خواهم بود بلکه گفتم تا زمانی که کشور روی خط پیروزی بیفتد و امیدواریم که زود در این مسیر قرار گیرد و ما هم بتوانیم به تهران برگردیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۱)

نخست‌وزیر نیز به دلیل بسیاری از مسائل معطل مانده بخصوص تشکیل شورای عالی دفاع و انتخاب دو یا سه وزیر باقی مانده از رئیس‌جمهور می‌خواهد به تهران بازگردد اما وی با آن مخالفت می‌کند، رئیس‌جمهور در یادداشت روز ۵۹/۸/۲ چنین می‌نویسد:

«در این روز آقای رجایی تلفن کرد و گفت امام گفته‌اند که نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور هر دو غایب از تهران نباشند بنابراین بهتر است جلسات شورای دفاع در تهران تشکیل بشود. به او جواب دادم که امام شاید سفرهای طولانی را گفته‌اند و نصف روز آمدن و برگشتن را غیبت از تهران نمی‌دانند. به علاوه این‌که ما در اینجا مشغولیم و هر زمان کاری پیش می‌آید که باید انجام دهیم و نمی‌توانیم به تهران بیاییم. بهتر است شورای عالی دفاع در همین جا تشکیل بشود. بعد هم با فرزند امام صحبت کردم که امام چنین صحبتی فرموده‌اند و مصلحت نیست، او گفت که نخیر امام گفته‌اند رئیس‌جمهور در همان محل بماند و شورای دفاع هم در همانجا تشکیل بشود و اکثریت شورای دفاع هم که در نخل هستند، در صورتی که آنها هستند لازم نیست علی‌البدل‌ها هم بروند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۲)

با آن‌که به احتمال قوی در این مورد خاص نقل قول نخست‌وزیر از رهبر انقلاب مقرون به صحت است اما نظر کلی ایشان نسبت به حضور مقامات عالی رتبه کشور در جبهه مثبت بوده است. در یک مورد آیت‌الله خمینی

حضور مقامات عالی رتبه کشور از جمله رئیس‌جمهور، نخست وزیر و رئیس‌مجلس شورای اسلامی در جبهه را مورد ستایش قرار می‌دهد:

«آقای صدام در کدام جبهه‌ها آمده است و سرکشی کرده است؟ این از سربازهای خودش هم می‌ترسد. از ملت خودش هم می‌ترسد. در کجا شما سراغ دارید رئیس‌جمهورش دائماً در جبهه از این شهر به آن شهر باشد و روسای دیگرش، این آقای رئیس‌مجلسش هم به جبهه برود! کجا این مسئله هست؟ امام جمع‌ها را در کجا دیدید که مثل جندی‌ها لباس بپوشند و در جبهه بروند! کجا هست اینها؟ در کجا شما دیدید سربازهایش را و ارتشی‌ها را در روسای ارتشش این‌طور فداکاری بکنند از آن‌ها کشته می‌شود باز جلو بروند! در کجا هست این مسائل؟ یک مسائلی است که جز در راه صراط مستقیم انسانی حل نمی‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۷)

در اینجا اما به دو ادعا و شواهد آن می‌پردازیم. یکی از سوی منتقدین در خصوص عدم حضور رئیس‌جمهور در خط مقدم و حضور دائمی وی در پشت جبهه بخصوص ستاد عملیات منطقه جنوب در پایگاه هوایی وحدتی دزفول و دیگری از سوی رئیس‌جمهور که حضور خود را بیش‌تر در جهت روحیه‌بخشی به رزمندگان می‌دانست.

در مورد اولین ادعا پیش‌تر شواهد فراوانی از زبان فرماندهان ارتش و از طریق گزارشات روزانه رئیس‌جمهور درباره حضور واقعی رئیس‌جمهور در خطوط مقدم جبهه حتی در حین عملیات هوایی و زیر گلوله باران توپ دشمن ارائه شد. حضور در ۷۰۰ متری دشمن پیش از عملیات نصر موردی بود که قبلاً در بخش عملیات‌های تهاجمی اشاره شد و در اینجا به دو مورد دیگر اشاره می‌کنیم.

احسان نراقی از قول برخی از نظامیان حضور رئیس‌جمهور در جبهه را پشت ارزیابی می‌کند:

«خیلی از افسران ارتش به من گفته‌اند که او خیلی عالی کار کرده و شبانه

سر می‌زد به خط مقدم.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۶۵

روزنامه جمهوری اسلامی ۷۰ روز پس از جنگ و در دورانی که در ظاهر کمی از تنش بین رئیس جمهور و حزب جمهوری اسلامی و نیروهای همسو کاسته شده بود، گزارش از حضور رئیس جمهور در خطوط مقدم جبهه و در نزدیک ترین نقطه ممکن به دشمن منتشر می‌سازد، این گزارش شاید اولین در نوع خود در یک روزنامه منتقد بود. این درحالی بود که از دو ماه پیش از جنگ حضور رئیس جمهور در مناطق مرزی آغاز شده و پس از آغاز رسمی جنگ تقریباً هر هفته وی در مناطق عملیاتی یا پادگان‌های نظامی حضور یافته بود. گزارشگر روزنامه جمهوری اسلامی چنین می‌نویسد:

«رئیس جمهور با قایق از رودخانه بهمنشیر گذشتند و در بخش شمالی رودخانه از مناطقی که قبلاً در دست دشمن بود و اکنون افراد ارتش جمهوری اسلامی ایران و فداییان اسلام و پاسداران انقلاب از آن پاسداری می‌کنند بازدید کردند در این محل و در فاصله چندصدمتری از سنگرهای دشمن رئیس جمهوری ضمن بازدید از یکایک سنگرها با سربازان، درجه داران، افسران، فداییان اسلام، افراد بسیج و سپاه به گفتگو پرداخت. رئیس جمهوری در اینجا خطاب به یک چریک مسلمان که در جبهه زخمی شده بود و اینک در سنگر آبادان می‌جنگید گفت انشاءالله خیلی زود به شهرتان برمی‌گردید و زندگی‌تان را از سر می‌گیرید. رئیس جمهوری در این محل در حالی که فداییان اسلام اصرار داشتند که به دلیل وجود خطر برای ایشان از بازدید سنگرهای خط مقدم جبهه صرف نظر کند با موتورسیکلت به جبهه‌های رویارویی مستقیم با دشمن رفت و در فاصله چند صدمتری دشمنان انقلاب اسلامی آمادگی رزمی فداییان اسلام را مورد بررسی قرار داد. هنگام بازدید رئیس جمهور و همراهان از این منطقه توپخانه‌های سبک و سنگین دشمن و ارتش جمهوری اسلامی ایران به مبادله آتش مشغول بودند. همین گزارش حاکی است که رئیس جمهوری در جبهه اطراف پل خونین شهر در فاصله ۲۰۰ متری دشمن حضور یافت و با افراد دلیر نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران و پاسداران و بسیج و نیروهای مردمی مستقر در این محل به گفتگو پرداخت و ضمن تشویق و قدردانی از آنها از آنان خواست تا بر سعی

۲۶۶/اولین رئیس جمهور و جنگ

و کوشش خود برای نابودی دشمن بیفزایند. رئیس جمهوری سپس از دو موضع دیگر نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ایران در فیاضیه بازدید کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۹/۸)

روزنامه انقلاب اسلامی روزنامه حامی رئیس جمهور عکس از رئیس جمهور در کنار پل خرمشهر را به تصویر کشید و ذیل عکس نوشت رئیس جمهور در فاصله ۲۰۰ متری دشمن!

در مورد دوم و نقش روحیه بخشی که رئیس جمهور آن را علت اصلی حضور خود در جبهه می‌دانست، دو نمونه از گزارش روزانه رئیس جمهور را در این جا می‌آوریم. در یکی از بزنگاه‌های تاریخی جنگ هنگامی که مهاجمین عراقی در پی عبور از کرخه و تسخیر شهر دزفول بودند شجاعت خلبانان هوانیروز و نیروی هوایی ارتش حماسه‌ای بزرگ آفرید. موقعیت جغرافیایی ویژه (استراتژیک) شهر دزفول و اندیشک برای کسانی که حتی دو یا سه بار به منطقه تردد داشته‌اند پوشیده نیست. اندیشک و به فاصله بسیار نزدیک از آن (حدود ۱۰-۵ کیلومتر) شهر دزفول گلوگاه خوزستان و محل عبور تنها راه مواصلاتی بین مرکز کشور و پایتخت به مرکز و جنوب خوزستان شامل شهرهای مهم اهواز، خرمشهر و آبادان است. در صورت سقوط دزفول یا حتی در تیررس قرارگرفتن مستقیم جاده دزفول- شوش- اهواز عملاً خوزستان از ایران جدا می‌شد و به قولی صدام حسین رئیس جمهور عراق می‌توانست به ادعای خود در جدا ساختن خوزستان که آن را عربستان می‌خواند جامع عمل بپوشاند. رئیس جمهور که در جمع خانواده شهدای هوانیروز و نیروی هوایی سخن می‌گفت مقاومت و رشادت سرداران دلیر هوانیروز از جمله احمد کشوری، علی اکبر قربان شیرودی، عباس بابایی را می‌ستاید:

«روزی که وارد دزفول شدیم، پایگاه هوایی را داشتند تخلیه می‌کردند. نیروهای ما در آن طرف رودخانه پراکنده و در این طرف رودخانه در حال هزیمت بودند و به فاصله چند ساعت در معرض سقوط بود. با خلبان‌های آن پایگاه صحبت کردم به من گفتند که از هوا نمی‌شود جلوی پیشرفت دشمن را در زمین گرفت. باید از زمین کاری کرد. از آن‌ها پرسیدم که آیا شما شاهنامه

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۶۷

فردوسی را خوانده‌اید؟ می‌دانید که در حمله اشکبوس به ایران نیروهای ما عین همین وضعیت را داشتند که امروز ما داریم و پراکنده شده بودند آن وقت هنگام شب، رستم پیدا شد و سربازان پراکنده به گرد او حلقه زدند و فریاد برآوردند که رستم آمد رستم آمد و ایستادند و با نیروی مهاجم جنگیدند و او را شکست دادند. امروز رستم نیروهای مسلح ما شما خلبانان هستید. نمی‌دانم که چگونه این کار را خواهید کرد، اما دل من گواهی می‌دهد که می‌توانید دشمن را متوقف کنید. و آن‌ها به پرواز در آمدند. تمام آن روز و تمام فردای آن روز دشمن را از بالا کوبیدند خلبان‌های هوانیروز نیز با همین شدت به یاری آن‌ها رفتند. فرمانده تیپ دزفول (که باید در این مقام از زحمات او تقدیر کنم) پیش من آمد و گفت که من، هفت توپ و یک تانک که داریم و یا یک توپ و هفت تانک (درست یادم نیست) چگونه بایستیم؟! با خنده به او گفتم که در جنگ چالداران نیروهای ما اصلاً توپ نداشتند و با شمشیر به توپ‌های عثمانی حمله کردند. ولی شما هنوز بیش‌تر از آن‌ها دارید. شما باید تا آخرین نفر بایستید و نگذارید دشمن از کرخه عبور کند. طولی نکشید که نیروهای ما از رودخانه گذشتند و در آن سوی رود سرپل را گرفتند و آرزوی تصرف خوزستان را بر دل آن‌ها گذاشتند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۱)

در همین سخنرانی که دو ماه و نیم پیش از عزل وی صورت گرفت، ایشان برخی از مشکلات و عوارض جنگ را با مخاطبان خود در میان می‌گذارد:

«همه آن‌ها که اهل جنگ هستند و درس جنگ خوانده‌اند و تاریخ جنگ‌های ملت‌های دیگر را خوانده‌اند، می‌توانند بفهمند که من چه می‌گویم، اگر مقایسه کنند که نیروی دشمن وقتی به خاک ما حمله کرد، دست کم چهل برابر ما تجهیزات جنگی در زمین (و نه در هوا) وارد عمل کرد. حتی اگر بخواهیم دقیق باشیم، ۸۰ برابر ما تانک و توپ وارد عمل کرد. نیروی هوایی ما در حالی که هنوز در زمین آمادگی حتی سد کردن دشمن را پیدا نکرده بودیم، راه این چنین نیروی مهاجمی را سد کرد. اینها به لحاظ شرایط جنگی گفته نشده بود و هنوز هم بسیاری از اطلاعات را هم نمی‌توانیم بگوییم.... اما زمان گفتن همه حقیقت فرا می‌رسد، آن وقت خود شما هم با این خاطره زیبا

بیش تر شاد خواهید شد، که این تعداد از شهیدان که برای شما فهرست کردند (پیش از سخنرانی رئیس جمهور آمار شهدای نیروی هوایی توسط یکی از مسئولان خوانده شد- انقلاب اسلامی)، چه کار غیرممکنی را ممکن کردند، و میهن اسلامی از دست رفته‌ای را بدست آوردند و امروز به همت فداکاری آن‌ها و نیز آن‌هایی که بعد در زمین به سرعت به خود سازمان دادند و توانستند از حمایت نیروی هوایی بی‌نیاز شوند. آن روز من احساس خودم را در یک نواری گفته‌ام که در حضور شما پنهان نمی‌کنم. که در آن جبهه‌ها می‌دیدم و در آرزوی خمپاره و گلوله‌ای بودم که عمر مرا بستاند که نمانم و سقوط خوزستان را نبینم و امروز که در حضور شما ایستاده‌ام مثل برادر شما به شما می‌گویم که همه وجود من از آن‌ها که آن فداکاری‌ها را کردند، پرغرور است تا ما بتوانیم بایستیم و به این دنیا بگوییم که وقتی شما به ما اسلحه ندهید، سردی چاقو ما را بس است و اگر او را هم نداشته باشیم، این روحیه که دیدید باید به شما گفته باشد که اسلحه ایمان اسلحه‌ای نیست که شما بتوانید از ما بستانید.» (همان)

و مورد دوم این که رئیس جمهور و فرمانده کل قوا بارها در سخنرانی‌های پرشور و احساسی در میان مردم نقاط مختلف آن‌ها را به حضور در جبهه‌های جنگ فرا می‌خواند. وی در عین حال پذیرش آتش بس در جنگ را به منزله پاداش به متجاوز می‌دانست و آن را رد می‌نمود:

«حیف است ما چشمانمان این همه شکوه را نبیند لبخندهای شما هر اندازه باشد قطعاً به شیرینی و زیبایی لبخند برادران شما در جبهه‌ها نخواهد رسید. آن لبخند، لبخند انسانی است که با مرگ وعده دیدار دارد سینه در برابر گلوله دشمن دارد. در برابر من بسیاری از این جوانان در خاک و خون غلطیده‌اند و من بر چهره آن‌ها در لحظاتی که مرگ آن‌ها را در می‌ربود لبخند، پیروزی را دیده‌ام و در حضور آنان با خدا عهد بسته‌ام که این جنگ را به پیروزی برسانم. این نسلی که اکنون در جبهه‌ها است و در شرایط بسیار سختی می‌جنگد من سنگر به سنگر رفته با او دیدار و صحبت کرده‌ام به او می‌گویم در این جهان تقدیر این ملت نثار توست، و در آن جهان لطف و عنایت و رحمت بی‌پایان،

پروردگار شامل حال توست ایران امروز و قطعاً در سالروز انقلاب و در همه روز و همه شب دلاوری‌های تو را می‌ستاید و چشم انتظار پیروزی توست. ما در شرایط حاضر اگر بخواهیم از راه مذاکره به این جنگ خاتمه بدهیم این سنت نامبارک که به دست دولت پوشالی اسرائیل در خاورمیانه بعد از جنگ جهانی دوم بوجود آمده است که یک گروه مسلح بتواند خود را به زور به یک ملت تحمیل کند سنت پایداری خواهد شد، سربازان من شما سربازان این ملت بزرگ، ما و شما سربازان خمینی، بدانید اگر امروز ما به جای استقامت در این شرایط روش مذاکره را در پیش بگیریم چه تضمینی وجود دارد که فردا متجاوز دیگری از مرز دیگری به ما حمله نکند و ما باز از راه مذاکره با دادن امتیازاتی باز یک زندگی ننگینی را برای خود نگه داریم این زندگی چه قیمتی دارد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۱/۵)

۶) تأکید بر جنگ کلاسیک

تعدد مراکز تصمیم‌گیری یکی از موارد اعتراض دولت موقت و پس از آن رئیس‌جمهور بود که مکرر از آن گلایه داشتند به جز گلایه از شیوه حضور نهادهای مردمی در جنگ که ناهماهنگی‌هایی با اقدامات ارتش داشت، فرمانده کل قوا انتقادات و پیشنهادات مسئولین نظام در خصوص برنامه و طرح‌های جنگی را مداخله و کارشکنی در کار خود تصور می‌کرد. یکی از مهم‌ترین انتقادات به شیوه جنگ رئیس‌جمهور، مخالفت وی با جنگ مردمی بود. پیش‌تر نمونه اقدام رئیس‌جمهور برای بسیج عشایر را آوردیم اما از طرفی وی گرایش به جنگ مردمی را به موضع‌گیری عده‌ای که به قول او خواهان تحویل تانک به نیروهای مردمی بودند تنزل می‌دهد و نتیجه می‌گیرد چنین اقدامی نسنجیده است. اما مسئله مهم‌تری نیز وجود داشت و آن این‌که با چنان ارتشی با ساختاری فروپاشیده که با کمبود نیروی متخصص و سرباز مواجه بود چطور می‌توان جنگ را اداره کرد که البته فرمانده کل قوا در کوتاه مدت جز با به

خدمت فراخواندن سربازان منقضی خدمت سال‌های قبل برای انجام دوره احتیاط جواب دیگری برای آن نداشت. گرچه رفته رفته حضور نیروهای سپاه و بسیج مردمی در جبهه پررنگ‌تر می‌شد و رئیس‌جمهور آن را به علت کمبود نیرو پذیرفته بود اما بر محوریت ارتش در جنگ اصرار داشت.

هر اندازه رئیس‌جمهور بر محوریت ارتش و حضور فرعی نهادهای انقلابی و مردمی تأکید داشت از طرف دیگر اصرار زیادی بر مردمی کردن جنگ وجود داشت. شور و عشق دفاع از سرزمین و انقلاب هزاران نیروی داوطلب را به سوی جبهه‌ها روانه ساخت. سپاه به عنوان نهادی مردمی که ریشه در مبارزات چریکی قبل از پیروزی انقلاب داشت ابتدا به عنوان متصدی امر انسجام و اعزام نیروهای مردمی شناخته شد. ارتش از آنجا که نظام‌مند و دارای ساختاری از پیش تعریف شده بود نمی‌توانست پاسخگوی سیل عظیم نیروهای مردمی آموزش ندیده باشد و از طرفی بار اصلی جنگ در ابتدا بر دوش ارتش قرار داشت و فرصت و امکانات کافی برای آموزش نیروها در اختیار نداشت. سپاه نیز تنها چند ماه از تشکیل آن می‌گذشت و فاقد سازمان منسجم و قدرتمند برای جذب، سازماندهی، انسجام بخشی، آموزش نظامی و سپس اعزام نیرو بود.

در میان سیاستمداران در مورد روش جنگ دو نظریه عمده وجود داشت نظریه اول معتقد بود ارتش سازمانی طاغوتی و مربوط به رژیم گذشته است بنابراین قابل اعتماد نیست و باید از نیروهای مردمی بانگیزه و نهادهای انقلابی وفادار به آرمان‌های انقلاب در جهت سازماندهی جنگ چریکی و نامنظم استفاده نمود. نظریه دوم معتقد بود نهادهای انقلابی گرچه به نظام جدید تعلق دارند و از روحیه و انگیزه لازم برای حفظ انقلاب برخوردارند اما فاقد آموزش‌های لازم و ابزار و تجهیزات پیشرفته مورد نیاز برای جنگ هستند و لذا باید از نیروهای سازماندهی شده، آموزش دیده و با تجهیزات کافی (ارتش) از طریق جنگ کلاسیک استفاده کرد و در کنار آن کمبودهای نیرو را به تدریج از طریق نیروهای داوطلب آموزش دیده و سازمان یافته حل کرد. نظریه اول در میان جریان مذهبی و حزب جمهوری اسلامی و نهادهای انقلابی حامیان

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۷۱

بسیار داشت و نظریه دوم از سوی ارتش و رئیس جمهور حمایت می شد. نقطه اتکاء بنی صدر به عنوان فرمانده کل قوا نیز نیروهای ارتش بخصوص نیروی زمینی، نیروی هوایی و هوانیروز ارتش بود.

به نظر می رسید بنی صدر انتخاب دیگری نمی توانست داشته باشد، زیرا سپاه تازه تشکیل شده بود و آن هم نه برای جنگ با نیرو خارجی بلکه بیش تر برای رزم شهری و مبارزه با توطئه های داخلی علیه رژیم تازه استقرار یافته. سپاه فاقد سازمان، تجهیزات نظامی سنگین چون توپ و تانک و فاقد آموزش رزم در مناطق عملیاتی بود. همه اینها حتی برخی مخالفان بنی صدر را به این نتیجه رسانده بود که در ابتدای جنگ باید از نیروهای ارتش استفاده کرد تا نهادهای انقلابی چون سپاه و بسیج از انسجام، سازماندهی و تجهیزات لازم برخوردار شوند. علیرغم این واقعیت پذیرفته شده که ارتش باید، ولو به طور موقت، محوریت جنگ را عهده دار باشد، کمبود نیروهای با انگیزه و داوطلب در ارتش احساس می شد. تصفیه سران ارتش پس از انقلاب به تضعیف قوای فرماندهی و کاهش روحیه سربازان انجامیده بود و کمبود سرباز وجود نیروهای داوطلب را اجتناب ناپذیر می ساخت. بنابراین حضور نیروهای مکمل ارتش برای مقابله با حجم عظیم تجاوز دولت عراق ضروری بود.

رئیس جمهور گرچه علناً مانعی بر سر حضور نیروهای مردمی در جبهه ایجاد نکرد اما اعتقادی هم به محوریت آنها در جنگ نداشت و معتقد بود آنها آموزش لازم برای مقابله با ارتش آموزش دیده و دارای برنامه ریزی منسجم عراق را ندارند. و به علت کم تجربگی و عدم تجهیز به سلاح پیشرفته تلفات انسانی بالا خواهد بود. به طور خلاصه ایشان به جنگ کلاسیک اعتقاد داشت و جنگ مردمی یا چریکی را تجویز نمی کرد.

وی پیشنهاد تحویل سلاح سنگین به نیروهای مردمی را به علت تخصصی بودن این گونه سلاحها مردود می داند: «عده ای هم راه افتاده اند که بله چیزی نیست. اسلحه سنگین را به خود مردم بدهید، به غیر ارتشی بدهید، مردم می جنگند و پیروز می شوند. گویندگان این حرفها مثل همان مادر که بچه اش را به آهنگری برده بود گمان می کنند به محض این که آهن را در کوره گذاشتی

و گرم و نرم شد، دراز کنی میخ می شود، پهن کنی بیل می شود!! خیال می کنند به محض این که کسانی توانستند تانک برانند، لشکر زرهی بوجود می آید. اینها جهل خودشان را علم تلقی می کنند و با چنان گستاخی این علم فلاپی را عرضه می کنند که پنداری سالها در علوم و فنون نظامی کار کرده اند، اما چنین نیست. این جنگ به ما آموخت که نه یک تانک را تا هنگامی که یک گروه هماهنگ به نام خدمه نداشته باشد می توان نیرو به حساب آورد و نه یک گروهان را تا وقتی به صورت تیم و با انضباط کامل عمل نکرده است می توان گروهان به حساب آورد و به همین ترتیب تا بالا بروید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۷)

منتقدان، شیوه جنگ رئیس جمهور مبتنی بر ارتش منظم را سبب ناکامی های ماه های اول جنگ می دانستند و بر جنگ مردمی اصرار داشتند. حضور نیروهای داوطلب مزایایی داشت. نیروی شبه نظامی بسیج، داوطلب و با روحیه بالا، بدون اجبار و از سر ایمان وارد جنگ می شدند. اما موانع مهمی وجود داشت، عدم وجود آموزش کافی، عدم وجود سازماندهی منسجم نظامی که تجهیز و تدارک چنین نیرویی را عهده دار باشد مهم ترین چالش پیش روی فرمانده کل قوا و حتی منتقدانش بود. وی معتقد بود حداقل در آن مقطع زمانی، جنگ مردمی به معنی حضور نیروهای داوطلب بسیج در جبهه به دلیل فقدان آموزش جنگی راهگشا نیست، وی چنین می گوید: «معنی جنگ مردمی این نیست که ما در هرج و مرج جنگ بکنیم و هر گروه جداگانه بیایند و با دشمن به دلخواه و روش خود و بی اعتنا به کار دیگران بچنگند، مثلاً وقتی دیگران آتش را خاموش کردند تا کمین کنند او آتش کند و وقتی دیگران آتش می گشایند او خاموش کند و یا یکی بکند و یکی نکند. چنین جنگی ضد مردمی ترین جنگ هاست. جنگ مردمی به این معنی است که یک سازمانی بتواند نیروهای زنده و فعال جامعه را بسیج کند و برای دفاع از موجودیت انقلاب و کشور به کار گیرد، مردمی تر از این جنگی که ما در حال حاضر مسئول آن هستیم وجود ندارد. برای این که وقتی ما ذخیره ها را احضار کردیم بدون این که مأموری به دنبال آن ها بفرستیم همه آمدند و ما کاری شگرف کردیم که در کمتر از یک

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۷۳

ماه تعداد کثیری را آموزش دادیم و تجهیز کردیم و به کار گرفتیم. آن‌هایی که می‌دانند معنی تجهیز ارتش چیست می‌توانند بفهمند که اهمیت این کار تا به کجاست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۷)

رئیس‌جمهور یک برداشت خود از جنگ مردمی مطلوب را توضیح می‌دهد. او جنگ مردمی را حضور نیروی انسانی بیش‌تر در جنگ می‌داند: «مردمی شدن جنگ این نیست که در جبهه توپ و تانک نداشته باشیم. مردم باید در جبهه حضور داشته باشند که منبع نظامی ما بی‌نهایت باشد. مردمی که می‌آیند به جنگ داوطلب هستند و آدم داوطلب تا پای جان می‌ایستد و همه مردم در پناه توپ و تانک خیلی پیشرفت می‌کنند و نظامی‌ها هم دلگرم می‌شوند و الا ما نمی‌گوییم تنها مردم بدون ارتش.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۴)

فکوری وزیر دفاع دولت رجایی برخلاف منتقدین که مدعی بودند فرمانده کل قوا باید به جای تکیه بر ارتش منظم و جنگ کلاسیک به جنگ عمومی و مردمی روی آورد، معتقد است جنگ مردمی بدون ارتش منظم و دارای تجهیزات کافی میسر نیست، او با اشاره به جنگ چند دهه گذشته فلسطین که به جنگ چریکی روی آورده‌اند آن را یک تجربه بی‌نتیجه می‌داند:

«جنگ توده‌ای و مردمی به این معنا نیست که ارتش تعطیل بشود و وسایل مدرن جنگ کنار گذاشته شوند و با یک وسایل ابتدایی مردم گروه گروه و فوج فوج به جنگ بروند و حداکثر با یک آر-پی-جی هفت و یک مسلسل به مصاف دشمن بروند مسلماً در این صورت امکان موفقیت فوق‌العاده کم است و مردم هم در این صورت گروه گروه کشته خواهند شد. آر.پی.جی هفت که از پس هواپیمای توپولف دشمن و یا توپ‌های سنگین و این همه تانک و توپ که بر نمی‌آید. جنگ مردمی یعنی این‌که همه با هم در جنگ شرکت کنند و هرکس در جای خودش و با قدرت خودش مشارکت کند. ارتش هم از مردم است و مردم هم از ارتش هستند بنابراین جنگ مردمی دقیقاً به این معناست که جنگ مردمی که توسط کل جامعه پشتیبانی می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۳)

ایرج جمشیدی از فرماندهان ارتش طی سال‌های جنگ تحمیلی، تمام عملیات‌های نظامی ایران را از نوع جنگ‌های کلاسیک می‌داند و لذا طرح موضوع جنگ مردمی و کلاسیک را از اساس غلط می‌داند:

«عملیات کلاسیک عملیاتی است که طبق اصول و روش باشد. همه عملیات‌های ما کلاسیک بوده است. طبق اصول، نیروی مهاجم باید ۱/۵ تا ۲ برابر نیروی مدافع باشد تا بتواند به اهداف خود برسد، این که ما مثلاً توانستیم در عملیات طریق‌القدس به اهداف خود برسیم به همین علت بود چون همه چیز متناسب بود. هرکسی که این حرف را می‌زند اصلاً درست نیست. آن‌هایی که نظامی هستند می‌دانند که این حرف کاملاً اشتباه است و ما اصلاً این سخن را قبول نداریم. جنگ همه‌اش مردمی بوده است این که جنگ را به عنوان جنگ کلاسیک و مردمی دسته‌بندی می‌کنند اشتباه است. عملیات مردمی اصلاً معنی ندارد. مگر ارتش جزء مردم نیست از بسیج و سپاه گرفته تا ارتش و ... همه مردمی هستند.» (سایت ساجد)

حسینی سعدی فرمانده اسبق نیروی زمینی ارتش با دفاع از جنگ کلاسیک ارتش در ابتدای جنگ، تمام جنگ ۸ ساله را از نوع جنگ کلاسیک دانسته و موضوع جنگ مردمی در مقابل جنگ کلاسیک را بی‌اساس می‌داند:

«موضوع دیگری که توسط عده‌ای و به عنوان یک نقص در سال اول جنگ مطرح می‌شود، انجام جنگ «کلاسیک» است. من سوال می‌کنم که مگر کدام یک از نبردهای ما در جنگ هشت ساله غیر کلاسیک بوده است؟ حتی عملیات «کربلای ۵» ما هم به صورت کلاسیک انجام شد. شیوه رویارویی ما در همه نبردهایی که در جنگ هشت ساله کردیم، «کلاسیک» بوده است. باید اشاره کنم که اصولاً دو نوع جنگ وجود دارد: جنگ «منظم» و جنگ «نامنظم» نبرد ما در تمام دوران دفاع مقدس، یک جنگ منظم بود.» (صف، ۳۵۹)

محسن رفیق دوست مسئول تدارکات سپاه در ابتدای جنگ فاش می‌سازد نه تنها رئیس‌جمهور بلکه فرماندهان ارتش با جنگ به اصطلاح مردمی مخالف بودند، جنگ مردمی به مفهوم آن بود که به جای جنگ کلاسیک متکی بر سلاح و ادوات نظامی پیشرفته توأم با برنامه‌ریزی دقیق و برآورد امکانات

دشمن باید از نیروی انسانی با حداقل سلاحی که در آن زمان موجود بود استفاده نمود. در واقع در جنگ مردمی نیروی انسانی جایگزین سلاح و ادوات نظامی می‌شد و در نتیجه به جای خسارت‌های مادی احتمالی به ادوات نظامی، تلفات احتمالی نیروی انسانی افزایش می‌یافت. رفیق‌دوست از ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی در آن هنگام به عنوان یکی از افراد حامی جنگ کلاسیک نام می‌برد. کسی که به اصطلاح با «موج انسانی» و در واقع با تلفات شدید نیروی انسانی مخالف بوده است، همان‌طور که رئیس جمهور آن را نقطه قوت وی دانسته بود، ببینید: «سرلشکر ظهیرنژاد در عین حال که مخلص بود و کاملاً با امام و انقلاب بود، سبک دیگری داشت. تا آنجا که ما از او کمک خواستیم اصلاً دریغ نمی‌کرد؛ ولی می‌گفت: «این سیستم شما راه به جایی نمی‌برد.» عقیده‌ی خودش را داشت. می‌گفت: «اگر شما بخواهید در جنگ پیروز بشوید، باید دو برابر عراق تانک داشته باشید؛ هر چند تا هوایما دارد، دو برابر داشته باشید.» می‌گفت: «من این موج انسانی شما را قبول ندارم.» تا آخرش هم خیلی محکم و سفت این حرف‌ها را می‌زد. یک بار که در جلسه‌ی شورای عالی دفاع خدمت مقام معظم رهبری بودیم، آقا گفتند: «من از این رک‌گویی و صراحت تیمسار ظهیرنژاد خوشم می‌آید.» هم ایشان و هم شهید سرلشکر فلاحی با هم به جلسه آمده بودند. فلاحی ریش گذاشته بود و ظهیرنژاد مثل همیشه سه تیغه کرده بود. آن‌جا هم آقا گفتند که ظهیرنژاد را بیشتر دوست دارند. تا وقتی که ظهیرنژاد بر سر کار بود، مرتب به جبهه می‌آمد. البته استدلال خودش را داشت. بله. کلاسیک فکر می‌کرد. همیشه می‌گفت که ما با این سیستم هیچ وقت نمی‌توانیم بغداد را بگیریم. می‌گفت: «غیر از این که من می‌گویم، راهی نیست؛ دو برابر عراق تانک راه بیندازید و از بعقوبه مستقیم بروید تا دل بغداد. پشت سرش هم با نیروی پیاده‌ای که دو برابر نیروی دشمن باشد، می‌توانید بغداد را بگیرید.» البته واقعیت هم همین بود.» (رفیق‌دوست، ۱۳۹۲، ۱۸۴)

آیت‌الله شهاب‌الدین اشراقی داماد آیت‌الله خمینی و از اعضای دفتر ایشان بر خلاف برخی از مخالفان رئیس‌جمهور که جنگ مردمی را برای متوقف ساختن

دشمن لازم می‌دیدند بر وجود تخصص و تجهیزات لازم در جنگ تأکید می‌کند. وی کمابیش با سخنان رئیس‌جمهور در لزوم آموزش و تخصص در جنگ موافق است: «نباید درها را بر روی خودمان ببندیم. برای این‌که درها را برای خود بستن و با دنیا قطع رابطه کردن معنایش مرگ تدریجی است. چون امروز دنیا، دنیای واحد است و به علاوه سیاست اسلام این نیست، اسلام درصدد این است که حکومت واحد جهانی درست کند و در تمام عالم یک حکومت، حکومت کند و یک سیستم و مکتب حاکم بر جهان باشد پس چطور می‌توانیم که ما خودمان را در یک انزوای سیاسی و قطع ارتباط با سایر ممالک کنیم. من جداً معتقدم که ما باید با همه دنیا ارتباط داشته باشیم حتی با ابرقدرت‌ها و خودمان را بیخود در انزوای سیاسی قرار ندهیم و بی‌جهت هم با ابرقدرت‌ها سر ستیز نداشته باشیم. البته این منوط به آن است که ما بتوانیم روی پای خود بایستیم و واقعاً مستقل شویم و جداً خودمان بتوانیم سرنوشت خودمان را از هر لحاظ در تمام ابعاد در دست خودمان بگیریم در آن صورت باید با ابرقدرت‌ها هم ارتباط داشته باشیم. برای این‌که رمز استقلال ماست. مثلاً حالا که در شرایط جنگ به سر می‌بریم بعضی از حرف‌ها و مسائل را باید صریح گفت، این جنگی که پیش آمد، ما این جنگ را چگونه می‌خواهیم برگزار کنیم. با تسبیح و نعلین می‌خواهیم پیش برویم که نمی‌شود با عصا و چماق بخواهیم بجنگیم نمی‌شود. واقعا با مشت بخواهیم بجنگیم و دست خالی و فقط طبل میان تهی باشیم و شعار بدهیم نمی‌شود و دیدید که و ملاحظه کردید که این جنگ و آنچه که باعث پیروزی ما دارد می‌شود دو جهت است که جهت اول مهم‌تر است یکی ایمان است و دیگری سلاح. این خلبانی که فانتوم را به پرواز در می‌آورد و در آسمان‌ها می‌غرد و بر دشمن می‌تازد. و خوب هم می‌تازد و افتخار می‌آفریند و پروازش نیز حماسه آفرین است این پرواز عالی و حماسه آفرین منشاء آن دو چیز است یک ایمان و دو تخصص، چون ایمان به کشورش دارد و ایمان به اسلام دارد. خوب پرواز می‌کند و چون تخصص دارد خوب می‌تواند هدف‌گیری کند و گرنه اگر تنها ایمان به جای تخصص باشد نمی‌تواند هدف‌گیری کند و نمی‌توانست پروازش

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۷۷

حماسه آفرین باشد و نمی توانست به نفع مملکت باشد. بنابراین به نظر من ما در این جنگ خوب برای مان واضح شده است که همانی که قرآن کریم فرموده است ما باید دنبال کنیم، قرآن می فرماید در جنگها با تمام قدرت خودتان را مهیا کنید. خوب من سوال می کنم ما با الاغ سواری که امروز نمی توانیم به جنگ برویم و آنها را که با میگ ۲۳ به ما حمله می کنند یا با میراژ به ما حمله می کنند بترسانیم شان. ما باید با فانتوم برویم تا آنها را بترسانیم. بنابراین این جنگ هم ایمان می خواهد و هم قدرت بدنی و جسمی می خواهد و هم شجاعت می خواهد و هم تخصص می خواهد. تخصص در چه چیز؟ تخصص در مورد ابزاری که امروز در جنگ به کار می رود ما متخصص باشیم چه برای عقیم ساختن قوای دشمن و چه برای خوب تاختن و به عبارت دیگر فانتوم می خواهیم بلکه بالاتر از فانتوم و سلاح های دیگری می خواهیم تا بتوانیم که در جنگها پیروز شویم. خوب اگر ما بخواهیم با فانتوم بجنگیم باید یا خودمان فانتوم درست کنیم یا آن که فانتوم بخریم. این دیگر شوخی بردار نیست... ایمان شرط اساسی است ولی ایمان اگر در دنبالش تخصص باشد موفقیت هست و لذا اسلام هم درباره کسانی که می خواهند ولایت بر ما داشته باشند می گویند علم و تقوا هر دو یعنی هم ایمان لازم است و هم تخصص برای رهبری کردن در یک جامعه و تمام شئون این معنا باید باشد هم ایمان و هم تخصص وجود داشته باشد پس روی این جهت ما باید که یا خودمان بتوانیم تمام ابعاد زندگی را که استقلال به ما می دهد برای خودمان به دست بیاوریم و فراهم کنیم در داخل مملکت خودمان یا اگر نشد برای حفظ استقلال مان مجبوریم که با دنیا در ارتباط باشیم.» (انقلاب اسلامی، ۲۰/۸/۵۹)

۷) عدم تشخیص اولویت های دفاعی

غالباً به کار بردن تاکتیک های جنگی موثر تا حدود زیادی بستگی به تفکر فرماندهان نظامی و بخشی هم به استراتژی یا دکترین نظامی کلان کشور و نظام حاکمیتی آن بازمی گردد. تاکتیک های نظامی نمایی از توسعه یافتگی دانش مدیریت و فرماندهی ساختار نظامی هر کشور محسوب می شود. در حالی که استراتژی کلان نظامی تا حد زیادی به راهبردها و طرز فکر سیاستمداران باز

می‌گردد. آنچه مهم است این‌که استراتژی کلان در طول تاکتیک‌های نظامی و مقدم بر آن است و در اعمال استراتژی تهاجمی و تدافعی و کیفیت استفاده از تاکتیک‌های نظامی نقش تعیین‌کننده دارد.

یکی از مسائل مهم که همانند بقیه مسائل جنگ به صحنه کشمکش رئیس جمهور و مخالفان تبدیل شد، مسئله تصمیم‌گیری درباره استراتژی دفاعی و تهاجمی در عملیات نظامی بود. برخی که از دور دستی بر آتش داشتند بدون در نظر گرفتن فشار تهاجمی ارتش متجاوز در دو سه ماه اول جنگ انتظار تهاجم متقابل و قلع و قمع دشمن را داشتند. انتظار مردم هم همین بود. اما شواهد نشان می‌داد بضاعت ارتش و نیروهای مردمی با آن همخوانی لازم را ندارد. از آنجا که مرزهای زمینی ایران و عراق از شهر اشنویه در آذربایجان غربی شروع و به بخش اروندکنار آبادان در کناره اروند رود و سواحل خلیج فارس ختم می‌شود، منطقه تماس دشمن با نیروهای نظامی خودی بیش از هزار کیلومتر گستردگی داشت و یکی از مهم‌ترین مسائل جنگ تعیین اولویت دفاعی در طول نوار مرزی و نقاط تماس نیروهای نظامی بود. چنان‌که گفتیم مسئله استراتژی کلان نظام بستگی به سیاستمداران و نوع دیدگاه‌های آن‌ها دارد، بنی‌صدر خود فردی نظامی نبود و تنها بیانگر استراتژی کلی نظام و به نوعی باید اجراکننده مصوبات شورای عالی دفاع کشور باشد، اما در زمینه تاکتیک‌های نظامی وی تابع نظرات جمعی از مشاوران خود بود که از نظامیان نسبتاً بلندپایه و دوره دیده بودند. قاسمعلی ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی، جواد فکوری فرمانده نیروی هوایی و وزیر دفاع، ولی‌الله فلاحتی‌جانشین ستاد مشترک، محمود شاهرخ آذین مشاور ویژه رئیس جمهور و تا حدودی مصطفی چمران وزیر سابق دفاع حلقه مشاوران نظامی رئیس‌جمهور را تشکیل می‌دادند. قبل از ورود به بحث باید یادآور شد که اصولاً نقطه عزیمت رژیم بعث عراق در آغاز جنگ، جداسازی خوزستان از ایران یا حداقل تصرف دو شهر ساحلی منطقه اروند رود (شط‌العرب)، آبادان و خرمشهر، بود. بنابراین اولویت اول از نظر اهمیت نظامی تصرف مرکز استان (اهواز) و اولویت دوم تصرف دو شهر جنوبی استان (آبادان و خرمشهر) بود.

تحرك فزآینده نظامی عراق در منطقه جنوب به خوبی گواه دكترین نظامی آن بود. عمده نیرو و توان ارتش عراق برای فتح سریع خوزستان به كار گرفته شده بود. و بدیهی بود عمده توان نظامی ایران نیز مصروف مقاومت در برابر تحركات دشمن در این منطقه باشد. بنابراین اولویت خوزستان برای هیچ یک از سران سیاسی و فرماندهان نظامی جای تردید نداشت. اما در مورد خود خوزستان نیز مناطق مختلف با اولویتهای متفاوت وجود داشت. شواهد نشان می‌دهد حتی بین سران ارتش که اطراف رئیس‌جمهور را احاطه کرده بودند و حلقه مشاوران وی را تشکیل می‌دادند، در مورد تاکتیک‌ها و اولویتهای دفاعی توافق و هماهنگی آراء وجود نداشت، همچنین بین ارتش و نیروهای سپاه و حتی بین نمایندگان شورای عالی دفاع و رئیس‌جمهور و در مقیاس بزرگ‌تر رئیس‌جمهور و رقبای سیاسی وی بخصوص حزب جمهوری اسلامی و نیروهای همسو درباره اولویت‌بندی مسائل کلان جنگ اتفاق نظری وجود نداشت. در واقع در شرایط معمولی و در صورت وجود امکانات مکفی دفاع از تمام مناطق مرزی کشور ولو کم ارزش‌ترین نقطه از نظر جغرافیایی اهمیت می‌یابد و غفلت از آن در طی جنگ از دیدگاه ناظران سوءتدبیر و خیانتی بزرگ به حساب خواهد آمد، اما در شرایط کمبود امکانات و نیروی انسانی اولویت‌بندی دفاع از مناطق در برابر دشمن اهمیت فراوان می‌یابد و فرمانده کل قوا به عنوان پاسخگو می‌باید به بهترین نحو با چپش درست نیروهای تدافعی بهترین دستاوردهای نظامی را کسب کند.

طبق معمول منتقدین رئیس‌جمهور در این مورد نیز اولویت‌بندی نامتوازن وی در عملیات دفاع از سرزمین را یکی از اسناد خیانت وی در جنگ عنوان می‌کنند و او را حداقل اگر از واژه خیانت استفاده نشود به اهمال در اولویت‌بندی مناطقی که باید از آنها دفاع می‌شد متهم می‌سازند. بخصوص در مسئله اشغال خرمشهر این مفهوم نمود بیش‌تری یافت. سوال روشنی که در این‌جا در پی پاسخ به آن هستیم آن است که اولویتهای دفاعی جنگ کدام مناطق بودند و آیا فرماندهی جنگ در این مورد اهمال یا خیانت نموده بود؟

در وهله اول باید مناطق جنگی را به دو بخش اصلی غرب و جنوب تقسیم‌بندی و اولویت‌بندی نمود. به سهولت از مقدمه بحث می‌توان اولویت اول دفاعی را مشخص کرد. مناطق جنوبی به واسطه مسائل نظامی، روانی، سیاسی و تبلیغاتی رژیم بعثی عراق از اهمیت بالاتری برخوردار بود و بدیهی بود که اولویت جنگ برای نظامیان و فرمانده کل قوا منطقه جنوب بود. تقریباً به جز معدودی انگشت شمار از مخالفان جدی رئیس‌جمهور اولویت اول جنگ در صف نامتفق فرماندهان نظامی و صاحب منصبان سیاسی، دفاع از خوزستان بود. عمده سران ارتش و سپاه، شورای عالی دفاع و فرمانده کل قوا و سیاستمداران جناح رقیب در اولویت منطقه جنوب در جنگ اتفاق نظر داشتند، اما منطقه جنوب خود از فکه در شمالی‌ترین نقطه خوزستان شروع می‌شود و تا اروند کنار (یکی از بخش‌های آبادان) در ساحل خلیج فارس و دهانه اروندرود خاتمه می‌یابد و تقریباً نوار مرزی در حدود ۳۰۰ کیلومتر را در برمی‌گیرد. حال کدام منطقه از این نوار مرزی اولویت اصلی را دارا بود، بین سران ارتش و بین سران ارتش و سپاه و از سویی بین جناح‌های سیاسی حامی و مخالف رئیس‌جمهور نظرات یکسانی وجود نداشت. نمود این اختلاف نظر در جریان تصرف خرمشهر به وضوح دیده شد. چنان‌که یکی از صاحب نظران که بنی صدر را خائن می‌داند مهم‌ترین ایراد وی را عدم اعزام یک تیپ مستقر در اهواز برای دفاع از خرمشهر دانسته بود، این درحالی است که خود ایشان بلافاصله از احتمال سقوط اهواز سخن گفته بود. این مطلب اهمیت اولویت‌بندی مناطق خوزستان در طول جنگ را به خوبی روشن می‌سازد.

سه دیدگاه کلی در استراتژی دفاعی منطقه جنوب وجود داشت. یک دیدگاه بر آن بود که مناطق در شرف اشغال چون آبادان و خرمشهر در اولویت دفاعی هستند و باید با تمام توان از سقوط این دو شهر جلوگیری نمود. دیدگاه دوم اما دیدگاه اول را رد نمی‌کرد اما آن را اولویت دوم می‌دانست و معتقد بود اولویت اول حفظ مرکز استان یعنی اهواز است و در وضعیتی که مرکز استان در خطر سقوط است دو شهر کوچک جنوبی اولویت اول نمی‌توانند باشند. دیدگاه سوم هم وجود داشت که معتقد بود گرچه مرکز استان و دو شهر

جنوبی در معرض اشغال هر دو مهم‌اند اما اولویت مهم‌تری وجود دارد که نباید از آن غافل شد و آن شهر استراتژیک دزفول است که موقعیت آن از دیگر شهرهای استان مهم‌تر است. البته نظریه دیگری نیز وجود داشت که خواهان حمله متقابل به خاک عراق از منطقه غرب و تصرف شهرهای کوچکی چون پنجوبین یا شهرهای بزرگتری چون مندلی، چوارته و سلیمانیه عراق بودند تا بدین طریق از فشار دشمن در منطقه جنوب کاسته شود و نیروهایش را به سمت غرب متمایل کند. که البته این نظریه در اقلیت قرار داشت. به هر حال این سه نظریه اصلی در باب دفاع از خوزستان به عنوان اولویت اصلی جنگ مطرح بود و هر کدام حامیان خاص خود را داشتند و فرمانده کل قوا ناچار بود در نهایت اجماع نظر مشاوران نظامی خود را بپذیرد. صرف نظر از مسائل نظامی و در حد یک نظریه شخصی بر این باورم اولویت سوم یعنی حفظ دزفول از همه اولویت‌ها مهم‌تر بوده است. با آن‌که نگارنده به هیچ عنوان سر رشته‌ای از مسائل جغرافیای نظامی و تاکتیک‌های رزمی ندارد و تنها بر حسب اطلاعات شخصی که از سفر به این منطقه کسب کرده است تحلیل می‌کند اما بر این باورم که اولویت و ارزش منطقه دزفول در خوزستان از دیگر مناطق بیش‌تر بود، زیرا که در آن هنگام تنها راه مواصلاتی بین مرکز کشور و مرکز استان (اهواز) از شهر دزفول می‌گذشت. آنانی که حتی یک بار از منطقه لرستان به اهواز مسافرت کرده‌اند می‌توانند اهمیت منطقه را حس کنند. منطقه اندیشک به فاصله کمتر از ۱۰-۵ کیلومتر تا شهر دزفول عقبه نیرو و تجهیزات ارتش و سپاه بود و تنها راه دسترسی سریع و آسان از تهران و مرکز کشور به کل استان خوزستان راهی است که شهر پل دختر را به شهر اندیشک و دزفول متصل می‌سازد. از آنجا که در آن هنگام هنوز راه شهرکرد-ایذه-اهواز و اتوبان خرم‌آباد-پل زال-اندیشک ساخته نشده بود، به جز راه اصلی پل دختر-اندیشک-دزفول-اهواز راه اصلی دیگر برای ورود به خوزستان راه بندر امام-آبادان-اهواز که از امیدیه و بهبهان می‌گذشت و از تهران بسیار دور از دسترس و خطرناک بود به طوری که تا مدت‌ها راه آبادان-بندر امام تحت تسلط نیروهای نظامی دشمن قرار داشت (تندگویان وزیر نفت

در همین جاده به اسارت درآمد) و نمی‌توانست محل تدارک نظامی امنی باشد و به فرض امن بودن طول مسیر و مدت زمان ارسال تدارکات به مناطق درگیر در آن تقریباً ۱/۵ تا دو برابر مسیر قبلی بود.

بنابر آنچه گفته شد تنها مسیر امن و قابل اطمینان تدارک نظامی مناطق جنوبی جاده خرم‌آباد- پل دختر- اندیمشک- دزفول بود. از آنجا که در سمت شرق این جاده رودخانه دز و در قسمت غرب رودخانه کرخه به موازات جاده به سمت جنوب جریان دارد جایگزینی راه دیگر به جای این جاده در کوتاه مدت غیرممکن بود و در صورت قطع این جاده ارتباط مرکز کشور با کل منطقه خوزستان قطع می‌شد یا به عبارت صریح‌تر خوزستان از ایران جدا می‌شد. اگر تحلیل‌مان درست بوده باشد می‌توان گفت به طور قطع چنین تحلیلی پیش‌تر از سوی برخی نظامیان مطلع از جغرافیای نظامی منطقه مطرح شده و لذا بر همین اساس بر اولویت دزفول تأکید داشته‌اند. از آنجا که کمبود امکانات دفاعی و نیروی نظامی کارآزموده در ابتدای جنگ وجود داشت، توزیع نیروهای عمل‌کننده به طوری که از پیشروی نیروهای نظامی دشمن به سوی هر یک از این سه منطقه جلوگیری شود نیازمند تدبیر نظامی خاص و تلاش مضاعف بود.

حسین علایی از فرماندهان سابق سپاه، اختلاف بین سران ارتش در آن هنگام را افشاء می‌کند. این‌که فرمانده نیروی زمینی، ظهیرنژاد، طرفدار حفظ اندیمشک(دزفول) به عنوان گلوگاه خوزستان و جانشین ستاد مشترک، فلاحی، طرفدار دفاع از اهواز مرکز استان بود. ببینید:

«بنی‌صدر با مسائل نظامی آشنا نبود و تنها به دلیل مسئولیت ریاست جمهوری، فرماندهی کل نیروهای مسلح به او تفویض شده بود. بنابراین توقع داشتن یک تفکر نظامی مستقل و حرفه‌ای از او، انتظار درستی نیست. او متکی بر ستاد ارتش، فرماندهی جنگ را دنبال می‌کرد. در آن زمان شهید ولی‌الله فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش بود که با فرماندهی نیروی زمینی اختلاف نظر داشت و به حفظ اهواز اهمیت بیش‌تری می‌داد. سرتیپ ظهیرنژاد فرماندهی نیروی زمینی معتقد بود، حفظ [پادگان]دوکوهه[اندیمشک] به عنوان

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۸۳

گلوگاه استراتژیک خوزستان در تقدم یکم دفاعی است. اگر دوکوهه یا تنگه فنی از دست می‌رفت، یگان‌های کمکی و تجهیزات مورد نیاز جنگ، معلوم نبود که از کجا باید وارد خوزستان شود. بر همین اساس، بنی‌صدر می‌گفت اگر آبادان و خرمشهر به دست دشمن بیفتند، آن‌ها را دوباره پس می‌گیریم. تصور او آن بود که تلاش اصلی ارتش عراق، تصرف جاده اهواز- اندیمشک از طریق پل نادری است تا بتواند خوزستان را به تصرف خود درآورد. بنابراین تلاش اصلی دفاعی نیروی زمینی ارتش را در منطقه دزفول قرار داده بود.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۱۲)

چنان‌که از سخنان علایی برمی‌آید بر اساس همین نظریه خرمشهر نسبت به دزفول و اهواز از اولویت کمتری برخوردار بود و لذا تمرکز نیروها در این دو منطقه که به طور مستقیم در معرض تهاجم ارتش دشمن قرار گرفته بودند اهمیت بیش‌تری یافته بود و می‌توان درک کرد چطور در شرایط کمبود نیرو و تجهیزات اشغال خرمشهر رخ داده است.

علیرغم تمام مباحث مطرح شده در خصوص اولویت‌بندی مناطق جنگی اما برخی از فرماندهان نظامی محلی خواهان تغییر استراتژی دفاعی کشور بودند. احمد متوسلیان فرمانده سپاه مریوان (کردستان) از فرمانده کل قوا می‌خواهد به جای تأکید بر جنوب با انجام عملیات در غرب فشار نیروهای عراقی در جنوب را بکاهد: «ما به همه جا متوسل شدیم که آقا! حالا که عراق از محور کردستان عراق خاطر جمع است، ما باید از همین منطقه ضربه بزنیم و دشمن را بکشانیم به این طرف و نگذاریم ارتش عراق در جنوب هر کار می‌خواهد بکند. این یک امر طبیعی است که در مقابل نیروهای زرهی عراق، ما قوای زرهی نداریم و در مقابل زرهی او در سطح صفر هستیم. با آن که بنی‌صدر و عوامل او معتقد به جنگ کلاسیک بودند، با این حال موضوعی به این وضوح و روشنی را نمی‌فهمیدند و هی شعار می‌دادند، جنگ تانک با تانک، جنگ کلاسیک و جنگ فلان...! اصلاً این موضوع در مخیله بنی‌صدر هم نمی‌گنجید. حتی من خودم رفتم و مفصل به بنی‌صدر قضیه را توضیح دادم و گفتم: آقا! در

مرز کردستان باید به این شکل به عراق ضربه زد. ایشان گفت: مسأله ما جنوب است و دیگر بحث نکنید! ما هم صحبتی نکردیم و برگشتیم.» (بهزاد، ۱۳۸۸)

محمد ابراهیم همت از فرماندهان مناطق غربی در آن هنگام شبیه همین تقاضا را از فرمانده کل قوا دارد، او معتقد است باید از طریق شهر نوسود شهری در مرز استان کرمانشاه و کردستان و هم مرز با عراق جبهه جدیدی علیه دشمن گشود. وی می‌گوید: «...ما پیش بنی‌صدر رفتیم و عنوان کردیم که از طریق نوسود می‌توانیم خیلی خوب روی مواضع عراق کار کنیم. استان سلیمانیه عراق، شهرهای نزدیکی به نوسود دارد. فقط مشکل ما کمبود نیروست. او می‌گفت: من حتی یک نفر نیرو هم به منطقه شما نمی‌دهم! ما باید نیروهایمان را در جنوب به کار بگیریم. هر چه به او اصرار کردیم، کمترین کمکی به ما نکرد.» (همان)

در پاسخ، رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا پیروزی‌های نسبی ارتش و نیروهای مردمی در منطقه غرب و متوقف ساختن پیشروی دشمن در آن جا و بالعکس نفوذ دشمن در بخش‌هایی از جنوب کشور را علت تمرکز ارتش در جبهه جنوب می‌داند: «ما کسانی داریم که در مرکز کشور نشسته و جنگ سیاسی-روانی راه انداخته‌اند و این چراها را هم آن‌ها درست می‌کنند. اولاً عراق هرچه نیرو دارد به منطقه خوزستان گسیل داشته است. برای مثال در همین منطقه دزفول بیشتر از سه لشکر دارد. تناسب قوا را باید در نظر گرفت ثانیاً آن منطقه، منطقه کوهستانی است و شکست مقاومت و ضربه زدن به دشمن خیلی ساده‌تر است تا در دشت، ثالثاً وقتی تناسب قوا را در نظر بگیریم و ببینیم وقتی که آن‌ها به ما حمله کردند و ما با چه نیرویی دشمن را مهار کردیم همه متوجه می‌شویم که نیروی زمینی ما تا چه اندازه فداکاری و استقامت نشان داده است و دیگر اینکه شما باید کمی صبر داشته باشید و ببینید که وقتی نیروهای ما تجدید سازمان‌شان تکمیل شد، در همین جبهه خوزستان هم چه بر سر دشمن خواهند آورد با صبر خیلی کارها می‌توان کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۰)

بحث مربوط به موفقیت یا عدم موفقیت جنگ تا زمان عزل رئیس جمهور به جز آن که مورد مناقشه موافقان و مخالفان رئیس جمهور بود، محل بحث طولانی و مکرر برخی از فرماندهان ارتش و سپاه، حاضر در جنگ نیز بوده است. از آنجا که ارتش تا پیش از عزل رئیس جمهور نیروی محوری مقاومت در برابر دشمن را تشکیل می داد، هرگونه نقد و مدعیات مبنی بر شکست برنامه ها و عملیات نظامی در این دوره به طور مستقیم به تردید در کارایی و عملکرد ارتش مربوط می شود. در همان دوره و پس از آن تاکنون غالب سیاستمداران همسو با حزب جمهوری اسلامی و فرماندهان عالی رتبه سپاه به نقد این دوره ۹ ماهه پرداخته اند و برعکس غالب سیاستمداران منتقد حزب جمهوری اسلامی و فرماندهان عالی رتبه ارتش از عملکرد ارتش دفاع نموده اند. لذا جمع بندی درباره موفقیت یا شکست عملیات های نظامی در دوره ابتدایی جنگ به واسطه این دوگانگی بزرگ همواره با دشواری روبرو بوده است. یک گروه ارتش را به واسطه کم کاری و عدم تحرک و عدم انجام عملیات تهاجمی برای باز پس گیری اراضی اشغالی توسط دشمن مورد انتقاد قرار می دهند و گروه دیگر عملکرد ارتش در زمین گیر کردن ارتش عراق در نوار مرزی و جلوگیری از اشغال شهرهای بزرگ و مراکز استان در عمق خاک کشور و استفاده بهینه از تجهیزات موجود و جنگ با حداقل امکانات و شرایط تحریم را نه تنها عدم موفقیت نمی دانند که باعث افتخار ارتش می دانند.

سیاستمداران منتقد، این دوره را به واسطه فرماندهی رئیس جمهور ناموفق ارزیابی می کنند و فرماندهان سپاه به واسطه مخالفت رئیس جمهور با مشارکت نیروهای مردمی و سپاه این دوره را ناموفق دانسته اند. در واقع می توان گفت ارزیابی از موفقیت یا عدم موفقیت جنگ در این دوره هم متأثر از اختلافات سیاسی داخلی بوده است.

محسن رضایی فرمانده اسبق سپاه پاسداران پیروزی های جنگ را به بعد از عزل رئیس جمهور نسبت می دهد: «پس از کنار رفتن بنی صدر شکست های ایران هم پایان یافت و موجی از پیروزی ها نصیب ایران شد. توانستیم عملیات ثامن الائمه را انجام دهیم که در حقیقت مهرماه سال ۱۳۶۰ بود. در حالی که

پیش از آن چند عملیات بزرگ انجام داده اما شکست خورده بودیم.» (سایت خبرگزاری فارس، ۳/۳/۹۴)

سیدیحیی (رحیم) صفوی فرمانده اسبق سپاه هم رئیس‌جمهور را در جنگ ناموفق ارزیابی می‌کند: «در واقع بنی‌صدر در اتخاذ نوع استراتژی نظامی چه در مرحله‌ی تجاوز عراق و چه در انجام عملیات با هدف بیرون راندن دشمن از خاک کشور، دچار یک شکست بزرگ شده و وضعیت سیاسی خود را در مخاطره می‌دید.» (صفوی، ۱۳۸۸، ۲۰۰)

ایشان در جایی دیگر می‌گوید: «او (بنی‌صدر) از زمان آغاز جنگ، یعنی شهریور ماه سال ۱۳۵۹ تا خرداد ماه سال ۱۳۶۰ نتوانست پیروزی عمده‌ای برای جنگ به دست آورد، بلکه چندین عملیات ناموفق انجام داد که منجر به انهدام تجهیزات و نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ایران شد. او از اسفند ماه سال ۱۳۵۹ تا خردادماه سال ۱۳۶۰ کشور را به یک بحران سیاسی وارد کرد.» (نگین ایران، شماره ۸، بهار ۱۳۸۳)

حسین علایی رئیس اسبق ستاد مشترک سپاه، عملیات‌های نظامی ۹ ماه اول جنگ را ناموفق ارزیابی می‌کند. وی عدم موفقیت ارتش در این عملیات‌ها را ناشی از شتابزدگی و عدم استفاده از نیروهای مردمی می‌داند:

«در ۹ ماهه‌ی اول جنگ، فرماندهی کل قوا برعهده رئیس‌جمهور وقت آقای ابوالحسن بنی‌صدر بود. ایشان تکیه زیادی بر بازسازی قدرت ارتش و بکارگیری یگان‌های ارتش در دفاع و در عملیات‌های تهاجمی نظامی داشت. بر همین اساس، تلاش‌هایی برای بازپس‌گیری اراضی اشغالی با تکیه بر توانمندی‌های یگان‌های ارتش صورت گرفت. در آن ایام خوش‌بینی زیادی در مورد توان رزمی ارتش و ناچیز شمردن قدرت نظامی عراق وجود داشت. در این راستا، چهار عملیات مهم آفندی با اسامی «پل نادری»، «جاده‌ی ماهشهر»، «نصر» و «توکل» از هفته دوم مهرماه تا نیمه دی ماه سال ۱۳۵۹ از سوی ارتش جمهوری اسلامی طرح‌ریزی و به مورد اجرا گذاشته شد. چهار عملیات انجام شده در ماه‌های اول جنگ توفیق چندانی در آزادسازی مناطق اشغالی کشور نداشت. این ناکامی، موجب از دست رفتن تعدادی از جنگ‌افزارهای ارتش و

کاهش روحیه نیروهای خودی و اتخاذ راهبرد دفاعی از سوی ارتش شد. ارتش عراق هم تصور کرد که نیروهای مسلح ایران توانایی تهاجم گسترده به مواضع وی را ندارند و قوای متجاوز می‌توانند در خاک ایران باقی بمانند. در طرح‌ریزی مانور ۴ عملیات انجام شده در ۴ ماهه اول جنگ، اصول کلاسیک جنگ و روش علمی طرح‌ریزی عملیات رعایت نشد و بررسی‌های دقیقی از وضعیت ارتش عراق و توانمندی‌های خودی به طور کامل و در حد لازم صورت نگرفت، بنابراین عملیات‌های مذکور با عدم موفقیت مواجه شدند. علل این ناکامی‌ها را باید در عدم شناسایی کافی از زمین، عدم برآورد درست از استعداد، گسترش و آرایش دشمن در منطقه‌ی عملیاتی به علت تعجیل در طرح‌ریزی و اجرای عملیات و نیز عدم شناخت کافی نسبت به راهبرد عملیاتی، تاکتیک‌ها و شیوه‌های جنگی دشمن و همچنین نادیده گرفتن واقعیات میدان جنگ جستجو نمود. در کنار نداشتن تجربه جنگی کافی برای یگان‌های عمل کننده می‌توان به عدم وجود یک راهبرد نظامی موفق برای نحوه رویارویی با قوای دشمن و نیز عدم بهره‌گیری از تمامی امکانات و منابع موجود در نیروهای مسلح، به عنوان دلایل عدم موفقیت اشاره نمود. همچنین شیوه‌های رزمی نامناسب و عدم استفاده درست و به کارگیری اصولی توان رزمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای داوطلب مردمی و بسیجیان پراکنده و گاهاً به کارگیری نادرست نیروهای سپاه و داوطلبان بسیجی می‌تواند از علل دیگر ناکامی این عملیاتها باشد به این صورت چهار عملیات طرح‌ریزی شده در ماه‌های اول جنگ، با عدم موفقیت کافی مواجه شد. در این ۴ عملیات، ارتش ایران نزدیک به ۲۰۰ دستگاه از تانک‌ها، نفربرها و سایر تجهیزات نظامی خود را از دست داد.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۱۲)

به رغم آنچه فرماندهان عالی رتبه سپاه بر آن تأکید می‌ورزند حسین حسینی سعدی فرمانده سابق نیروی زمینی ارتش و از فرماندهان عالی رتبه دفاع مقدس با بیان خاطره‌ای در توان بنی‌صدر برای اداره امور کشور و جنگ ابزار تردید می‌کند و او را ناتوان از پیشبرد مطلوب جنگ می‌داند:

«آیا عقلش می‌رسید که چگونه مملکت را اداره و حفظ کند؟ بد نیست که این مطلب را این جا بگویم که روز ۶ آذرماه سال ۱۳۵۹، که دو ماه و هفت روز از جنگ می‌گذشت، من در قرارگاه عملیاتی آبادان بودم، وضعیت حاد آبادان را آنقدر گزارش کردیم که گفتند فرمانده جنگ، رئیس‌جمهور، می‌خواهد بیاید تا از آبادان بازدید کند. ساعت ۱۷ بنی‌صدر به اتفاق شهیدان فلاحی و فکوری که وزیر دفاع بود و سه چهار نفر همراه با بالگرد در آبادان پیاده شدند و با خودرو به قرارگاه عملیاتی آبادان آمدند. من معاون عملیات آبادان بودم و قرار بود وضعیت منطقه را توجیه کنم، در جلسه توجیه بنی‌صدر در رأس جلسه نشست و عوامل همراه هم در دو طرف میز نشستند، من هم از روی نقشه نخست گسترش و وضعیت نیروهای خودی را تشریح کردم و سپس وضعیت نیروهای عراقی را گفتم که در آبادان و خرمشهر وضعیت نیروهای عراقی و گسترش آن‌ها بدین ترتیب است تا این جا پیشروی کرده و فعالیت‌هایی که انجام داده این است و وضعیت نیروهای خودی نیز چنین است و گفتم که نیروهایی که در ارتش، ژاندارمری و سپاه در منطقه و در کنترل قرارگاه عملیاتی آبادان بودند، اعزامی از سپاه اصفهان، سپاه تهران، سپاه ارومیه تحت فرماندهی شهید باکری خدا رحمتش کند- هستند.

وضعیت استقرار نیروهای ایران و عراق را به طور کامل تشریح کردم و مشکلات را هم گفتم که الان وضعیت تدارکات‌مان روز آمار است، یعنی از صبح تا شب با بالگرد یا با لنج از طریق آب تدارک می‌شویم و دیگر شب مهمات نداریم، تلفات و ضایعات در این حد است. در همین حال که داشتم وضعیت را تشریح می‌کردم، بنی‌صدر روی صندلی غش کرد و افتاد. دکتر شیبانی نیز در جلسه بود، بلافاصله آمدند زیر بغلش را گرفتند و او را به طبقه پایین بردند و در اتاق خوابانند. دکتر شیبانی برایش سرم تزریق کرد، در واقع او وحشت کرده بود زیرا آبادان زیر بمباران و آتش توپخانه دشمن بود و این آتش لحظه‌ای قطع نمی‌شد. او هم فکر کرده بود محاصره شده‌ایم و هر آن ممکن است جانش به خطر بیفتد و کشته شود. از آنجا که بالگرد نمی‌توانست

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۸۹

در شب پرواز کند، صبح به محض این که هوا گرگ و میش شد، با بالگرد بازگشت، این وضعیت رئیس جمهور بود.» (اعتماد، ۸۴/۷/۲۸)

در عین حال این فرمانده ارتش ادعای عدم تحرک ارتش و ناتوانی آن در دفاع از کشور در سال اول جنگ (هنگامی که بنی صدر فرمانده کل قوا بود) را بسیار غیرمنصفانه ارزیابی می‌کند: «متأسفانه گه‌گاه - درباره ارتش «بی‌مهری»‌هایی دیده می‌شود. یکی از دوستان یک بار، صحبتی کاملاً غیرمنطقی کرد و مدعی شد که ارتش در سال اول جنگ نتوانسته است «حتی یک تپه را بازپس بگیرد!» این سخن، بسیار غیرمنصفانه است. کسی که چنین سخن می‌گوید، احتمال دارد که از سر عمد هم آن را نگفته باشد، اما مهم آن است که گفتن چنین سخنانی برای ارتش خیلی گران تمام می‌شود. ما در کنار برادران سپاهی نیروی یک مملکت بودیم و برای یک هدف می‌جنگیدیم. من، قویاً عرض می‌کنم که دفاع سال اول جنگ را ارتش سامان داد.» (صف، ۳۵۹)

مسعود بختیاری از فرماندهان ارتش در سال‌های دفاع مقدس در مصاحبه با شبکه اول تلویزیون ایران با توجه به شرایط موجود در آن دوره زمانی عملکرد ارتش را موفق ارزیابی می‌کند: «سال اول جنگ کی گفته عدم موفقیت، ما ظرف ۳ تا ۶ ماه اول جلوی ارتش عراق را گرفتیم این اسمش موفقیت نیست، با آن ارتشی که داشتیم این موفقیت نیست که توانستیم ارتش عراق را قبل از آنکه به اهدافش برسد در بیابان‌های خوزستان در کوهستان ایلام و کردستان متوقف کنیم. ارتش عراق آیا آمده بود پشت کرخه و کارون بایستد، و آمده بود در بیابان بایستاد، آمده بود برود سرکوه بازی دراز بایستد. ارتش عراق اهداف بلندی داشت می‌خواست تا مسجد سلیمان و بهبهان و دو کوه خوزستان برود و خوزستان را جدا کند، نتوانست چرا نتوانست، زیرا در مقابلش مقاومت شد اگر این موفقیت نیست پس چیست، یکی از تعاریفی که امروز در ادبیات نظامی از پیروزی می‌کنند این است که شما مانع شوید ارتش دشمن به اهداف استراتژیک خودش برسد و ارتش ایران مانع از این شد و این که من می‌گویم ارتش و بر آن تأکید می‌کنم برای این که نیروی بسیج مردمی فاقد سلاح، فاقد آموزش و فاقد مهمات برای این کار هستند، سپاه پاسداران در آغاز این راه

هستند. خودشان هم قبول دارند هنوز حتی در واقع در آغاز جنگ دو سه ماه است که سپاه سازمان فرماندهی خودش را کامل کرد. در شورای فرماندهی سپاه اصلاً یک تعدادی از پنج شش نفر اولی مخالف آن بودند که سپاه وارد جنگ خارجی شود و لذا کسی که جلوی ارتش عراق را گرفته است ارتش است و یک نکته این که ایثار به جای خودش، هیچ کس منکر نیست، فداکاری سر جای خودش، روحیه و انگیزه همه چیز... اما در مقابل تسلیحات مدرن، تنها سینه باز، سینه پر از احساس و دست خالی جوابگو است؟... آیا تنها با انگیزه خالی می شود کار کرد؟ نه، نیروی مشابه خودش می خواهد، نیروی هوایی می خواهد که جواب آن نیرو هوایی را بدهد، توپخانه ای می خواهد که جواب آن توپخانه را بدهد. و لذا چه کسی این ها را داشت، ارتش داشت و اگر داشته پس مهارت و تخصص در کاربردش را داشته است. همان بعد از ظهر ۳۱ شهریور بود که عراق به ما حمله کرد ۴ ساعت بعد پایگاه های هوایی شعیبه و کرکوک را شروع به بمباران می کنند و فردای آن روز یعنی یک مهر ۳۰۰ سورتی یعنی ۱۴۰ فروند در ۳۰۰ سورتی پرواز انجام می دهیم و این شوکی که به صدام حسین وارد می شود باعث می شود اساساً نظرشان از هم می پاشد و این مقاومت باعث می شود که صدام حسین روز ششم جنگ تفضای آتش بس کند مگر به اهدافش رسیده بود. نه، فهمیده بود جنگ را نمی برد. بنابراین این که گفته می شود عدم موفقیت ایران در سال اول جنگ یک کاملاً موفق بوده است چون ارتش عراق را متوقف کرده است. این یک کیفر خواستی است که ۳۰ سال بر علیه ارتش صادر می شود. نیایم مثل ۳۰ سال گذشته چماق تکفیر را بر سر ارتش بکوبیم.» (شبکه یک تلویزیون ایران، ۹۳/۷/۲)

ایشان در جای دیگر نمونه های عینی مقاومت ارتش ایران در مقابل ارتش بعثی عراق را یادآور شده و آن را می ستاید:

«از سوی دیگر نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران ظرف ۳ ماه جنگ، نیروی دریایی عراق را در هم کوبید و آن را برای همیشه از حضور در خلیج فارس محروم ساخت. باید پرسید در شرایطی که نیروی زرهی در شرایط عادی می تواند فاصله ی ۱۵ کیلومتری «سوبله» تا «بستان» را در ۱۰ تا ۱۵ دقیق

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۹۱

طی کند، چگونه است که قوای زرهی دشمن ۲۷ روز طول کشید تا این مسیر را ببینند؟ به نظر من هرگونه داوری درباره ارتش در جنگ تحمیلی باید با توجه به شرایط اوایل این جنگ تحمیلی و ادامه آن، همراه باشد. اگر ارتش عراق در نخستین روزها پشت رودخانه‌ی کارون متوقف شد، جز با ایستادگی ارتش در برابر دشمن بوده است؟ موفقیت یک یگان نظامی صرفاً به کارآمدی پرسنل آن محدود نیست، بلکه به تجهیزات و تخصص پرسنل آن یگان هم مربوط است که جمع آن‌ها را در هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران در دوران دفاع مقدس، به وضوح می‌توان دید. در هوانیروز فقط در ۱۷ روز اوایل جنگ تحمیلی ۳۰ خلبان شجاع، کارآموده و ورزیده در راه دفاع از میهن اسلامی به شهادت رسیدند، که می‌توان گفت ایثار و تلاش آنان در این راه دفاع مقدس، کم نظیر بوده است.» (اطلاعات، ۸۹/۷/۵)

سید تراب ذاکری فرمانده سابق واحد اطلاعات لشکر ۹۲ زرهی اهواز که در جریان وقایع سال‌های اول جنگ بود، عملکرد ارتش در متوقف ساختن ارتش عراق در پشت رودخانه کرخه را بزرگترین موفقیت ارتش می‌داند:

«سه روز پس از شروع جنگ، تا پشت رودخانه کرخه آمد. وقتی دفاع ما را دید و برنامه‌اش برای تصرف خوزستان محقق نشد، دست به دامان سازمان ملل شد و قطعنامه ۴۷۹ سازمان ملل صادر شد که حرفش آتش بس بود. عراق به سرعت این قطعنامه را پذیرفت، ولی ایران رد کرد. چون آتش بس در خاک ما معنی نداشت. روز ششم عراق پشت کرخه بود و هنوز هم به ساحل کرخه نرسیده بود. از آن به بعد هم یک متر جلو نیامد. ارتش جنگ را تثبیت کرد و اجازه پیشروی به عراق را نداد. در آن ۵۰ روز اول جنگ نه سپاهی بود و نه بسیج. در خرمشهر گردان ۲۳۲ تانک ارتش بود. گردان ۱۶۵ مکانیزه ارتش و گردان دژ بود با ۲۰ دستگاه تفنگ ۱۰۶ مستقر بود. دو تا از این تفنگ‌های ۱۰۶ یک گردان عراقی را فلج می‌کرد.» (خبر آنلاین، ۹۲/۷/۶)

حسین علایی که پیش‌تر فرماندهی جنگ (بنی صدر) در آن هنگام را از انجام یک عملیات موفق ناتوان ارزیابی کرده بود، در جایی دیگر عدم تبحر ارتش عراق و تلاش نیروهای مسلح و نیروهای مردمی ایران را علت توقف

۲۹۲/اولین رئیس جمهور و جنگ

ارتش عراق و ناتوانی آن‌ها در به اشغال درآوردن شهرهای ایران دانسته است و از این جهت عملکرد نیروهای خودی را موفق ارزیابی میکند، او نشانه این موفقیت را توقف پیشروی دشمن طی ده روز اول جنگ می‌داند:

«ارتش عراق حدود یک ماه و نیم از روز ۳۱ شهریور تا نیمه دوم آبان ماه سال ۱۳۵۹ در داخل خاک ایران به عملیات و تهاجم نظامی مشغول بود. البته پیشروی عمده ارتش عراق ظرف ۱۰ روز اولیه جنگ متوقف شد. فقط جنگ در خرمشهر به مدت ۳۴ روز طول کشید و تهاجم به سوسنگرد تداوم یافت به گونه‌ای که برای بار دوم در ۲۵ آبان سال ۱۳۵۹ به محاصره‌ی ارتش بعثی درآمد که با فداکاری رزمندگان اسلام در ۱۳۵۹/۸/۲۶ حصر آن شکسته شد. در این دوره ارتش بعثی عراق توانست بخش بزرگی از مناطق غربی استان خوزستان را اشغال نماید ولی نتوانست شهرهای مهمی مانند آبادان، دزفول، شوش و اهواز را به تصرف قوای بعثی در آورد و اهداف خود را تکمیل نماید. ارتش عراق بنا داشت تا استان خوزستان با مساحت ۶۴۲۳۶ کیلومتر مربع را به اشغال خود درآورد، اما تنها حدود یک چهارم مساحت این استان به اشغال متجاوزین درآمد و عراق نتوانست به تأسیسات نفتی این استان دسترسی پیدا کند. همچنین ارتش عراق قسمت‌هایی از مناطق مرزی استان‌های ایلام و کرمانشاه را با پیاده روی و راهپیمایی تاکتیکی و بدون مواجه شدن با مقاومت عمده‌ای از سوی نیروهای مسلح ایران، به اشغال خود درآورد. ارتش عراق ضعف‌های تاکتیکی فراوانی از خود نشان داد. این ارتش نتوانست از عملیات هلی برن جهت تکمیل تک‌های احاطه‌ای استفاده کند و عقبه‌ی نیروهای ایرانی را ببندد و در نهایت در یک خط پدافندی ناقص، آرایش دفاعی گرفت. سرانجام بر اثر مقاومت نیروهای مسلح و حماسه‌آفرینی‌های مردم داوطلب، ارتش بعثی عراق زمین گیر و در خاک ایران متوقف و از ادامه پیشروی باز ماند. ایران نتوانست خط پدافندی غیر پیوسته و بسیار گسترده‌ای را به ارتش عراق تحمیل نماید به طوری که این کشور مجبور شد توان رزمی آماده شده برای ادامه تهاجمات را در خط دفاعی به کار گیرد و از تکمیل اهداف نظامی باز ماند. همین وضعیت نامناسب مواضع دفاعی ارتش عراق، زمینه‌ای برای

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۹۳

طرح‌ریزی‌های موفق عملیات‌های ایران برای بیرون راندن متجاوز شد.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۱۰)

اکبر هاشمی رفسنجانی از مخالفان جدی بنی‌صدر در حزب جمهوری اسلامی نیز متوقف کردن دشمن در روزهای اولیه جنگ را موفقیت قابل ملاحظه‌ای توصیف می‌کند:

«واقعیت این بود که صدام حمله کرد و در استان‌های کرمانشاه، ایلام و خوزستان مقدار زیادی از اراضی ما را گرفت. ولی به اهدافش نرسید. عرفات که به ایران آمده بود، در یک جلسه خصوصی به من گفت در اتاق جنگ صدام نقشه‌ای را دیده که هدف آنان در خیز اول رسیدن به بهبهان و مسجد سلیمان در شرق و شمال شرقی خوزستان است. چون ما در مسجد سلیمان تجهیزات نظامی و هوانیروز و کارخانه تانک و در بهبهان فرودگاه داریم. این نقشه تسخیر کامل خوزستان بود. عرفات تهدید می‌کرد که صدام برای رسیدن به اهداف برنامه‌ریزی می‌کند. در اولین قدم یعنی در خرمشهر گیر کردند. آن‌ها می‌خواستند پس از خرمشهر، آبادان و اروندرود را بگیرند. یعنی جزیره آبادان در اختیارشان باشد. این هدف برای آن‌ها استراتژیک بود. در این دو هدف شکست خوردند. در آبادان مقاومت کردیم و در خرمشهر هم نتوانستند بخش جنوب شرقی را بگیرند. فکر دیگر عراق این بود که ارتش ایران اصلاً آماده دفاع نیست. جاسوس‌ها در گزارش‌های خود به آن‌ها گفته بودند. اگر به تهران نمی‌رسیدند، گرفتن خوزستان برای آن‌ها قطعی است.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۲، ۱۷)

برخلاف انتقاداتی که بسیاری بر استراتژی دفاعی روزها و ماه‌های اول جنگ وارد می‌سازند، حسین علایی این استراتژی را موفق ارزیابی می‌کند به صورتی که پس از گذشت یک هفته بر اثر مقاومت ارتش ایران و حملات متقابل آن، عراق تقاضای آتش‌بس نمود:

«ارتش عراق قرار بود ظرف حداکثر یک هفته تا دو هفته به اهداف نظامی تعیین شده دسترسی پیدا کند، در حالی که تصرف خرمشهر بیش از یک ماه به طول انجامید و اشغال آبادان نیز با ناکامی مواجه شد. بنابراین رژیم عراق،

احساس کرد که اعلام آتش‌بس و تثبیت اهداف تصرف شده به موفقیت وی کمک بیشتری خواهد کرد و با تصمیم سیاسی، اقدام به توقف پیشروی یگان‌های نظامی خود نمود. بنابراین «ناکامی نظامی ارتش عراق در تحقق اهداف خود»، «عدم وقوع حادثه مهم سیاسی در تهران» بر اثر وقوع جنگ، «بهبود و توسعه انسجام سیاسی در ایران» با استفاده از فرصت جنگ، «همگرایی سیاستمداران و گروه‌های سیاسی در برابر تجاوز دشمن» و همچنین «کندی پیشروی ارتش عراق در داخل خاک ایران» به دلیل مقاومت‌های نیروهای مسلح و مردم، موجب تردید رژیم عراق در تحقق کامل اهداف خود از طریق جنگ شد. در چنین اوضاعی رژیم بعثی عراق به این نتیجه رسید تا پیروزی‌های بدست آمده را از طریق آتش‌بس تثبیت نماید. بنابراین عراق در روز هفتم جنگ، پیشنهاد آتش‌بس سازمان ملل را پذیرفت تا امکان سازماندهی ایران را برای برنامه‌ریزی جهت بیرون راندن ارتش متجاوز مانع شود. از سوی دیگر عدم پیشروی سریع در خاک ایران، بیانگر شکست ارتش عراق در رسیدن به اهداف خود بود. عدم موفقیت سریع ارتش عراق نشان می‌دهد که رژیم عراق، دچار اشتباهات اساسی در طرح‌ریزی‌های عملیاتی و نیز در پیش‌بینی مقاومت مسئولین و مردم ایران و همچنین کندی یگان‌ها و فرماندهان عراقی در اجرای طرح‌های عملیاتی شده است.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۱۰)

رئیس‌جمهور در کتاب خاطرات خود آورده است که قرار بود ارتش عراق طی ۴ روز فتح خوزستان و نابودی ارتش ایران را جشن بگیرد و از این رو خبرگزاری‌های سراسر دنیا را دعوت کرده بود:

«بله. می‌خواست در اهواز جشن بگیرد و هزار نفر خبرنگار را به عراق آورده بود. وقتی حمله عراق آغاز شد، من در کرمانشاه بودم. از سرتیپ فلاحی رئیس ستاد ارتش پرسیدم: «چند روز می‌توانیم در برابر ارتش عراق مقاومت کنیم.» گفت: «چهار روز» گفتم: «شما این چهار روز را خوب بجنگید، مسئول روز پنجم من هستم.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۲۳)

در انتها می‌توان گفت چون موارد دیگر جمع بندی از این مبحث هم به واسطه مناقشات سیاسی، بین مخالفان و موافقان رئیس‌جمهور و سوداگران

قدرت هیچگاه بصورت بی طرفانه مورد ارزیابی قرار نگرفته و مرجعی برای رسیدگی واقعی به آن پیش‌بینی نشده است.

۹) تلاش در جهت کودتا

پیش از این شواهد متعددی بدست دادیم مبنی بر این که اختلافات سیاسی به طور مستقیم در جنگ بروز یافته بود و نوعی دوگانگی و جبهه‌بندی بین نیروهای مدافع خودی عمدتاً نزد فرماندهان سپاه و ارتش در جبهه‌ها ایجاد شده بود. جریان حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو معمولاً از فرماندهان بسیج مردمی، سپاه، جهاد سازندگی و کمیته‌ها، یارگیری می‌کردند و رئیس‌جمهور نیز متکی به فرماندهان عالی رتبه ارتش بود. اما اکنون به شواهد از دید وسیع‌تری خواهیم نگریم. شواهدی که نشان می‌دهد نزاع دو اردوی سیاسی بزرگ موافقان و مخالفان رئیس‌جمهور تنها بر سر اختلاف سلیقه در استراتژی‌های نظامی یا فقط برای ایجاد مانع بر سر راه ماشین نظامی دشمن در تصرف مناطق مرزی بیشتر نبود بلکه به مسئله مهم‌تری نیز مربوط بود که به وجود آمدن و نبود یکی از دو جریان سیاسی عمده مربوط می‌شد. در واقع شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد مخالفت با بنی‌صدر به واسطه عدم اعتماد به وی در استفاده از نیروهای نظامی بخصوص ارتش بوده است. به عبارت روشن‌تر بخشی از حاکمیت نگران بودند که هرگونه موفقیت رئیس‌جمهور در جنگ به همان نسبت موفقیت رئیس‌جمهور در صحنه سیاست داخلی خواهد بود و ممکن است وی با استفاده از محبوبیت خود در ارتش و مردم پس از جنگ به تسویه حساب با مخالفان سیاسی خود مبادرت کند. نگرانی‌ها از هماهنگی روزافزون ارتش با بنی‌صدر، سخنان مشکوکی که از طرف برخی از سران ارتش علیه روحانیون مطرح شده بود و موضعگیری هر روزه بنی‌صدر در مخالفت با سران حزب جمهوری اسلامی، مخالفان را به شدت نگران عواقب پیروزی‌های احتمالی بنی‌صدر در جنگ ساخت. این نگرانی تا بدان جا پیش رفت که عده‌ای احتمال کودتای رئیس‌جمهور را مطرح ساختند و در این مورد با آیت‌الله خمینی نیز تبادل نظر کردند.

در همین راستا از قول بنی صدر و در محافل خصوصی شنیده می شد عده ای از مخالفان رئیس جمهور نزد آیت الله خمینی رفته و به وی هشدار داده اند که تمرکز قدرت در دست رئیس جمهور بخصوص تمرکز فرماندهی جنگ در دست وی این امکان را پدید می آورد که وی پس از پیروزی در جنگ و دفع مهاجمان خارجی به سوی تهران حرکت نموده و با تصرف مرکز کشور رقبای سیاسی را از میدان خارج سازد و دیکتاتوری جدیدی بر کشور حاکم شود. گفته می شد این عده به آیت الله خمینی گفته بودند «بنی صدر پس از پیروزی در جنگ با تانک هایش به سوی تهران حرکت خواهد کرد.» کنایه از این که او فردی قدرت طلب بوده و در صدد است با استفاده از موفقیت خود در فرماندهی کل قوا حکومت اسلامی مورد نظر آیت الله خمینی و روحانیون را سرنگون سازد. بنی صدر بعدها در چند مصاحبه نام سه نفر اصلی شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی را به عنوان کسانی که این احتمال را برای آیت الله خمینی مطرح ساختند، معرفی نمود.

علی شمشانی فرمانده سپاه خوزستان در اوایل جنگ، پیروزی بنی صدر در جنگ را مقدمه پیروزی وی بر رقبای سیاسی در تهران دانست. وی در مصاحبه خود با سیمای جمهوری اسلامی برنامه «دیروز، امروز، فردا» در تاریخ ۸۹/۳/۲ هدف بنی صدر را پیروزی در جنگ و «فتح تهران» عنوان نمود:

«بنی صدر خائن نبود. این تفاوت نگاه وی در اداره جنگ بود و اندیشه ای عمل وی غلط بود اما خیانت نبود. بنی صدر می خواست با پیروزی در جنگ در میدان جنگ تهران نیز پیروز شود و به هیچ بهایی حاضر نبود جنگ را ببازد و حتی نمی خواست پیروزی در جنگ را با هیچ کس شریک شود. و مطمئن بود که پیروز جنگ خواهد بود و امیدوار بود با پیروزی در جنوب در تهران هم پیروز شود، که البته این نیت صادق و سالم نبود و روش های وی برای جنگ نیز غلط بود که منجر به آن نتایج شد، اما خیانت هرگز و من هیچ وقت این گونه فکر نکرده و نمی کنم.» (سایت پارسینه، ۸۹/۳/۳)

حسین علایی از فرماندهان سابق سپاه از طرفداران این نظریه است که بنی صدر پیروزی در جنگ را برای تسلط بر نیروهای سیاسی داخلی لازم

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۲۹۷

می‌دید، و لذا به شدت در پی پیروزی در جنگ بود. وی پیروزی‌های بنی‌صدر در جنگ را قابل توجه نمی‌داند: «بنی‌صدر در زمان فرماندهی خود به دنبال یک پیروزی آشکار در جنگ بود. اگر او یک پیروزی مشخص و مهم در برابر ارتش عراق به دست می‌آورد، می‌توانست بر رقبای داخلی خود نیز چیره شود. بنابراین وی خیلی تلاش کرد که بتواند حتی تپه‌ای کوچک را از دست ارتش عراق آزاد کند تا به واسطه‌ی آن، تبلیغاتی را برای موفقیت خود در جنگ انجام دهد، اما نتوانست. او گاهی اوقات تلاش می‌کرد تا از جنگ به منظور اهداف سیاسی داخلی نیز استفاده نماید و سعی نمی‌کرد تا سیاست داخلی را در خدمت اهداف جنگ قرار دهد. بنی‌صدر به دفعات در خط مقدم جبهه حضور می‌یافت و تلاش زیادی برای موفقیت و رسیدن به پیروزی داشت. وی بیشتر جلسات شورای عالی دفاع را در خوزستان برگزار می‌کرد و موجب می‌شد تا سایر مسئولین هم به مناطق جنگی سری بزنند.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۱۳)

محسن رضایی فرمانده اسبق سپاه هم فرمانده کل قوا را متهم می‌سازد در پی کسب پیروزی در جبهه برای حذف رقبای سیاسی خویش در تهران بوده است:

«بنی‌صدر در عملیات هویزه (نصر) به دنبال پیروزی بود. آن‌جا ناکارآمدی بنی‌صدر و سیستمش کار دستش داد. بنی‌صدر که مجموعه‌ای از ندانم کاری، غرور و تکبر، داشت، خیلی هم دوست داشت عملیات هویزه را با پیروزی پشت سر بگذارد و با این پیروزی، پروژه خودش را که قبضه کامل قدرت و با سرعت و سهولت بود را محقق کند. اگر واقعا او در هویزه موفق می‌شد دیگر کسی حریفش نبود. بنی‌صدر از ابتدا با بچه‌های انقلاب مخالف بود، پس چطور می‌توانست با آن‌ها کنار بیاید؟ اعتقادات بنی‌صدر در خیانتش موثر بود او یک لیبرال مغرور بود یعنی نمی‌توانست با بچه‌های انقلاب تعامل پیدا کند.» (ملت ما، ۹۱/۷/۶)

ناصر آراسته جانشین گروه مشاوران و فرمانده کل قوا در سال‌های اخیر و از فرماندهان نظامی آن دوران معتقد است بنی‌صدر در پی پیروزی در جنگ بوده است تا به پیروزی سیاسی دست یابد. وی برخلاف برخی که

عقب‌نشینی‌های ابتدای جنگ را به وی نسبت می‌دادند این مسئله را ناشی از ناتوانی قوای نظامی ایران می‌داند نه نقش بنی‌صدر. ببینید:

«بنی‌صدر یک بار این بحث را مطرح کرد. این نظریه او هم عمل نشد. پیشروی‌های عراق بر اساس نظریه بنی‌صدر نبود، بلکه بر اساس عدم توان ملی در مقابل دشمن بود. اصلاً بنی‌صدر نقشی نداشت. اعتقاد من بر آن است که بنی‌صدر می‌خواست ما در جنگ پیروز شویم، تا از این طریق بر امام پیروز شود؛ این تفکر خائنه است. بنی‌صدر اصلاً می‌خواست در جنگ تحمیلی پیروز شویم تا این پیروزی در دوران فرماندهی کل قوای او ثبت شود و از این طریق تانک سیاسی او در تهران پیروز شود. بنی‌صدر اصلاً نمی‌خواست ما در جنگ شکست بخوریم؛ این قدر دیوانه نبود. او می‌خواست با حربه پیروزی در جنگ بر امام خمینی (ره) و تفکر حزب الهی پیروز شود. اصلاً دنبال این نبود که شکست بخوریم.» (خبر آنلاین، ۹۲/۳/۱)

غلامعلی رشید از فرماندهان عالی رتبه سپاه پاسداران تحلیلی شبیه به دیگر فرماندهان سپاه ارائه می‌دهد. او عملکرد بنی‌صدر در جنگ را خیانت نمی‌داند، اما معتقد است او به دنبال پیروزی در جنگ برای رسیدن به اهداف سیاسی‌اش بوده است: «ببینید صحبتی از بنی‌صدر راجع به قبل از جنگ وجود دارد که می‌گوید به ما حمله نمی‌شود. این تحلیل ممکن است دال بر خطای دید باشد. بدون تردید بنی‌صدر می‌خواست ما در جنگ پیروز شویم، اما روش‌های او روش‌های درستی نبود. در مورد این که آیا بنی‌صدر خائن بود یا نه، نگاه افرادی که او را خائن بالفطره می‌دانند یک نگاه افراطی است. به نظر من از وقتی که بنی‌صدر در حوزه سیاست داخلی با سازمان مجاهدین خلق علیه حاکمیت پیوند برقرار کرد عمل او خیانتکارانه است. می‌خواهم بگویم که خیانت بنی‌صدر در حوزه داخلی است نه در حوزه جنگ. هر چند که در حوزه جنگ مدیریت مقبولی نداشت. حالا بعضی‌ها این عدم مقبولیت روش‌ها را دال بر خیانت او می‌دانند که به نظر من این طور نبود. بنی‌صدر که در جبهه جنگ ترک (پشت) موتور می‌نشست و به خطوط مقدم سر می‌زد نمی‌تواند خائن باشد. من یقین دارم که بنی‌صدر می‌خواست در جنگ پیروز شویم،

ولیکن می‌خواست از پیروزی در جنگ، برای پیروزی جناح خود در داخل حاکمیت بهره بگیرد. دوست داشت در جنگ پیروز شود تا در تهران حرف اول را بزند و رقبای خود را منزوی کند. خوب این اسمش خیانت جنگی نیست، اما این‌که آیا می‌توانست با این روش‌ها از پس عراق برآید؟ به نظر من نمی‌توانست، چون از پتانسیل‌های ملی - مردمی نمی‌توانست استفاده کند. حالا این‌که چرا نمی‌توانست از این پتانسیل‌ها استفاده کند بخشی از آن به دلیل مشاورانش بود و بخشی به خاطر دیدگاه‌هایش و بخشی هم به خاطر رقابت‌های داخلی بود.» (سایت پارسینه و سایت تاریخ ایرانی، ۹۰/۷/۴)

شواهدی از این نگرانی درون اردوگاه سیاسی مخالفان رئیس‌جمهور در همان روزها توسط بنی صدر فاش شد. وی از طریق برخی از نمایندگان حامی خود در مجلس از اطلاعات محرمانه درون مجلس مطلع می‌شد، یکی از این دست اطلاعات نگرانی نمایندگان مجلس از احتمال چیزی شبیه به کودتا توسط ارتش و رئیس‌جمهور و حذف تمام مخالفین توسط آن‌ها بود. رئیس‌جمهور در گزارش روزانه خود (روز ۵۹/۸/۱) دو روز مانده به اشغال خرمشهر از اخبار رسیده از درون مجلس حکایت می‌کند:

«ساعت ۷ خانم اعظم طالقانی و دو تن از نمایندگان آقایان جعفری و محمدی آمدند. با آن‌ها مقداری گفتگو کردیم. آن‌ها گفتند در تهران نگرانی‌هایی درباره ناهماهنگی‌ها ابراز می‌شود و من گفتم خیر این‌طور که موانع کلی ایجاد کند نیست و بعد این مسئله را پیش آوردند که بعضی می‌گویند رئیس‌جمهور جانب ارتش را گرفته و عده‌ای هم جانب سپاه را و فکر می‌کنند یک تقابلی بوجود می‌آید که نگرانند. جواب دادم خیر این‌ها را هم همان بعضی بوجود می‌آوردند. من از ابتدا گفتم و در این جنگ هم روشن شد و آن این است که آن انبوه عظیم سپاه که اهل عمل‌اند و اهل فداکاری و ایثار، با من‌اند و در جبهه‌ها دوش به دوش با سربازها در حال جنگ با دشمن‌اند و توی این خط‌ها و این بازی‌ها نیستند. این‌ها آماده شهادتند و حیف است و حیف می‌بینند خیال خود را متوجه این امور بکنند و برای ما هم هیچ فرقی نمی‌کند، تمام آن‌ها که در جبهه‌ها می‌جنگند، برادرنند و یارند و ما با همه

آن‌ها به یکسان عمل می‌کنیم الا این‌که ما مسئول سرنوشت کشوریم و باید نیروها را برای زدن دشمن آماده کنیم و شیوه‌هایی را به کار ببریم که پیروزی ما را مسلم بگرداند. بعد مسئله دیگری پیش آوردند که همین صبح هم عده‌ای گفتند این بود که آن جمله‌ای که شما گفته‌اید بعد از جنگ آن‌ها که جنگ کرده‌اند معنی ندارد که کنار بروند و آن‌ها که کار نکرده‌اند بیایند حکومت کنند و این کلی نگرانی ایجاد کرده است، گفتم این نگرانی هم از قبیل همان نگرانی است که به جای دعوت به «مجلسی» نوشته شده بود که به «مجلس» دعوت شده بودم و آن قشقرقی که راه انداخته‌اند. حالا هم عده‌ای هستند که در آنجا نشستند برای این‌که پس و پیش جمله‌ها را بزنند و کشف نیت کنند! مطلب روشن و واضح است. در هرکدام از این نیروهای ما عده‌ای هستند که کار و تلاش می‌کنند و می‌جنگند و جان و همه چیز خودشان را در دست گرفته و می‌جنگند، یک عده‌ای هم هستند بازی می‌کنند و کار نمی‌کنند و این‌ها همان فرصت‌طلب‌هایی هستند که بعد می‌آیند و می‌شوند وارث خون شهیدان حرف من این بود که باید این اشخاصی را که در این جنگ جانبازی می‌کنند شناسایی کرد و بعد از جنگ پایه اداره‌ی هرکدام از این نیروها را بر اساس آن‌هایی که در این جنگ از خود جوهر نشان می‌دهند قرار داد. در میدان سیاست هم همین اصل را باید رعایت کرد. آن‌هایی که چوب لای چرخ می‌گذارند و به جای این‌که کمک کنند همه‌اش در فکر این هستند که مواضع قدرت خودشان را تحکیم کنند و از فرصت‌ها استفاده کنند. اگر در حکومت و مواضع حاکم بمانند، جامعه ما را باز به پرتگاه‌های دیگری خواهند برد و هر روز هم نمی‌شود برای سازندگی، کشور را به پرتگاه برد و نیز قهرمان بیرون کشیدن کشور از پرتگاه شد. یعنی آن‌ها ببرند و ما بیرون بیاوریم، این طور نمی‌شود و حرفی که ما زده‌ایم این بوده است. بعد گفتم به آن‌ها که در هیچ وقت و هیچ تاریخی نیروی مسلح محبوب کودتا نمی‌کند، چون پایه مردمی است و خود مردم‌اند و از رهبری نظامی در این گونه زمینه‌ها پیروی نمی‌کنند. اتمام کودتاها را ارتش‌های غیرمحبوب انجام داده‌اند.» (انقلاب اسلامی،

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۰۱

نظامی‌گری رئیس‌جمهور و احتمال کودتای وی پس از پیروزی در جنگ در شعار مخالفان وی در اجتماعات، میتینگ‌ها و سخنرانی‌های سیاسیون مخالف منعکس شد. «سپهسالار پینوشه، ایران شیلی نمی‌شه» به‌طور متوالی در تجمع مخالفان رئیس‌جمهور و از گوشه و کنار کشور شنیده می‌شد. تبلیغات سازماندهی شده اما با منشأ نامشخص چنین شعارهایی را در مخالفت با فرماندهی کل قوا مطرح می‌ساختند. گرچه روزنامه‌های منتقد رئیس‌جمهور به فرمان آیت‌الله خمینی از انتشار اخبار و مقالات تشریحی و اختلاف‌برانگیز اجتناب می‌کردند اما جزوات، کتاب‌ها، شایعه‌ها و شعارها در محافل و اجتماعات سیاسی در مخالفت و افشاگری علیه رئیس‌جمهور به شدت هرچه تمام‌تر رواج داشت. لقب آن روزهای رئیس‌جمهور از سوی رقبا «سپهسالار» انتخاب شده بود. وی به این لقب چنین پاسخ می‌دهد:

«از نو همین‌ها که در پی این ایدئولوژی نفاق هستند باز راه انداختند که ما سپهسالار نمی‌خواهیم. خوب اگر من هم قبلاً در همین کارنامه روز توضیح نداده بودم، می‌شد گفت که وهم شما را برداشته و ترسیده‌اید، اما سپهسالار یعنی فرمانده قشون، فرمانده ارتش و برای من عنوانی نیست و من هیچگاه به خواست خدا نه خود به خود عنوانی داده‌ام و نه از عنوان‌هایی که دیگران به من داده‌اند به خود بستم و نه طالب این عناوین بوده‌ام. بر فرض پیروزی در جنگ که انشاءالله فرض مسلمی است، من خود را به لقب سپهسالاری دلخوش نخواهم کرد. من فرزند علی و حسین هستم و بیشتر دوست می‌دارم که پاسدار آزادی‌های واقعی‌های مردم باشم و شما از همین امر نگرانید. دعوا بر سر چند و چون سپهسالاری نیست و شما هم این را نیک می‌دانید و در این زمینه بحثی نداریم. دعوا بر سر آزادی است، شما حاکمیت مطلق می‌خواهید و با آزادی مردم مخالفید، می‌خواهید درباره‌ی کارهایتان کسی جرئت چون و چرا نکند، پرس و جو نکند، و رئیس‌جمهور موافق این آزادی‌ها است و به مردم هشدار می‌دهد که اگر آزادی را از دست دادید، رشد را از دست داده‌اید، دیگر هرگز نخواهید توانست زندگی یک ملت زنده را در این جهان داشته باشید.» (انقلاب اسلامی، ۱۳/۱۰/۵۹)

رئیس جمهور در جایی دیگر به نمونه‌ای از شایعات پیرامون کودتا توسط خودش، جنگ و فرماندهی آن اشاره می‌کند:

«مثلا در مجمعی بحث بوده است که یاسرعرفات گفته است که صدام حسین می‌توانسته است حمله کند و جاهایی که نگرفته بگیرد اما اگر نکرده است، برای این است که منتظر تغییراتی در تهران بوده و برای خستی کردن آنچه که حقیقت است، آن «تغییرات در تهران» توطئه‌ای برای فرمانده کل قوا بود که انجام هم شد و به صورت امضای یک متنی درآمد، اما آن‌ها امام را نشاخته بودند. این توطئه این بود و با قاطعیت امام از بین رفت چون واقعیت همین بود که انجام شد و به نتیجه هم نرسید. اما برای آشفته کردن ذهن عده‌ای این‌طور عنوان کردند که من قرار بوده روز عاشورا استعفا بکنم، بعد مردم آشوب بکنند و دوباره من با نیروهای مسلح به قدرت بازگردم و بعد با صدام حسین کنار بیایم و بقیه قضایا! حالا چطور شد که من روز عاشورا اینکار را نکردم؟ چه کسی مانع شد؟ در حالی که حتی تصور این حرف‌ها هم توی ذهن من نیامده است.» (انقلاب اسلامی، ۲۹/۱۰/۵۹)

رئیس جمهور در نامه‌ای به سیدحسین خمینی نوه آیت‌الله خمینی با طرح سؤالاتی شایعات مربوط به کودتای نظامی توسط خود و عدم تحرک نیروهای نظامی را پاسخ می‌گوید بخش‌های مهم نامه به شرح زیر است:

«بسمه تعالی

برادر عزیزم آقای سیدحسین خمینی

مصاحبه کرده‌اید و در این موقعیت؟! به نظرم رسید چند کلمه‌ای برای شما بنویسم، انتشارش را به تشخیص خود شما می‌گذارم. مسئله فکری است که در شما القاء شده است:

۱- شنیده‌اید که آقای یاسرعرفات گفته است؟ ارتش عراق می‌تواند اهواز را بگیرد، دست نگه داشته است منتظر فعل و انفعال در تهران است. به امام این‌طور گفته بودند که ارتش ما عمل نمی‌کند به لحاظ این که در تهران کودتا بشود!! آیا به نظر شما معقول است ارتش عراق ۵۰ روز هیچ کار نکند و هر روز تلفات بدهد و منتظر کودتا در تهران باشد؟ آیا درست‌تر نیست بگویم:

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۰۳

ارتش عراق از پیشروی ناتوان است و منتظر فعل و انفعالی است که کار آن ارتش را آسان کند؟ آن فعل و انفعال چه می‌تواند باشد؟ جز بر زمین زدن رئیس‌جمهور که به تصدیق خود شما توانست پیشروی دشمن و تحقق نقشه‌ها را متوقف کند چه می‌تواند باشد؟ شایعه ترور رئیس‌جمهوری در هفته قبل از عاشورا و کارزار تبلیغاتی هفته بعد از عاشورا و ... به چه قصدی صورت می‌گیرد؟ شما سوال‌هایی را طرح کرده‌اید. من نیز این سوال‌ها را طرح می‌کنم:

الف- جز امام چه کسی می‌تواند رئیس‌جمهور را خورد کند؟
ب- آیا آن نقشه که در آن نوار بود، حالا بهترین وقت به اجرا در آوردنش و برانگیختن امام به مخالفت نیست؟

ج- اگر این‌طور است راستی چه دستی نامه این‌جانب به امام را منتشر کرده است؟ آیا به قصد خراب کردن امام بوده است در مرتبه اول القاء این باور که رئیس‌جمهوری در مقابل امام ایستاده است و برانگیختن امام به زدن حرفی که در انتظارش دشمنان موجودیت اسلام و ایران روزشماری می‌کنند؟ اگر این‌طور است آیا به زحمتش نمی‌ارزد که تحقیق جدی درباره چگونگی انتشار این نامه به عمل آید؟ از امام مصرأ خواسته‌ام و امروز نیز کتاباً خواستم در این باره تحقیق بشود.

ج- شما یک بار مرا ستایش کرده بودید که نزد امام با صراحت حقایق را می‌گویم. حالا این کار را بد می‌دانید یا انتشار نامه را تحریک‌آمیز می‌دانید؟ اگر انتشار نامه را تحریک‌آمیز می‌دانید پی‌گیری کنید تا تحقیق جدی بشود و آن وقت بسیاری چیزها بر ما معلوم خواهد شد.

د- درباره آقایان دکتر یزدی و قطب‌زاده و ... تا این هنگام مورد تأیید امام بودند و در مقام‌هایی که داشتند باکی نبود از این‌که مخالف رئیس‌جمهورند. حالا که در آن مقام‌ها نیستند چرا این همه نگرانی از طرفداری آن‌ها از رئیس‌جمهوری هست؟ اگر طرفداری می‌کنند دلیلش را از خودشان باید پرسید اما همان‌طور که چند روز پیش به شما گفتم، من در این باره‌ها تا به حال با آن‌ها صحبت نیز نکرده‌ام.

ه - راستی اگر توطئه گرفتن فرماندهی کل قوا به نتیجه می‌رسید، اگر صحبت‌هایی که درباره عزل رئیس‌جمهوری قبل از تاسوعا شده است و در آن روز، به صورت درس قانون اساسی مطرح شده است، و اگر... شما که در خوزستان هستید، بگویید چه پیش می‌آمد؟

و- در صورت شکست، امام و انقلاب اسلامی شکست می‌خورد یا تنها بنی‌صدر؟

ز- مخالفت بنیادگذار جمهوری اسلامی با اولین رئیس‌جمهوری و روانه کردن او، چه بر سر جمهوری در اوضاع فعلی کشور می‌آورد؟

ح- و اگر شما بر سر حرف هفته پیش خود هستید که بنی‌صدر می‌تواند با راه آمدن با امام و پیش گرفتن خط واقعی او کشور را نجات بدهد، چه سودی می‌برد از خراب شدن امام؟ این خراب شدن به معنای ویران شدن پایه حکومت نوین است؟

ط- آیا رئیس‌جمهوری این مطالب ساده را نمی‌فهمد که نمی‌تواند و نباید خود را از امام محروم کند؟ و اگر می‌داند پس ناچار وجود او و کار او برای پاک کردن جمهوری و هرچه استوارتر کردن اعتبار بنیادگذار آن است، این‌طور نیست؟

ی- آیا در شرایط فعلی خراب شدن بنیادگذار و رئیس‌جمهوری هدف ضدانقلاب و دشمنان موجودیت ما نیست؟ شما این سوال‌ها را برای خود طرح کردید و بعد آن حرف‌ها را زدید؟ یا این‌که بدون توجه به این واقعیت‌ها آن حرف‌ها را زدید؟ ۵۹/۹/۸» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۹)

مخالفان رئیس‌جمهور در مجلس حتی تا اسفندماه شایعه بروز کودتا از سوی حامیان رئیس‌جمهور را مطرح می‌ساختند. یک مورد سخنرانی پیش از دستور نماینده شهر خوی در مجلس بود که مورد توجه رئیس‌جمهور قرار گرفت. وی از مدعیان وجود طرح کودتا می‌خواهد کسانی که در صدد این اقدام هستند به مراجع ذیربط اطلاع دهند تا با آن‌ها برخورد شود:

«واقع قضیه عکس این است. بلکه یک تحریکاتی به طور روزافزون در ارتش می‌شود و در این جنگ که ما داریم، اگر روحیه نیروهای مسلح ما پایین

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۰۵

نیاید، دشمن هیچ سرنوشتی جز شکست ندارد. در کشور ما عده‌ای فریب می‌خورند. بنابراین جز این‌که ما از این فریب خوردن آن‌ها، تأسف بخوریم چاره‌ای نداریم. اما بعضی‌ها، برنامه دارند آن‌ها خائفند و از پیروزی ما می‌ترسند گروهی از آن‌ها هم این نظریه را طرح می‌کنند (که در کارنامه هم گفته‌ام) که با پیروزی ارتش ایجاد روحیه میلیتاریستی می‌شود و به اصطلاح نظامی‌گری را ایجاد می‌کند و باید همه کاری کرد تا این ارتش پیروز نشود. این صحیح است. سرنوشت انقلاب، سرنوشت وطن، سرنوشت سرزمین‌های اشغال شده و مردم آواره و همه‌ی این‌ها را ما به این گونه بازی‌های نظری وصل کنیم؟ این‌ها که می‌گویند ما افسران کودتاجی را آورده‌ایم در کار گذاشته‌ایم، چه وقت این‌ها (افسران) می‌خواستند کودتا کنند؟ و چطور ما این‌ها را آورده‌ایم و بر سرکار گذاشته‌ایم؟ و این‌ها چه کسانی هستند؟ مگر مقام مسئولی وجود ندارد که این‌ها را با اسم و رسم معرفی کند تا تحت تعقیب قرار بگیرند... حالا، من به این نماینده محترم پیشنهاد می‌کنم که بیاید به همان شهری که نماینده است (خوی) من هم به همانجا می‌روم دلایل و مدارکش را هم بیاورد و در حضور مردم این‌ها را بگوید، ببیند که مردم چه قضاوتی می‌کنند. در همانجا و در حضور مردم با ایشان بحث آزاد می‌کنیم. تا ببینید که مردم آنجا کدام نظر را قبول می‌کنند. آیا سزاوار است که کسی شب و روز در جبهه زحمت بکشد و به جای تقدیر (البته ما که از این‌ها تقدیر نخواستیم) و دست کم به جای این‌که سر به سرش نگذارند، هر روز این نقل بیان و این حرف‌ها در مجلس باشد؟ اگر مردم این کشور سزاوار تشخیص دادند که ما حرفی نداریم، می‌رویم دنبال کارمان.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۳)

رئیس‌جمهور همچنین اعلام حمایت گروه‌های چپ‌گرای کردستان از خود، که مخالفان آن را در راستای کودتا می‌دانستند، تسلیم آن‌ها به نیروهای دولتی به واسطه دستور آیت‌الله خمینی برای امان دادن به افرادی که از گروه‌های مسلح جدا شوند، دانست: «همین نماینده گفته است که کومله و دمکرات می‌خواهند به ما پیوندند حالا به چه دلیل و کجا باید مشخص شود که آیا

آن‌ها می‌خواهند از عقایدشان دست بردارند یا من می‌خواهم از عقاید دست بردارم؟ اگر آن‌ها از عقایدشان دست برداشتند که چه بهتر ما حرفی نداریم بلکه می‌گویم همه باید به اسلام بپیوندند گفته‌ایم که در این کشور اسلامی دست از عقاید باطل بردارید و در جمهوری اسلامی آزاد زندگی کنید و بگذارید کشورتان پیش برود حالا اگر این آقایان (گروه‌ها) گفتند حرف شما صحیح است و ما قبول کردیم آیا ما باید به دهن آن‌ها بزنیم و بگوییم که نخیر بیخود قبول کردی؟ خود امام هم تأمین دادند شورای دفاع هم تأمین داد و مسئول هم معین کردند که اگر آمدند به آن‌ها تأمین داده شود. اما اگر ما از عقایدمان صرف‌نظر کردیم اول مگر ما مردم را از دست داده‌ایم که برویم به این چیزها مشغول بشویم نخیر، مردم هستند و از بیان امام که به روسای ۸ کشور فرمودند این رئیس‌جمهور را مردم انتخاب کرده‌اند هنوز یک روز هم نگذشته است، شما لااقل احترام امام را نگه دارید، امام این جور به منتخب‌های ملتش احترام می‌گذارد و بعد شما می‌گویید که این (رئیس‌جمهور) کسی را ندارد و حالا دنبال این است که با ضد انقلاب پیوند کند و از این قبیل حرف‌ها، آیا شایسته است که در این لحظه این حرف‌ها گفته شود؟!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۳)

رئیس‌جمهور که در اواخر سال ۱۳۵۹ عرصه را بر خود تنگ می‌دید در مصاحبه با روزنامه پروفیل اطریش، بدگویی‌های مخالفانش در القاء شایعه کودتا در تهران را عامل احتمالی تجدیدنظر آیت‌الله خمینی در حمایت از خود می‌داند، جالب این‌که خبرنگار خارجی از کمرنگ شدن پشتیبانی آیت‌الله خمینی از رئیس‌جمهور سخن می‌گوید:

«پروفیل: در طول انتخابات ریاست جمهوری (امام) خمینی از شما صد در صد پشتیبانی کرد. امروز چطور است؟

بنی‌صدر: او امروز هم به همان اندازه گذشته از من حمایت می‌کند مسأله فقط این‌جاست که ما اطلاعات متفاوت دریافت می‌کنیم و بنابراین به نتایج متفاوت می‌رسیم.

پروفیل: بنابراین آیا امام به رئیس‌جمهورش اعتماد ندارد؟

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۰۷

بنی صدر: او به من اعتماد دارد ولی نمی‌تواند به هرکسی اعتماد کند، دستگاه دولتی همان دستگاه گذشته است. بنابراین سوء تفاهم‌ها و سوءظن‌ها ایجاد شده است. اگر سانسور اطلاعات نبود و حقایق گفته می‌شد این مشکلات را نداشتیم.

پروفیل: آیا این بدان معناست که در مورد شما عمداً گزارشات اشتباه می‌دهند؟

بنی صدر: بله. به عنوان نمونه، مسایل باورنکردنی را به من نسبت می‌دهند مثل این‌که گفته شده بود من به تعمد جنگ را طولانی‌تر کرده‌ام و منتظر آن هستم که امام فوت کند تا بعد با قوا به سمت تهران حرکت کنم و شهر را به تصرف درآورم.» (جمهوری اسلامی، اسفند، ۱۳۵۹، ویژه نامه نوروزی)

با توجه به شکست یک کودتا در اوایل سال ۱۳۵۹ کانال‌های اطلاعاتی آیت‌الله خمینی چنان احتمال کودتا از سوی ارتش و حمایت بنی صدر از آن را جدی ارزیابی کرده بودند که ایشان را نگران ساخته بود. گزارش از سخنرانی باقری از امرای ارتش در جمع نظامیان در خصوص مخالفت با حضور روحانیون در ارتش ظن ایشان نسبت به احتمال کودتا در ارتش را افزایش داده بود. گستردگی شایعات، رئیس‌جمهور را بر آن داشت تا با توضیحاتی از بابت احتمال کودتا خاطر آیت‌الله خمینی را راحت نماید؛ این نامه به تاریخ ۵۹/۱۰/۱۱ و در اوج رواج شایعه کودتا نوشته شده است: «خدا می‌داند میان این‌جانب و نزدیک‌ترین کسانم حرف و سری نیست. پرونده ساواک و دادرسی ارتش این‌جانب در ایام رژیم سابق به علاوه اسناد سفارت، دست آقایان است قطعاً اگر یک جمله برضد این‌جانب قابل استفاده می‌یافتند حالا با بوق و کرنا، آنچه ممکن بود می‌کردند، با آقایان شادمهر و باقری هم هیچ سر و سری نداشته‌ام و ندارم. محض مصلحت کشور و برای این‌که ارتش، ارتش بشود با این وضع کشور از آن‌ها درگذرید.» (بنی صدر، ۱۳۸۵، ۱۲۷)

رئیس‌جمهور اتحاد نیروهای چپ‌گرا از جمله فداییان خلق، حزب توده و حزب جمهوری اسلامی در نسبت دادن کودتا به خودش را مشکوک دانسته و با طرح مسائل کشور، شایعه کودتا را رد می‌کند:

«وقتی به منزل آمدم به من گفتند که با چریک‌های فدایی خلق اکثریت یعنی طرفداران فعلی حزب توده صحبت شده و آن‌ها گفته‌اند که بنی‌صدر بناپارت است و بنابراین ما در کنار مخالفان او قرار گرفته‌ایم برای این‌که او خطرناک‌تر است. برای خوانندگان این سطور شاید معلوم نباشد که بناپارتیسم یک برداشتی است در تفکر مارکسیستی از توضیح روی کار آمدن بناپارت و دوام حکومت او. این حرف همان است یا شایعه‌ای که از مدتی به این طرف بر سر زبان‌هاست. همان است و آن اینست که من می‌خواهم کودتا کنم. لابد معنای این حرف این است که بگیر و ببند می‌خواهم راه بیندازم و قلم‌ها را بشکنم و زبان‌ها را ببرم و ... تشابه این تبلیغ نشان می‌دهد که جریان‌های جانبدار استبداد از راست و چپ بهم نزدیک شده‌اند. مطلب مبهم نیست، اگر من می‌خواهم کودتا کنم و اگر من بناپارت هستم چرا دیگران زندان‌ها را در دست دارند و می‌گیرند و به بند می‌کشند و هرچه می‌خواهند می‌کنند؟ چرا من جانبدار آزادی بیان، بحث آزاد، آزادی قلم و آن‌که از کودتا می‌ترسند مخالف این‌ها هستند؟ و عملاً هم این آزادی‌ها را به حداقل رسانده‌اند، قاعده‌اش این بود که عکس می‌بود و گمان من این است که این‌ها می‌خواند به عنوان ترس از کودتا این کودتا را بر ضد آزادی‌های مصوب در قانون اساسی و ثمرات انقلاب اسلامی ما تکمیل بکنند. به طوری که دیگر کسی را یاری دم زدن نباشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۷)

وی اما در خاطرات روزانه حدود یک ماه پس از این تاریخ ۵۹/۱۰/۲۲ جریان رقیب را به دست داشتن در توطئه ترور خود و صحنه سازی آن به عنوان «کشته شدن رئیس‌جمهور در جنگ» متهم می‌سازد. وی منبئی که این اطلاعات را به سپاه اهواز داده معرفی نمی‌کند و مدرکی نیز در این باره ارائه نمی‌دهد: «باری، مسئله دیگری که همین چهارشنبه شب از آن مطلع شدم گزارش کوتاهی به پایگاه اطلاعاتی خوزستان به این عبارت است: بنابر یک گزارش موثق قرار است که در جاده، اندیشمک به اهواز در مسیر راه با آر-پی-جی هفت به اتومبیل رئیس‌جمهوری حمله شود. ماشین ایشان قبلاً شناسایی گردیده است. از اطلاعات و بررسی‌های سیاسی سپاه اهواز. دیروز

هم گزارشی درباره یک متن ۴۰ صفحه‌ای که برنامه کار یکی از همین گروه‌های سیاسی موجود است به دستم آمد که شش، هفت ماده است و در شرایط جنگی نمی‌خواهیم این موارد را ذکر کنیم، اما یک ماده‌اش به چگونگی از بین بردن رئیس‌جمهوری راجع است و نکته‌ای که دارد این است که در آن به تصادف اشاره شده است. گفته‌اند باید در تصادف اتومبیل رئیس‌جمهوری را از بین ببرند بعد هم عزای عمومی ملی اعلام بکنند و لابد هم نان این رئیس‌جمهور را بخورند. این گروه در این زمان ما از آتش‌بیارهای معرکه است و از آن‌هاست که گفت هرچه از او عمل بشود آخر سر باید بگویم که از ماست که بر ماست. فعلاً در این باره بیشتر از این نمی‌گویم، امیدوارم این اطلاعات دقیق‌تر بشوند و این‌ها را برای مردم افشاء کنم بلکه این جمهوری اسلامی از دست و زبان و عمل این‌ها آسوده بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲)

ایشان کودتا، کوتاهی در امور جنگ و ائتلاف با گروه‌های معاند نظام را دروغ‌های مخالفان خود برای کسب قدرت توصیف می‌کند:

«برای من یک ضابطه و معیاری وجود دارد و آن این‌که وقتی کسی دروغ گفت و این دروغ را به قصد تخریب دیگری گفت از او مشکل می‌توان پذیرفت که خدا را می‌پرستد و نه خود را! اگر درباره مطالبی که می‌گویند، تحقیق بشود و معلوم بگردد که چه کسانی در مقام تخریب دیگری دروغ می‌گویند، گمان می‌کنم که آن کسان بدترین بلاها برای جمهوری اسلامی هستند. انسان با صداقت، صلابت و ایمانی مشغول کار است و از بقیه امور فارغ و غافل است، اما وقتی که به تهران می‌آید در تهران می‌بیند که نقشه کودتا کشیده است و خود خبر ندارد! نقشه‌بند و بست سیاسی با این گروه کشیده است و خودش خبر ندارد! طرح‌های عالی جنگی به او داده‌اند ولی او اجرا نکرده است و خود خبر ندارد! طرح‌های جنگی آورده‌اند تا در شورای عالی دفاع طرح بکنند ولی او اجازه نداده است! و ... و ... و ... و از خود می‌پرسد که آیا ما به راستی در جمهوری اسلامی زندگی می‌کنیم؟ آنهایی که با دروغ‌ها این جوها را می‌سازند آیا قصدشان خدمت به اسلام است؟ و این‌ها

آن امور و مسائلی است که باید تحقیق بشود و چندبار هم گفته‌ام که در این جمهوری متأسفانه بنابر تحقیق نیست. هرکس هر حرفی زد و هر جوی ساخت، می‌سازد و می‌رود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۴)

در جمع‌بندی می‌توان گفت این‌که پیروزی رئیس‌جمهور در جنگ می‌توانست به اهرم فشاری بر نیروهای سیاسی رقیب تبدیل شود جای هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد. در این صورت به طور قطع رئیس‌جمهور ابتکار عمل را در کشور تا حدودی بدست می‌آورد. اما این‌که در صورت تحقق، این مسئله بتواند توازن قدرت را به نفع رئیس‌جمهور و به ضرر مخالفان وی تغییر دهد چنین چیزی عملی به نظر نمی‌رسید. از طرفی این‌که پیروزی در جنگ الزاماً به کودتا در تهران منجر می‌شد نیاز به شواهد کافی دارد اما این‌که در مقطع زمانی قبل خردادماه ۱۳۶۰ (تأکید می‌کنیم بر تاریخ قبل از خردادماه ۱۳۶۰) شواهدی وجود داشته باشد باید گفت هیچ مدرکی حتی از سوی مخالفان رئیس‌جمهور در این مورد مطرح نشده است.

۱۰) عدم تشکیل شورای عالی دفاع

یکی دیگر از انتقادات از رئیس‌جمهور به واسطه عدم تشکیل شورای عالی دفاع بود که می‌باید در هنگام جنگ نظارت و فرماندهی جنگ را عهده‌دار باشد. جایگاه قانونی شورای عالی دفاع ایجاب می‌کرد رئیس‌جمهور به عنوان رئیس شورای عالی دفاع به تشکیل آن اهتمام ورزد. به نظر می‌رسد دو عامل اساسی باعث شده بود بنی‌صدر علاقه‌ای به تشکیل این شورا نداشته باشد. اول حضور دیدگاه‌های سیاسی مخالف و طفره رفتن از مشاوره با آنان و دوم حضور مداوم او در جبهه.

گرچه بنی‌صدر تقریباً عمده وقت دوران رئیس‌جمهوری خود پس از آغاز جنگ را به حضور در جبهه‌ها و بازدید مراکز نظامی اختصاص می‌داد اما به اندازه کافی وقت در مرکز برایش فراهم بود که شورای عالی دفاع را تشکیل دهد و لذا احتمال اول بیشتر درست به نظر می‌رسد. اعضای شورای عالی دفاع، متشکل از رئیس‌جمهور، دو نفر از نمایندگان مجلس، نخست‌وزیر، وزیر دفاع، رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه و دو مشاور به انتخاب رهبر انقلاب

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۱۱

بودند. از آنجا که آیت الله خامنه‌ای و مصطفی چمران از سوی آیت الله خمینی به عنوان نماینده ایشان در شورای عالی دفاع منصوب شده بودند و از طرفی به دستور آیت الله خمینی رئیس مجلس، هاشمی رفسنجانی، به عضویت شورا درآمده بود، حداقل چهار نفر و حداکثر پنج نفر از مخالفان رئیس جمهور در شورا حضور داشتند که به طور قطع روی تصمیمات شورا تأثیرگذار بودند و تصمیمات شورا به احتمال قوی به نفع رقیب سیاسی رئیس جمهور تغییر می‌یافت و این چیزی نبود که خوشایند رئیس جمهور باشد. بنابراین اولین حدس در تحلیل علل عدم تشکیل شورای عالی دفاع که در ضمن به عنوان یکی از نقدهای جدی مخالفین رئیس جمهور اظهار می‌شد، وجود رقابت‌های سیاسی دو طیف موجود در این شورا بود.

رئیس جمهور در خاطرات خود یادآور می‌شود برخی از اعضای شورا پیشاپیش در روز اول تشکیل حساب خود را از بقیه جدا می‌ساختند: «یکی از اعضای شورای عالی دفاع گفت بایست یک ارزیابی از وضع بشود تا اگر در آینده شکستی پیش آمد به حساب شورا گذاشته نشود. من گفتم که این شورا و این که ما خواستیم تشکیل بشود و اختیارات در آن متمرکز بشود، برای تقصیر به پای این و آن گذاشتن نبود، بلکه برای ایجاد هماهنگی در کارهایی بود که به جنگ راجع می‌شد و در چهار پنج زمینه مشخص بود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۱)

رئیس جمهور بعدها حضور رئیس مجلس در شورای عالی دفاع را غیرقانونی و خلاف توافق بین او و آیت الله خمینی می‌داند، وی خود اعتراف می‌کند که به بهانه حضور در جبهه، شورای عالی دفاع را تشکیل نمی‌داد، به مشورت با اعضای آن اهمیتی نمی‌داد و در واقع آن را بلااثر ساخته بود:

«این دو مرحله است. یک مرحله که خلاف قانون اساسی بود. بعد از گفتگوها با آقای خمینی، قرار بود که ایشان یک اطلاعیه‌ای صادر کند و ممنوع کند دیگران را یعنی در واقع حزب جمهوری اسلامی و مجلس را از دخالت در امور نظامی، اما، به جای این که چنین کاری بکند، دیدیم که یک اطلاعیه‌ای از ایشان صادر شد و یک شورای عالی دفاع عجیب و غریب و من درآوردی

که در آن ترکیب، رئیس مجلس شورای اسلامی هم باشد. خب، این خلاف قانون اساسی بود. در شرایط جنگ نمی شد رویارویی مستقیم کرد. بعد، احمد خمینی آمد پیش من و به او گفتم: «شما قرار بود این کار را بکنید و درست رفتی عکس آن را کردی؟» گفت: «شما نمی دانید، این به نفع شماست.» گفتم: «نفع و ضرر بنده را هم شما می خواهی تشخیص بدهی؟! نه جانم، این خلاف قانون اساسی است و نه به نفع کشور است و نه به نفع هیچ کس.»

اما، شیوه ای که من پیدا کردم و بدون اینکه با صراحت اعلام کنم، عملاً این تصمیم آقای خمینی را نپذیرفتم و در نتیجه، آن شورا عملاً منحل شد. چون دیدند که من عملاً به آن ها دخالتی در کارها نمی دهم.» (بنی صدر، ۱۳۸۰، ۱۲۵)

برخلاف گفته رئیس جمهور که به مشورت های شورا اهمیت نمی داد و انتقاداتی که به خودمحوری و عدم پذیرش نظارت صاحب نظران از سوی وی ابراز می شد، او طی گزارشات روزانه خود به جلسات متعدد شورای عالی دفاع و بررسی روند جنگ اشاره می کند، در یک مورد او مباحث مطرح شده در شورای عالی دفاع (جلسه بین روزهای ۲۰-۱۶/۱۰/۵۹) را توضیح می دهد:

«در شورای عالی دفاع هم که دو جلسه پیاپی تشکیل داد در دو زمینه طرح های نظامی در تمام مرزها و سیاست خارجی که متضمن دو مسئله یکی طرح [اولاف] پالمه و دیگری مسئله شرکت در کنفرانس اسلامی است بحث شد. البته نامه ای هم دولت در جواب یادداشت دولت روسیه نوشته بود که آن هم مورد بحث واقع شد. که درباره ی این موضوعات فعلاً نمی توان چیزی گفت. در موضوع طرح پالمه قرار شد که ما سوال هایی بکنیم و آنچه واضح کردنی است واضح بکنیم. در مورد طرح های نظامی قرار شد که ما در یک جو وحدت و هماهنگی و اعتماد به فرماندهان نظامی این امکان را بدهیم تا آن ها با استفاده از اعتقاد و دانش نظامی شان راه های پیروزی را هموار بکنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۳)

اما از این سو اکبر هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود به یاد می آورد شورای عالی دفاع تا چند ماه پس از تعیین نمایندگان آیت الله خمینی به دلیل

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۱۳

کارشکنی بنی صدر تشکیل نشد. این مطلب گفته بنی صدر که تلاش می‌کرد شورا منحل شود را تأیید می‌کند:

«طبق [بند سه از اصل یکصد و دهم] قانون اساسی [پیش از بازنگری] تشکیل شورای عالی دفاع ملی با حضور رئیس‌جمهور، نخست وزیر، وزیر دفاع، رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه و دو مشاور به تعیین رهبر، از جمله وظایف و اختیارات رهبری بود. امام نیز اصرار داشتند که همه‌ی نهادهای قانونی هرچه سریع‌تر شکل اجرایی بگیرند و به وظایف‌شان عمل کنند. به همین دلیل در روزهایی که مسأله آغاز کار رسمی مجلس، بحث روز بود، ایشان [در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۹] در احکام جداگانه‌ای آقایان آیت‌الله خامنه‌ای و دکتر مصطفی چمران را به عنوان مشاوران خود در شورای عالی دفاع منصوب کردند و از آن‌ها خواستند که با توجه به وضع استثنایی کشور، با کمال دقت و بررسی کامل، گزارش جامع و دقیقی در هر هفته از رویدادهای داخلی در ادارات مختلف ارتش برای ایشان تهیه و ارسال شود. این اقدام امام، می‌توانست مقدمه‌ی شکل‌گیری شورای عالی دفاع باشد که در نتیجه‌ی آن، امید به سروسامان دادن به وضعیت نیروهای نظامی دو چندان می‌شد. اما این کار با توجه به روحیه و روشی که بنی صدر داشت، عملاً به نتیجه نرسید و این شورا تا چندین ماه بعد، شکل اجرایی نگرفت.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۱۰۶)

وی در مورد نحوه تشکیل شورای عالی دفاع در هنگام جنگ و علت عدم تشکیل آن می‌گوید: «بنی صدر و فرماندهان نظامی به جنوب رفتند. ما هم به بلافاصله دنبال آن‌ها به مناطق جنگی در جنوب رفتیم و همان‌جا یک جلسه تشکیل دادیم. اما به خاطر کارهای روزمره، معلوم بود که شورا در آنجا نمی‌تواند فعال باشد، زیرا اولاً از مسائل کلی کشور، منزوی بودیم و ثانیاً اطلاعات کافی و امکانات مرکز در آنجا نبود. ناچار به تهران برگشتیم. بعد یک بار دیگر ما [در تاریخ ۳ آبان ۱۳۵۹] به جبهه رفتیم و قرار گذاشتیم که وی به تهران بیاید و از این به بعد شورا دو روز در هفته در تهران، برای بررسی اوضاع جنگ تشکیل جلسه دهد و آیین‌نامه داخلی شورا را هم تصویب کردیم

و آقای بنی‌صدر را به عنوان رئیس‌شورا برگزیدیم. چند وقت بعد، بنی‌صدر به تهران آمد و [در تاریخ ۸ آبان ۱۳۵۹] یک جلسه‌ی کوتاه در محضر امام گذاشتیم و قرار شد یک جلسه طولانی هم در تهران داشته باشیم که عمیقاً در جریان مسائل جنگ قرار بگیریم. اما باز او و فرماندهان به جنوب رفتند و با تکرار این رویه، شورا شکل جدی به خودش نگرفت. این رویه که از روحیات بنی‌صدر و اختلافات سیاسی او با ما ناشی می‌شد، هفته‌ها بعد از شروع جنگ، ادامه داشت.» (همان، ۲۵۰)

برعکس تأیید قبلی، هاشمی رفسنجانی به موردی از تشکیل شورا در مناطق عملیاتی اشاره می‌کند که ایده مخالفت مطلق بنی‌صدر با تشکیل شورای عالی دفاع را رد می‌کند: «پس از حضور در ستاد ارتش و بعد از ملاقات‌ها و مذاکراتی که با فرماندهان نظامی داشتم، وضع جنگ و شرایط نیروها برای دفاع از مرزها، برایم روشن‌تر شد. اما لازم می‌دیدم که برای درک بهتر شرایط، سفری به مناطق حساس جنگی داشته باشم. به همین دلیل وقتی اعلام شد که به علت حضور آقای بنی‌صدر در مناطق جنگی جنوب، امکان تشکیل شورای عالی دفاع نیست، از پیشنهاد تشکیل این جلسه در همان مناطق جنگی استقبال کردم و به همراه جمعی از دوستان دیگر [در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۵۹] راهی شهر دزفول شدیم. در آنجا شورای عالی دفاع با حضور آقایان بنی‌صدر، رجایی، خامنه‌ی، محمد منتظری، پرورش، [ولی‌الله] فلاحی، فکوری، [قاسمعلی] ظهیرنژاد و من، چندین جلسه برگزار کرد و وضع جبهه‌های جنگ را در منطقه و نحوه‌ی رویارویی نیروهای انقلاب را با ارتش بعث عراق مورد بررسی و تبادل نظر قرار داد و بعد هم به صورت جمعی از جبهه‌های نبرد در پای پل کرخه بازدید کردیم و با سربازان و افسران و درجه‌داران به گفتگو پرداختیم. بازدیدی هم از پایگاه هوایی دزفول و نحوه آماده شدن هواپیماها و هلی‌کوپترهای جنگی داشتیم که در هر قسمت مسئولان مربوطه توضیحات لازم را می‌دادند.» (همان، ۲۵۲)

فصل ششم رقابت‌های سیاسی و جنگ

دو روزنامه منتقد جمهوری اسلامی و صبح آزادگان (به سردبیری عباس دوزدوزانی) که جزو جراید پر تیراژ کشور بودند به علاوه صدا و سیمای جمهوری اسلامی که هر سه به جناح سیاسی رقیب رئیس‌جمهور تعلق داشتند، منبع خبری مهم در هنگام جنگ بودند. فشار سیاسی و انتقاد صریح از رئیس‌جمهور که حتی به انتقاد رزمندگان داوطلب و سربازان (پایین‌ترین درجه نظامی) حاضر در خطوط مقدم از وی گسترش یافته بود، برابر شواهد یک واقعیت غیرقابل انکار بود. اما سوال این‌که چه حجم از این فشارها و انتقادات مربوط به جراید و رسانه‌های تبلیغاتی مخالف رئیس‌جمهور و چقدر حاصل شایعه‌سازی مخالفان وی بوده است. آنچه در این بخش بدان پرداخته‌ایم پاسخی‌هایی بوده است که رئیس‌جمهور به بخشی از انتقادات مخالفین خود داده است. نکته مهم آن که بسیاری از این فشارها و انتقادات هیچگاه به صورت صریح و مستقیم از سوی مخالفان و منتقدین سرشناس و از سوی دستگاه‌های تبلیغاتی آنان ابراز نشده بود و اغلب واکنش رئیس‌جمهور به شایعاتی بود که منشأ آن را مشخص نمی‌ساخت. رئیس‌جمهور به بسیاری از فشارهایی اشاره می‌کند که کمتر کسی از آن مطلع بود و هنگامی که رئیس‌جمهور آن مطلب را

در ستون کارنامه روزنامه خود منتشر می‌کرد، همه مردم از آن مطلع می‌شدند. آنچه سوال برانگیز است این‌که گرچه فشارهای سیاسی و انتقادات گاهی بی‌مورد و ملال‌آور به احتمال قریب به یقین وجود داشته است، اما رئیس‌جمهور در بالاترین سطح محبوبیت در میان مردم قرار داشت و این‌گونه انتقادات و فشارها در کل اثری بر روی محبوبیت وی نداشت و از طرفی به صراحت اظهار نمی‌شد، پس چرا رئیس‌جمهوری باید آن‌ها را به صحنه مطبوعات و افکار عمومی می‌کشاند. اختلافات و اعمال فشارها با هر قصد و نیتی که بود رئیس‌جمهور آن را در جهت حذف خود می‌دید، و به زعم خود می‌خواست توطئه‌های در شرف تکوین آینده را فاش سازد. نظریه دیگر آن است که رئیس‌جمهور به منظور تخریب و تضعیف رقیب دست به افشاگری می‌زد. از نظر دور نمی‌داریم که اولویت اول جناح رقیب قراردادن فردی هماهنگ با خود در جایگاه فرماندهی کل قوا و همین‌طور ریاست جمهوری بود، اما آن را هیچ‌گاه علنی نساخته بود و گرچه از واکنش بنی‌صدر معلوم بود اقدامات سیاسی آن‌ها فشار عصبی فراوانی بر او تحمیل کرده اما در عرصه اجرا هیچ‌گاه به کارشکنی در امور جنگ منجر نشده بود. نتیجه‌گیری از این‌که تلاش‌های سیاسی، انتقادات و فشارهای غیرصریح بر رئیس‌جمهور واقعاً توطئه از سوی جناح‌های رقیب برای حذف رئیس‌جمهور بوده است را به خواننده واگذار می‌کنیم اما آنچه به نظر مهم می‌رسد آستانه تحمل و استقامت یک سیاستمدار در قامت رئیس‌جمهور یک کشور بزرگ در مقابل این‌گونه مسائل است. بسیاری از آن مواردی که رئیس‌جمهور بدان‌ها به عنوان تلاش برای تضعیف خود اشاره نموده و زحمات فراوانی برای پاسخگویی آن به خرج داده بود هیچ‌گاه انعکاس عمومی نداشتند، انتقاداتی بودند که در محافل خصوصی و درون جلسات رقبا سیاسی یا بین نمایندگان مخالف مجلس رد و بدل شده بود و می‌شد به آن‌ها در همین‌گونه محافل پاسخ گفت و نیازی به پخش عمومی نبود. از طرفی به نظر می‌رسید رئیس‌جمهور در پذیرش آن حجم از انتقادات که در مقابل هر رئیس‌جمهور ممکن بود بوجود آید، کم تحمل و زود رنج بود و نکته دیگر آنکه کانال‌های خبری رئیس‌جمهور مسائل

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۱۷

کوچک و غیرمهم را به احتمال زیاد بدون سانسور و حتی با قدری بزرگ نمایی به رئیس جمهور منتقل می‌کردند. به نظر می‌رسد حداقل در قضیه ملی چون جنگ انتقادات و به قول رئیس جمهور تضعیف وی با تعامل و گفت و شنود قابل حل و فصل بود.

مواردی که رئیس جمهور به آن معترض و آن را علنی نمود عبارتند از:

- ۱- تنهایی رئیس جمهور در جنگ
- ۲- دخالت افراد غیرمتخصص در جنگ
- ۳- بهانه جویی رقیب
- ۴- تبلیغات مغرضانه

۱) تنهایی رئیس جمهور در جنگ

یکی از واقعیت‌های دوره جنگ گرایش سیاسی سران سه قوه اصلی حاکم بر کشور به جریان مقابل رئیس جمهور بود. نخست وزیر، رئیس قوه قضائیه و رئیس مجلس، دو نفر عضو شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی و یکی (رجایی) کاملاً هماهنگ با حزب جمهوری بود و لذا توقع چندانی در هماهنگی آن‌ها با رئیس جمهور در امر جنگ نبود. از آنجا که جنگ در هر کشور تمام ارکان نظام را درگیر می‌سازد در چنین شرایطی عدم هماهنگی سه قوه بنیادی کشور با رئیس جمهور و فراتر از آن جنگ لفظی تقریباً روزمره بین آن‌ها می‌توانست نتایج خطیری به دنبال داشته باشد اما به دلایل دیگری حتی در اوج اختلافات نتایج بدست آمده از جنگ چندان غیرقابل جبران نبود. آنچه به وضوح دیده می‌شد اختلافات سیاسی و بدگویی‌های متقابل، انداختن تقصیرها به گردن یکدیگر و انگ‌زنی متقابل بود. رئیس جمهور سه قوه اصلی کشور که از مخالفان وی بودند را به عدم همراهی و تضعیف رئیس جمهور متهم می‌کند و واژه تنهایی را به کار می‌برد:

«ببینید چه وقت بوده است که کسی مشغول جنگی است خطرناک و در دنیایی پر از مخاطرات و تمام عواملی که باید در خدمت او قرار بگیرند تا او جنگ را با موفقیت پیش ببرد بر ضد او عمل می‌کنند. یک طرف قضیه این

است که بگویند رئیس جمهور این نهادها را قبول ندارد خوب این آسان است، اما یک طرف دیگر که عکس این است همین است که بگویند این آدم در حال جنگ است و در این ۸ ماهه خون به دل او کرده‌اند و جای کمک تا توانسته‌اند به او ضربه زده‌اند. این چیزی است که «در جنگ عجیب» بدان خواهم پرداخت برای این که حماسه این جنگ از بسیاری جهات بی‌مانند است از این نظر نیز بی‌مانند است، نسل امروز و نسل‌های آینده باید حقیقت را عریان و صاف و آنطور که هست اندر بیابند و ببینند بر ما چه گذشته است و چه می‌گذرد.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۹)

رئیس جمهور حضور خود در جنگ را غریبانه می‌خواند که در آن هماهنگی لازم با وی صورت نمی‌گیرد:

«گفتم که ما در غربت می‌جنگیم و غریبیم! همه در کارهای‌شان هماهنگی لازم دارند به غیر از رئیس جمهوری که لازم نیست هیچ کس با او هماهنگ بشود. و به قول همین همه، اساسی‌ترین کار جنگ است و آن هم بر عهده اوست البته خدای نکرده شکست آن برعهده‌اش است چون برای پیروزی داوطلب زیاد است که آن را به نام خود بکند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۱۰)

رئیس جمهور خود را فاقد ابزار لازم برای تداوم جنگ توصیف می‌کند:

«ما در شرایطی می‌جنگیم که تمام لوازمی که باید در اختیار فرماندهی باشد بر ضد او عمل می‌کنند با این حال ما طبق همان چیزی که قرآن به ما آموخته بهانه نیاوردیم تا حالا جنگ را اداره کردیم با وضعیت سختی که داشتیم. متأسفانه جنگ بهانه‌ای شده برای این که این آقایان به زور آنچه را که می‌خواهند به آن لباس قانون ببوشانند و به اجرا بگذارند و رفتار بر خوف و ترس، ایجاد خوف و ترس، به خیال خودشان جوری کنند که مردم نتوانند هیچ وقت عکس‌العملی نشان بدهند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۳۰)

رئیس جمهور در یکی از گزارش‌های روزانه خود جریان مخالف را به طور تلویحی علاقمند به طولانی‌تر شدن زمان جنگ می‌داند. او سه ماه قبل از عزلش از ریاست جمهوری پیش‌بینی می‌کند جریان مخالف تلاش خواهد تا

زمان حذف رئیس جمهور به جنگ ادامه داده و پس از آن نیز امور را به شیوه خود اداره کند:

«درباره جنگ گروه جوساز که هیچ فرصتی را برای تسخیر مواضع قدرت به خیال خود از دست نداده است متناسب موقع هر زمان یک نوع تبلیغ کرده است. یک زمان می گفت (و نزد من به صورت مکتوب هم موجود است) که رئیس جمهور جنگ را به قصد عمداً طولانی می گرداند تا دولت و وزیران موجود نتوانند مشکلات مردم را حل کنند و آن وقت ناچار است سقوط کند. حالا می گویند باید جنگ را ادامه داد به هر حال مقصود ظاهراً در آخرین گزارشی که من دریافت کردم این است که فکر کردم اگر جنگ طولانی بشود و رئیس جمهور را حذف کنند امور در دست خودشان می افتد و تا پایان جنگ هم می توانند به همان وضع ادامه دهند. بعد هم قضیه کهنه می شود و وضع یک جور دیگر به دلخواه آن ها می شود. همین طرح دو فوریتی با این که هیچ مجوزی نداشت و در منزل آقای موسوی اردبیلی درباره هر سه وزیر توافق شده بود این نشان می دهد که نه آن حادثه دانشگاه اتفاقی است نه این طرح دوفوریتی اتفاقی است و نه این حرف بی مبناست. در مورد گروگان ها هم همین وضعیت بود. در آن وقت هم گفته بودند باید از گروگان ها مثل یک آتو در مقابل رئیس جمهور استفاده کرد حالا هم کردند که از جنگ هم بشود مثل یک آتو استفاده کرد. اما این استفاده به قیمت خیلی خیلی سنگین تری برای کشور تمام خواهد شد و من ناگزیرم از هم اکنون این هشدار را به مردم بدهم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۲۸)

سیدحسین خمینی نیز قریب به همین مضامین را تکرار می کند. او مسئله حذف رئیس جمهور در بحبوحه جنگ را مسئله اساسی جناح مقابل می داند و آن را از برخی افراد آن جناح نقل می کند:

«خود من هم از این مسئله واقعاً گیج هستم که این ها چگونه می خواهند دنبال این کار بروند در حالی که این کار معنایش سقوط جمهوری است و این که این آقایان چه تحلیلی از این کار خود دارند، واقعاً نمی دانم. اما عقیده شان این است که می گویند آقای بنی صدر برای جمهوری خطرناک است

و در خط اصیل اسلام انحراف ایجاد می‌کند. پس باید کنار برود. حتی این مسئله را آقای رجایی در سخنرانی‌شان در مدرسه استاد شهید مطهری تلویحاً گفتند در آن سخنرانی آقای رجایی گفت که اگر ما شش ماه دیرتر پیروز بشویم بهتر است از این که امروز پیروز بشویم و به وسیله یک عده خط انحرافی بوجود آید. و حتی من می‌دانم که یک عده از این‌ها می‌گویند که اگر خوزستان برود، بهتر از این است که آقای بنی‌صدر پیروز بشود و خطش در ایران حاکم بگردد و من خودم با آن‌ها بحث کرده‌ام و از خود آن‌ها شنیده‌ام که می‌گویند خوزستان و حتی بالاتر از خوزستان یعنی نصف ایران برود، بهتر از این است که ایشان (آقای بنی‌صدر) و خط انحرافی (البته به عقیده آن‌ها) حاکم بشود و بلکه اسلام اصیلی که خودشان می‌گویند در این قسمت حاکم بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۲۵)

ایشان در ادامه جریان مقابل را به تضعیف موضع رئیس‌جمهور در جنگ متهم می‌سازد:

«اصلاً مسأله فرماندهی کل نیروهای مسلح را که به آقای بنی‌صدر از طرف امام داده شده است، در نظر نگیرید. آیا این آقایان مکتبی از ایشان حرف شنوی دارند؟ حرف شنوی ندارند که هیچ بلکه علیه ایشان هم شب و روز تبلیغ می‌کنند. مثلاً شعار می‌دهند فرمانده کل قوا خمینی خوب معلوم است که فرماندهی کل قوا اصالتاً از آن امام خمینی است. ولی آیا شما از این شعار به این پی نمی‌برید که این‌ها فرماندهی آقای بنی‌صدر را نفی می‌کنند؟ و به طور کلی خیلی از این آقایان مکتبی فقط بلدند تملق و چاپلوسی از امام بکنند ولی فتاوی ایشان را عمل نمی‌کنند.» (همان)

۲) دخالت افراد غیرمتخصص در جنگ

شواهد نشان می‌دهد رئیس‌جمهور در امور جنگ مشاوره سران سیاسی کشور که عمدتاً از منتقدین وی بودند بر نمی‌تابید. گرچه شواهد متعددی از جلسات مشورتی طولانی و بررسی مسائل جنگ در شوراهای نظامی وجود دارد اما به نظر می‌رسد وی به جز معدودی از فرماندهان ارتش (بخصوص

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۲۱

فلاحی، ظهیرنژاد و فکوری و چمران) به مشاوره افراد غیرنظامی اعتنای چندانی نداشت. او در خاطرات روز دوازدهم مهر ۱۳۵۹ (روز سیزدهم جنگ) به رایزنی نخست وزیر و دادستان کل (موسوی اردبیلی) اشاره می‌کند و با ارائه حکایتی مشاوره و پیگیری آن‌ها در امور جنگی را پس زده و مورد هجو قرار داده و آن را به طور تلویحی مداخله غیرمتخصص در امور جنگ می‌داند و خواهان اعتماد آن‌ها به وی برای پیشبرد امور جنگ می‌شود:

«بعد دادستان کل و نخست‌وزیر و این‌ها آمدند و یک مطالبی را درباره کم و کسری‌های جبهه‌ها طرح کردند و من به نظامیان گفتم که داستان مسجد شیخ لطف الله را یادتان نرود. پیرزنی از کنار مسجد رد می‌شد در حالی که مسجد را داشتند می‌ساختند. او رو کرد به معمار و گفت معمارباشی دیوار کج است و معمار از بالا پایین آمد و پشتش را زد به دیوار و شروع کرد به تظاهر به این که دارد فشار می‌دهد به دیوار که راست شود و پرسید از پیرزن که راست شد؟ او گفت یک کمی بیشتر و یه کمی بیشتر و باز فشار آورد و پیرزن گفت خدا عمرت بدهد دیوار راست شد. بعد از معمارباشی پرسیدند که تو خود میدانی که دیوار راست بود، شاغول داری، وسایل مهندسی داری، چطور به حرف یک پیرزن رفتی، آن‌هم با پشت مگر دیوار راست می‌شود؟! گفت اگر من این کار را نمی‌کردم این پیرزن می‌رفت و در همه شهر پر می‌کرد که دیوار مسجد شیخ لطف الله کج است. در هر جنگی جنبه‌های منفی هم پیدا می‌شود و فراوان اما جنگ را با آن وجوه منفی نمی‌کنند با وجوه مثبت می‌کنند با ضعف‌ها نمی‌کنند با توانایی‌ها می‌کنند و اگر ما تمام تکیه را روی ضعف‌ها بگذاریم، البته خود به دست خودمان اسباب شکست را فراهم کرده‌ایم و اگر روی قوت‌ها بگذاریم و تلاش بکنیم برای از بین بردن ضعف‌ها، قطعاً پیروز می‌شویم و ما تا به حال هم به همین ترتیب عمل کرده‌ایم و موفقیت نصیب‌مان، نتیجه این روش‌ها است. به هر حال آن‌هایی که «حب غرض» خوردند و «حب مرض»، کارشان همین است می‌روند از آن دور دورها یک نگاهی کرده یا نکرده برمی‌گردند می‌شوند متخصص جنگ و شروع می‌کنند به «این‌جا کج است»، «آنجا کج است» و به اصطلاح خودشان روحیه‌ها را خراب

کردن من در این مقام از همه آن‌ها که این حرف‌ها را می‌شنوند انتظارم این است که به مسئولان این جنگ اعتماد نکنند و توجه داشته باشند که اگر خدای نکرده کم و کسری پیش آید و شکستی فراهم بشود این‌ها هستند که مسئول واقع خواهند شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۲)

در جایی دیگر وی از زبان وزیر خارجه پیشین (صادق قطب زاده) از مداخله برخی از منتقدانش در امور جنگ انتقاد می‌کند. در یادداشت روزانه روز ششم جنگ (۵۹/۷/۵) می‌نویسد:

«او (صادق قطب‌زاده) گفت که مشغول یک زمینه‌سازی هم هستند که بعضی‌ها بی‌دلیل و با دلیل می‌آیند به ستاد که اگر کار موفق شد بگویند ما بودیم که نگذاشتیم شکست بخوریم و اگر ما نبودیم شکست می‌خوردیم هر وقت هم به شکست انجامید بگویند فرمانده کل قوا رئیس‌جمهور بوده و او نتوانسته کار را درست رهبری کند. من به او گفتم این جنگی که ما به آن مشغولیم و به خواست خدا هم پیروز می‌شویم کم و کسر زیاد دارد. غالب اموری که باید در دست فرماندهی باشد در دست نیست ولی به هر حال ما کسی نیستیم که از کم و زیاده‌ها بنالیم و وظیفه را انجام ندهیم. برای افتخارات هم نمی‌جنگیم، برای نجات انقلاب اسلامی و میهن اسلامی می‌جنگیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۷)

۳) بهانه جویی

یک قاعده کلی وجود دارد و آن این که انتقاد کردن آسان‌تر از عمل کردن است. انتقاد از کم کاری‌ها و سستی‌های احتمالی در جنگ بیش‌تر از سوی رقبای سیاسی رئیس‌جمهور مطرح می‌شد. از آنجا که جو بی‌اعتمادی بین رئیس‌جمهور و حزب جمهوری اسلامی و روحانیون و گروه‌های همسو با آن‌ها پیوسته و به طور فزاینده‌ای وجود داشت، ولو نقدهای صحیح از دیدگاه رئیس‌جمهور در راستای توطئه‌ای از پیش طراحی شده برای حذف وی ارزیابی می‌شد. وی در هر مقطع زمانی حتی به نقدهایی که به طور غیرعلنی از

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۲۳

وی می‌شد، به طور علنی پاسخ می‌داد که گذشته از ضررهای احتمالی و ایجاد دلسردی در بین مدافعان به تشدید اختلافات با جناح رقیب دامن می‌زد. در یک مورد رئیس‌جمهور، گزارش جنگ به آیت‌الله خمینی توسط برخی افراد و نمایندگان مجلس را مغرضانه و چون گذشته صحنه‌ای دیگر از رقابت سیاسی جناح رقیب می‌داند. در این مورد خاص شکست حصر آبادان و حصر سوسنگرد از مطالبات اصلی نمایندگان خوزستان بود. آن‌ها معتقد بودند نظامیان در انجام این امر تعلل می‌کنند. رئیس‌جمهور به این امر واکنش نشان می‌دهد:

«به من گفتند که نماینده اهواز در جلسه خصوصی این مطالب را گفته است:

- با این که سه هفته است امام گفته‌اند باید محاصره آبادان شکسته شود، ولی تاکنون این کار نشده است.

- به نقل از چمران ظهیرنژاد گفته است فرمایش امام بی‌جاست و این کار عملی نیست.

این‌که محاصره آبادان سه هفته است شکسته نشده است به این معنی است که نیروهای آماده‌ای در آنجا بوده‌اند و توانایی شکست محاصره را هم داشته‌اند، اما دست روی دست گذاشته و تماشا می‌کنند. این حرف و آنچه را که از قول چمران نقل کرده است و من در دروغ بودنش یک ذره تردید ندارم و قطع دارم که چمران چنین سختی را نمی‌گوید، تناقض آشکار دارد. باز به نقل از سرهنگ فکوری گفته‌اند آقای بنی‌صدر با اعزام نیروی هوایی برای سرکوبی مهاجمین به سوسنگرد مخالفت کرده است و این عمل باعث موفقیت نیروی دشمن در سوسنگرد شده است. من از سرهنگ فکوری پرسیدم معلوم شد این هم مثل بقیه حرف‌ها کذب محض است. چطور یک کسی می‌تواند خود را مسلمان بداند و این همه دروغ بگوید؟ امری است که در این جمهوری هرگز مورد رسیدگی واقع نشده است. بلکه روزی مردم به تنگ بیایند و بخواهند که به این دروغ‌گویی‌ها و اشاعه اکاذیب رسیدگی بشود. دشمن در سوسنگرد شکست سخت خورد، ما دو هواپیما از دست دادیم و

عکس این قضیه هم بود. با این‌که به لحاظ قوت ضدهوایی دشمن احتمال تلفات هوایی زیاد بود، من از خلبان‌ها خواستم که فداکاری را به سرحد ایتار برسانند دشمن را در این جبهه به هر قیمت بشکنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۲)

در جایی دیگر ایشان جناح رقیب را به فرصت‌طلبی و ریاکاری در مورد جنگ متهم می‌کند، کسانی که نه تنها اقدام عملی برای جلوگیری از تجاوز انجام نمی‌دهند بلکه به قول وی از طرح‌های بزرگ جنگی سخن می‌گویند. او در یادداشت روزانه روز هفدهم جنگ (۵۹/۷/۱۶) چنین می‌گوید:

«این جنگ آموخت و درس بزرگی آموخت که فرق است میان مستعد و انسان با استعداد و آدم‌های جلوه فروش بیکاره‌ای که مکتب را سپر قرارداده و خود را در ورای آن مخفی کرده و ناتوانی‌های خود را می‌خواهند به نام و عنوان مکتب بپوشانند. بودند کسانی که در این نهادها دم از طرح‌های بزرگ می‌زدند اما وقت عمل کاری از آن‌ها ساخته نشد و هستند کسانی که در سختی کار پذیرفتند و امروز با توانایی تمام عمل می‌کنند. چمران و چند نظامی که باز آن‌ها هم بازنشسته بودند از این جمله‌اند که رفتند و در عمل توانایی سازماندهی از خود نشان دادند و در جایی که گمان نمی‌رفت نیروی زیادی آماده کردند و وارد عمل نمودند به من گزارش دادند که اینک دوش به دوش نیروهای مسلح با گروهی بزرگ حدود سه هزار نفر می‌جنگند شب‌ها و روزها می‌جنگند و دشمن را به ستوه می‌آورند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۷)

رئیس‌جمهور جناح مقابل را به دادن آدرس غلط به مردم متهم می‌کند. او به طور تلویحی می‌گوید ایران در جنگ تنها مانده و هیچ کشوری حاضر به کمک به ایران در جنگ نیست و این در حالی است که جناح رقیب پیوسته تبلیغ می‌کنند که مردم کشورها حامی جمهوری اسلامی هستند. او عملکرد تند و غیرمنطقی جناح رقیب را در اعدام‌ها عامل انزواي ایران در جنگ می‌داند. رئیس‌جمهور در خاطرات روز ۵۹/۷/۱۶ (روز هفدهم جنگ) و هنگامی که اولین تلاش‌ها برای خرید اسلحه از خارج به جایی نمی‌رسد چنین می‌گوید:

«این جنگ به ما درس‌های بزرگ آموخت. به ما نشان داد که چقدر فاصله است میان تبلیغات و واقعیت. چقدر تبلیغ می‌شد که ما در دنیا تمام مستضعفان را به حرکت درآوردیم و با ما هستند و این جنگ نشان داد که آن بدکاران آن کسانی که رویه‌های ضداسلامی‌شان را به نام اسلام و به نام قاطعیت به اجرا در می‌آوردند چه ضربه کشنده‌ای بر انقلاب اسلامی ما زدند و چگونه زیباترین انقلاب‌ها را به بدترین شکل‌ها درآورده و به جهان عرضه کردند. آن‌ها که محاکمات چند دقیقه‌ای تشکیل می‌دادند و پیاپی اعدام می‌کردند، آن‌هایی که به نام اسلام و قاطعیت قاتل‌ت را رویه می‌کردند، آن‌هایی که هرج و مرج ایجاد می‌کردند و از استقرار نظم جلوگیری می‌کردند، آن‌هایی که تبلیغات تخریبی را به عنوان تبلیغات مکتبی به خورد مردم ایران و دنیا می‌دادند و آن‌هایی که به این عنوان که ما برای اقتصاد انقلاب نکرده‌ایم عملاً زمینه فعالیت‌های سازنده و تولیدی را از بین می‌بردند، آن‌هایی که از استقرار حکومت قانون جلوگیری می‌کردند و می‌کنند و ... آن‌ها هستند که چهره زیبای انقلاب ما را لجن آلود کردند و این چهره‌ی لجن آلود را به دنیا وانمود کردند به جای آن چهره‌ی زیبای واقعی. دشمنان ما نیز همدست این‌ها شدند در به زشتی معرفی کردن انقلاب ما به مردم دنیا. این‌که می‌گویند اگر ما تنها بودیم دشمن به خود زحمت حمله به انقلاب ما را نمی‌داد و جنگ نمی‌کرد دروغ است. باز از آن فریب‌ها است که ادامه دارد. دشمن باید وقتی حمله کند که مطمئن باشد کسی به داد ما نخواهد رسید و این مسئله آشکاری است. اگر دشمن می‌دانست که جهان به تکان خواهد آمد و وجدان بشری مقابل این تجاوز خواهد ایستاد به خود یارای حمله نمی‌داد این دیگر درس اول جنگ است و همه می‌دانند. برای این‌که یک مهاجمی موفق بشود باید زمینه تبلیغات در دنیا ایجاد بکند و مورد حمله را منزوی بسازد. مردم را فریب ندهیم و فریب هم نمی‌خورند. کوشش نکنیم آن رویدادها را ادامه بدهیم از آموزش جنگ، از تجربه جنگ بیاموزیم آنچه آموختنی است و دست از رویه‌های غلط گذشته برداریم. به هر رو این آموزش‌های جنگ است آنچه از آن‌ها به ذهن من مانده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۷)

او همین معنی را در یادداشت روز سوم جنگ از زبان یکی از نزدیکانش نقل می‌کند:

«وی سپس گفت که می‌گویند اولین بار در تاریخ است که کشوری مورد تجاوز قرار گرفته است و هیچ کشوری در دنیا به حمایت او نمی‌آید که چرا تجاوز کرده‌اید؟ این معنای انزوای کامل است و از سوی مردم دنیا هم تظاهری صورت نمی‌گیرد که چرا به ایران تجاوز شده است؟ پس این باید به ما واقع‌بینی بدهد که به شعارها و حرف‌های گرم کننده راضی نباشیم. چیزی واقع شده و آن تبلیغات غلط دشمنان ما بر ضد انقلاب اسلامی ما در دنیاست و کارهای نادرست ما که انجام داده‌ایم نیز در این تبلیغات موثر بوده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۵)

ایشان عملکرد مجموعه خود و نظام در حفظ آرامش در کشور در حالی که جنگ در جریان است را مثبت ارزیابی نموده و تأکید می‌کند هیچ اعتقادی به برخورد خشونت آمیز در برابر منتقدین ندارد. وی چون گذشته هدف اصلی منتقدین را نه انتقاد منصفانه برای بهبود اوضاع بلکه تنها جنگ قدرتی برای حذف رئیس‌جمهور از گردونه می‌داند. اما در عین حال از منتقدین می‌خواهد از تخریب روحیه نظامیان دست بردارند و بگذارند جنگ به اهداف خود نزدیک شود:

«اما اگر به نام قانون هر روز بخواهند از یک فرصتی استفاده کنند و به خیال خود پایه‌های قدرت را محکم کنند متأسفانه اختلاف وجود پیدا می‌کند و عمیق نیز می‌شود. در این شرایط سخت که ما در جنگ هستیم بگذارید ما همان‌طور که به دنیا گفته‌ایم همان حرف را به دنیا بگوییم که در تاریخ بشری بعد از صدر اسلام ما نخستین ملتی هستیم که در جنگ حالت فوق‌العاده اعلام نکردیم حکومت نظامی اعلام نکردیم و بگیر و ببند و فشار و تضییق ایجاد نکردیم. آزادی‌های اساسی را زیرپا نگذاشتیم به قانون اساسی در عمل و واقعا وفادار ماندیم. میان آزادی و استقلال تفکیک قائل نشدیم و اصل ۹ قانون اساسی را اجرا کردیم برای مردم تضمین‌های قانونی بوجود آوردیم و بر دشمن پیروز شدیم و به بهانه جنگ آن اصول عزیزی را که انقلاب را به خاطر

آن‌ها بوجود آورده بودیم قربانی نکرديم من به عنوان رئیس جمهوری و به عنوان کسی که مسئولیت مستقیم این جنگ تحمیلی را بر دوش دارد به شما می‌گویم من در جنگیدن محتاج خفقان و روش‌های مبتنی بر زور نیستم، محتاج سانسور نیستم، به عکس محتاج تفاهم هستم. محیطی که در آن واقعاً کارهایی که ایجاد اختلاف می‌کند نکنیم، می‌خواهیم که واقعاً همه به درد دل امام گوش دهند و آنچه که موجب اختلاف می‌شود نکنند. من به همه می‌گویم من علاقه‌ای ندارم که بیایم حرف‌هایی بزنم که خاطرهای رنجیده شود اما چه کنم وقتی کارهایی می‌بینم که نمی‌توانم نگویم چه کنم که در بحبوحه جنگ در لحظاتی که ما محتاج محیطی سالم و معنوی هستیم عده‌ای راه افتاده‌اند و هر روز یک بهانه و یک حرف می‌سازند و با آن روحیه‌ها را خراب می‌کنند، آخر من تا چند شب هر شب پیایی این فرماندهان نظامی را دلداری بدهم که گوش نکنید، اعتنا نکنید، به جنگ سرگرم باشید چرا این همه در تخریب روحیه آن‌ها می‌کوشید چرا این همه در تخریب روحیه نیروهای مسلح می‌کوشید این ملتی که با ایثار می‌جنگند این ملتی که با فداکاری می‌جنگند چرا نگذاریم که این‌ها با خاطری آسوده بجنگند. این شرط انصاف نیست که ما هر روز ببینیم عده‌ای به تسخیر مواضع مشغولند. یک وقتی می‌گوییم آقا چرا این‌جا و آنجا انتخاباتش مانده است می‌گویید آنجا مشکلات دارد بعد ناگهان وسط جنگ می‌گویند چون بعضی‌ها به این طرف و آن طرف می‌روند و اعضای مجلس کم می‌شود حالا ما می‌خواهیم انتخابات بکنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۹)

رئیس‌جمهور بعدها در خاطرات خود به یکی از شایعات مخالفانش اشاره می‌کند، با آنکه پیش‌تر مخالفانش وی را به واسطه آنچه حضور وی در کاخ‌اش در دزفول (پایگاه هوایی وحدتی) و عدم حضور واقعی در خطوط مقدم و برداشت‌های تبلیغاتی از جنگ متهم می‌کردند، او به نمونه دیگری از شایعه‌ها (کمتر شنیده شده) اشاره می‌کند، ببینید:

«داستان این بود، همین توصیفاتی که از این آقایان کرده، در آن ایام، اینان ساخته بودند که بنی‌صدر دختر برده به جبهه یعنی مشغول الواتیه. من وقتی این را شنیدم به قدری از این سخن ناراحت شدم که وقتی [آیت الله] خمینی

را دیدم مثل این که منفجر بشوم، گفتم: «من تا امروز و در تمام عمر به غیر از همسرم با هیچ زنی آمیزش نداشتم.» آن حرف خیلی مرا آتش زد. به او گفتم: «این‌ها، اینقدر رذالت می‌کنند. انسان توی جبهه جنگ و هر لحظه آن تیر است و توپ و موشک و مرگ است. هر لحظه، آدم با چشم خود می‌بیند که انسانی شاد و خندان و لحظه بعد شاهد آن است که بر اثر اصابت توپ و موشکی به شکل ذغال درآمد. این لحظات، در جبهه بر من این طور می‌گذرد. آدمی که همه چیزش را گذاشته و توی جبهه می‌رود که وطنش را حفظ کند و این‌ها در تهران نشسته‌اند و این جور چیزها را برایم می‌سازند.» آقای خمینی گفت: «خب حالا شما جوانید، آن‌ها یک حرفی زدند. منی که پیرم و به این سن هستم، می‌گن که آقا صیغه گرفته، مگر راجع به من راست می‌گویند که راجع به شما راست بگن. غلط کردند و یک دروغی گفتند. غلط کردند، نگران نباشید.» بله، دلداریم می‌داد!» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۷۳)

۴) تبلیغات مغرضانه

عدم همراهی دستگاه تبلیغاتی دولتی فراگیر یکی دیگر از دغدغه‌های رئیس‌جمهور بود. وی معتقد بود صدا و سیما به جای روحیه‌بخشی به ارتش و سربازان در حال کوچک‌نمایی مجاهدت‌ها و رشادت‌ها و تضعیف روحیه آنان در جبهه جنگ است. ایشان انتقاد از کمبودها، نارسایی‌ها و گلایه نمایندگان مجلس از پوشش دفاعی نامناسب حوزه انتخابیه‌شان را مصداق تبلیغات نامطلوب در زمان جنگ می‌داند و از آن گلایه می‌کند و به توضیح علل آن می‌پردازد.

رئیس‌جمهور رادیو و تلویزیون را بی‌محابا مورد انتقاد قرار می‌دهد. او بدون توجه به زیان‌های احتمالی اظهار اختلاف بین ارکان تبلیغاتی و نظامی در هنگام جنگ، این دو ساختار تبلیغاتی که در دست مخالفان وی اداره می‌شد را به ستون پنجم دشمن تشبیه کرد. وی در یادداشت روزانه روز هشتم جنگ (۵۹/۷/۷) از زبان برخی از نظامیان انتقاد خود را بازگو کرد:

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۲۹

«آن‌ها (نظامیان) سوال‌هایی داشتند یکی این بود که چرا رادیو و تلویزیون نقش ستون پنجم دشمن را بازی می‌کند چرا اصرار هست که نقش رئیس‌جمهوری را کوچک جلوه دهند یا نادیده بیانگراند حتی بیانات مصاحبه‌ها را به ترتیبی پخش می‌کنند که آشکار است که زورکی است، اما به قول خود آن‌ها مردم هوشیار و آگاهند و همه چیز را می‌فهمند به هر رو می‌گفتند اطلاعات زیادی به وسیله اخبار به دشمن می‌رسد که فوق‌العاده برای او ذی‌قیمت است و نمونه‌های بسیاری را نقل می‌کردند. از جمله آن نمونه که وقتی شما می‌گفتید بمب در فرودگاه نخورد دورتر خورد معنایش این است که باید کار خود را تصحیح کند و وقتی می‌گویند به آسفالت خورد و مردم در مدت نیم ساعت تعمیر کردند معنایش این است که بمبی که بکار برده کافی نبوده باید بمب قوی‌تری به کار برد و بسیاری از این نکات که امیدوارم از این پس رعایت بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۹)

در مقابل جریان رقیب که رئیس‌جمهور را به تضعیف نیروهای مردمی، بسیج و سپاه متهم می‌ساخت، وی جریان مخالف را به تضعیف روحیه ارتش متهم می‌کرد:

«تبلیغات همان گروه‌ها که می‌خواهند هر وضعی را وسیله بازی قدرت قرار دهند، از مدتی به این طرف سعی داشتند حتی‌المقدور اسم ارتش را نیاورند و به عناوین دیگری از نیروی مسلح ما یاد می‌کنند. حال این‌ها باید بدانند وقتی ارتش ما موفقیتی بدست می‌آورد و به عنوان دیگری از آن حرف می‌زنند، این در روحیه آن‌ها اثر منفی می‌گذارد و این فکر را در آن‌ها القاء می‌کند که کسانی هستند که بر دستگاه‌های تبلیغاتی ما سلطه دارند و نمی‌خواهند ما در این جنگ پیروز بشویم و به هر وسیله می‌خواهند روحیه نظامیان را تضعیف بکنند. همین امشب در شورای نظامی بسیاری مطالب را می‌گفتند که ما این کارها را انجام داده‌ایم و به نام دیگران در رادیو تلویزیون و مطبوعات انتشار داده‌اند که بسیار در روحیه سربازان اثر منفی داشته است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۵)

شرایط دشوار مناطق عملیاتی بخصوص مناطق جنوبی و ناهماهنگی در تأمین امنیت شهرهای بزرگ مردم را به ستوه آورده بود و علیرغم کوشش‌های مسئولان نظامی هنوز مشکلات بسیاری پیش روی مردم قرار داشت. یکی از موارد سخت و دشوار برای مسئولان عالی رتبه نظام و سیاسیون منتقد رئیس‌جمهور گلوله باران مداوم شهر بزرگ دزفول، بود که کیلومترها از خط مقدم جبهه فاصله داشت. رئیس‌جمهور انتقادات نمایندگان مجلس، مردم و گروه‌های سیاسی از آتشباری توپخانه عراق به شهر دزفول، تبلیغات جریان مخالف و آن را باعث تضعیف روحیه ارتش می‌داند، اما پاسخ و راه‌حلی برای علاج این مشکل ارائه نمی‌دهد:

«دستگاه‌های تبلیغاتی ما هم بیشتر به سود دشمن عمل می‌کنند تا به سود ما مثلاً فرض کنید که شب توپخانه دشمن خودش را جلو می‌کشد و روی شهرهای ما گلوله می‌اندازد و صبح یک دفعه می‌بینی سروصدا در همه جا که این نیروهای ما می‌روند خاموش می‌شود پس چه کار می‌کنند. حالا شما فرض کنید که عراق هم دستگاه تبلیغاتی این‌طوری می‌داشت و بابت هر بمباران شما یک کارزار تبلیغاتی هم راه می‌انداختند چه می‌کنند(!) فرماندهان ما چه می‌کنند چرا تعلل می‌کنند ببینید آن دولت و ارتش چه حالی پیدا می‌کردند. شما دیروز رفته‌اید و تأسیسات مهم نفتی آن‌ها را زده‌اید و او هم شب چند توپ نزدیک آورده و توپ‌هایی دارد که تا ۴۵ کیلومتری برد دارد شب هم هست و تاریک و می‌شود توپ‌ها را جلو آورد و زد ما همین حالا می‌توانیم از آبادان بصره را بزنیم ولی ما فکر کردیم انسان هستیم. رژیم ما یک رژیم انسانی است و نباید این کار را بکنیم و الا توپ زدن به شهرها کار مشکلی نیست.» (انقلاب اسلامی، ۱۳/۱۰/۵۹)

آیا رئیس‌جمهور در جنگ خیانت کرد؟

خیانت در لغت‌نامه معین به معنی «مکر، نقض عهد و پیمان، بی‌وفایی و دغل‌کاری» آمده است. (معین، ۱۳۸۷، ۳۸۵) در اصل به اقدام تعمدی اشاره دارد که با فریب همراه بوده و خلاف قول و قرارهای تعهد کرده باشد. اما

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۳۱

رئیس جمهور در مقام فرماندهی کل قوا وظایفی را عهده دار بود و تعهداتی داشت که مطابق تعریف خیانت هرگاه این تعهدات را با فریب و مکر نقض کند مشمول چنین تعریفی می شود. بدیهی بود در جنگ تعهدات یک فرمانده می تواند شامل عدم تسلیم در مقابل دشمن، ادامه جنگ تا آخرین فشنگ، عدم تغییر موضع و عقب نشینی از مناطق خودی، تأمین حداکثر امکانات برای مقابله با دشمن، ایجاد انسجام در نیروهای رزمنده و ارتقاء روحیه آنها، حضور مداوم در برنامه ریزی و عملیات جنگی، مشورت با صاحب نظران و اجرای بهترین تصمیمات با حداکثر بازدهی، تعیین اولویت های جنگی و اقدام اجرایی به موقع و می شود.

غالباً کسانی که از خائن بودن رئیس جمهور در جنگ سخن گفته اند تعریف دقیق خود را از خیانت مشخص نکرده اند. چنانکه پیش تر دیدیم هر یک از فرماندهان منتقد به زعم خود واژه خیانت را به وی نسبت داده اند. برخی ندادن سلاح به مدافعان را عمدی دانسته و آن را مصداق خیانت توصیف کرده اند، برخی هم عقب نشینی های پی در پی و عدم هجوم به دشمن را عمدی و خیانت دانسته اند. برخی از این که اولویت حمله به فلان نقطه داخل خاک دشمن مورد غفلت واقع شده و دیگری به دلیل عدم ارسال به موقع تجهیزات ترابری، امکانات درمانی و سلاح، آن دیگری پا را فراتر نهاده تباری با دشمن برای عقب نشینی از خرمشهر و آبادان و یکی دیگر بی توجهی به سپاه و نیروهای مردمی را مصداق خیانت دانسته اند. آنچه بارز است معمولاً کسانی ایشان را به خیانت متهم ساخته اند که جملگی از نیروهای پرشور انقلابی بوده و بطور خودجوش و داوطلبانه به عشق دفاع از دین و وطن و غالباً بدون تجربه جنگی پا به میدان نبرد با دشمن گذاشته بودند و تا حدود زیادی درک درستی از تنگناهای مدیریت جنگ، امکانات موجود قابل دسترس و کمبودها نداشتند. دسته دیگر منتقدین رقبای سیاسی رئیس جمهور بودند که ملاحظات دیگری به جز جنگ را نیز مدنظر داشتند.

فرض اصلی در این بخش آن بود که اختلافات در جنگ ریشه در دعوای جناح های سیاسی رقیب داشت. اثبات چنین فرضی نیاز به شواهد تاریخی

چندانی ندارد اما برای روشن شدن موضوع به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم. به جز مسائل کلان جنگ که توسط شورای عالی دفاع و رهبر انقلاب تصمیم‌گیری می‌شد در مسائل روزمره جنگ چون پیشروی‌ها، عقب‌نشینی‌ها، جابجایی نیروها و فرماندهان، خرید تجهیزات، توزیع سلاح، آموزش نظامی، تشخیص مناطق برای حمله و غیره فرمانده کل قوا و مشاوران نظامی وی در ارتش تصمیم‌گیر اصلی بودند. به عبارت بهتر اگر اختلاف بر سر کیفیت جنگ می‌بود باید به جز بنی‌صدر تیم فرماندهان ارتشی همراه وی نیز مورد بازخواست قرار می‌گرفتند یا طرد می‌شدند زیرا کیفیت جنگ هر چه بود تنها محصول تصمیم فرماندهی کل قوا نبود، تصمیم شورای فرماندهی جنگ و مشاوران نظامی رئیس‌جمهور هم بود. اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد حزب جمهوری اسلامی به فرماندهان ارتشی جنگ به واسطه‌ی عملکردشان هیچ‌گونه انتقادی را وارد نمی‌دانست و حتی به توصیه برخی در پی جذب افسران عالی رتبه همراه با بنی‌صدر بوده است.

اکبر هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود به تاریخ ۶۰/۲/۱۳ چنین می‌نویسد:

«سروان شریف‌النسب آمد. او توصیه می‌کرد که تیمسار ظهیرنژاد را جذب کنیم، آدم سالمی است و نگذاریم بنی‌صدر ایشان جذب کند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۸، ۹۵)

به هر حال در این فصل سعی کردیم با بررسی شواهد از دو سو، هم از طرف رئیس‌جمهور و هم از طرف مخالفان وی قضایا را مورد بررسی قرار دهیم و اینک در پایان فصل با توجه به تعریفی که از خیانت ارائه شده خواننده باید به نتیجه‌گیری از بحث بپردازد. این کمترین بهره از مطالعه تاریخ است.

فصل هفتم صلح

در مورد مسئله صلح بین ایران و عراق اظهارنظرهای فراوانی در مورد کیفیت و چگونگی صلح در مقاطع تاریخی مختلف صورت گرفته است. عمده مسئله آن است که منتقدین داخلی حاکمیت که ادامه جنگ را به صلاح نمی‌دانستند مقطع زمانی مناسب برای خاتمه جنگ و صلح را پس از پیروزی ایران در بیرون راندن ارتش عراق از خرمشهر قلمداد کرده‌اند، اما آنچه در این جا مورد بحث قرار می‌گیرد به صلح در دو مقطع زمانی یکی هفته اول جنگ و دومی حدود ۶ ماه پس از جنگ یعنی اسفند ۱۳۵۹ و فروردین ۱۳۶۰ باز می‌گردد یعنی حدود ۱۳ ماه قبل از فتح خرمشهر در ۱۳/۳/۱۳۶۱.

ابتدا به این نکته اشاره کنیم که فرماندهان جنگ و از جمله فرمانده کل قوا مدت جنگ را بسیار کوتاه تصور می‌کردند و از سوی دیگر رهبران عراق نیز به پیروزی سریع و اتمام جنگ در کوتاه مدت امید بسته بودند و هیچگاه تصور ادامه جنگ به مدت هشت سال را نداشتند. و لذا طبیعی بود زمزمه آتش‌بس از همان هفته اول شروع جنگ وجود داشته باشد. حتی شواهدی مبنی بر پیشنهاد اتمام جنگ از سوی عراقی‌ها پس از اشغال خرمشهر که بر پایه عقب‌نشینی تا مرزهای بین‌المللی بوده است وجود داشته، اما به واسطه امتیازات خواسته شده از طرف آنان مورد موافقت قرار نگرفته است.

از طرفی بحث‌هایی بین صاحب‌نظران و سیاستمداران وجود دارد که آیا می‌شد رئیس‌جمهور به عنوان فرمانده کل قوا از وقوع جنگ جلوگیری کند یا خیر؟ همین‌طور اما و اگرها در مورد نقش نیروهای سیاسی در شروع و ادامه جنگ و علل شروع جنگ و بسیاری مسایل دیگر. اما آنچه روشن است این مسئله چون بیشتر مسائل کشور متأثر از نوع نگاه جناح‌های سیاسی به مسئله جنگ بود، در یک مورد اکبر هاشمی رفسنجانی که در هنگام جنگ از مشاوران اصلی آیت‌الله خمینی بوده است، مسئولیت جنگ و جلوگیری از شروع آن را بر عهده بنی‌صدر می‌داند. ایشان خود و همکارانش در حزب را فاقد ابزار لازم برای مذاکره با عراق می‌داند. او مدعی است وزارت خارجه نه در اختیار نخست‌وزیر بلکه در اختیار رئیس‌جمهور بوده و همچنین وی و دوستان هم حزبی وی و اکثریت نمایندگان مجلس از مسائل بی‌اطلاع بوده‌اند، ببینید:

«یکی از راه‌ها همین بود که آن‌ها بیایند و مذاکره کنیم. پرونده مفصلی دارد که من هنوز روی آن کار نکرده‌ام. ولی مسئولیت شروع جنگ با بنی‌صدر است. چون هم رئیس‌جمهور، هم قبل از آن رئیس‌شورای انقلاب و هم بعدها فرمانده کل قوا بود. سیاست خارجی را در دست داشت. ما در این مقطع حضور عملی نداشتیم. حرف می‌زدیم و مطالبی می‌نوشتیم. مجلس هم تازه کارش را شروع کرده بود و نمی‌توانست به این مسایل برسد. بنابراین، این سوالی است که جوابش با آقای بنی‌صدر است. می‌دانست در مرزها چه می‌گذرد و ما به اندازه او نمی‌دانستیم. بعدها وزرات خارجه کتابی در مورد تجاوز عراق به ایران را منتشر کرد. او ابتدا هر تجاوزی را از طریق وزارت خارجه یا نیروهای مسلح مطلع می‌شد. ما بعداً می‌فهمیدیم. سعی آن‌ها این بود که همه چیز را به ما نگویند. این جزو سیاست آن‌ها بود. بنابراین اگر کسی بخواهد یک کار تحقیقی کند، باید از مسئولیت بنی‌صدر شروع کند و همه جانبه به قضایا نگاه کند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۲، ۶۹)

اما بنی‌صدر تصمیم‌گیر اصلی را نه خودش بلکه آیت‌الله خمینی می‌داند. او به خاطر می‌آورد صدام حسین نامه‌ای را از طریق یک واسطه به آیت‌الله خمینی نوشت و از وی به واسطه اشتباهات‌اش عذرخواهی کرد، اما ایشان نپذیرفت.

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۳۵

وی تاریخ این نامه را مشخص نمی‌سازد که آیا بعد از شروع جنگ یا قبل از آن بوده است، اما از محتوای سخنانش برمی‌آید که تاریخ نامه قبل از شروع جنگ بوده است:

«او [صدام حسین] آقا موسی اصفهانی، نوهی آقا سیدابوالحسن اصفهانی که از مراجع مشهور تاریخ شیعه بود، به نزد آقای خمینی فرستاد. آقا موسی یک زندگانی پرماجرایی داشت، آن زمان، در دانشگاه بغداد تدریس می‌کرد. نزد این جانب آمد تا از طریق این جانب پیام صدام را به آقای خمینی برساند. صدام پیغام کرده بود از رفتار خود پوزش می‌خواهد. آماده همه گونه جبران و همکاری با دولت جدید است. پیام صدام را به آقای خمینی گفتم. گفت: صدام شش ماه هم در عراق، دوام نمی‌آورد. چون می‌داند که امواج مردم عراق برمی‌خیزد و او را هم می‌برد آنجا که شاه را برد، به التماس افتاده و می‌خواهد از ما مشروعیت بگیرد و رژیم خود را نجات بدهد. آقا موسی از طریق دیگر هم کوشید اما نتیجه‌ای نگرفت.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۰۹)

صرف‌نظر از این که نامه با چه انگیزه‌ای نوشته شده و نویسنده چنین نامه‌ای چگونه آدمی بوده، این نشان می‌دهد گفتگو بین دولت عراق و ایران در مورد صلح خیلی پیش‌تر و هم‌زمان با تیره شدن روابط دو کشور از ابتدای سال ۱۳۵۹ آغاز شده بود.

به طور خلاصه در این فصل به مدعیات، شواهد و مدارکی خواهیم پرداخت که نشان می‌دهد صلح بر مبنای پذیرش تمام تعهدات عراق در قرارداد ۱۹۷۵ در اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ در دسترس بود و چنین موضوعی به تصویب آیت‌الله خمینی و شورای عالی دفاع نیز رسیده بود و رئیس‌جمهور هم به عنوان فرمانده کل قوا مجری آن شده بود اما به دلیل اختلافات داخلی و جدی شدن مسئله عزل رئیس‌جمهور اجرای صلح به تعویق افتاد و چندی بعد با یکدست شدن حاکمیت و تغییر و تحولات سیاسی در رأس حاکمیت به فراموشی سپرده شد. از یک سو به علت وجود جو ترور توسط گروه‌های چپ‌گرا و اولویت حاکمیت در سرکوب این گروه‌ها حاکمیت فرصت پرداختن به موضوع صلح با دشمن خارجی را پیدا نکرد و اصولاً آن را اولویت خود

نمی‌دانست. از سوی دیگر رژیم عراق هم صلح را دیگر در اولویت کاری خود نداشت زیرا با توجه به بحران سیاسی داخلی و نزاع امنیتی حاکمیت با حامیان رئیس‌جمهور هر لحظه احتمال می‌رفت که رژیم ایران دچار تغییر و تحول ناگهانی شود و این ممکن بود به تحمیل صلحی با شرایط بهتر به ایران منجر شود و به همین دلیل رژیم بعثی عراق با آنکه به واسطه تضعیف ارتش خود در جنگ به شدت حامی صلح بود اینک منتظر خبرهای جدید از آرایش سیاسی تهران بود تا حداکثر امتیاز را از صلح احتمالی با ایران بدست آورد. ابتدا شواهد مربوط به درخواست آتش‌بس عراق یک هفته پس از حمله به ایران را مورد بررسی قرار داده و در مرحله بعد به پیشنهاد صلح جداگانه که از سوی کشورهای غیرمتعهد و کشورهای سازمان کنفرانس اسلامی شش ماه پس از آغاز جنگ مطرح شد می‌پردازیم.

مرحله اول مذاکرات صلح

کمتر از یک هفته پس از آغاز جنگ تلاش‌های میانجی‌گرانه برای ایجاد آتش‌بس آغاز شد. اولین هیئت بلندپایه سازمان کنفرانس اسلامی مرکب از ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان، یاسر عرفات رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین و حبیب شطی دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی به تهران عزیمت کرد. آیت‌الله خمینی، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر هر سه متفقاً با این استدلال که تا زمانی که سربازان کشور عراق در خاک ایران حضور دارند پذیرش آتش‌بس امکان‌پذیر نیست، توقف جنگ در شرایطی کنونی را غیرممکن دانستند.

روزنامه انقلاب اسلامی درست هشت روز پس از آغاز درگیری‌ها از مذاکرات انجام شده برای آتش‌بس گزارش می‌دهد:

«دیروز یاسر عرفات رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین، ژنرال ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان و رئیس کنفرانس اسلامی و حبیب شطی دبیرکل کنفرانس اسلامی در محل ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران با رئیس‌جمهوری کشورمان دیدار و گفتگو کردند بنا به گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس در این دیدار که حدود ۲ ساعت به طول انجامید مسائل و

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۳۷

مشکلات مربوط به حملات دولت بعثی عراق به ایران مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. بنا به همین گزارش در این دیدار دبیر کل کنفرانس اسلامی و رئیس کنفرانس یادآور شدند جنگ کنونی بین ایران و عراق به توانایی‌های هر دو کشور و دنیای اسلام لطمه می‌زند و افزودند ما به عنوان نمایندگان کنفرانس اسلامی خواستاریم که راه‌هایی بیابیم تا به این جنگ هرچه سریع‌تر پایان داده شود. رئیس‌جمهوری کشورمان در پاسخ اظهار داشت بهترین طریق پایان دادن جنگ و جلوگیری از هدر رفتن نیروهایی که باید علیه دشمن مشترک به کار رود این است که دنیای اسلام باید به تجاوزگر بفهماند که در تعارض بین حق و باطل بی‌طرف نیست و از حق حمایت و جانبداری می‌کند. باید به حکومت متجاوز عراق از جانب همه کشورهای اسلامی یادآور شد که حمله به ایران حمله به اسلام و امت اسلامی است. مسلماً اگر همه دولت‌ها نیز چون امت‌های اسلامی که در این مبارزه حقانیت ایران را شناخته است و از آن حمایت می‌کند از حقانیت مبارزه ایران دفاع کنند متجاوزین جرأت ادامه تجاوز خود را نخواهند داشت. مسئله برای ما این است که تا بیرون راندن آخرین متجاوز از مرزهای خود با تمام قدرت به نبرد ادامه می‌دهیم و اجازه نخواهیم داد که مرزهای ما مورد تجاوز قرار گیرد و امپریالیزم و دست‌نشانندگان آن مخصوصاً رژیم بعثی در امور ما مداخله کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۷)

یک روز پس از این نماینده عراق در سازمان ملل متحد نیز از ایده آتش‌بس حمایت می‌کند:

«رویترا از سازمان ملل: نماینده ویژه عراق در سازمان ملل گفت کشورش به کورت والد‌هایم دبیرکل سازمان ملل اطلاع داده است که درخواست شب گذشته شورای امنیت، مبنی بر پایان دادن به جنگ ایران و عراق مورد قبول این کشور است. عصمت کتانی نماینده عراق در سازمان ملل که سمت معاونت وزارت خارجه این کشور را نیز برعهده دارد گفت پاسخ کشورش را به والد‌هایم تسلیم کرده است. به گفته وی انتظار می‌رود متن این جوابیه به زودی انتشار یابد. کتانی در پاسخ به این سوال که آیا جواب عراق مشروط است یا نه

گفت این پاسخ بسیار مثبت است ولی از توضیح پیرامون جزئیات مفاد آن خودداری کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۸)

به نظر می‌رسد آنچه در این مقطع باعث شد عراق رسماً خواهان پایان جنگ شود دو چیز بود اول اشتغال برخی از نقاط مرزی ایران در دو سه روز اول جنگ که می‌توانست در مذاکرات صلح اهرم مناسبی برای فشار بر ایران باشد و دوم عکس‌العمل قدرتمند ارتش ایران به خصوص نیروی هوایی ایران در حمله متقابل روز اول مهرماه ۱۳۵۹ که پیش‌بینی‌های دولت عراق در اشغال سریع شهرهای مورد اختلاف با ایران (آبادان، خرمشهر) و احتمالاً فتح سریع استان جنوبی خوزستان را اشتباه و غیرممکن می‌نمود. در واقع از این جنبه می‌توان عکس‌العمل ارتش تضعیف شده ایران را مثبت ارزیابی نمود. در همین حد که سرعت بالای ماشین جنگی ارتش عراق در اشغال نوار مرزی را کند و تقریباً متوقف کند، اقدامی در حوزه توجه است. این‌که دولت عراق به طور جدی و رسمی خواهان آتش‌بس بود در واقع تأیید این نظریه است که ارتش ایران رژیم بعثی عراق را از خواسته‌های اولیه خود ناامید ساخته بود.

آیت‌الله خمینی موضع خود در مورد آتش‌بس را چنین اعلام کرد:

«و الان این‌ها هجوم کرده‌اند بر اسلام و ما باید دفاع بکنیم و ابداً قضیه صلح و قضیه سازش در کار نیست و ما اصلاً مذاکرات نمی‌کنیم با این‌ها برای این‌که فاسد و مفسد هستند و ما با این اشخاص مذاکره نمی‌کنیم بله اگر اینها بروند کنار و از همه جا بیرون بروند و تسلیم بشوند ما آن موقع ممکن است به واسطه این‌که بین مسلمین خیلی چیز نشود ما هم یک سکوتی بکنیم و الا مادامی که اینها دست‌شان اسلحه هست ما هم اسلحه‌مان ایمان است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۰)

رئیس‌جمهور اما تمایل به آتش‌بس متجاوز را ترفندی فریبکارانه می‌داند و با استدلال فرضیه صلح‌طلبی صدام حسین را رد می‌کند:

«از ناحیه دولت فلسطین ابوالولید و سفیر آن‌ها نزد من آمدند و نامه‌ای هم از شورای انقلاب فلسطین آوردند. آن‌ها گفتند به دعوت صدام حسین به عراق رفته بودند و او گفته است ما قصدی نداریم. همینقدر که زمین‌هایی را که در

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۳۹

قرارداد الجزایر گرفته شده است پس بگیریم کاری نخواهیم کرد. البته دروغشان زود افشا شد و من همان وقت هم به جناب سفیر گفتم که این حرف آقای صدام حسین مرا به یاد اطمینان اسرائیل به ناصر می‌اندازد که از طریق سفیر شوروی به او گفته بودند ما حمله نخواهیم کرد و این بدان معنی است که نخیر این‌ها همان طرح گسترده را اجرا خواهند کرد وگرنه برای آن مقدار کار این مقدار تلفات را قبول نمی‌کنند، قیمت تعداد میگ‌هایی که از دست داده‌اند خیلی بیشتر از آن چیزی است که می‌خواهند بگیرند و شما خواهید دید که حرف ما صحیح است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲)

به طور قطع می‌توان شکست ارتش عراق در مرحله اول تهاجم خود به ایران را با موافقت با آتش‌بس مرتبط دانست. گرچه بخشی از نوار مرزی ایران در تصرف دشمن بود اما هیچ کدام از شهرهای مهم و مورد مناقشه از جمله آبادان و خرمشهر توسط دشمن اشغال نشده بود، توجه این‌که خرمشهر یک ماه پس از این تاریخ اشغال شد، بهرحال به دلیل تفوق نظامی نسبی دشمن و اشغال نوار مرزی امکان مذاکره درباره صلح در سایه حضور دشمنی در خاک ایران وجود نداشت و این مسئله مسئولین را واداشت پیش شرط منطقی خود برای آتش‌بس را خروج دشمنی از داخل خاک ایران و بازگشت به آن سوی مرز اعلام کنند.

محمدعلی رجایی نخست وزیر موضع کشورمان در مورد آتش‌بس را اعلام می‌کند:

«تا زمانی که دشمن در خاک ماست پیشنهاد آتش‌بس را نخواهیم پذیرفت.» (میزان، ۵۹/۷/۲۲)

رئیس جمهور هم بر این موضع تأکید می‌کند:

«بابت این‌که قشون خود را بیرون ببرد باجی نخواهیم داد. او می‌خواست رژیم ما را از بین ببرد ما هیچ باجی به او نمی‌دهیم ما خودمان کافی و توانا هستیم تا قشون او را در اینجا به تحلیل ببریم و ما در این زمینه عجله‌ای نداریم.» (همان، ۵۹/۷/۲۹)

رئیس جمهور سه هفته پس از آغاز جنگ به شرط خروج عراق از خاک ایران (هنوز خرمشهر اشغال نشده بود) آمادگی خود برای آتش بس را اعلام می کند:

«اگر عراق قوای خود را از ایران خارج کند حاضریم نیروهای امنیتی سازمان ملل را برای حفظ صلح در مناطق مرزی بپذیریم آزموده را آزمودن خطاست ما با دو ملت دوست و یک رژیم خائن به هر دو ملت طرف هستیم. حال ما نیروهای سازمان ملل را بپذیریم [بدون عقب نشینی] این اصلاً معنی ندارد به هر حال ما محتاج نمی شویم اگر کار را هم سخت دیدیم تحمل سختی را بر چنین راحتی ترجیح می دهیم.» (میزان، ۵۹/۷/۲۰)

حدود ده روز بعد از مرحله اول و هنگامی که هیئت سازمان کنفرانس اسلامی برای بار دوم به ایران مسافرت نمود تا ایران را به آتش بس راضی کند، رئیس جمهور مواضع ایران را برای آنان تشریح نمود:

«امروز [حبیب] شطی و ضیاءالحق... از من می خواست که دولت ایران با ختم جنگ موافقت کند. من گفتم ما جنگ را شروع نکردیم، جنگ به ما تحمیل شد و تا وقتی که سرباز خارجی در سرزمین ماست و امکان تجاوز هست و از بین نرفته است نمی توانیم آن را متوقف کنیم. ضیاءالحق گفت من می فهمم. ملت شما با این امر موافقت نخواهد کرد... اما در عین حال می شود پا به پای جنگ گفتگو هم کرد من به او گفتم که گفتگو در کنار جنگ وقتی است که ما تصمیم خود را نگرفته باشیم یا تردیدی در راهی که در پیش داریم داشته باشیم. ما این تردید را نداریم تصمیم ما استوار است و ما جنگ را تا [بازگشت] وضع قبلی ادامه خواهیم داد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۶)

فرمانده کل قوا طی جوابیه ای به پیام کورت والدهایم دبیرکل وقت سازمان ملل متحد هرگونه مذاکره با دولت بعثی عراق تا زمانی که سربازان عراقی در خاک ایران حضور دارند، رد نمود:

«ماهها قبل از حمله ۲۲ سپتامبر علائمی وجود داشت که عراق مشغول آمادگی برای گسترش اقدامات خصمانه اش علیه ایران می باشد. حرکات غیرعادی واحدهای نظامی عراق در مرزهای مشترک ما در ماه قبل شاهد این

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۴۱

است که عراق از قبل قصد تجاوز داشته است. در مقابل اقدامات فوق‌الذکر ما به هیچ حرکتی که باعث تحریک عراق گردد دست نزدیم و تمایلی به برخورد نظامی با او نشان ندادیم. باور نمی‌کردیم که مسئولین عراقی نیت یک جنگ همه جانبه و تجاوزکارانه بر ضد ایران را در سر پروراندند. موضع غیرتهاجمی ما این طور به ثبوت می‌رسد که برای حمله هوایی عراق علیه پایگاه‌های هوایی و فرودگاه‌ها آمادگی دفاعی نداشتیم. ولی زمانی که قصد عراق و توطئه او به وقوع پیوست با نیروی لازم به عمل متقابل برخاستیم. با دامن زدن به یک جنگ تجاوزکارانه در داخل سرزمین ما و حمله به مراکز حساس کشور، عراق راهی دیگر جز دفاع از خود برای حفظ حاکمیت برای ما باقی نگذارد. قطعنامه شورای امنیت زمانی به تصویب رسیده است که دولت عراق دست به جنگ تجاوزکارانه در ضدیت آشکار با منشور ملل متحد و همه رفتارهای بین‌المللی زده است. واضح است که ادعاهای عراق به جز تبلیغات بی‌اساس برای فریب افکار عمومی جهان نیست. نحوه و پیوستگی تجاوز نظامی عراق به خصوص حمله به تأسیسات صنعتی و مراکز پرجمعیت نمونه آشکاری از طبیعت جاه‌طلبی‌های مقامات عراقی است که بعد از زیرپا گذاشتن اصول قانونی و اخلاقی از ابتکار صلح‌جویانه سازمان ملل فریبکارانه سوءاستفاده می‌نماید. بر مبنای حقایق فوق تا زمانی که جنگ تجاوزکارانه عراق علیه جمهوری اسلامی ایران ادامه دارد پیشنهاد ذکر شده در نامه شما و قطعنامه شورای امنیت نمی‌تواند مورد نظر دولت ما قرار گیرد. تا زمانی که عراق حاکمیت اراضی ما را زیرپا گذاشته است و مامورین عراقی در داخل مرزهای ما به اقدامات تجاوزکارانه و خرابکارانه مبادرت می‌ورزند هیچ فایده‌ای در هیچ مذاکره مستقیم یا غیرمستقیم در مورد منازعات بین دو کشور نمی‌بینم. آقای دبیرکل، احترامات این جانب را بپذیرید. ریاست جمهوری اسلامی ایران، سیدابوالحسن بنی‌صدر.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۱۲)

وی همچنین پس از تقدیم گزارش روزهای اول جنگ به آیت‌الله خمینی طی مصاحبه‌ای اقدامات هیئت میانجی صلح کشورهای اسلامی به منظور آتش‌بس در جنگ را بی‌فایده دانست و آن را رد نمود:

«چون رؤسای دول اسلامی برای مذاکره به ایران می‌آیند و ما گفته‌ایم که برای میانجیگری و آشتی ما آمادگی نداریم - برای این که بین حق و باطل آشتی معنی ندارد - ما بر حق هستیم و آن‌ها باطل به دلیل این که آن‌ها بی‌دلیل به ما حمله کرده‌اند، پس فقط می‌شود جانب حق را گرفت، هر کس می‌خواهد بیاید جانب حق را بگیرد ما با کمال میل می‌پذیریم. این امر که روسای دول اسلامی شایق شده‌اند که به کشور ما بیایند در واقع از نظر من احترامی است که به مقاومت ملت و نیروهای مسلح ما می‌گذارد که خواب‌های صدام حسین دروغگو را این‌ها آشفته کرده‌اند... بنابراین هر کس و هر کدام از جمله آقای ضیاءالحق به نمایندگی کشورهای اسلامی به همراه دبیرکل کشورهای اسلامی به ایران می‌آیند و نماینده هر کدام از کشورها نیز که بیایند ما این را احترامی تلقی می‌کنیم به مقاومت فرزندان ایران در جبهه‌ها و در همین حدود که بفهمند ما چه می‌گوییم حق ما چیست ما می‌پذیریم و صحبت می‌کنیم، اما درباره این که میانجیگری بشود وضع ما که نامعلوم نیست که میانجی لازم باشد حق معلوم است آن‌ها تجاوز کرده‌اند و زور گفته‌اند، ما هم تودهنی به زورگو زده‌ایم و ناچار ما جنگ را ادامه می‌دهیم تا حق پیروز شود انشاء الله...» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۶)

محمدعلی رجایی نخست‌وزیر نیز تقریباً همان مواضع را تکرار می‌کند: «سفر نمایندگان کشورهای اسلامی به ایران اگر در حد این که بخواهند در جریان امر قرار بگیرند آماده هستیم و نظرات مان را به آن‌ها می‌گوییم، اما این که بخواهند مذاکره‌ای یا مصالحه‌ای باشد به هیچ وجه حاضر نیستیم.» (همان) حدود یک ماه پس از جنگ فرمانده کل قوا طی نامه‌ای به رئیس جنبش غیرمتعهدها از او می‌خواهد تجاوز رژیم عراق به ایران را محکوم کند:

«رژیم بعثی عراق ظاهراً عدم اجرای مفاد عهدنامه سال ۱۹۷۵ منعقد بین ایران و عراق را مستمسک تجاوز خود به ایران قرار داده غافل از این که عهدنامه مذکور خطوط مرزی زمینی و آبی ایران و عراق را دقیقاً مشخص نموده و طرق حل مسالمت‌آمیز اختلافات احتمالی را نیز پیش‌بینی کرده مع‌الوصف دولت عراق بدون توجه به طرق پیش‌بینی شده با بهانه قرار دادن

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۴۳

عهدنامه مورد بحث خاک جمهوری اسلامی ایران را مورد تجاوز قرار داده است. ادعاهای عراق در مورد اصرار آن کشور جهت حل مسالمت‌آمیز اختلافات خود با ایران کذب محض می‌باشد.... تجاوز آشکار رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران یک بار دیگر نفوذ و نقش ابرقدرت‌ها را در منطقه افشا نموده و تقویت حضور بیگانگان در این منطقه حساس منافع ملت‌های منطقه را مورد تهدید قرار داده است با عنایت به مراتب فوق دولت جمهوری اسلامی ایران به عنوان عضو جامعه کشورهای غیرمتعهد از دولت شما به عنوان یکی از اعضای جامعه مذکور انتظار داشته و دارد به خاطر احترام به آرمان‌ها و زیربنای فکری که در جنبش عدم تعهد پذیرفته شده و به عنوان اصول مقبول این جامعه از آن یاد می‌شود، تجاوز دولت عراق را که یقیناً با اصول مزبور منافات دارد محکوم نموده و پشتیبانی خود را از موضع برحق دولت جمهوری اسلامی ایران اعلام نماید. با تجدید مراتب احترام، سیدابوالحسن بنی‌صدر- رئیس جمهوری اسلامی ایران.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۸/۷)

پافشاری دولت ایران بر مواضع اصولی‌اش در خروج متجاوز به عنوان پیش‌شرط، دشمن را به اعمال فشار بیشتر از طریق حمله به شهرها و مراکز غیرنظامی کشاند. ارتش عراق موشک باران و بمباران شهرهای بزرگ را دستور کار قرار داد، اما ایران از مقابله به مثل و کشتار غیرنظامیان خودداری نمود. رئیس جمهور مقابله به مثل در برابر حمله ناجوانمردانه عراق به شهرهای ایران به خصوص دزفول را به دلایل انسان دوستانه رد کرد:

«عکس‌العمل چه می‌خواهد باشد ما هم برویم شهرهای آن‌ها را بزنیم. خیر ما این کار را نمی‌کنیم و همین حالا هم امام گفتند که مسلمان نمی‌تواند برادر مسلمانش را به دلیل این‌که یک دولت جنایت‌کاری آمده است و در اینجا یک جنایتی کرده است بزند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۱۹)

رئیس‌جمهور یک روز پس از حمله موشکی به شهر دزفول (۵۹/۸/۳) پس از بازدید از محل اصابت موشک در جمع مردم خشمگین که با سردادن شعار خواهان پاسخ کوبنده به رژیم بعثی عراق بودند، بر مقاومت تا نابودی این رژیم منفور تأکید کرد:

«اینک در حضور مردمی که دیشب موشک‌های شما خانه‌های آن‌ها را ویران کرده است می‌گویم مرز ما با دولت شما سقوط دولت شماست، ما به حکم اعتقاد ریشه‌ای و بنیادی به اسلام و درسی که در وطن دوستی از مکتب اسلام گرفته‌ایم و به حکم این‌که از نظر ما وطن دوستی از ایمان بشری سرچشمه و ریشه می‌گیرد به دولت تو می‌گوییم هرچه جنایات دولت تو بیشتر می‌شود اراده ما بیشتر می‌گردد و اراده ما به سرنگونی رژیم‌های چون رژیم تو افزون‌تر می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۵)

ایشان همچنین به کشورهای منطقه هشدار داد در صورت کمک به صدام با آن‌ها مانند دشمن برخورد خواهد کرد:

«ما با کشورهایی که ثابت بشود با عراق همکاری می‌کنند مانند دشمن عمل خواهیم کرد و این را قبلاً به همه کشورهای منطقه هم اعلام کرده‌ایم البته بسیاری از این کشورها به ما اطلاع داده‌اند که کمکی به دولت عراق نمی‌کنند و از تجاوز او هم پشتیبانی نمی‌نمایند امیدواریم به همین قولی که به ما دادند وفادار بمانند و اگر وفادار نماندند ما با همان روشی که با دشمن باید در پیش گرفت با آن‌ها معامله خواهیم کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۱۳)

رئیس‌جمهور پذیرش خواسته‌های دشمن و طرف‌های جهانی مبنی بر آتش‌بس را تسلیم در برابر خواسته‌های ناحق آن‌ها قلمداد می‌کند و بر تداوم جنگ تا رسیدن به خواسته‌های ایران تأکید می‌کند:

«از نظر من بهای تسلیم نشدن هر قدر سنگین باشد به سنگینی بهای تسلیم شدن نیست. پس من در این‌جا که هستم می‌مانم. و جنگ را ادامه می‌دهم تا وقتی که مطمئن شوم به مسئولیت خود عمل کرده و استقلال کشور و رژیم جمهوری را حفظ کرده‌ام و به نظر من هر کس در هرکجا باید با این فکر کار و عمل کند. بهای تسلیم شدن یعنی برگشتن به رژیم وابستگی، همان غارت‌ها و همان اوضاع.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۰)

ایشان در نامه‌ای به صدام حسین رئیس‌جمهور عراق آتش‌بس در جنگ را خیانت به روح اسلام و مستضعفان روی زمین توصیف می‌کند:

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۴۵

«آیا به نظر شما از نظر دید ارتشی صحیح است که ارتش بعد از آنکه قد راست کرد، آتش بس را بپذیرد؟ خیر، ما نه تنها از نظر نظامی نمی‌توانیم این کار را بکنیم، بلکه به لحاظ پایان بخشیدن به سیاست تجاوز در جهان، نیز نمی‌توانیم این راه‌حل را بپذیریم. ما قبول آتش‌بس را خیانت به روح اسلام، خیانت به ملت فلسطین و به همه‌ی دوزخیان روی زمین و همه‌ی مستضعفانی می‌دانیم که هر روز از سوی قدرت‌های این جهان مورد تجاوز قرار می‌گیرند. بنابراین قاطعیت ما در جنگی که می‌کنیم کامل است و هرچه این جنگ به طول بیانجامد ما تا پیروزی ادامه خواهیم داد. چون ما خود را بر حق می‌دانیم، مطمئنیم که در این جنگ شکست نخواهیم خورد. چرا که بنا بر وعده قرآنی حق پیروز است.» (انقلاب اسلامی، ۱۴/۱۰/۵۹)

با آنکه رئیس‌جمهور همواره بر تداوم جنگ تا پایان حضور نیروهای بعثی در ایران تأکید داشت اما جنگ را با روحیات و احساسات خود مغایر می‌داند: «طیبی که مرا معاینه می‌کرد. از من پرسید که آیا کاری انجام می‌دهم که از آن نفرت دارم؟ که بازتاب آن کار در اعصاب و جریان خون به صورت پایین آمدن فشار خون جلوه‌گر می‌شود؟ گفتم بله معلوم است. من از جنگ نفرت دارم و شب و روز به جنگ مشغولم. خصوصاً نفرت دارم از این‌که این جنگ را با برادر مسلمانم انجام می‌دهم. زیرا من می‌دانم که آن سرباز عراقی هیچ گناهی ندارد و باز خصوصاً کسی این کار را می‌کند که مجبور شده است به این کار، کسی که سال‌های دراز نوشته و گفته است که اگر ما مسلمان‌ها متحد می‌شدیم و اگر یکی می‌شدیم، اگر چنین می‌شدیم، اگر چنان می‌شدیم، خنجرهایی مثل خنجر اسرائیل را از پشت به قلب ما فرو نمی‌کردند.» (انقلاب اسلامی، ۹/۱۰/۵۹)

هاشمی رفسنجانی عضو شورای عالی دفاع در آن هنگام، معتقد است بنی‌صدر تا زمانی که دشمن در خاک ما بود، حاضر به صلح نبود و بر ادامه جنگ اصرار داشت:

«درخواست آتش‌بس از سوی آمریکا، شوروی و مجامع بین‌المللی، خیلی زود مطرح شد. حتی پیش از آمدن هیأت‌های میانجی صلح. اما تقریباً هیچ‌کس

از نیروهای سیاسی و یا نظامی با چنین آتش‌بسی موافق نبود. خصوصاً فرماندهان نظامی، چنین آتش‌بسی را به صلاح نمی‌دانستند و نمی‌پذیرفتند. آن‌ها در نخستین روز جنگ، وقتی برای شرکت در جلسه‌ی شورای عالی دفاع، به اتاق جنگ که در زیرزمین ستاد مشترک بود، رفتیم، در حالی که همه‌ی فرماندهان ارشد ارتشی جمع بودند و بنی‌صدر جلسه را اداره می‌کرد، با جدیت از ما خواهش کردند که آتش‌بس را نپذیریم و گفتند که حیثیت ارتش مخدوش شده است و حالا ما فرصت پیدا کرده‌ایم که به ملت بگوییم که وفادار به آرمان‌های انقلاب هستیم. آن‌ها می‌خواستند که حیثیت خود را حفظ کنند و می‌گفتند که مجهز شده‌ایم و باید جواب عراق را در میدان بدهیم تا خیال نکند الان برگ برنده در دستش است. بعد از بحث آن شب، با حضرت امام (ره) هم صحبت کردیم. نظر امام (ره) به عنوان فرماندهی کل قوا این بود که عراق با پای خود به دام افتاده است و باید عراق را تنبیه کنیم تا بعد از این، چنین مسأله‌ای از سوی عراق و دیگر کشورها برای ایران پیش نیاید. این یک اصل تقریباً قطعی بین همه‌ی ما بود که تا اشغالگر در خاک ماست، مذاکره و قبول آتش‌بس به ضرر ماست. اشغالگر باید از خاک ایران بیرون برود و اگر بنا است مذاکره‌ای بشود، باید بعد از خاتمه‌ی اشغال و از موضع قدرت باشد، اگر آن زمان ما آتش‌بس را می‌پذیرفتیم، عراق حتماً شروطی را مطرح می‌کرد که بزرگترین شرط آن لغو قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بود که صدام آن را اول جنگ در حضور خبرنگاران پاره کرده بود. در حالی که بخشی از ایران در اشغال عراقی‌ها بود، کسی نبود که صلح بخواهد. معلوم بود اگر آتش‌بس پذیرفته شود، ارتش عراق از مناطق اشغالی بیرون نمی‌رود. بنی‌صدر هم به عنوان جانشین فرماندهی کل قوا، صلح آن گونه را نمی‌خواست ارتش هم واقعاً حاضر نبود صلح شود. قبلاً گفتم، آن‌ها معتقد بودند که باید حیثیت خودشان را تجدید کنند؛ به علاوه فرصتی برای آن‌ها بود که بار دیگر وفاداری‌شان را به امام و مردم نشان دهند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۲۳۶)

مرحله دوم مذاکرات صلح

پیش‌تر یادآور شدیم رئیس‌جمهور احتمال طولانی شدن جنگ بیش از چند ماه را نمی‌داد و از سوی دیگر دشواری‌های بین‌المللی بسیاری پیش روی وی قرار داشت. هم از بابت گروگانگیری در سفارت آمریکا و هم پیچیده شدن آزادی گروگان‌ها، از سوی دیگر مواضع انقلابیون در مورد صدور انقلاب و تیرگی روابط با غربی در پی اعدام عناصر رژیم سابق و در نهایت فقدان یک سیاست خارجی منسجم و نبود فردی در رأس وزارت خارجه جملگی فشارهای بین‌المللی بر ایران برای صلح را افزون ساخته بود. موضع منطقی ایران در پذیرش آتش‌بس تنها در زمانی که متجاوز از قلمرو ایران خارج شود به هیئت‌های متعدد خارجی از جمله اولاف پالمه نخست‌وزیر سوئد و یاسر عرفات رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین اعلام شده بود. عمده کار هیئت‌ها نزدیک کردن موضع ایران با موضع رژیم متجاوز یعنی بود. نکته مهم دیگر این‌که کنفرانس طائف (عربستان) سه ماه پس از اشغال خرمشهر و توقف ماشین جنگی عراق در مرزها تشکیل گردید که نشانگر پی بردن صدام به اشتباه خود در تجاوز به ایران بود. به نظر می‌رسید هیئت حاکم حزب بعث خواسته‌های اولیه خود در جدا کردن خوزستان و جزایر خلیج فارس از ایران را به تثبیت موقت نیروهای خود در متصرفات مرزی و خرمشهر تقلیل داده است و این خود پیروزی بزرگی برای ایران و ارتش، سپاه و نیروهای مردمی به نظر می‌رسید. به هر حال کنفرانس طائف با توجه به جمیع جوانب درخواست صلح اعراب و شیوخ منطقه از ایران به حساب می‌آمد، شایع بود آنان حتی حاضر به پرداخت غرامت به ایران نیز بودند اما یک مسئله اساسی همواره از سوی آنان مغفول بود و آن حضور متجاوزان عراقی در برخی از نقاط مرزی و تصرف چند شهر مرزی ایران بود.

مهم‌ترین اقدام و جدی‌ترین تلاش برای اجرای آتش‌بس و صلح، توسط سازمان کنفرانس اسلامی انجام شد. پس از تشکیل کنفرانس سران اسلامی در طائف عربستان که ایران در آن در اعتراض به عدم محکومیت حمله عراق به ایران شرکت نکرد این سازمان هیئتی را مأمور نمود تا در اسرع وقت نظر

طرفین جنگ را برای آتش‌بس جلب کند. این هیئت به ریاست حبیب شطی دبیر کل سازمان کنفرانس اسلامی راهی ایران و عراق شد. اعضای عالی رتبه‌ای دبیرکل را در این سفر همراهی می‌نمود که نشانگر جدی بودن تلاش برای صلح بود. از جمله ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان، ضیاءالرحمن رئیس‌جمهور بنگلادش، احمد سکوتوره رئیس‌جمهور گینه، داوود اجورا رئیس‌جمهور گامبیا، بولنت اولوسو نخست‌وزیر ترکیه، مصطفی نیاس وزیر خارجه سنگال، یاسر عرفات دبیرکل سازمان آزادی بخش فلسطین، وزیر خارجه ترکیه و پاکستان و هانی الحسن عضو کمیته مرکزی سازمان آزادی‌بخش فلسطین. این هیئت در تاریخ ۵۹/۱۲/۹ درست ۵ ماه پس از آغاز جنگ وارد تهران شد. آنها پس از ملاقات و گفتگو با اعضای شورای عالی دفاع، طی مصاحبه‌ای هدف خود از مسافرت به ایران را اعلام کردند. حبیب شطی گفت:

«اولین مرحله مذاکرات ما با مقامات ایرانی پایان یافت و قرار است امشب (دیشب) این هیات به سوی بغداد عزیمت کند. وی افزود ما پیام کنفرانس اسلامی طائف را به رهبر انقلاب و تمامی مسئولین ایرانی ابلاغ کردیم. شطی ادامه داد در این مذاکرات همچنین نظرات امام خمینی و اعضای شورای عالی دفاع و دیگر مسئولین ایرانی را شنیدیم و اکنون نیز برای شنیدن نظرات مقامات عراقی به بغداد می‌رویم و پس از ملاقات با مقامات عراقی تصمیم داریم مجدداً با هیأتی به ایران برگردیم وی در پاسخ این سوال که آیا این هیأت هیچ گونه مرحله‌ای از کارهایش را انجام داده است، گفت: اولین مرحله از کارهایمان را با مذاکره پایان داده‌ایم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۱)

احمد سکوتوره به نمایندگی از مقامات هیئت و ابوالحسن بنی‌صدر به عنوان نماینده ایران و رئیس شورای عالی دفاع با هم به گفتگو پرداختند. در این گفتگو سکوتوره وظیفه هیئت را نه مشخص کردن آغازگر جنگ و متجاوز بلکه ایجاد آتش‌بس دانست. وی گفت:

«امروز که ما به این جا آمده‌ایم به عنوان یک سازمان نیامده‌ایم و نه به عنوان یک دادگاه که قضاوت کند و حق و باطل را تشخیص دهد. قضاوت در مورد

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۴۹

اختلافات موجود بسیار مشکل خواهد بود حقیقت آن است که این جنگ باعث تأسف ماست و هرکس برنده یا بازنده باشد در مرحله نهایی بازنده اسلام است. وی افزود این جنگ باید به طریق عادلانه و سریع حل شود. شیطان انسان‌ها را از هم جدا می‌کند. اسلام انسان‌ها را متحد می‌کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۰)

رئیس‌جمهوری اسلامی ایران نیز در پاسخ وی چنین گفت:

«واقعیت آن است که شیطان وجود دارد و تقاضای اول ما این است که روشن کنید شیطان در این جنگ کیست. در همین جا تقاضای دوم ما طرح می‌شود و آن تشخیص متجاوز است و این‌که وقتی متجاوز مشخص شد او را آنطور که اسلام می‌گوید، به سزای خود برسانید و به تجاوز او خاتمه دهید. این که هر طرف که برنده شود یا ببازد بازنده اسلام است، اگر ما به عنوان دو ملت در جنگ بودیم درست بود ولی ارتش عراق در پاسخ به خواست ملت عراق به ما حمله نکرده است. ما هر دو ملت با رژیم منحرفی روبرو هستیم. ما قبلاً با فرستاده‌های شما نظرات خود را مطرح کرده‌ایم. در دیدارهای اولاف پالمه نیز گفتیم که باید در برابر متجاوز ایستاد. بنابراین از شما می‌خواهم که متجاوز را مشخص سازید. حتماً دولت عراق به شما گفته است که ایران به عراق تجاوز کرده است. این ادعای عراق دروغ است و مسئله تجاوز عراق مسبوق به سابقه طولانی از آغاز انقلاب است. عراق در استان‌های کردستان و خوزستان با اعزام خرابکاران خود علیه جمهوری اسلامی عمل کرده و دخالت داشته است. اگر عراق مدعی است که قرارداد ۱۹۷۵ به اجرا درنیامده، او می‌بایست پیش از شروع جنگ به سازمانی که شما را به این‌جا فرستاده است یا سازمان‌های دیگر اطلاع می‌داد. ما به دفعات چه پیش از حمله عراق به ایران و چه بعد از آن به طور مستقیم خاطر نشان کرده‌ایم که انقلاب ما بریدگی در جهان اسلام را به سود هدف مقدس عمومی یعنی نجات فلسطین، از بین برده است و شما به جای این‌که بر ضد ما عمل کنید، لازم است همه بر ضد دشمن مشترک عمل کنیم. ولی نتیجه این دعوت‌ها حمله مسلحانه به کشور ما بوده است. ما به خدا توکل کرده‌ایم و با استقامت ایستاده‌ایم. چه کار دیگری غیر از

این استقامت، راه عمومی ملت ما را بر ضد تسلط ابرقدرت‌ها همواره می‌کند؟»
(انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۰)

پس از این مقدمه، احمد سکوت‌توره از ایران خواست طرح خود برای آتش‌بس را ارائه دهد، رئیس جمهور طرح جمهوری اسلامی ایران را به شرح زیر ارائه داد:

«ما با این مقدمه پیشنهادات خود را به این صورت ارائه می‌دهیم:

۱- حکم اسلامی تحقق یافته و به اجرا درآید و آن تشخیص متجاوز و تنبیه اوست.

۲- ما نمی‌توانیم در حالی که دشمن متجاوز در خاک ماست، آتش‌بس را بپذیریم. قبول آتش‌بس در حالی که متجاوز در خاک ماست، در انسانی که به خاطر عقیده جنگیده است، رکودی بوجود می‌آورد که جبران آن آسان نیست.

۳- همان‌طور که بارها گفته‌ایم قرارداد سال ۱۹۷۵ از نظر ما پذیرفته شده است ما کمترین نظری به خاک عراق نداریم. ولی پذیرفتن این قرارداد موقعی وجه عملی پیدا می‌کند که در خاک ما از نیروهای متجاوز کسی نباشد. آقای بنی‌صدر در پایان سخنان خود گفت که اسلام به شما حکم می‌کند که از عدالت و خواست عادلانه ما حمایت کنید و ما به شما اطمینان می‌دهیم که هیچ چیز زیباتر از این نیست که در این جنگ حق پیروز شود. اگر چنین شد مسئله فلسطین، افغانستان و سایر مسلمانان که تحت ستم هستند، حل خواهد شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۰)

آیت‌الله خمینی در دیدار با هیئت صلح از آن‌ها می‌خواهد به شناسایی متجاوز پرداخته و به دفع تجاوز او بپردازند:

«شما ۸۰ دقیقه گوش کردید به اراجیفی که او در عین حال که در کشور ما واقع شده است و لشکر او در کشور ما مشغول به آدم کشی است خودش می‌گوید که ایران متجاوز است و شما سوال نکردید از او که تجاوز ایران کجاست؟ آیا الان ما در مملکت عراق داریم جنگ می‌کنیم یا در مملکت ایران داریم جنگ می‌کنیم؟ اگر در مملکت ایران جنگ می‌کنیم، تجاوز مال عراق. اگر یک روز به عراق حمله کردیم تجاوز مال ما هم هست اما اگر ما دفاع

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۵۱

می‌کنیم و از حقوق ملت دفاع می‌کنیم از اسلام و دفاع می‌کنیم از حقوق عراق و دفاع می‌کنیم از مسلمین، نباید کنفرانس طائف ساکت بنشیند و نباید شما به این وضع فکر کنید دو تا ملت با هم مقابل هستند. شما به همین یک واجب که خدا امر فرموده است به شما و تمام مسلمین، اگر چنانچه یک طایفه‌ای از مسلمین به طایفه دیگر تجاوز کرد، باید با او مقابله کنید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۱)

رئیس‌جمهور هم عملکرد کنفرانس اسلامی در طائف عربستان را محکوم نمود:

«این عدالت اسلامی بود که به یک متجاوزی اجازه دادید در آن کنفرانس شرکت بکند و با وجود غیبت کشوری که قربانی تجاوز شده است به او هشتاد دقیقه هم اجازه دادید که این دروغ‌ها را بگوید؟ آیا این آن عدالت اسلامی است؟ خیر این معنایی جز این ندارد که اولاً کسی غم ملتی را که خود غم خود را نخورد، نخواهد خورد. پس ما باید خود غم خود را بخوریم. در این دنیا هنوز زود است که ارزش‌های والای اسلامی برای حکومت‌ها معتبر شده و حاکم شده باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۱)

ایشان قبل از ورود هیئت صلح موضع صریح ایران در مورد جنگ را به طور شفاف مشخص کرده بود:

«این‌طور که خبرگزاری‌ها گزارش کرده‌اند در این کنفرانس (طائف) یک هیئت ۷ نفره از سوی کنفرانس تعیین شده که بیایند و آتش‌بس کنند ما قبلاً حرف‌مان را در این مورد زده‌ایم و نمی‌توانیم دشمن را در خاک‌مان بپذیریم و بایستیم تماشا کنیم که دیگران بیایند و آتش‌بس بدهند و پس از تجدید قوا به کمک همین دولت‌های فاسد دوباره تجهیز بشود و بگوید خیر این‌جور نباشه و آن‌جور باشه و ما با توجه به وضعیتی که داریم فرصت‌هایی را از دست داده باشیم و ناچار بشویم مانند قضیه گروگان‌ها همان بلایی را که در رابطه با گروگان‌ها سر ما آوردند این‌جا هم سر ما بیاورند تا آنجایی که به من مربوط است این چیزی نیست که بپذیریم، نمی‌پذیریم. ما باید با قاطعیت دشمن را برانیم. بعد که دشمن را رانندیم آن وقت می‌شود رفت دنبال راه‌حل سیاسی هر

راه‌حل سیاسی که متضمن بقای دشمن چه به صورت آتش‌بس چه به هر صورت دیگری در خاک ما باشد پذیرفتنی نیست. چون به ضرر کشور ماست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۲)

یکی از نکات جالب پیش از ورود هیئت صلح به ایران شرارت جدید رئیس‌جمهور عراق و تهدید ایران به تشدید حملات و تصرف شهرهای ایران در صورت عدم پذیرش طرح صلح بود. در مقابل این تهدید اما رئیس‌جمهور جنگ‌تحمیلی از سوی رژیم صدام را به مثابه ظلمی که تنها باید با زبان زور به آن پاسخ داد می‌داند. او تهدیدات رژیم عراق برای تصرف شهرهای بیشتری از ایران در صورت نپذیرفتن شرایط هیئت صلح را نشانه بارز زورگویی آن و پاسخ ایران به این تهدیدات را مقاومت تا پیروزی نهایی می‌داند. بنی‌صدر برای تهیج احساسات مذهبی مردم، مقابله با دشمن را با نهضت امام حسین (ع) مقایسه می‌کند:

«من راجع به تهدیدهایی که آقای صدام حسین قبل از آمدن این هیئت به تهران کرده بود گفتم که همان‌طور که امروز صبح امام گفته‌اند میزان رأی مردم است و هیچکس نمی‌تواند از رأی مردم تخلف کند این تأکید صداره‌ای است بر واقعیتی که انقلاب به کرسی نشانده است. در کشور ما میزان خواست و رأی مردم است و چون ما منتخب مردم هستیم ناچار باید معرف ارزش‌های مقبول بدست خودمان و معرف خواسته‌های مردم خودمان باشیم بدین صفت من در آنچه به شما می‌گویم معرف فردفرد مردم این سرزمین هستم. آقای صدام حسین گفته است که در صورتی که ما صلح مورد دلخواه او را نپذیرفتم شهرهای بیشتری را خواهد گرفت و خرابی‌های فزونتتری به بار خواهد آورد. جواب ما این است که ما و همه مردم ما پیرو حسین‌بن علی هستیم که در سرزمین عراق در خاک و خون خفت و آن امام مظهر مقاومت در برابر ستمگر و زورگو است. او بر زمین افتاد تا ارزشی که انسان به وسیله آن به معنویت دست می‌یابد برپا بماند و ما نیز چنین خواهیم کرد. یک به یک خواهیم ایستاد بر زمین خواهیم افتاد اما ارزش‌هایی که ما به خاطر آن‌ها انقلاب کرده‌ایم، بر

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۵۳

زمین نخواهد افتاد. آن‌ها استوارتر خواهند شد بنابراین تهدید او ما را نمی‌هراساند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۱)

رئیس‌جمهور پس از مذاکره با هیئت صلح نیز عدم موافقت خود با آتش‌بس در شرایط فعلی را اعلام نمود:

«این هیئت پیشنهادی نداشتند جز صلح و گفتند ما آمده‌ایم تا نظریات شما را بشنویم بعد شاید پیشنهادهایی ارائه کنند. ولی اول گفتند که ما برای قضاوت نیامده‌ایم بلکه برای خاموش کردن آتش آمده‌ایم و وقتی آتش در خانه افتاد اول باید آتش را خاموش کرد و بعد دید که چه کسی مقصر است و علت آتش‌سوزی چه بوده است. ما در پاسخ گفتیم، که آتش‌سوزی تا وقتی که شما کانون آتش را از بین نبرید، همچنان ادامه خواهد داشت پس برای از بین بردن آتش سوزی قدم اول و اساسی خاموش کردن کانون آتش‌زایی است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۵)

وی در گفتگو با رئیس‌جمهور گینه، عضو بلندپایه هیئت صلح کنفرانس طائف، با تأکید بر سخنان آیت‌الله خمینی برخورد با متجاوز را اصلی اسلامی خواند و خواهان حمایت سازمان کنفرانس اسلامی از ایده شناسایی و تنبیه متجاوز شد:

«درست است که حرف‌های طرف ما را در کنفرانس طائف شنیده‌اید و حرف‌های ما را نشنیده بودید ما حق می‌دهیم که شما حرف‌های ما را بشنوید ما حتی قبل از کنفرانس نیز خواستیم که هیئتی به تهران بیاید و حرف‌های ما را بشنود. امروز صبح هم امام همین پیشنهاد را بیان کردند و به شما گفتند دشمن از خاک ما بیرون برود و هیئتی بین‌المللی به تجاوز رسیدگی کند و به قضاوت بنشیند و متجاوز را بعد از تشخیص تنبیه کند. برادران ما، کشورهای غربی پیش از ما دادگاه نورنبرگ را تشکیل دادند آن‌ها که در مذهب‌شان این بود که اگر سیلی خوردید روی دیگر را هم بگیرید و سیلی دوم را بخورید. دین ما عکس این روش را تبلیغ می‌کند. می‌گوید سیلی را با سیلی جواب بده آیا ما مستحق‌تر نیستیم که همین دادگاه را تشکیل دهیم تا میان ملت‌های مسلمان راه و رسم اسلام نه به عنوان شعار بلکه به عنوان واقعیت ملموس حاضر در

زندگی روزمره ما به اجرا درآید. پس ما با شما موافقیم در صورتی که به این روش عمل شود و دشمن از خاک ما بیرون رود و بعد هیئتی بین المللی از ملل مسلمان به این تجاوز رسیدگی کند و حکم صادر کند آنطور که قرآن در مورد متجاوز دستور داده است و اگر متجاوز سرباز زد تکلیف شما را قرآن روشن کرده است، که در کنار مظلوم بایستید و با متجاوز بجنگید. بنابراین ما بر وفق بیان قرآنی پیشنهاد صریحی می‌کنیم به این صورت که:

۱- نیروهای متجاوز خاک ما را ترک کنند.

۲- یک هیئت بین‌المللی به این تجاوز رسیدگی کند و درباره آن حکم صادر کند و این حکم به اجرا درآید. رئیس جمهور ایران در ادامه صحبت‌های خود گفت که ما به آنچه خداوند در قرآن به ما آموخته است وفادار می‌مانیم و به قضاوت می‌نشینیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۱)

به هر تقدیر در تاریخ ۵۹/۱۲/۱۱ هیئت صلح کنفرانس اسلامی پس از گفتگو با مقامات ایرانی عازم بغداد شد تا نتایج بدست آمده در مذاکرات تهران را با مقامات عراقی به بحث بگذارد. آن‌ها پس از دو روز توقف در عراق طرح صلحی را که متضمن آتش‌بس و عقب‌نشینی کامل ارتش عراق پنج هفته پس از آتش‌بس بود را به ایران آوردند. در تاریخ ۵۹/۱۲/۱۵ کمیته صلح سازمان کنفرانس اسلامی طرح ۷ ماده‌ای خود برای پایان جنگ را به شورای عالی دفاع ایران ارائه نمود. این طرح توسط آیت‌الله خامنه‌ای نماینده رهبر ایران در این شورا در اختیار جراید قرار داده شد. متن این طرح به شرح زیر است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

کمیته صلح اسلامی

پیشنهادات برای برقراری صلح

کمیته صلح اسلامی سران هشت کشور و دولت و دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی که توسط سومین کنفرانس سران اسلامی منعقد در طائف مکه در تاریخ ژانویه ۱۹۸۱ تشکیل گردیده از تمایل جهانی امت اسلامی به این‌که اختلاف و برادرکشی بین ایران و عراق باید به یک پایان صلح عادلانه و شرافتمندانه برسد عمیقاً آگاه است. کمیته برای ایجاد صلح و آشتی میان

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۵۵

برادران مسلمانی که از یکدیگر دوری گزیده و به زد و خورد مسلحانه پرداخته‌اند از حکم اسلامی آگاهی بسیار دارد. دلگرم از توافق موجود میان سران کشورها و دولت‌های سازمان کنفرانس اسلامی، کمیته صلح اسلامی با رهبران ایران و عراق ملاقات نمود نقطه نظرهایشان را به دقت مورد توجه قرار داد و آنان را تشویق کرد که در حل اختلافات به طور مسالمت آمیز میان برادران مسلمان احکام قرآن را رعایت نمایند. عمیقاً نگران از نابودی مداوم جان‌های گرمی و انهدام منابع مادی که مردم مسلمان را به نابودی می‌کشاند، کمیته صلح اسلامی به طرفین دعوا جهت پایان بخشیدن فوری به جنگ و تسهیل در برقراری صلح مطابق احکام اسلام و عدالت و قانون بین‌المللی، پیشنهادات زیر را می‌نماید:

الف- اصول

- ۱- احترام محض توسط ایران و عراق برای حاکمیت ملی و تمامیت ارضی یکدیگر.
- ۲- تصدیق مجدد توسط عراق و ایران به ناپسند بودن گرفتن سرزمین به زور.
- ۳- تصدیق مجدد توسط ایران و عراق به عدم دخالت و مداخله به هر شکل در امور داخلی یکدیگر.
- ۴- تصدیق مجدد توسط عراق و ایران به پیوستگی آنها به اصول رفع اختلافات بین‌المللی به طرق صلح آمیز.
- ۵- قبول توسط ایران و عراق به آزادی کشتی‌رانی در شط‌العرب.
- ب- ارکان حل اختلافات به طور مسالمت‌آمیز
- ۱- آتش‌بس عراق و ایران باید در ساعت.... شب پنجشنبه به جمعه ۱۳ مارچ ۱۹۸۱، ۲۲ اسفند ۱۳۵۹ به مرحله اجرا درآید.
- ۲- عقب‌نشینی نیروهای عراقی از سرزمین ایران باید از جمعه ۲۰ مارچ، ۲۹ اسفند ۱۳۵۹ شروع شود و در مدت چهار هفته، موکول به توجه به آن توسط یک کمیته فرعی تمام خواهد شد.

۳- آتش‌بس و عقب‌نشینی با نظارت ناظرین نظامی منتخب از کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی سکا مورد قبول طرفین انجام خواهد شد.

۴- مسئله شط‌العرب به کمیته‌ای متشکل از اعضا سازمان کنفرانس اسلامی سکا مورد قبول دو کشور ایران و عراق، محول خواهد شد تا آخرین قانون این راه‌آبی را تعیین نماید.

۵- مذاکرات برای حل سایر اختلافات به طور مسالمت‌آمیز پس از عقب‌نشینی نیروهای عراقی از سرزمین ایران.

۶- مبادله اعلامیه‌های عدم مداخله و دخالت در امور یکدیگر توسط ایران و عراق.

۷- کشورهای سازمان کنفرانس اسلامی سکا ضمانت خواهد نمود که طرفین تعهدات را که بر اساس حل اختلاف به طور مسالمت‌آمیز پذیرفته‌اند رعایت کنند و در صورت لزوم، ناظرینی در طرفین مرز بین‌المللی برای مدتی معین نگاه دارند.

پ- اقدامات موقتی برای کشتی‌رانی آزاد در شط‌العرب

۱- از روزی که آن آتش‌بس به مرحله اجرا درمی‌آید و تا آن موقع که مسئله شط‌العرب به یک توافق نهایی برسد، کشتیرانی در این گذرگاه آبی توسط یک هیئت ویژه تحت توجه سازمان کنفرانس اسلامی سکا باید سازمان بیابد و نظارت گردد.

۲- این هیئت ویژه ممکن است از سازمان کنفرانس اسلامی بخواهد که به منظور اطمینان یافتن از کشتی‌رانی آزاد در شط‌العرب در دوره موقت یک کمیته احتمالی حفظ صلح تشکیل دهد.

ت- کمیته صلح اسلامی یک کمیته فرعی تشکیل خواهد داد تا طرفین را در اجرای شرایط حل اختلاف به طور مسالمت‌آمیز یاری نماید.

حضرت آقای احمد سکوتوره، رئیس جمهوری انقلابی خلق گینه، حضرت میرداود اکایر اباجاوارا رئیس جمهور گامبیا، حضرت آقای ضیاء الرحمن رئیس‌جمهور جمهوری خلق بنگلادش، حضرت ژنرال محمد ضیاء‌الحق، رئیس‌جمهوری پاکستان، حضرت آقای یاسر عرفات، رئیس کمیته اجرایی

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۵۷

سازمان آزادی‌بخش فلسطین، حضرت آقای مصطفی نیاس، وزیر امور خارجه جمهوری سنگال و نماینده رئیس کشور، حضرت آقای تنگو احمد ریتوادین بین تنگکو اسماعیل نخست وزیر و وزیر امور خارجه مالزی، حضرت آقای حبیب شطی، دبیر کل سازمان اسلامی. «انقلاب اسلامی، ۱۶/۱۲/۵۹»

رئیس جمهور شرح مختصری از پاسخ ایران به هیأت صلح که پس از گفتگوهای دور دوم با مقامات عراق برای تبادل نظر با مقامات ایرانی دوباره به تهران آمده بودند، ارائه می‌کند. رئیس جمهور به خطوط قرمز سه‌گانه ایران از جمله مبنا قرار گرفتن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، همزمانی آتش‌بس و عقب‌نشینی و رسیدگی به مسئله آغازگر جنگ و متجاوز اشاره می‌کند:

«در دور دوم که آمدند پیشنهادهای خود را آورده بودند. باز بیان مفصلی آقای سکوتوره در مقدمه پیشنهادها کرد و به تأکید از ما می‌خواست که صلح را رد نکنیم. در آن مجلس ما سه مسئله را عنوان کردیم که در پیشنهادها امیدواریم باشد و اگر نباشند ما به راه شیطان نمی‌رویم، آن سه نکته را می‌نویسم، نظر خود را می‌نویسیم برای شما می‌فرستیم و امیدواریم بی‌چون و چرا تا جایی که حق پیروز بشود ادامه می‌دهیم. آن سه امر این‌ها بودند:

۱- آتش‌بس و عقب‌نشینی باید با هم و در کوتاه‌ترین زمان انجام بگیرد.

۲- به تجاوز و نتایج آن رسیدگی و درباره آن حکم صادر شود.

۳- مبنای حل و فصل مسائل همان موافقتنامه الجزایر باشد و مبنای دیگری

بر اساس زور و تجاوز نمی‌توانیم بپذیریم.

به این ترتیب گفتگوهای ما تمام شد به منزل امام رفتیم به جماعت با ایشان نماز گزاردیم، از آنجا به فرودگاه رفتیم و آن‌ها رفتند. در پیشنهادهایی که داده‌اند می‌شود گفت که از یک جنبه نیروهای مسلحی که در این مدت طولانی با تهاجم مقاومت کرده‌اند، برای ما پیروزی بزرگی است و آن مورد آن است که ما از ابتدا گفتیم آتش‌بس و عقب‌نشینی باید بر هر کار دیگری مقدم باشد ولی رژیم بعث عراق مدعی بود که باید آتش‌بس بشود مسائل حل و فصل بگردند بعد آن نیروهای خود را از ایران بیرون ببرد، بنابراین این پیشنهاد از این نظر برای ما پیروزی بود. پیروزی دوم این بود که رژیم بعث عراق شطالعرب

را در حاکمیت خود می‌دید و هیچ گونه بحثی راجع به شطالعرب را نمی‌پذیرفت در این پیشنهاد اداره شطالعرب موضوع گفتگوست، با این حال پیشنهادها به همان دلایل سه‌گانه‌ای که گفتیم نظر ما را کاملاً تأمین نمی‌کرد و امیدواریم که آن هیئت ۸ نفری به کوشش خویش ادامه بدهند تا آنچه حق است بدان برسیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۱)

آیت‌الله خامنه‌ای نماینده آیت‌الله خمینی در شورای عالی دفاع با اصرار بر موضع منطقی دولت ایران در شناسایی متجاوز و عقب‌نشینی او به عنوان پیش شرط آتش‌بس، به اصرار بی‌مورد هیئت صلح اشاره می‌کند. وی موضع رئیس‌جمهور، فرمانده کل قوا و مسئول مذاکره با طرف خارجی را «خوب» ارزیابی نموده و به نظرخواهی رئیس‌جمهور از تک تک اعضای شورا در مورد صلح و یکسان بودن نظر تمامی آن‌ها با نظر وی اشاره نموده و آن را نشانگر وحدت نظر همه اعضای شورای عالی دفاع در برابر خواسته نابجای هیئت صلح می‌داند:

«مطلب دیروز را تقریباً تکرار می‌کردند آقای سکوتوره به نحو مصرانه‌ای روی کمک ایران به انجام استقرار صلح تکیه می‌کرد و با اصرار می‌خواست که ما به این هیئت کمک کنیم تا صلح برقرار بشود و رسیدگی به شناسایی متجاوز و پایان دادن به تجاوز را یا مجازات و تنبیه متجاوز را به پس از خاتمه جنگ محول می‌کرد و مثال می‌زد که وقتی آتشی در خانه‌ی افتاد نباید فکر کرد که آتش‌افروز کیست بلکه بایستی اول آتش را خاموش کرد. اول تا آخر صحبت ایشان این بود و هیچ پیشنهاد مشخصی هم ارائه نمی‌داد. آقای بنی‌صدر متقابلاً روح حرف‌شان این بود که به عکس شما باید متجاوز را که مایه آتش‌افروزی است پیدا کنید و در همان مثالی که شما زدید و گفتید وقتی خانه‌ای آتش می‌گیرد بایستی اول آتش را خاموش کرد ما می‌گوییم وقتی ماده آتش‌زا را در خانه پیدا نکنید و او را از خانه بیرون نیاندازید مهارکردن شعله‌ها هیچ سودی نخواهد داشت شما آن ماده آتش‌زا را پیدا کنید که آن حضور سرباز عراقی در خاک ماست چرا شما این را رها می‌کنید و می‌پردازید به این‌که شعله‌های آتش را خاموش کنید. البته در حرف‌های آقای سکوتوره تجلیل زیادی بود از ملت و

انقلاب حتی ایشان می‌گفتند از این‌که کار خود را در ایران آغاز کردیم افتخار می‌کنیم ما حرف شما را می‌فهمیم ما دردهای شما را لمس می‌کنیم، این مسائل را ایشان بارها در ضمن صحبت‌های‌شان تکرار می‌کردند لکن آن نتیجه و منظوری که بر این حرف‌ها به طور طبیعی بایستی مترتب بشود متأسفانه در بیانات ایشان نبود و تکیه داشتند که بعد از این‌که جنگ پایان گرفت آن وقت باید سراغ متجاوز برویم تا این‌که ببینیم متجاوز کیست. آقای بنی‌صدر جمله دیگری که در این مورد گفتند و بسیار مطلب خوبی بود این بود که گفتند دولت‌های اروپایی و ملت‌های اروپایی با این‌که معتقد به مسیحیت بودند که می‌گوید اگر کسی سیلی به گونه راست تو زد گونه چپت را پیش بیاور در عین حال دادگاه نورنبرگ را تشکیل دادند. ما که معتقد به اسلام هستیم که قصاص را لازم می‌داند و می‌گوید (اذن بالاذن) در مقابل حمله باید حمله کرد، در مقابل ضربه بایستی ضربه را پاسخ گفت تا این‌که متجاوز از تجاوز خودش دلخوش نباشد. ما اولی‌تر هستیم از این‌که دادگاهی تشکیل بدهیم تا این‌که متجاوز را پیدا بکند. آقای سکوتوره اصرار می‌کردند که ما یک پیشنهاد مشخصی را بدهیم. آقای بنی‌صدر گفتند که پیشنهادهای ما در بیاناتی که امام امروز به شما گفتند و همچنین در بیانات دیروز و امروز ما متجلی است و چون در اثنای صحبت آقای سکوتوره، آقای بنی‌صدر کتبا از اعضای شورای عالی دفاع نظرات‌شان را خواستند و هر یک از برادران ما در شورای عالی دفاع نظرشان را یادداشت کردند و به آقای بنی‌صدر دادند، نظرها همه یکسان بود و ایشان همین را اظهار کردند. گفتند که من از برادران اعضاء شورا نظرخواهی کردم و به طور شگفت‌آوری همه نظرشان همین است و این نشان می‌دهد که ما آن راه‌حلی که ارائه می‌دهیم متخذ از اصول ماست و دقیقاً همان چیزیست که امام هم فرموده‌اند و آن این است که ما می‌گوییم که متجاوز بایستی خاک ما را سریعاً و فوراً تخلیه کند و پس از آنکه از مرزهای ما خارج شد آن وقت هیئتی را شما از کشورهای اسلامی انتخاب کنید تا این‌که بیابند ببینند و بررسی کنند که متجاوز کیست اگر ما متجاوز بودیم ما را مجازات کنید اما اگر چنانچه

عراق متجاوز بود آن وقت به حساب عراق برسید و این پیشنهادیست که ما به طور مشخص می‌توانیم ارائه بدهیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۱)

ایشان موضع قاطع ایران را در سه محور اصلی اعلام کرد. وی به یک نکته دقیق و مهم یعنی اساس صلح با عراق اشاره می‌کند که در قرارداد صلح کنفرانس اسلامی لحاظ نشده بود و آن اصل قرارگرفتن قرارداد سال ۱۹۷۵ الجزایر بود. منظور رئیس‌جمهور از تعدیل این طرح که بعدها عنوان شد گنجاندن همین بند بوده است.

«نقطه نظرهای ما سه نکته است: اولین مسئله این است که در این موافقت‌نامه هیچ اساس و اصل مشخصی برای حل و فصل اختلافات معین نشده بود. مسئله دیگر از نظر ما قرارداد سال ۱۹۷۵ الجزایر است. بنابراین اگر موافقت‌نامه الجزایر مورد قبول طرفین باشد مذاکره مجدد درباره شط‌العرب موضوعی پیدا نمی‌کند در حالی که در این موافقت‌نامه پیشنهادی گفته شده است در مورد شط‌العرب مذاکره شود بنابراین ما با تکیه روی قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر هرگونه مذاکره جدید در مورد شط‌العرب را رد می‌کنیم. البته این قرارداد از طرف ما همواره معتبر بوده و هنوز هم معتبر است ولی دولت عراق اندکی قبل از آغاز تجاوز خودش اعلام کرد که به طور یک جانبه این قرارداد را رد کرده است و ما اصرار داریم که هر نوع موافقتی باید بر مبنای این قرارداد انجام بگیرد. نکته دومی که حتماً باید در هرگونه موافقت‌نامه‌ای گنجانده شود مسئله رسیدگی به تجاوز دولت عراق و نیز تنبیه متجاوز است و تا مادامی که رسیدگی به شناسایی متجاوز و آثار تجاوز انجام نگیرد و برای تنبیه متجاوز و مجازات او تدبیری اندیشیده نشود و در قرارداد گنجانده نشود هیچ گونه موافقت‌نامه‌ای که خالی از آن باشد برای ما قابل قبول نیست.

همان‌طور که می‌دانید، عراق تجاوز خودش را با اخراج حدود ۶۰ هزار نفر از مسلمانان عراقی از خانه و زندگی آنها آغاز کرد و آنها را به تدریج از مرزها خارج کرد و ثروت‌ها و خانه‌ها و همه چیز آنها را مصادره کرد و آنها را به بیابان‌های ایران فرستاد که هنوز اکثر این افراد در اردوگاه‌ها زندگی می‌کنند و وضع نابسامانی دارند و بلافاصله تجاوزهای نظامی عراق به شهرها، روستاها و

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۶۱

جاده‌ها و صحراهای ما آغاز شد. نکته سوم این است که در هر موافقت‌نامه‌ای محققاً باید تضمین شود که نیروهای متجاوز بدون هیچ قید و شرطی باید خارج شوند و در صورتی که زمانی برای فاصله آتش‌بس و خروج نیروها بگذارند مورد قبول ما نیست و نیروهای متجاوز بایستی در نزدیکترین زمان ممکن که تعیین آن به عهده نظامیان است و بدون هیچ گونه قید و شرطی از مرزها خارج شوند. این نقطه نظرهای سه‌گانه شورای عالی دفاع است که امشب روی آن‌ها بحث و توافق شد و این را ما رسماً به هیئتی که به ایران آمده بودند ابلاغ خواهیم کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۶)

پس از ارائه طرح پیشنهادی سازمان کنفرانس اسلامی شایعه‌ای مبنی بر تمایل رئیس‌جمهور به استقرار آتش‌بس مطرح شد. برخی گروه‌ها و احزاب و شخصیت‌ها در این میان مخالفت خود با آتش‌بس سریع در جنگ بدون پذیرش خواسته‌های شورای عالی دفاع را مطرح ساختند. برخی اما پا را فراتر نهاده و خواسته‌های جدیدی بر آن افزودند. این نشان می‌داد برای اجرای آتش‌بس رئیس‌جمهور با دشواری‌های بسیاری روبرو است. آیت‌الله منتظری در پیام خود که همزمان با اعلام جزئیات طرح سازمان کنفرانس اسلامی در جراید منتشر شد، خواهان توجه شورای عالی دفاع به خواست مردم مسلمان ایران و عراق و هزاران شهید که به دست صدام به شهادت رسیده‌اند، شد. وی در پیام خود هرگونه مذاکره و قرارداد با صدام حسین را خلاف خواست مردم مبارز عراق خواند و از آنان خواست به چیزی کمتر از مجازات صدام در دادگاه‌های بین‌المللی و نجات مردم عراق از دست او راضی نشوند. (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۶)

اما رئیس‌جمهور در نامه محرمانه خود به تاریخ ۵۹/۱۲/۱۷ (یک روز بعد) به آیت‌الله خمینی به طور روشن به علت کمبود سلاح و ابهام در توانایی ادامه جنگ در وضع موجود خواهان پذیرش طرح پیشنهادی البته با کمی تعدیل به نفع ایران حداکثر طی یک ماه آینده می‌شود:

«آقای [آیت‌الله] خامنه‌ای بدون این‌که بحثی در شورای دفاع شده باشد، در نماز جمعه گفتند شورای دفاع به اتفاق آراء پیشنهاد ۸ کشور را رد کرد!!»

مقصود خوب و بد پیشنهاد نیست. منظور صداقت و عدالت است. لازم است وضع ارتش بر شما معلوم باشد تا فردا بلایی صد بار بدتر از گروگان‌ها بر سر کشور نیاید:

- نیروی هوایی برای هواپیماهای F4 تنها ۷۹ خلبان دارد و هوانیروز نیز همینطور نه مهمات دارد و نه هلی‌کوپترها قطعات لازم. فرسودگی به تمام است.

- مهمات نیروی زمینی در حال تمام شدن است و افراد آن به غایت فرسوده شده‌اند.

- اگر جنگ تا تمام شدن مهمات ادامه پیدا کند، و نقشه بعدی را که وارد عمل شدن ضدانقلاب است به اجرا بگذارند، دیگر هیچ چیز نداریم که کشور را حفظ کند.

- تمام امید به اجرای طرح آب است و روحیه ارتش که با این ترتیبات آن‌هم از بین می‌رود. ادامه جنگ ممکن است کار را بجایی برساند که ارتش از بین برود. یک عده هستند که مقصودی جز این ندارند. به نظر این‌جانب هر چه می‌شود باید ظرف یک ماه بشود.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۶۷)

در مقابل نرزش نسبی و غیررسمی عراق در برابر ایران، ایران نیز در همان مرحله دوم تا حدودی نسبت به اصرار خود جهت عقب‌نشینی قبل از آتش‌بس تجدیدنظر کرد. به این صورت که ایران پذیرفت لازمه عقب‌نشینی از مواضع آرامش و عدم تبادل آتش دو طرفه است. رئیس‌جمهور حتی آتش‌بس کوتاه برای خارج شدن نیروهای عراقی از قلمرو سرزمینی ایران را به طور کلی رد نمی‌کند. ولی الله فلاحی جانشین ستاد مشترک ارتش یک آتش‌بس کوتاه برای خروج نیروهای عراقی را لازم دانسته بود، اما رئیس‌جمهور آتش‌بس را پیش شرط خروج نیروهای عراقی نمی‌دانست و معتقد بود در صورت پذیرش اصل عقب‌نشینی و قرارداد مرزی ۱۹۷۵ چنین حرفی محل پیدا می‌کند:

«آتش‌بس دو معنی دارد این‌که ما آتش‌بس را نپذیرفتیم به این دلیل است که ما نمی‌خواستیم خودمان را در دنیا جنگ‌افروز معرفی کنیم آن‌ها تجاوز کرده بودند می‌گویند که ما آتش‌بس بدهیم بعد مذاکره کنیم و پس از آنکه نتیجه

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۶۳

معلوم شد آن‌ها می‌روند ما گفتیم که خیر ما این را نمی‌خواهیم چون به اندازه کافی دیده ایم چه بر سر آن‌هایی که این راه‌حل را پذیرفته‌اند می‌آید بنابراین شما باید بروید وقتی که رفتید ما ببینیم چیزی برای گفتگو داریم بنشینیم گفتگو کنیم و اگر نداریم چه گفتگویی کنیم؟ پس باید بروند. این هیئت آمدند و گفتند که پیشنهاد ما این است که این‌ها بروند امام هم فرمودند که بروند و بعد هیئت بین‌المللی بنشینند و به این مسئله رسیدگی کند. حالا اگر این‌ها آمدند و گفتند که ما می‌خواهیم برویم. خوب، باید بروند آن وقت است که ناچار حرف تیمسار فلاحی محل پیدا می‌کند والا من به این هیئت شب اول گفتم که از نظر ما غیرقابل پذیرفتن است مثل این است که شما حرکتی را که دور گرفته است یک دفعه متوقف کنید. و از نظر ما این کار شدنی نیست و عواقب آن را هم می‌دانیم پس خاتمه این جنگ باید یک دفعه باشد اگر آن‌ها این موضع را پذیرفتند بسیار خوب چون امام، شورای عالی دفاع و فکر می‌کنم همه مردم ما همین موضع را دارند چه بهتر، اما اگر نپذیرفتند ما سر جایمان هستیم و جنگ را ادامه می‌دهیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۳)

گرچه پذیرش قرارداد ۱۹۷۵ از سوی عراق در طرح صلح سازمان کنفرانس اسلامی درج نشده بود. اما به نظر می‌رسید حبیب شطی در مذاکره با دولت ایران به ایران اطلاع داده بود که عراق تلویحاً و نه بطور رسمی مرزهای پس از قرارداد ۱۹۷۵ که مدنظر ایران بود را به رسمیت می‌شناسد و این می‌توانست نظر مثبت ایران را جلب کند، گرچه ایران پیش از آتش‌بس خواهان خروج نیروهای نظامی عراق از خاک خود شده بود. این مسئله دو روز پس از خروج حبیب شطی از ایران از طرف بهزاد نبوی فاش شد و نشان می‌داد صلحی که بنی‌صدر بعدها از آن سخن گفت بر مبنای همین پذیرش عراق بوده است:

«ادعای صدام در ابتدا این بود که ما قرارداد ۱۹۷۵ را نقض کرده‌ایم و بهانه‌اش این بود که گویا حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ کیلومتر مربع بوده که طبق قرارداد الجزایر بایستی در مرز به عراق تعلق می‌گرفته است که دولت ایران اشغال کرده است در حالی که مسأله بدین شکل هم نبود. بخش‌های تصحیح نشده‌ای در مرز وجود داشت که بخش‌های کوچکی در اختیار ایران و بخش‌هایی هم

در اختیار دولت عراق. و این مسأله‌ای نبود که به جنگ منجر بشود. البته بعدها صدام بهانه را عوض کرد و اصلاً منکر قرارداد ۱۹۷۵ شد و این‌طور که معلوم است اخیراً دوباره برگشته است به قرارداد مذکور. (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۳)

با تأکید ایران بر مبنا قراردادن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و تأکید بر شناسایی متجاوز و همزمانی آتش‌بس و عقب‌نشینی هیئت سازمان کنفرانس اسلامی بدون دستیابی به نتیجه‌ای ایران را در نیمه اسفند ۱۳۵۹ ترک کرد، اما همین هیئت پس از مذاکره با طرف عراقی با کمی تعدیل در پیشنهادات خود که تا حدی به خواسته‌های ایران نزدیک‌تر بود بار دیگر (بار سوم) در تاریخ ۶۰/۱/۱۰ به ایران بازگشت تا طرح جدید خود را به مقامات ایرانی از جمله شورای عالی دفاع و فرمانده کل قوا ارائه دهد.

پس از پایان سفر سوم هیئت صلح سازمان کنفرانس اسلامی و پایان دور سوم گفتگوها در تاریخ ۶۰/۱/۱۱، رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا آخرین مواضع ایران در برابر عراق را تشریح کرد. از محتوای این گفتگو چنین برداشت می‌شد که طرف عراقی نرمش نسبی در مورد سه خواسته ایران نشان داده است. اول آنکه رئیس‌جمهور از پذیرش اصل تحقیق در مورد تعیین متجاوز توسط عراق خبر داد (یکی از شروط ایران)، اما عراق شرط مبنای مذاکرات (قرارداد ۱۹۷۵) را نپذیرفته و از نظر رئیس‌جمهور همین اصل تنها اختلاف موجود بین ایران و عراق است. از این رو رئیس‌جمهور از طرف ایران تلویحاً عدم همزمانی آتش‌بس و خروج نیروهای متجاوز را پذیرفت به این نحو که به دلیل آنکه برای خروج نیروها به پشت مرزها مدت زمان معقولی پس از اجرای آتش‌بس لازم است. وی در انتها، انعطاف را برای اثبات صلح طلب بودن ایران ضروری می‌داند:

«اگر اسلام است، بسیار خوب بایم بگویم آتش‌بس و خروج بدون قید و شرط. این اصل اسلام است. رئیس‌جمهور پاکستان گفت این‌که می‌گویید این دو همزمان انجام بگیرد چگونه شدنی است؟ او که فوراً نمی‌تواند به مرز خودش برگردد، زمانی می‌خواهد. گفتیم بله یک زمان معقولی می‌خواهد و ما

نمی‌گوییم که همان لحظه برود، این شدنی نیست بلکه زمانی را که برای خروج لازم است خبرگان نظامی معین می‌کنند. اولاً از نظر دنیا ما باید روشن کنیم که صلح واقعی را ما طالب هستیم و این فرصتی است برای این‌که بهانه‌ها قطع بشود و دنیا هم بفهمد که ما برحق هستیم و حق می‌خواهیم و گمان من این است که سفر این هیئت بی‌فایده نیست.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۵)

رئیس‌جمهور پیشرفت در مذاکرات را تأیید می‌کند:

«البته پیشرفت‌هایی در این پیشنهادها نسبت به سابق وجود دارد از جمله این‌که اصل تشکیل محکمه برای رسیدگی به تجاوز پذیرفته شده و این خود پیشرفت مبین و روشنی است و دیگر این‌که عقب‌نشینی و غیره به ترتیبی با قضیه حل مسئله مرزی همزمان شده و تا حدودی می‌شود گفت که این‌ها پیشرفتی است در جهت پیشنهادات ما، ولی مسئله باید برای ما روشن و واضح شود و ببینیم که آیا آن سه شرطی که پیشنهاد کرده بودیم، تأمین است یا خیر.» (همان)

اما رئیس‌جمهور مهم‌ترین عوامل اختلاف بین دو طرف را اولاً مسئله اداره اروندرود که طبق قرارداد ۱۹۷۵ باید به صورت مشترک اداره شود، این در حالی بود که عراق خواهان تسلط کلی بر آن و در عین حال محترم شمردن حق ایران برای کشتی‌رانی در آن بود. و دیگر اختلاف تکرار ادعا در مورد سه جزیره مورد اختلاف ایران با یکی از کشورهای منطقه بود که رئیس‌جمهور آن را قویاً رد کرد:

«گفتند که در این مورد هم باید رسیدگی شود و ما گفتیم که از چه جهت عراق می‌گوید که باید رسیدگی شود. آیا ایشان قیم منطقه هستند؟ این همان حرف زور است و خیال می‌کند که زور دارد و می‌گوید که به فلان چیز هم باید رسیدگی شود! اگر قرار بر این حرف‌ها است ما می‌توانیم فهرستی از این ادعاها بنویسیم و از جمله این‌که در این مورد که رژیم صدام قانونی است یا خیر هم باید رسیدگی شود و مرزهای ما کجا است و ... و ... و سه جزیره به شما چه مربوط است؟ ما مطلقاً حاضر نیستیم راجع به این مسئله کمترین حرفی را نه بشنویم و نه بگوییم.» (همان)

رئیس جمهور در مجموع گزارش سفر سوم هیئت صلح و جواب‌های داده شده به آن‌ها را تشریح نمود:

«(در شورای عالی دفاع) پیشنهادات هیئت ۸ نفری و جواب ما خوانده و تصویب شد. آن‌ها پیشنهاد داده بودند که آتش‌بس شود و تعیین حدود بشود و قوای عراق برگردد به آن حدود و بعد دادگاه تشکیل بشود و به منشأ تجاوز رسیدگی کند خوب این‌ها از نظر ما ابهاماتی داشت و ما باید روشن حرف‌مان را بزنیم و این است که ما گفتیم که اولاً مرزها معین شده و به امضای طرفین در سال ۱۹۷۵ رسیده و موجود است و عراق می‌تواند به همین مرزها عقب‌نشینی کند و آتش‌بس و عقب‌نشینی اجزای تفکیک‌ناپذیر یک تصمیم‌اند یعنی باید با هم انجام بگیرد و زمانش را هم متخصصان نظامی در حداقل مدت معین می‌کنند و دادگاه هم که تشکیل می‌شود باید تعیین متجاوز کند و به نتایج این تجاوز هم برسد و درصدد رفع آن نتایج هم بریاید و این در مجموع جوابی است که ما دادیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۸)

رئیس جمهور در گزارش روزانه خود مجموعه پیشنهادات رئیس هیئت صلح به ایران را چنین اعلام نمود:

«خلاصه و اهم مطالبی که ایشان به عنوان پیشنهادات هیئت طرح کرد عبارت بود از این‌که آتش‌بس برقرار شود و عقب‌نشینی نیروهای عراقی به دنبال مذاکراتی که بلافاصله صورت می‌گیرد، انجام شود و پس از عقب‌نشینی، کمیته‌ای به حل و فصل اختلافات فی‌مابین بپردازد. در مورد رسیدگی به تجاوز و محکومیت متجاوز که خواست ما بود ایشان با نظر موافق تشکیل یک کمیته رسیدگی به تجاوز را تأیید می‌کرد. در مورد مسئله مرزها پیشنهاد می‌نمود که کمیته‌ای برای رسیدگی و تعیین وضعیت مرزهای خاکی و آبی تشکیل شود و اشاره داشت به این‌که رژیم عراق، در مورد حل این مسئله و بخصوص مرزهای آبی خواهان چارچوب دیگری غیر از قرارداد ۱۹۷۵ است و معتقد است که قرارداد مذکور به واسطه رژیم گذشته ایران به عراق تحمیل شده. وی اضافه نمود که هرگونه توافق جدید می‌بایست از تضمین‌های کافی برخوردار باشد. یا در صورت نقض آن کاملاً مشخص باشد که مسئولیت متوجه کیست.

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۶۷

ایشان در خاتمه به ادعای رژیم عراق در مورد حاکمیت عربی بر سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی اشاره نمود و علاقه داشت که نظر ما را در این مورد نیز بداند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲)

از لحن رئیس جمهور در ادامه گزارش خود چنین برمی آید که وی با دو مورد اولی که دولت عراق حاضر به نرمش شده است موافق اما در مورد سوم، مربوط به کنار گذاشتن قرارداد ۱۹۷۵، با آن مخالفت است. این مطلب نشان می‌داد که رئیس جمهور علاقمند به تسریع استقرار آتش‌بس و خروج نیروهای عراق ولو با مدتی تأخیر است. اما در عین حال رئیس جمهور در مورد سومین خط قرمز ایران، حفظ این قرارداد را یادآور شده و به طور تلویحی آمادگی ایران برای تداوم جنگ در صورت عدم پذیرش این قرارداد از سوی دولت عراق را اعلام می‌کند:

«براساس همان گفتگوهایی که پیش از این کرده بودیم و در تمام این مدت جنگ هم تغییری در آن‌ها نداده‌ایم، پیشنهاد شما را بررسی می‌کنیم و فکر می‌کنیم که این تصحیحات اساسی باید در آن‌ها به عمل آید. سخن از مذاکره در آتش‌بس آمده بود. مذاکره برای چه؟ اگر مذاکره برای تعیین روزهای عقب‌نشینی است و یا مذاکره برای تعیین حدودی است که باید به آن حدود عقب‌نشینی کرد. و یا این‌که برای همه این‌هاست که این مساله مبهمی است. از نظر ما مهم‌تر از همه این است که بین آتش‌بس و عقب‌نشینی فاصله می‌بینیم و تجربه زمان ما به ما می‌گوید که این فاصله را پذیرفتن به سود متجاوز است. پس ما این‌طور فکر می‌کنیم که بهتر است همه کارها قبلاً انجام بگیرد. راجع به هیئت تحقیق در مورد تشخیص متجاوز، این مقدار که شما پذیرفته‌اید برای ما معتنم است، اما ما مایلیم که شما به اصلی که ما بنابراین اصل این تقاضا را کرده‌ایم، توجه اساسی بکنید و آن همان تفاوت حق و زور است، چون ما می‌خواهیم که با همسایگان خود براساس حق زندگی متعالی داشته باشیم و در امنیت و صلح زندگی کنیم. اما در مورد این که مبنای حل و فصل مسائل چه باشد؟ دولت عراق می‌گوید که قرارداد ۱۹۷۵ را باطل تلقی کنیم. اگر این کار را بکنیم چه مبنای دیگری را بپذیریم؟ آیا تناسب قوا را مبنا قرار دهیم که در

این صورت باید جنگ را ادامه دهیم تا معلوم شود چه کس قوی تر است. پس زحمت شما بی حاصل است. پیشنهاد کردیم که این مینا، قرارداد ۱۹۷۵ باشد و بی گمان، هر مبنای دیگری مساوی است با ادامه جنگ، مگر این که دولت عراق قضاوت تاریخ را بپذیرد، و من گمان نمی دارم که رژیم عراق حاضر بشود تسلیم قضاوت تاریخ شود، زیرا که قضاوت تاریخ مرزهای ما را در خاک عراق بسیار دور خواهد برد. مسأله الجزایر مطلقاً به دولت عراق راجع نیست و ما هیچ بحثی در این زمینه با دولت عراق نداشته ایم، نداریم و نمی داریم. درباره مرزهایی که بر مبنای روشنی تعیین خواهد شد، البته باید تضمین هایی برای طرفین وجود داشته باشند که این مرزها محترم شمرده شوند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲)

رئیس جمهور در ادامه دولت عراق را از مداخله در امور مربوط به جزایر ایرانی خلیج فارس برحذر می دارد:

« و اما مسئله آخری که شما عنوان می کنید، یعنی مساله سه جزیره. ما می خواهیم بدانیم دولت عراق چه حق دارد که در مورد این مسئله دخالت کند و عنوان او برای دخالت در این مسئله چیست؟ آیا به همین عنوان که خود را قوی تصور می کند است؟ پس باید از غرب تا شرق عالم در امور دخالت کند، همین است؟ خوب معنای این ادامه جنگ است، چون به همین دلیل که دولت عراق به خود حق می دهد در مسأله ای که چند صد کیلومتر از مرز او فاصله دارد دخالت بکند. ما به شما اطمینان می دهیم که توانایی نیروهای مسلح ما به لحاظ تجربه و به لحاظ دانش نظامی و به لحاظ روحیه و عقیده در حد عالی است. به شما اطمینان می دهیم که ملت ما می تواند برای مدتی دراز مسائل این جنگ تحمیلی را تحمل کند و به شما اطمینان می دهیم که اگر ما چند برابر این قوی بودیم، بیش از آنچه که به شما گفتیم نمی گفتیم و اگر چند برابر ضعیف تر از وضعی که الان داریم بودیم، جز آنچه که به شما گفتیم نمی گفتیم. برای این که ما براساس معتقدات اسلامی حرف می زنیم و برپایه این معتقدات تجاوز از حق، یاغی گری در برابر خداست، و خدا نیاورد آن روز که ما بندگان یاغی او بگردیم. پس آنچه ما از شما توقع داریم، به استثنای مطالبی که در تصحیح

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۶۹

پیشنهادات شما گفتیم این است که به دولت عراق این را تفهیم بکنید که ما از حق عدول نمی‌کنیم و هیچ ضعف و قوتی در کار ما موجب تغییر رویه نخواهد شد و تا احقاق آنچه که حق می‌دانیم می‌ایستیم.» (همان)

رئیس‌جمهور مشروح مذاکرات خود با حبیب شطی نماینده سازمان کنفرانس اسلامی در اوایل فروردین ماه ۱۳۶۰ را در کارنامه روزانه خود به طور مشروح توضیح می‌دهد:

«اما موضوع سوم آمدن هیئت هشت نفری به ایران است. این هیئت دوشنبه دهم فروردین به ایران آمد و قاعده این بود که من در کارنامه آن روز به این موضوع می‌پرداختم اما چون این هیئت رفت بعد حبیب‌شطی را با پیشنهادات فرستاد، بعد وزرای خارجه چهارکشور غیرمتعهد آمدند و این‌ها در این هفته واقع شد این است که گزارش همه آن‌ها را یک‌جا اینک به اطلاع مردم کشور می‌رسانم. پیش از تشکیل جلسه مشترک هیئت هشت نفری با اعضای شورای دفاع در هتل، بین سکوتوره و من صحبت درباره حل مسئله شد. رژیم عراق حاکمیت در شط‌العرب را می‌خواهد و مدعی است که مرزهای ۱۹۷۵ در دوران رژیم سابق ضعیف بوده و تحمیل شده و قرارداد را از ناچاری پذیرفته. من به او پاسخ دادم که قرارداد به تقاضای خود صدام حسین، (که تقاضا از دولت الجزایر کرده است) منعقد شده و در تمام دوران رژیم سابق همکاری صمیمانه میان دو رژیم برقرار بوده، تعیین حدود انجام گرفته، نحوه اداره شط‌العرب به اجرا درآمده و این‌ها همه مخالف است با ادعای امروز آقای صدام حسین. او می‌گفت می‌خواهد برای این‌که نگویند این جنگ برای هیچ و پوچ بوده اسما حاکمیت داشته باشد والا عملاً هر دو کشور آزادانه و به طور برابر از این راه آبی استفاده کنند. من در پاسخ گفتم حاکمیت اسمی یا باید تبدیل بشود به حاکمیت عملی یعنی یک جنگ دیگری هم باز ما بکنیم در آینده‌ای که رژیم عراق آن را مناسب تشخیص خواهد داد و باز در آن وقت هم خواهد گفت در جنگ قبلی من قوه کافی نداشتم که تمام حاکمیت را بدست بیاورم حالا بقیه‌اش را می‌خواهم بگیرم... بار دیگر که بعد از گفتگوی جلسه مشترک روز بعد نزد من آمدند باز من این حرف را زدم و گفتم اگر او توانا به این بیان

نیست من حاضرم به عراق بروم و به ملت عراق بگویم. این راه درست‌تر است و الا ما نمی‌توانیم از حق حاکمیت خودمان صرف‌نظر کنیم، این را نه ملت ما خواهد پذیرفت و نه نیروهای مسلح ما و همین مسئله را شرح کردم که نیروهای مسلح ما مجالی به دست آورده‌اند برای خلاصی از آن محرومیت تاریخی، محرومیت از وظیفه اصلی که دفاع از استقلال کشور است و اینک دارند به خودشان به عنوان پاسدار استقلال کشور تحقق می‌بخشند. چگونه می‌خواهند که ما این فرصت تاریخی را از آن‌ها بزداییم. بعد او پیشنهادی کرد که عین آن را در جلسه مشترک طرح نکرد و من هم نمی‌خواهم در این جا بازگو بکنم به لحاظ رعایت امانت. گفتگوهای جلسه مشترک ضبط شد و وقتی سکوتوره صحبت کرد و من پاسخ گفتم اعضای شورای عالی دفاع تکبیر گفتند. هم خود من، هم هیئت هشت نفری غافلگیر شدیم. بعد به من گفتند این‌ها جا خورده بودند و حتی نگران شده بودند از بابی که فارسی نمی‌دانستند و نمی‌دانستند من چه گفته‌ام که چنین بازتابی داشته است. بعد از جلسه احمد آقا خیلی قدردانی کرد از این صحبت و گفت این را باید در رادیو و تلویزیون پخش کنند تا مردم و همه بدانند شما چه گفته‌اید. به هر حال خواننده صورت مذاکرات آن جلسه را در کارنامه هفته گذشته خوانده است و خود می‌تواند درباره آن قضاوت و ارزیابی کند. روز بعد سکوتوره رئیس‌هیئت، ضیاءالرحمن رئیس‌جمهور بنگلادش و حبیب شطی به نزد من آمدند. سکوتوره گفت ما دیشب بیان‌کننده ادعاهای دولت عراق بودیم و حالا که به عراق می‌رویم بیان‌کننده نظرهای شما خواهیم بود خود ما هم یک نظر داریم بعد از این که از بغداد به جده رفتیم به صورت پیشنهادی برای شما و دولت عراق می‌فرستیم من از نو تأکید کردم که ملت ما طالب صلح است اما طالب صلح توأم با تسلیم نیست. به او گفتم اگر آقای صدام حسین مدعی باشد که در سال ۷۵ به لحاظ این که تناسب قوا به زیان او بوده تن به این قرارداد داده است و امروز براساس تناسب قوایی که فکر می‌کند به سود اوست بخواهد قرارداد جدیدی را به ما تحمیل بکند آیا این خود به معنای آن نیست که یک ملتی و جمعیت و سرزمینی چند برابر عراق دنبال همین طرز فکر برود و به محض این که

احساس کرد برتری نظامی دارد انتقام این جنگ را بستاند؟ آیا این صحیح است که ما دائم در حالت جنگ زندگی کنیم؟ من این را صحیح نمی‌دانم. این است که بهتر است چند بار بهای یک جنگ را نپردازیم و صلحی برقرار بکنیم، نه براساس تناسب قوا بلکه بر پایه رهنمودهای اسلامی و براساس دادن حق به حقدار. آن‌ها هم گفتند ما نیز بر این باوریم که حل مسئله بر اساس تناسب قوا حل درستی نیست و باید یک صلح پایدار پدید آورد. از این‌جا به فرودگاه رفتیم و من روسای هشت کشور را بدرقه کردم بعد آقای حبیب شطی آمد و در خوزستان با من ملاقات کرد. یک ربع ساعت پیش من بود پیشنهادها را داد و من آن‌ها را مطالعه کردم ابهاماتی که در پیشنهادها بود از او پرسیدم او جواب‌هایی به من داد. من براساس آن پیشنهاد و جواب‌ها به مشاوران خودم گفتم پاسخی روشن، صریح و بدون ابهام تهیه کنند برای این‌که سخن ما به هم کار را طولانی می‌کند و ما را مردمانی بازیگر معرفی می‌گرداند و آخر سر هم در نظر مردم خودمان و مردم دنیا معلوم نمی‌شود چه پیش آمد و چه گذشت و به چه نتیجه رسیدیم. پاسخ ما به آن پیشنهادها تهیه شد که آن پیشنهاد و پاسخ آن اگرچه پیش از این منتشر شده است ولی از باب این‌که خوانندگان امور آنچه پیش آمده است را با وضوح تمام بخوانند و از آن آگاه بگردند در این‌جا نیز یکبار دیگر می‌آید. به دیدار امام رفتیم پیشنهاد هشت کشور را برایشان خواندم پاسخ خودم را هم خواندم. ایشان پس از آنکه تأکید کردند ما درباره حاکمیت ملی هیچ گذشتی نمی‌توانیم بکنیم و نباید بکنیم، با این‌که پاسخ ما روشن، صریح و واضح باشد، کمال موافقت و خرسندی را داشتند: آن پیشنهادها را همان شب در شورای دفاع طرح کردم و گفتم که آقای شطی درباره‌ی پیشنهاد خود این توضیح کوتاه را در پاسخ سوالات به من داده است. آن پیشنهادها تصویب شد و برای دبیرخانه هیئت ۸ نفره به جده مخابره شد. این‌طور که به من گفتند آقای رجایی در کمیسیون دفاع مجلس گفته است که از مذاکرات با حبیب شطی خبر ندارد. اگر غیر از آنچه در شورای دفاع گفتم، مذاکراتی آقای حبیب شطی کرده است خود من هم از آن خبر ندارم و اگر همان هست که من اکنون گفتم مذاکره دیگری بین من و او نشده است.

به هرحال این مطلب را از این باب در این جا ذکر کردم که همه توجه بکنند. دشمنان بسیاری در کمینند تا با مسموم کردن جو، جبهه داخلی ما را ضعیف بگردانند و روحیه نیروهای مسلح را پایین بیاورند و به ما ضربه بزنند. در پاسخ یکی از نمایندگان گفتم: شاید به خاطر مسئولیت مستقیمی که در این جنگ برعهده من است ظاهراً بیش از دیگران علاقمند به پیروزی باشم، اما من کسی نیستم که به مردم و به میهنم جفا کنم و آن را بازیچه بازی‌های قدرت داخلی و خارجی قرار بدهم. در این فاصله چهار وزیر خارجه کشورهای غیرمتعهد آمدند. وزیر خارجه کوبا از طرف آن‌ها صحبت کرد و گفت که ما از ابتدا در کوشش برای پایان دادن به جنگ بوده‌ایم و شرح این کوشش‌ها را داد. البته او دو سه بار به ایران آمده بود. بله گفت که آمده‌اند که هر تلاش را لازم باشد بکنند و من به آن‌ها پاسخ گفتم که ما حرف مبهمی نمی‌زنیم، حرف ما روشن و واضح و این است که مرزهای بین ما و عراق مشخصند و دولتی به ما تجاوز کرده و حداقل توقع، حداقل خواست، حداقل حق که ما بدان راضی شده‌ایم این است که به مرزهای خویش بازگردد و به این تجاوز رسیدگی شود. آن‌ها گفتند ما می‌رویم و پیشنهادهایی تهیه می‌کنیم و برای شما می‌فرستیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۸)

با آنکه رئیس‌جمهور تلویحاً از پیشرفت مذاکرات سخن می‌گفت همچنین پذیرفته بود که هیئتی بین‌المللی به شناسایی و مجازات متجاوز پردازند، اما اکبر هاشمی رفسنجانی برخلاف وی شروط جدید دیگری را برای صلح با دولت صدام حسین مطرح می‌سازد. او علاوه بر شروط قبلی شرط محاکمه متجاوز را خواستار می‌شود. خبرنگاری از وی پرسید شما اخیراً در مصاحبه با یک مجله قبرسی گفته‌اید قبل از سقوط رژیم عراق هیچ گونه مذاکره‌ای قابل انجام نخواهد بود، نظر شما درباره ادامه کار هیئت صلح چیست، او گفت:

«من هیچ‌وقت نگفتم که هیچ مذاکره‌ای نخواهد بود. در این موارد من فکر می‌کنم به طور کلی سیاست باید این‌جوری باشد. مذاکره هیچ مانعی ندارد و همان‌طور که گفته‌اند صدام الان تحت فشار افکار عمومی داخل و خطری که احساس می‌کند خودش را می‌خواهد صلح طلب معرفی کند. ما نباید اجازه

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۷۳

بدهیم صدام فریبکارانه موفق شود و آمدن هیئت‌ها و حرف زدن با ما هیچ ضرری ندارد. ما فقط گفتیم موضع‌مان قاطع است. می‌گوییم آنچه اعلام کرده‌ایم چانه زدن را نمی‌توانیم بپذیریم. بدون پذیرش محاکمه متجاوز و قبول آثار خسارات، آثار تجاوز و خروج بدون قید و شرط نیروها و معیار بودن قرارداد الجزایر ما نمی‌توانیم هیچ آتش‌بسی را یا صلحی را قبول کنیم، من گفته‌ام ما بر سر این مسائل حرف نمی‌زنیم و الا این‌که هیئتی بیاید با ما حرف بزند هر وقت هر هیئتی بیاید من فکر می‌کنم باید پذیرفت و حرف زد.» (جمهوری اسلامی، ۶۰/۱/۲۵)

با پافشاری ایران بر خواسته‌های خود، از آن سو، رئیس‌جمهور عراق نیز بر دامنه تهدیدات خود بر علیه ایران افزود. وی دوباره پس از دور سوم مذاکرات صلح، ایران را به حملات نظامی بیشتر تهدید نمود. رئیس‌جمهور تهدیدات و اعمال فشار روانی از طریق سیاست تبلیغاتی صدام حسین رئیس‌دولت عراق در هنگام حضور دوباره هیئت صلح در ایران را ناشی از بیماری مزمن روانی او خواند:

«صدام این دومین بار است که پس از آمدن هیئت هشت نفری ما را تهدید می‌کند. آنچه مهم است تهدید او نیست بلکه نقش افشاگرانه تهدید اوست. این صحبتی که او می‌کند، باز دیده‌ها که می‌کند، لحن تسمخ‌آمیزی که در صحبت‌های خویش بر ضد ما بکار می‌برد، همه بازگو کننده بینش راهنمای اوست. به گمان من او یک بیمار است. بیماری که علائم مرضی را به روشنی بروز می‌دهد. بیماری او از اعتقاد به اصالت زور ناشی می‌شود و در حدی است که گمان می‌کند هیچ کس جز به زور اصالت نمی‌دهد. پس چون فکر می‌کند که ما هم چون او زور را اصیل می‌شناسیم، تهدید می‌کند که زور من بیشتر است. اگر تسلیم نشوید من شهرهای بیشتری را می‌گیرم، زمین‌های بیشتری را می‌گیرم، چنین می‌کنم و چنان می‌کنم. به هر حال اگر او می‌توانست بفهمد که زور اصالت ندارد، البته دست از زورگویی به هموطنان خویش و فرستادن نیروی مسلح به ایران برمی‌داشت. و اگر لااقل بیماری او تا این حد شدید نبود و می‌توانست بفهمد ما براساس حق عمل می‌کنیم نه براساس زور،

۳۷۴/اولین رئیس جمهور و جنگ

باز می‌توانست رفتار مناسبی با ما در پیش بگیرد و کار به این‌جا که کشیده است، نمی‌کشید. اما همان‌طور که شیوه کار این‌طور بیماران است حقی را جز زور نمی‌شناسند، هیچ واقعیتی را به جز زور نمی‌پذیرد.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۲۲)

در عین حال در میان سیاستمداران داخلی هم موافقان صلح حتی در میان روحانیون عالی رتبه کم نبودند. در حین مذاکرات صلح برخی از منتقدین، رئیس‌جمهوری را به مذاکرات خصوصی با دولت‌های خارجی برای برقراری صلح متهم ساختند. وی اما مذاکرات صلح را زیرنظر شورای عالی دفاع و با نظارت شفاف این شورا دانست و نفس مذاکره با دولت‌ها را به معنی سازش ندانست:

«به همین مناسبت مقاله‌ای هم از آقای صالحی نجف‌آبادی خواندم که می‌شود این را هم برداشتی از دیدگاه اسلامی وی درباره سیاست خارجی دانست که در آنجا به درستی گفته است که مذاکره، سر یک میز نشستن با دشمن به معنای سازش با دشمن نیست. و یک دولت اسلامی باید هیچ فرصتی را برای اجرای سیاست خویش از دست ندهد و در مورد این مذاکرات باید منظور و هدف از مذاکره را دید. این حرف صحیح است. الا این‌که مذاکره و گفتگو و ارتباط و تماس یک وقت جنبه رسمی پیدا می‌کند که عیبی ندارد، باید یک حکومت از روی عقل و تدبیر برای اجرای سیاست مستقل خود، هر وقت لازم دید تماس برقرار کرده و مذاکره کند. یک وقت هم جنبه شخصی دارد که وقتی جنبه شخصی پیدا کرد، فسادش بیشتر از صلاح و نتایج خویش است، ما می‌باید در هر گفتگویی از موضع استقلال کامل، عدم سازش با ستم و بیداد و عدم تابعیت عمل بکنیم. از این روست که من تماس‌های خصوصی و شخصی را در زندگی سیاسی خودم هیچ وقت نپذیرفته‌ام، گمان می‌کنم که این سیاست و برداشت درست و منطبق با موازین دین و مصلحت کشور باشد.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۱)

رئیس‌جمهور در مورد انتقادات مخالفانش و اتهام سازش‌کاری با دشمن در جایی دیگر توضیحاتی می‌دهد:

«این‌ها می‌روند می‌نشینند و می‌گویند که این‌ها تمایل به سازش دارند. اگر ما پیروز بشویم فرمانده کل قوا کیست؟ الان هم متصدی جنگ کیست؟ مسئول شکست و پیروزی کیست؟ این‌ها همه، به گردن من است. خوب، چطور می‌شود که این‌ها به پیروزی علاقه دارند ولی من ندارم؟! اگر بیشتر از آن‌ها که این زمزمه‌ها را می‌کنند به پیروزی علاقه نداشته باشم، کمتر از آن‌ها که ندارم. اما انسان باید روی حساب و کتاب کار بکند. یعنی دو جنبه را هم، ببیند و روی مسئولیت در برابر خدا و در برابر این کشور و تاریخ این کشور عمل بکند، و حق را هم بگوید. اگر ما موضع را عوض کردیم، و سازش کردیم و یک ذره از حق حاکمیت ایران را از دست دادیم، خوب، می‌شود گفت که: دیدید ما گفتیم این برو بیا بالاخره شد سازش. خیر، ما آن تجربه تلخ را تکرار نخواهیم کرد. و در همان تجربه هم حاضر نشدیم که شرکت بکنیم. چون قبلاً پیش‌بینی می‌کردیم.» (همان، ۶۰/۱/۲۴)

همزمان با حضور مقامات بلندپایه هیئت صلح در تهران و مذاکرات آن‌ها شواهدی از موافقت آیت‌الله خمینی با صلح البته با برخی تعدیلات در طرح مشاهده شد. سخنان آیت‌الله شهاب الدین اشراقی داماد بزرگ آیت‌الله خمینی این ظن را تقویت کرد، که سفر مجدد هیئت صلح در ایران احتمال دارد به راه‌حل‌های معقولی برای آتش‌بس منجر شود. ایشان قبل از ورود هیئت صلح به ایران پس از دیدار با آیت‌الله خمینی اظهار نمود:

«مسئله دیگری راجع به آمدن این هیئت بود که امیدواریم این جنگ به نفع اسلام و مملکت ما هرچه زودتر پایان یابد. آیت‌الله اشراقی درباره مسائلی که در رابطه با آمدن این هیئت مورد بحث قرار گرفته است، اظهار داشت که همان پیشنهادات سه گانه ایران را ایشان [رئیس جمهور] شرح دادند و به نظر من هم آن پیشنهادات سه گانه خیلی خوب است و بایستی روی آن پافشاری کنیم و امیدواریم که هیئت دشمن متجاوز را وادار کند تا این پیشنهادات را بپذیرد. و با استقرار این پیشنهادات غلبه با ماست و جنگ انشاءالله به نفع ما تمام می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۱)

محمد جعفری سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی از قول علی امیرحسینی پیک ویژه رئیس جمهور و رابط ایشان با بیت آیت الله خمینی جریان موافقت ایشان با طرح صلح را بازگو می کند:

«هیأت های میانجی صلح و متارکه جنگ پیشنهادهای مختلفی داده بودند و هر بار که با مقاومت و پایداری و موفقیت نیروهای مسلح مواجه می شدند، پیشنهادها به سمت خواسته های ایران تغییر می کرد و صدام نیز کوتاه می آمد. آقای علی امیرحسینی رابط ویژه و پیک مخصوص ریاست جمهوری و آقای خمینی در رابطه با جریان صلح و نظر آقای خمینی نقل کرد، شب که هیئت آمده بودند و پیشنهاد صلح را آورده بودند، پیغام آقای بنی صدر را برای آقای خمینی به جماران بردم. در جماران در دفتر آقای خمینی گفتند که شبها از این ساعت به بعد هیچ کس جز حاج احمد آقا به درون منزل آقای خمینی راه ندارند و ما نمی توانیم به وی اطلاع دهیم. من گفتم این مسأله مهم مملکتی است و حتماً باید پیغام را همین امشب به دست آقای خمینی برسانم و جواب آن را هم بگیرم. گفتند فقط احمد آقا می تواند به درون خبر بدهد و احمد آقا نیز این جا نیست. گفتم هر جا هست به او خبر بدهید. تلفن کردند، او رفته بودند منزل جمارانی، ۱۵ دقیقه بعد آمد. به احمد جریان را گفتم، رفت درون و بعد آمد و گفت بیا داخل. من وارد اندرونی شدم و آقا را دیدم و پیغام آقای بنی صدر را که متضمن شرایط صلح بود به ایشان دادم. آقا اول فکری کرد و بعد گفت من موافق هستم که با این شرایط صلح بشود. زیرا ممکن است که اینها از سرزمین های ما بیرون نروند و این لکه ننگی باشد به دامن ما. اما بهتر است که اسم آن را صلح نگذارند. من گفتم آقا نمی شود که هم وارد مذاکره صلح بشویم و هم اسم آن را صلح نگذاریم. آقا گفتند: شما به آقای بنی صدر بگویید او خودش ادیب است و یک لغتی برای آن پیدا خواهد کرد. من گفتم در هر حال این صلح است و نمی شود اسمی از آن نبرد و هیئت، هیئت میانجی صلح است. آقا پس از کمی فکر و مکث گفتند: من فقط به خاطر خود آقای بنی صدر می گویم و می ترسم که بعد از صلح روزنامه جمهوری اسلامی و صحیح آزادگان توطئه کنند و بنویسند مرگ بر سازشکار و مسأله برای وی

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۷۷

درست کنند. من گفتم آقا این راه دارد و این عمل در صورتی است که آن‌ها فکر کنند شما موافق نیستید ولی اگر بدانند که شما نیز موافقت کرده‌اید، جرأت چنین کاری نخواهند داشت و برای این‌که مسأله حل شود بهتر است که شما احمد آقا را نیز بفرستید تا در شورای عالی دفاع شرکت کند و بر امور نظارت داشته باشد، بعداً کسی جرأت مخالفت نخواهد داشت. آقا قبول کردند و گفتند احمد را می‌فرستم و فردا احمد آقا را فرستاد و در شورای عالی شرکت کرد. بعد از این‌که مسأله با آقای خمینی تمام شد. احمد آقا در بیرون به من گفت برای من کار درست کردی و دست مرا تو حنا گذاشتی.» (جعفری، تقابل دو خط، ۱۵۹)

محمد جعفری معتقد است پیشنهاد صلح هیئت صلح کنفرانس اسلامی و کشورهای عدم تعهد پس از تأیید آیت‌الله خمینی به تأیید و تصویب شورای عالی دفاع هم رسیده بود. (همان)

وی در ادامه مفاد پیشنهاد هیئت صلح کنفرانس اسلامی و جنبش عدم تعهد به ایران را در کتاب خود «تقابل دو خط» مرور نموده و برخی ناگفته‌های آن را ذکر می‌کند:

«احمد سکوتوره رئیس‌جمهور گینه که سرپرستی هیئت اعزامی را عهده‌دار است در روز پنجشنبه ۱۳ فروردین ۱۳۶۰، در جده در یک کنفرانس مطبوعاتی رئیس مطالبی که قابل گفتن برای عموم قبل از تصمیم نهایی بود، گفت: «این هیئت یک آتش‌بس جدیدی را پیشنهاد کرده است. پیشنهاد جدید خواستار موارد ذیل است:

- ۱- برقراری آتش‌بس و اخراج تمام نیروها از مرزهای مشترک‌شان.
- ۲- تشکیل یک کمیته مشترک برای نظارت این امر و بررسی ادعاهایی درباره ارون‌رود
- ۳- تشکیل یک دادگاه نظامی برای بازرسی دلایل جنگ.

و بنا به خبر خبرگزاری پارس به نقل از خبرگزاری یونایتدپرس از بیروت «حیب شطی سخنگوی هیئت اعزامی کنفرانس اسلامی از تهران با پیشنهادات

جدیدی برای خاتمه دادن به جنگ هفت ماهه عراق علیه ایران وارد بغداد شد. حبیب شطی در دو ماه گذشته چندین بار از بغداد و تهران دیدار داشته است.» ژنرال محمد ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان در تاریخ ۱۴ فروردین در اسلام‌آباد اعلام کرد:

«کمیسیون رسیدگی به جنگ عراق و ایران تصمیم گرفته است تا برای تعیین متجاوز در این جنگ یک کمیسیون بین‌المللی اسلامی تشکیل دهد.» آقای بنی‌صدر هم توضیح می‌دهد، به دیدار آقای خمینی رفتم و درباره پیشنهادهاى دو هیئت با ایشان مذاکره کردم، آقای خمینی گفت، پیشنهاد خوبی است، کار را بر این اساس تمام کنید اما اسمش را صلح نگذارید. خودتان بلدید چطور جور کنید و به چه عبارتی بگویید که تصور نکنند صلح کرده‌اید! گفتم چرا؟ پاسخ داد صلح مخالف زیاد دارد، همین حالا روحانیون آذربایجان این‌جا بودند، با صلح کردن مخالفت می‌کردند. بسیارند که مخالفند، این‌ها را نمی‌شود نادیده گرفت. درونم بر آشفته بود، گفتم صلح، صلح است. هر اسمی رویش بگذاریم، صلح است. تجربه گروگان‌گیری ما را بس است. بجای قرارداد کلمه بیانیه گذاشتند. همه دانستند که قرارداد تسلیم امضاء شده است و بدتر شد. مردم موافق صلح شرافتمندانه‌اند. مردم درست به همین دلیل که این آقایان شعار ادامه جنگ می‌دهند، مطمئن شده‌اند، جنگ را برای آن می‌خواهند که به بهانه آن پایه‌های قدرت خویش را محکم سازند و مردم را با وجود همه مشکلاتی که هر روز بر آن‌ها افزوده می‌شوند، ناگزیز از رعایت سکوت سازند. نه، اگر این پیشنهاد را با توجه به وضعیتی که ما داشتیم، پیروزی تلقی می‌کنید، موافقت کنیم، اگر نه، رها کنیم. سر را پایین انداخت و گفت: بکنید. کشورهای عدم تعهد پیشنهاد کرده بودند که عربستان و کویت و کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس ۶۰-۵۰ میلیارد دلار غرامت به ایران بپردازند عراق هم مناطق اشغالی را تخلیه کند و نیروهای دو کشور پشت مرزهای بین‌المللی یکدیگر قرار بگیرند و به اندازه توپ رس یعنی چند کیلومتری هم در داخل از مرزهای بین‌المللی دو کشور عقب‌نشینی کنند و تمام این مناطق بی‌طرف شود و پس از انجام این مراحل، اختلافات دو کشور از راه سیاسی حل و فصل گردد. در

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۷۹

طول فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۰، که قرار بر متارکه جنگ و پیشنهاد صلح موافق پیشنهادهای ایران با موافقت آقای خمینی و تصویب شورای عالی دفاع گرفته شده بود و هیأت‌ها نیز موافقت خود را اعلام کرده بودند و به بغداد رفته و موافقت صدام را نیز گرفته بودند و قرار بود که در خرداد برای نهایی کردن آن و اعلام آتش‌بس به تهران بازگردند..... موافق گفته‌ی آقای بنی‌صدر که قرار بود هیأت در ۲۵ خرداد به تهران بازگردند، از دفتر آقای رجایی نخست‌وزیر به آن‌ها تلفن شده و گفته بودند که در تهران تحولی در حال تکوین است و هیئت به تهران نیاید.» (جعفری، تقابل دو خط، ۱۶۰)

اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس‌مجلس وقت دادن خسارت جنگ از سوی کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و از جمله عربستان را شایعه‌ای بی‌اساس عنوان نمود. او در مقابل سوال خبرنگار فرانسوی که سوال کرد آیا ایران حاضر است با گرفتن غرامت جنگ را پایان دهد گفت:

«نه این [چنین] خبری نیست و جزو شایعه‌هاست و من بارها گفتم ما از عراق طلب‌کاریم و چه کار به عربستان سعودی داریم، سعودی اگر می‌خواهد صدقه‌ای بدهد به صدام ممکن است بدهد اگر ما زورمان رسید از خود صدام می‌گیریم صدام هم چیزی ندارد آخرش هم باید از ملت عراق بگیریم.» (جمهوری اسلامی، ۲۵ و ۶۰/۱/۲۹)

اکبر هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود بر این نکته که آیت‌الله خمینی خواهان پایان جنگ بود صحنه می‌گذارد، اما وی در عین حال می‌گوید نکاتی را در این مورد به وی گفته است و این که ایشان از بابت آینده ملت عراق پس از پایان جنگ نگرانی داشتند:

«ساعت نه صبح [پنجشنبه ۱۳ فروردین ۱۳۶۰] به زیارت امام رفتم. چیزهایی که در ارتباط با جنگ و هیأت صلح می‌دانستم، گفتم. امام ضمن این که مایلند جنگ زودتر تمام شود، صلاح نمی‌دانند که ما کوتاه بیاییم و از این که شرط شود، بعد از صلح نباید به ملت عراق، علیه صدام کمک کنیم، نگرانند؛ اگر این مضمون بخواهد در قرارداد بیاید، نگرانی دارند، مخصوصاً با توجه به انتظارات مردم عراق.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۸، ۵۴)

به هرحال علیرغم مخالفت‌ها که به طور پیدا و پنهان با طرح صلح پیشنهادی صورت گرفت قرار شد هیئت با ادامه رایزنی‌های خود دو سه مورد از اشکالات گرفته شده به طرح را برطرف و دوباره به تهران بازگردد. چهل روز بعد در تاریخ ۶۰/۲/۲۲ ضیاءالرحمن رئیس‌جمهور بنگلادش و حبیب شطی دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی جهت پیگیری مذاکرات صلح به تهران آمدند. این هیئت پیش‌تر با امیر کویت گفتگو و دو بار هم در بغداد با صدام حسین دیدار کرده بود. این هیئت بلافاصله با سیدابوالحسن بنی‌صدر ملاقات و گفتگو کرد. ضیاءالرحمن در مصاحبه خود گفت: «با آقای بنی‌صدر ملاقات داشتیم و از پیشرفت‌هایی که در مذاکرات حاصل شده است خوشنودیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲۴)

اما دو روز قبل از این ملاقات رئیس‌جمهور در تاریخ ۶۰/۲/۱۹ درباره مسئله صلح با یک هیئت عالی رتبه دیگر از جنبش غیرمتعهدها دیدار و گفتگو کرده بود. این هیئت مرکب از وزرای خارجه هند، کوبا، زامبیا و فلسطین بود. این هیئت نیز قبل از ورود به تهران با مقامات عراقی و عربستان دیدار داشته است. یکی از مقامات بلندپایه عربستان سعودی دو هفته قبل از این تاریخ با مقامات هند در دهلی نو ملاقات داشته و این مسائل احتمال پرداخت غرامت‌های جنگ توسط دولت‌های شیخ نشین خلیج فارس را تقویت می‌کرد. ۱۷ روز پس از دیدار بنی‌صدر با ضیاءالرحمن به عنوان تنها رئیس‌جمهور سازمان کنفرانس اسلامی پیگیر مسئله صلح ایران و عراق وی در تاریخ ۱۳۶۰/۳/۹ در ۳۰۰ کیلومتری داکا پایتخت بنگلادش ترور و کشته شد و همزمان با این اختلافات داخلی در ایران از ۲۵ اردیبهشت با تحرکات اعضای سازمان مجاهدین خلق بالا گرفت و هر دو مسئله باعث شد تلاش‌های دیپلماتیک سازمان کنفرانس اسلامی برای میانجی‌گری صلح متوقف گردد. پیش از این دیدارها در تهران دو هیئت غیرمتعهدها و سازمان کنفرانس اسلامی دیدارهایی با هم داشتند و هماهنگی لازم را به عمل آوردند. هیئت غیرمتعهدها قرار شد برای انعکاس خواسته‌های ایران به بغداد سفر کند و دوباره به ایران بازگردد اما چند روز پس از ترک این هیئت چنانکه گفته شد بحران سیاسی

اولین رئیس‌جمهور و جنگ / ۳۸۱

داخلی در ایران بالا گرفت و در نهایت به عزل رئیس‌جمهور منتهی شد و قضیه صلح تا مدت‌ها متفی گردید. وزیر خارجه کوبا اما پس از دیدار با رئیس‌جمهور از دورنمای صلح ابراز رضایت کرد:

«ما از نتایج بدست آمده از این ملاقات بسیار راضی و خشنود هستیم و در این دیدار با جوی تشویق‌آمیز روبرو شدیم که برای ادامه تلاش‌هایمان جهت یافتن راه‌حلی در پایان دادن به جنگ کوشا تر باشیم. وزیر امور خارجه کوبا در پاسخ به این سوال خبرنگار خبرگزاری پارس که آیا این هیئت پیشنهاد بخصوصی را برای حل این مسئله به رئیس‌جمهوری ارائه داد گفت ما سعی داریم تا تغییرات لازم را بررسی کنیم تا بتوانیم پیشنهادهای خود را آماده و ارائه کنیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲۱)

رئیس‌جمهور بعدها در خاطرات خود گفت پیشنهاد عدم تعهد برای ایران قابل قبول‌تر بود و همین طرح در شورای عالی دفاع کشور به تصویب رسیده بود. وی از ملاقات شب ۶۰/۲/۲۶ با آیت‌الله خمینی و تأیید طرح صلح توسط ایشان سخن می‌گوید.

شواهد نشان می‌داد در اردیبهشت و یا حداکثر در خردادماه ۱۳۶۰ با قبول قطعی پیشنهاد کشورهای عدم تعهد جنگ به پایان می‌رسید و احتمال پرداخت غرامت نیز وجود داشت. اما در لحظات آخر گویا همه چیز به هم ریخت و تصمیمات قبلی عوض شد. رئیس‌جمهور در خاطرات خود علت تغییر موضع و تصمیم به ادامه جنگ را چنین توضیح می‌دهد:

«شورای عالی دفاع با پیشنهاد هیئت فرستاده کشورهای عدم تعهد، موافقت کرد. آقای [آیت‌الله] خامنه‌ای نیز [در جلسه] حاضر بود. آقای خمینی نیز موافقت کرد. به این‌جانب گفت: صلح کنید اما اسمش را صلح نگذارید. بسیاری با صلح مخالفند. می‌گفت: همین حالا دو اتوبوس از روحانیون آذربایجان این‌جا بودند با صلح مخالفت می‌کردند. گفتم: روی صلح اسم دیگری نمی‌شود گذاشت. این آقایان هم اگر می‌توانند رو در روی مردم با صلح مخالفت کنند. گفت بکنید. بنابراین، همه با پیشنهاد صلح موافقت کرد بودند. نمی‌توانستند در عمل مخالفت کنند. پس در خفا رفتند به آقای خمینی

گفتند: اگر بنی‌صدر صلح کند، پیروزی با دست خالی چنان قدرتی به او می‌دهد که دیگر شما هم حریف او می‌شوید.» (بنی‌صدر ۱۳۸۰، ۱۲۷)

به جز ادعای مطرح شده توسط بنی‌صدر احتمالاً یکی از مسائل مهمی که در تصمیم‌گیری‌ها موثر بوده است نکته‌ای بود که آیت‌الله منتظری، آیت‌الله بهشتی و اکبر هاشمی رفسنجانی هر سه به آن اشاره کرده بودند، و آن آینده ملت عراق پس از پایان جنگ بود. پیش از این هاشمی رفسنجانی به نگرانی آیت‌الله خمینی از تعهد ایران به عدم کمک به مردم عراق پس از جنگ در برابر صدام حسین اشاره کرده بود. آیت‌الله بهشتی نیز صلح با نمایندگان واقعی مردم عراق را ممکن دانسته بود که به معنی عدم مشروعیت حکومت فعلی عراق بود. از لحن سخنان هاشمی رفسنجانی ۲ روز قبل از گفتگو با آیت‌الله خمینی درباره صلح معلوم است چندان از صلحی که رئیس‌جمهور پیگیر آن است راضی نیست:

«آقای بنی‌صدر در کارنامه دیروز [در انقلاب اسلامی ۱۱ فروردین ۱۳۶۰] نوشته، مایل است به جنگ خاتمه بدهد و صلح کند، ولی شعارهای راهپیمایی امروز و اظهارات امام یقیناً راه را بر ایشان بسته است.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۸، ۵۲)

درست یک روز پس از ملاقات تاریخی رئیس‌جمهور با آیت‌الله خمینی در تاریخ ۶۰/۲/۲۶ در مورد پایان جنگ خبرنگاری از رئیس‌جمهور در مورد کیفیت طرح غیرمتعهدها و مخالفت عده‌ای از مردم که شعارهایی بر علیه آتش‌بس داده بودند پرسید، نشانه‌ای از این‌که وفاق گروه‌های سیاسی حتی در مورد آتش‌بس احتمالی وجود ندارد. لحن رئیس‌جمهور نشان از گرایش به آتش‌بس و بازگشت سربازان عراقی به پشت مرزها داشت، اما مخالفان وی گهگاه هدف خود را به سقوط کشاندن دولت عراق اعلام می‌کردند. لحن ملایم رئیس‌جمهور در مورد پیشنهاد صلح سازمان کنفرانس اسلامی و این‌که کارها به خوبی و خوشی انجام خواهد گرفت، یک روز پس از دیدار با آیت‌الله خمینی نشانگر توافق اولیه بین آن دو بود:

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۸۳

«امروز درباره چند مسئله از جمله جنگ با امام مذاکره شد و مسائل پشت جبهه نیز در حضور امام مطرح گردید و قرار شد کارها به خوبی و خوشی انجام بگیرد. قرار شد ما توضیحاتی از آن‌ها بخواهیم و هر وقت این پیشنهادها مشخص و روشن شد آن را در اختیار افکار عمومی می‌گذاریم...» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲۷)

«خبرنگار خبرگزاری پارس از رئیس‌جمهوری پرسید مردم در همه جا فریاد می‌زنند نه سازش نه صلح نظر شما در این باره چیست؟ رئیس‌جمهور گفت: سازش غیر از صلح است اگر شرایطی که ما گفته‌ایم حاصل شد دیگر ما نمی‌توانیم بهانه در بیاوریم که بگوییم حرف تازه‌ای می‌زنیم و اگر با تحقق آن شروط ما پیروز شدیم و به هدف‌های خودمان رسیدیم ما هم روی همان حرف‌ها که مورد اتفاق همه بوده گفته‌ایم و ایستاده‌ایم و کمتر از آن را هم البته نخواهم پذیرفت. و فکر می‌کنم بیشتر از آنچه گفته‌ایم هم بدست بیاوریم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲۷)

رئیس‌جمهور در نامه‌ای خطاب به مردم ایران که در تاریخ ۶۰/۳/۲۵ (یک ماه پس از توافق اولیه برای صلح و شش روز قبل از عزلش) نوشته شده و در کتاب «نامه‌ها» آن را منتشر ساخته سرنوشت جنگ را با سرنوشت گروگان‌ها مقایسه می‌کند. او احتمال می‌دهد همانند گروگان‌ها که به زعم او در نهایت ضعف حل شد جنگ نیز در زمانی که کشور دچار ضعف است حل و فصل شود. او تسریع در عزل خود را با مسئله صلح مرتبط می‌داند:

«جنگ تحمیلی در صورت طولانی شدن به فرسودگی کامل نیروهای ایران و عراق می‌انجامد و در خاورمیانه زمینه اجرای برنامه آمریکا فراهم می‌گردد و همان‌طور که در جریان گروگان‌گیری ملاحظه کردید ناچار به شرایط ننگینی تن خواهند داد. همان‌طور که بیمی به خود راه ندادند... چهار وزیر خارجه آمدند و پیشنهاد کردند که قوای عراق به داخل خاک عراق عقب‌نشینی کنند و مقداری هم از مرز فاصله بگیرند و از هر دو طرف حریمی غیرنظامی بوجود بیاید و بعد موارد اختلاف از طریق سیاسی حل گردند. ما از آن‌ها خواستیم نقشه بیاورند و روی نقشه پیشنهاد خود را برای ما روشن بگردانند. قرار بود

۱۸ خرداد بیایند که با ملاحظه وضع کشور منصرف شدند.» (بنی صدر، ۱۳۸۵، ۲۸۴)

هم ایشان در نامه تاریخی ۶۰/۳/۶ به صراحت از آیت الله خمینی می‌خواهد تقاضای صلح غیرمتعهدها را بپذیرد و به لابی مخالفان وی توجهی نکند: «و این‌که آقایان کاسه داغ‌تر از آش شده‌اند، و برخلاف اصل ۱۱۳، از مجلس خواسته‌اند، اختیار عزل و نصب در ارتش را هم از این‌جانب سلب کنند. به این ترتیب و در این اوضاع سخت، این‌جانب دیگر قادر به اداره جنگ نخواهم شد. بنابراین: وضع فعلی از بین خواهد رفت. معلوم باشد که جریان نظامی به سود ما شده است و با جوابی که هیأت غیرمتعهدها داده است و خبرگان خود را به این‌جا می‌فرستد، این‌طور پیدا است که دشمن نیز به پیشنهاد غیرمتعهدها گردن گذاشته است. بنابراین حداقل تمامیت ارضی کشور محفوظ می‌ماند. باز قضیه گروگان‌ها نشود، که این بار دیگر مسئله چند صد میلیون دلار نیست، مسئله بقا کشور در میان است.» (بنی صدر، ۱۳۸۵، ۲۳۴)

بعدها بنی‌صدر در کتاب خود از سند محرمانه‌ای یاد می‌کند که توسط وزارت خارجه انگلستان منتشر شده و در آن به ضعف ارتش عراق و آمادگی آن کشور برای صلح با ایران اشاره شده است. وی نتیجه می‌گیرد اولاً این بهترین موقعیت برای صلح مطلوب به نفع ایران و نشانگر موفقیت ارتش در پس زدن و متوقف ساختن پیشروی دشمن است:

«بنابر سند محرمانه وزارت خارجه انگلستان که از قید محرمانه خارج شده است، در چهارمین ماه جنگ، رئیس ستاد ارتش اردن به انگلستان می‌رود و به مقامات انگلیسی می‌گوید: حمله ارتش عراق به ایران شکست خورده است و صدام بر آن است که کار جنگ را به پایان برد.» (انقلاب اسلامی، ۹۳/۶/۲۸)

سند مهم دیگر در اصرار رئیس‌جمهور بر ختم قطعی جنگ برای جلوگیری از خسارات بیشتر به دو کشور، نامه‌ای است که وی در تاریخ ۱۳۶۰/۲/۲۱ چهل روز قبل از عزلش از ریاست جمهوری و دقیقاً دو روز بعد از ورود هیئت غیرمتعهدها به ایران به آیت‌الله خمینی نوشته است:

«درباره پیشنهاد کشورهای غیرمتعهد، دو برداشت از این پیشنهاد می‌توان کرد:

۱- برداشت خوشبینانه:

الف- با توجه به ترکیب کشورهای غیرمتعهد مأمور ایجاد صلح می‌توان این طور برداشت کرد که روسیه سودی در ادامه جنگ نمی‌بیند و آماده است فشار به عراق بیاورد که صلح را با توجه به انعطاف ناپذیری ما بپذیرد. قرینه هم وجود دارد، در خبری که حزب توده از جمله به دفتر امام فرستاده است، از قول مقامات آمریکایی می‌گوید که جنگ و ادامه آن به نفع آمریکا است.

ب- وضعیت عراق خصوصاً از نظر نظامی خراب است. پیشنهادهای ما را نپذیرفت چون گمان می‌کرد با ضربه‌هایی که می‌زند و به قول خودش چند شهر دیگر را می‌گیرد، خواهد توانست ما را وادار به تسلیم به شرایط خویش کند. شکست او در همه جبهه‌ها و زیادی تلفات و اسیران به او معلوم کرده است که ادامه جنگ، وضع را به زیان او تغییر خواهد داد. بنابراین با این پیشنهاد قانع شده است قبول حداقل ضرر.

۲- برداشت بدبینانه:

الف- روان‌شناسی ما را می‌دانند که هرچه را بگویند عکس آن را می‌کنیم، پیشنهادی تا این حد مساعد داده‌اند به امید این که نمی‌پذیریم و پس از آن که انزوای ما کامل شد ضربه‌ای کاری بزنند و به عمر جمهوری اسلامی پایان بدهند. آمریکا هم کمال مساعدت را به عراق و ضد انقلاب بکند و رژیم را تغییر بدهد. قرینه هم وجود دارد و آن فعال شدن ضد انقلاب است.

ب- پس از آنکه جنگ به پایان رسید، روسیه به عنوان این که این خدمت بزرگ را به ما کرده است، از طرفی توقع سیاست مساعد با خود را از ما داشته باشد و از طرف دیگر با توجه به این که ما باید تجهیزات فراهم بیاوریم تا نکند عراق تجدید قوا کند و از سر مزاحم بشویم [بشود که] قادر به هیچ کاری در افغانستان نگردیم.

به هر حال، اگر بنا را بر صلح بگذاریم بهتر از این پیشنهاد، پیشنهادی ممکن نیست به ما بکنند. برای این که یک منطقه غیرنظامی در ایران و عراق بوجود می‌آید و در نتیجه:

۱- شطالعرب در کنترل کامل ما می‌ماند و عراق هم از استفاده از آن محروم است و هم نمی‌تواند از خلیج فارس نفت خود را صادر کند. بنابراین چیزی بدست نیاورده بلکه وضع بدتری هم پیدا کرده است که قابل تحمل نیست. خصوصاً با تمام شدن جنگ و ضرورت بازسازی.

۲- از مرزهای خاکی هم عقب می‌رود. یعنی زمین‌هایی را هم که طبق موافقت‌نامه ۱۹۷۵ بدست می‌آورد فعلاً محروم می‌گردد و ابتکار عمل در همه زمین‌ها بدست ما می‌افتد. ما خواهیم بود که شرایط و موضوعات گفتگو را معین خواهیم کرد. در واقع ما خود را به موافقت‌نامه ۱۹۷۵ مقید کرده بودیم حتی آن را شرط قرار داده بودیم، اما حالا آزادیم در پیش کشیدن مطالب دیگر. اگر این پیشنهاد را دلیل بر ضعف کامل ارتش عراق بگیریم و بنا را بر ادامه جنگ بگذاریم در این صورت:

الف- باید بدانیم که انتشار این پیشنهاد و عدم قبول آن از نظر افکار عمومی خود ما که موافق ادامه جنگ نیست، خوشایند نیست مگر این که ما اطمینان به پیروزی کامل داشته باشیم و این اطمینان را به مردم بدهیم. وگرنه اگر این پیشنهاد را نپذیریم و خدای ناکرده عدم موفقیت حاصل گردد، کار رژیم جمهوری اسلامی و کشور ساخته است.

ب- برای موفقیت کامل یک انسجام تمام عیار لازم است. صاف و صریح بگویم که حاکمان نادان سود خود را در ادامه جنگ توأم با ناکامی می‌بینند چرا که ادامه جنگ موجب تحکیم موقعیت آن‌ها می‌شود و ناکامی سبب می‌شود که آن را به گردن رئیس‌جمهوری بیندازند و کار او را یکسره کنند و نمی‌دانند که کار کشور و رژیم جمهوری اسلامی یکسره می‌شود.

ج- بنابراین لازم است یک دولت معرف هماهنگی عهده‌دار امور شود.

د- حداقل باید سیاست حذف تدریجی رئیس‌جمهوری و بی‌اعتبار کردن وی و پی در پی لایحه حذف اختیارات ناچیز او را تصویب کردن پایان پذیرد

اولین رئیس‌جمهور و جنگ / ۳۸۷

و اگر این کار مهم از جانب امام به عنوان حداقل حمایت سیاسی از فرماندهی جنگ عمل نمی‌شود، عدم دخالت کامل را رویه بفرمایید تا اختلاف در افکار عمومی حل بشود و رئیس‌جمهوری بتواند آزادانه حرف بزند و برخورد کند.

ه- مهمات، اسلحه و تجهیزات به قدر کافی خریداری و در اختیار قرار بگیرد.

امید به فضل خدا، که با توجه کامل به همه جهات تصمیمی در مصلحت اسلام و کشور اتخاذ فرماید.» (جعفری، تقاطع دو خط، ۱۷۵)

فراتر از این رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا بعدها در خاطراتش می‌نویسد شورای عالی دفاع بالاترین مرجع تصمیم‌گیری در مورد جنگ این طرح صلح را پذیرفته بود و قرار بود بین ۲۵ تا ۵۰ میلیارد دلار کشورهای خلیج فارس غرامت به ایران پرداخت نمایند:

«بله، شورای عالی دفاع آن پیشنهاد را قبول کرده بود. و پیشنهاد آتش‌بس و برقراری صلح که از طرف کشورهای غیرمتعهد ارائه شده بود حتی از پیشنهاد هیئت کنفرانس اسلامی بهتر بود. در پیشنهاد آن‌ها، این گونه مطرح شده بود که نیروهای هر دو کشور پشت مرزهای بین‌المللی یکدیگر قرار بگیرند. با توجه به موقعیت ایران در شط‌العرب و خلیج فارس، در مراحل بعدی گفتگو، ما را در موقعیت بهتری قرار می‌داد و بیشتر به نفع ایران می‌شد. البته پرداخت غرامت جنگی به ایران در پیشنهاد هر دو هیئت وجود داشت. آن‌ها اول گفتند ۲۵ میلیارد دلار و ما گفتیم ۵۰ میلیارد دلار کمتر نمی‌گیریم. در واقع خسارت وارده به ایران در آن زمان به این میزان هم نمی‌رسید و مهم‌تر این‌که، این صدام حسین بود که در برابر انقلاب ایران شکست می‌خورد. ارتش عراق به ایران تجاوز کرده بود و ایران از خاک و طش دفاع کرده بود. رقم ۵۰ میلیارد دلار برای کشورهای منطقه خلیج فارس اهمیتی نداشت.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۲۶)

رئیس‌جمهور بیست روز قبل از عزلش ادامه جنگ در شرایط موجود را به نفع ایران نمی‌داند. وی مخالفان را علاقمند به ادامه جنگ و به صراحت از علاقه خود به پایان دادن، جنگ سخن می‌گوید:

«خرید اسلحه - خوب، می آید به این که ما نمی توانیم خرید اسلحه را کاهش بدهیم. اولاً تا این زمان به ما اسلحه عمده‌ای نفروخته‌اند تا بخریم و به استناد آن مجبور باشیم این همه نفت صادر کنیم و پول‌هایش را در بانک‌های خارجی ذخیره کنیم! ثانیاً تبلیغ این جنگ و ادامه آن در ماورای مرزها را به چه قیمت عملی کنیم؟ وقتی ما بنا را بگذاریم بر جنگ با عراق در ماورای مرزهای ایران به قیمت افزایش وابستگی به اربابان عراق، وابستگی از لحاظ اسلحه، وابستگی از لحاظ فروش نفت، وابستگی از لحاظ بودجه، وابستگی از لحاظ ارز آیا این دفع فاسد به افسد نیست؟ خلاف عقل و منطق نیست؟ پس یک جای قضیه را به مردم بگوییم! حقیقت را بگوییم: مسلمان به مردم خلاف حقیقت را نمی‌گوید و نباید بگوید جان جوان‌ها، خرابی خوزستان و جاهای دیگر، افزایش عوارض جنگ به بهای افزایش وابستگی‌هایی که بعداً دیگر از چنگ آن‌ها نخواهیم گذشت رهیدن، آیا همه این‌ها اسمش جنگ به خاطر اسلام است؟ پس یا این سخن نادرست است و بهانه‌جویی است یا آن سخن نادرست است یعنی در واقع هدف از طولانی کردن جنگ جز این نیست که مواضع تحکیم بگردد و این هم از اشتباه‌هاست. چون ظاهراً ممکن است عده‌ای یک عنایینی پیدا بکنند، اما در بطن و باطن امور آن عوارض منفی رشد می‌کند و وقتی جنگ که بالاخره روزی باید پایان پذیرد، پایان پذیرفت، آن‌ها آن عوارض خود را نشان می‌دهند و آدم‌هایی که دچار خوش‌باوری بودند، ناگهان به خود می‌آیند می‌بینند پندارشان وهم بوده و همه چیز از دست رفته است.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۱۰)

وی بعدها برخی مشاوران آیت‌الله خمینی را به دادن گزارشات غلط و ایجاد امیدواری برای تسلط ایران بر عراق متهم می‌سازد. او اصرار خود به صلح با عراق در آن مقطع را واقع بینانه و به سود منافع ملی می‌داند:

«حتی یاسر عرفات پیش آقای خمینی آمد و به او گفت: «به خدا، فریب‌تان می‌دهند. هیچ وقت نمی‌گذارند پای قشون شما به بغداد برسد و همچنین، هیچ وقت نمی‌گذارند پای قشون صدام به تهران برسد. دنیا اینقدر بی‌حساب و کتاب نیست. این مسائل را به آقای خمینی توضیح می‌داد.» البته، من چنین

اولین رئیس جمهور و جنگ / ۳۸۹

اختیارات و اقتداری را برای قدرت‌ها نمی‌شناختم ولی می‌گفتم، به شما آنقدر اسلحه می‌دهند تا بتوانید جنگ را ادامه بدهید. من در کتاب خیانت به امید هدف‌های ادامه جنگ را یک به یک شمردم و همه آن‌ها نیز واقع شد. بنابراین، اصرار ما بر این‌که جنگ هر چه زودتر تمام شود، صد در صد یک دید ملی و به سود ملت بود.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۴۷)

بنی‌صدر پس از عزل از قول هاشمی رفسنجانی (مصاحبه آقای هاشمی رفسنجانی با مجله الموقف العربی که در قبرس منتشر می‌شد، در اواخر اسفند ۱۳۶۰) می‌گوید صدام حسین برای عقب‌نشینی بی‌قید و شرط تا خطوط مرزی اعلام آمادگی کرده بود اما ایران صلح با دولت صدام حسین را (که نماینده واقعی مردم عراق نیست) مردود می‌داند: «نمی‌خواهیم در سایه رژیم فعلی عراق، به هیچ توافقی با بغداد برسیم. این سری نیست که آن را فاش کنیم صدام حسین توسط میانجی‌ها موافقت کرد طبق مواد و شرایط قرارداد الجزایر و بدون قید و شرط، عقب‌نشینی کند. ولی ما این پیشنهاد را رد کردیم و با هرگونه توافقی مخالفت خواهیم کرد.» (سایت انقلاب اسلامی، ۹۳/۶/۲۸)

بنی‌صدر در نامه خود به آیت‌الله حسینعلی منتظری در تاریخ ۵۹/۱۲/۲۴ سه ماه قبل از عزلش به گروهی اشاره می‌کند که به فکر ادامه جنگ برای تسلط کامل خود بر ایران هستند: «از گروگان‌گیری، جمعی به قدرت رسیده‌اند و فکر می‌کنند با ادامه جنگ، ایران برای همیشه برایشان مسلم می‌شود. نمی‌خواهند کردها دست از جنگ بردارند و تسلیم بشوند. همان‌طور که نمی‌خواهند جنگ با عراق تمام بشود.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۸۰)

او هویت این گروه را مکتوم گذاشت اما اعتقاد داشت در صورت پیروزی نظامی و یا صلحی که موضع ایران در منطقه را تثبیت کند این پیروزی به نام او ثبت خواهد شد و برعکس در صورت عدم دستیابی به پیروزی یا صلح و تداوم جنگ جناح رقیب به عنوان آلترناتیو نزد آیت‌الله خمینی و مردم مطرح خواهند شد.

شواهد دیگری وجود دارد مبنی بر این‌که رئیس‌جمهور به طور جدی ادامه جنگ با توجه به ذخایر تسلیحاتی و محاصره اقتصادی را به ضرر ایران و به

سود دشمن ارزیابی می‌کرد. آیت‌الله خامنه‌ای یک سال بعد فاش ساخت او خواهان آتش‌بس سریع در جنگ قبل از آنکه جنگ با ضرر بیشتر ایران خاتمه پیدا کند، بوده است: «به طور تدریجی بنی‌صدر و لیبرال‌ها این جامعه را به طرف مواضع دقیقاً ضد انقلابی می‌کشاندند. چه در رابطه با مسائل سیاست خارجی و چه در رابطه با مسائل سیاست داخلی و چه حتی در رابطه با مسائل جنگ می‌دانیم که بارها بنی‌صدر در اوائل جنگ اصرار داشت که ما جنگ را با صلح و سازش با عراق تمام کنیم. من این‌جا خوب است که این مطلب را بگویم بنی‌صدر که این قدر حرف از جنگ و تعقیب از جنگ می‌زد، بارها به ما می‌گفت که شما اگر جنگ را حالا تمام نکنید وقتی تمام خواهید کرد که برای شما خسارت زیادی خواهد داشت. بعد آن را به ماجرای گروگان‌ها تشبیه می‌کرد. می‌گفت که آن روز اولی که همه می‌خواستند و به خوبی می‌توانستید مسئله گروگان‌ها را حل کنید، تمام نکردید و بعد در شرایط بدی تمام کردید و از نظر بنی‌صدر حادثه گروگان‌ها در شرایط بدی تمام شده بود. حادثه جنگ هم از نظر او این طور بود. او مایل بود جنگ در وقتی که در شدت ضعف بودیم و بیش از ده هزار کیلومتر مربع از خاکمان زیر پای عراقی‌ها بود و آن‌ها بر شهرهای ما مسلط بود و ما هیچی در مقابل آن‌ها نداشتیم. مثل وضع کنونی لبنانی‌ها در مقابل اسرائیل، در یک چنین شرایطی او می‌گفت بیایید با عراق صلح کنیم. صلح در آن شرایط معلوم بود که معنی‌اش چه هست معنایش این بود که همه این سرزمین‌هایمان در دست عراق باشد و ما در طول ۱۰-۱۵ سال با التماس و سرافکندگی بدون هیچ گونه افتخار با مراجعه به سازمان‌های بین‌المللی هی ذره ذره از آن سرزمین‌ها را بخواهیم پس بگیریم و معنی صلح در آن شرایط این بود. بنی‌صدر اصرار داشت این کار را بکند. خب، یک نمونه از گرایش‌های ضدانقلابی بنی‌صدر این بود و از این قبیل در باب سیاست خارجی و داخلی فراوان بود. بنی‌صدر یک آدم لیبرال بود که ادای انقلابی‌ها را در می‌آورد و می‌خواست مثل انقلابی‌ها حرف بزند و عمل کند. شما ببینید که یک همچو فردی چه موجود عجیب‌الخلقه‌ای می‌شود.» (جمهوری اسلامی، ۶۱/۴/۵)

در مسئله آتش‌بس و صلح نیز چون دیگر موارد مخالفان رئیس‌جمهور موضعی متفاوت داشتند. گرچه مواضع تمام مخالفین در برابر موضوع آتش‌بس یکسان نبود، اما بخشی از انقلابیون سابق که نظریه صدور انقلاب را پیگیری می‌کردند، موضوع نفوذ منطقه‌ای ایران برای آزادی ملل تحت سلطه را مطرح ساختند. گاهی در مصاحبه‌ها مطرح می‌شد که ملت تحت سلطه عراق باید از سلطه رژیم بعث آزاد شود. طرح این گونه مسائل و استناد به این گونه سخنان از سوی صدام حسین رئیس‌دولت عراق توجیهی برای دخالت ایران در عراق و سندی از تلاش دولت انقلابی جدید ایران برای سرنگونی دولت عراق دانسته می‌شد. دستگاه تبلیغاتی صدام با بزرگنمایی چند مصاحبه و سخنرانی در ایران که بیشتر از سوی انقلابیون تراز اول بیان شده بود افکار عمومی جهان را بر ضد ایران بسیج نمود و توجیهی برای حمله پیش‌دستانه به ایران دست و پا کرد. رژیم عراق این گونه اظهارنظرهای شخصی را اقدامی برنامه‌ریزی شده و هدفمند توصیف می‌کرد، حال آنکه مسائل این گونه نبود. به هر حال این موضوع نیز اختلاف دیگری بر جمع اختلافات گذشته افزود، اختلافات در کیفیت صدور انقلاب بسیار فاحش بود و آتش‌بس قریب‌الوقوع منوط و متأثر از آن بود. رئیس‌جمهور از چهره‌های سیاسی و سخنرانان می‌خواهد که از سخنانی که افکار عمومی جهان را بر ضد ایران تحریک می‌کند پرهیزند:

«ما از ابتدای جنگ یک حرف روشن و واضح داشتیم و آن این است که متجاوز باید از مرزهای ما بیرون برود، به تجاوز رسیدگی بشود و ما موافقت‌نامه الجزایر را به عنوان اساس می‌پذیریم و این سخن، سخنی نیست نادرست که بتواند، بهانه به دست رژیم عراق بدهد برای تبلیغات بر ضد ما در دنیای عرب، یا بهانه به دست آمریکا و دست راستی‌ها در دنیا بدهد برای کمک به عراق بر ضد ما و فریب افکار عمومی خودشان. این سخنی است که در همه‌جای دنیا مقبول است و هیچ کس نمی‌تواند بگوید که ما حق نداریم این تقاضا را داشته باشیم. حقانیت مشروعیتی برای ما ایجاد کرده و می‌کند که افکار عمومی جهان را ولو با رژیم ما مخالف شده باشند، در این باره متقاعد می‌سازد که حق با ماست. بدیهی است که در این زمینه موافقت جهانی با

اجرای سیاستی که رژیم عراق به خاطر آن به ایران حمله کرد آسان نمی‌شود. و ما هم مقاومت‌مان از نظر جهان مشروع و مقبول است، هم قابل فهم است و هم می‌توان امید حمایت از افکار عمومی جهان داشت. اما اگر ما گفتیم نه، حرف‌های دیگری داریم و می‌خواهیم جنگ را ادامه بدهیم تا رژیم عراق برود، رژیم فلان برود، فلان تغییر به صورتی که ما می‌خواهیم بشود، و قس علی‌هذا، ظاهر شعار جالب است، اما اولاً افکار عمومی دنیا را بر ضد ما بسیج می‌کند، در جهانی که ما هستیم نباید خود را فریب بدهیم، هیچ ملتی حاضر نمی‌شود که ما نقش قیم و متولی را برای او بازی کنیم. اگر هم حاضر بشود. ما اگر انقلابی هستیم نباید بپذیریم. نیروهای عراق که سربازان‌شان مسلمانند شرایط را اگر مساعد دیدند خود آماده‌اند که به ما بپیوندند، آن‌ها به تصور این‌که اگر نایستند و مقاومت نکنند، بعد ما کشورشان را تصرف خواهیم کرد، خواهند ایستاد و با قاطعیت خواهند جنگید.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۱۹)

چنانکه گفته شد صلح در خرداد ۱۳۶۰ با توجه به پذیرش اصل آن توسط سران نظام و شرایط اقتصادی و تسلیحاتی کشور دور از دسترس نبود اما چنانکه رئیس‌جمهور به آن اشاره نمود قرار بود هیئت صلح غیرمتعهدها در تاریخ ۶۰/۳/۱۸ به تهران مراجعه کند و طرح صلح را نهایی کند اما توجه به بحران سیاسی در ایران به تعویق افتاد. دو هفته بعد در ۶۰/۳/۳۱ با عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری که طرف اصلی هیئت صلح در ایران بود عملاً مذاکرات هیئت صلح ناتمام ماند. با مرگ ناگهانی ضیاء‌الرحمن طرح صلح کشورهای اسلامی نیز ناتمام رها شد و از سوی دیگر گروه‌های سیاسی مخالف صلح در ایران خواسته‌های جدیدی مطرح نمودند و از آن سو دولت عراق نیز به امید کسب امتیازات بیشتر با تضعیف دولت مرکزی در ایران تمایل چندانی به صلح نشان نداد. به طور کلی می‌توان گفت از خرداد ۱۳۶۰ و عزل بنی‌صدر موضوع طرح صلح تا خردادماه ۱۳۶۱ و فتح خرمشهر به تعویق افتاد. در آن هنگام نیز بازیگران دیگری چون حافظ اسد و کشورهای شیخ نشین حوزه خلیج فارس طرح صلح را پیگیری کردند.

عکس‌ها



همراه با فکوری وزیر دفاع در حال سان دیدن



در جمع رزمندگان



در جمع فرماندهان



در جمع خلبانان



رئیس جمهور در جمع رزمندگان



نخست وزیر در میان رزمندگان



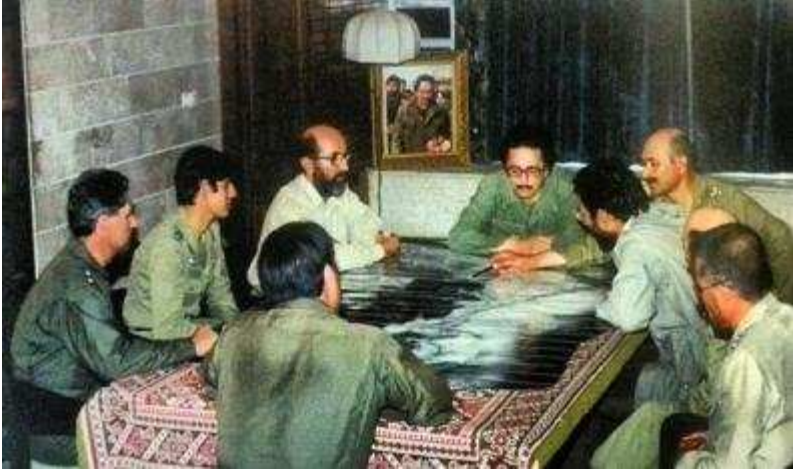
نخست وزیر در میان رزمندگان



در حال سلام نظامی



در حال بازدید از جبهه



از راست ولی الله فلاحی، بنی صدر و مصطفی چمران در جلسه نظامی



نخست وزیر و رئیس جمهور در حال خوردن غذای پادگان



رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا زیر بار گلوله‌های دشمن از کنار ریل خرمشهر میگذرد
نیروهای دشمن در ۲۰۰ متری قرار دارند.



رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا پس از گذشتن از رودخانه بهمن شیر با موتورسیکلت از
۱۵۰ متری نیروهای عراقی میگذرد.

بر ترک موتور جهت بازدید از خطوط مقدم



رئیس جمهور در جبهه، عکاس جنگی در حال شکار لحظه‌ها



همراه افضلی فرمانده نیروی دریایی در بازدید از کشتی جنگی



ابراز احساسات



در حال بازدید از جبهه



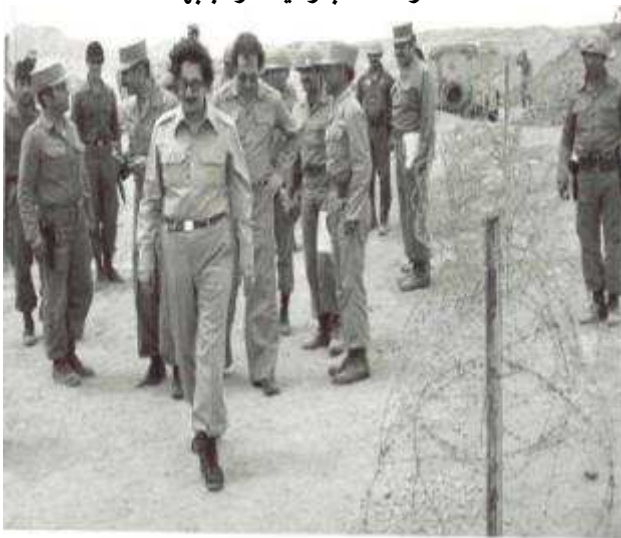
در حال پاسخ به خبرنگار جنگی



در پادگان



در حال بازدید از جبهه



همراه فلاحی وزیر دفاع در جبهه



در حال تفکر



در حال بازدید



همراه با آیت الله خامنه‌ای



سقوط هلیکوپتر حامل رئیس جمهور



در جمع رزمندگان



در کنار هادی غفاری در خطوط مقدم



در کنار سلیمی (نفر سمت چپ) فرمانده عملیات خرمشهر



در حال بازدید

۴۰۸/اولین رئیس جمهور و جنگ



در حال بازدید همراه فکوری وزیر دفاع



روی قایق همراه فلاحی جانشین ستادکل



در حال سخنرانی برای رزمندگان



در جبهه



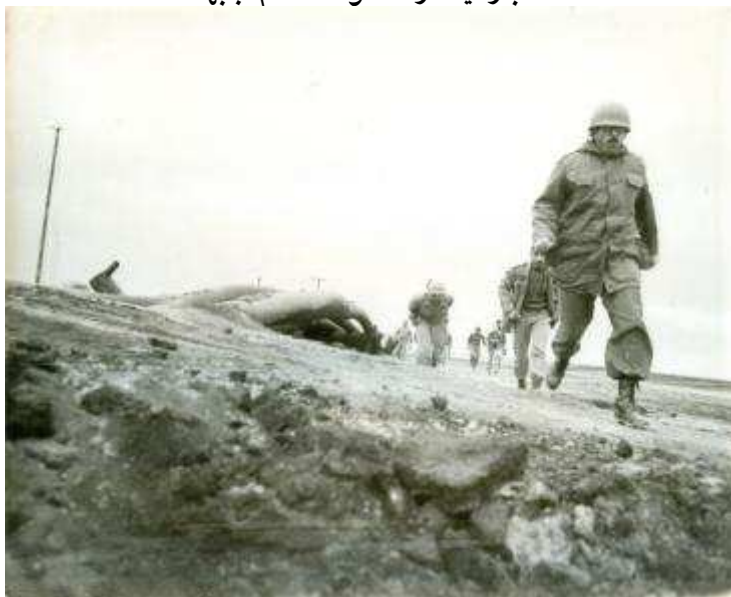
بازدید از تجهیزات نظامی



بازدید از خطوط مقدم کنار پل خرمشهر



بازدید از خطوط مقدم جبهه



بازدید از خطوط مقدم جبهه



بازدید از خطوط مقدم جبهه



همراه فلاحی در خطوط مقدم جبهه



در جمع خلبانان



بازدید از پایگاه هوایی



بازدید از ادوات نظامی



بازدید از جبهه



در جمع خلبانان و همافران



در حال عزیمت به جبهه



در بیمارستان نظامی



در سنگر روحانی سمت چپ عکس هادی غفاری



د

همراه فلاحی در حال بررسی اوضاع جبهه



بازدید از یک پادگان



در جمع پرسنل هوایی



در کنار فلاحی جانشین ستاد کل نیروهای مسلح



در میان رزمندگان



راست به چپ تیمسار شادمهر بنی صدر و مصطفی انتظاریون دستیار ویژه
رئیس جمهور

۴۲۰/اولین رئیس جمهور و جنگ



همراه نخست وزیر محمد علی رجایی



داخل هواپیما در حال عزیمت به جبهه



در جمع رزمندگان



بازدید از جبهه



بازدید از جبهه



بازدید از جبهه



بازدید از تجهیزات نظامی



در حال بازدید از جبهه؛ نفر سمت راست دکتر تقی زاده رئیس دانشگاه ملی سابق



در حال بازدید از پایگاه هوانیروز نفر سوم از راست سرهنگ اذین دستیار ویژه نظامی رئیس جمهور



در حال بازدید



در جبهه



همراه فلاحی در بازدید



در حال بازدید



در حال بازدید



در کنار سرهنگ سلیمی فرمانده نظامی خرمشهر



در حال گرفتن عکس یادگاری



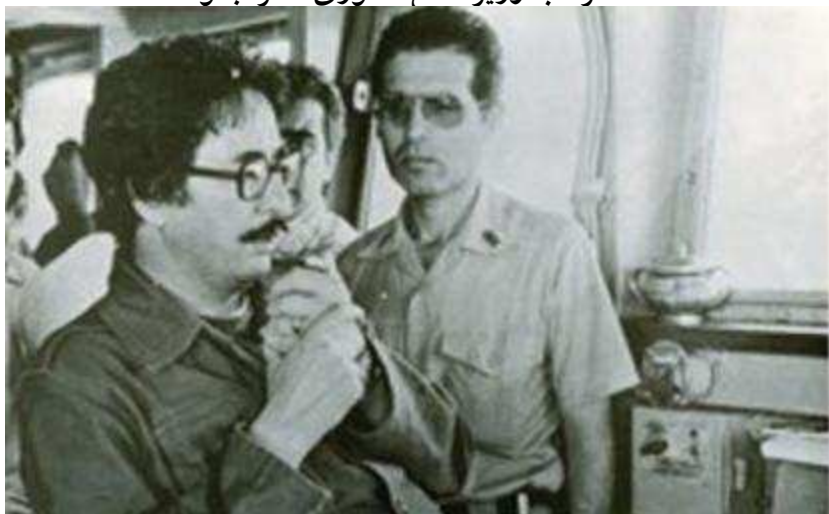
در حال نماز جماعت



جلسه با حضور غرضی استاندار خوزستان



همراه با وزیر دفاع (فکوری) نفر جلو



همراه افضلی فرمانده نیروی دریایی در کشتی جنگی

۴۳۰/اولین رئیس جمهور و جنگ



در حال بازدید



در حال پیاده شدن از هواپیمای نظامی



خوش و بش با رزمندگان



از راست فکوری وزیر دفاع و ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی

۴۳۲/اولین رئیس جمهور و جنگ



احمد متوسلیان



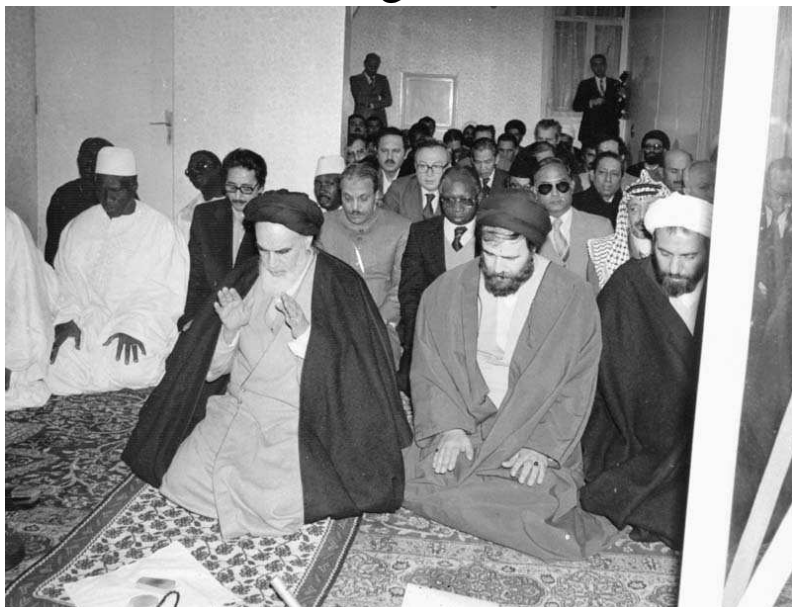
ولی الله فلاحی



از راست ظهیرنژاد و صیاد شیرازی



استقبال از هیئت صلح کنفرانس اسلامی



دیدار هیئت صلح با آیت الله خمینی



هیئت صلح ؛ از راست بنی صدر، ضیاء الحق، سکوتوره و یاسر عرفات

منابع

- بنی صدر، سیدابوالحسن، تضاد و توحید، انتشارات پیام آزادی.
- بنی صدر، ابوالحسن، ۲۰۰۹، سایت کافه ناصری، ۷ فوریه ۲۰۰۹
- بنی صدر، سیدابوالحسن، ۱۳۵۹، صد مقاله، سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، تهران.
- بنی صدر، سیدابوالحسن، ۱۳۶۰، خیانت به امید
- بنی صدر، سیدابوالحسن، ۱۳۸۵، نامه‌ها، به کوشش فیروزه بنی صدر، انتشارات انقلاب اسلامی، پاریس.
- بهزاد، حسین، ۱۳۸۸، آذرخش مهاجر، زندگی سردار احمد متوسلیان، نشر غنچه، تهران.
- تفرشی، مجید، ۱۳۹۰، سایت دیروز، امروز، فردا، ۱۳۹۰/۱۱/۱۶-سایت تاریخ ایرانی ۱۳۸۹/۱۱/۸
- جاویدنیا، فضل الله، ۱۳۹۳، نبرد در آسمان، زندگی نامه خلبان فضل الله جاویدنیا، مصاحبه‌گر شهرام جان فشان، انتشارات عماد فردا، تهران.
- سخانبابا تهرانی، مهدی، ۱۳۸۰، نگاهی از درون به جنبش چپ، به کوشش حمید شوکت، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- خمینی، سید احمد، ۱۳۸۴، دلیل آفتاب، خاطرات یادگار امام، موسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره)، تهران.
- رفیق دوست، محسن، ۱۳۹۲، برای تاریخ می گویم، محسن رفیق دوست، به کوشش سعید غلامیان، نشر سوره مهر، تهران.
- سبحانی، محمد حسین، ۱۳۸۳، روزهای تاریک بغداد، جلد اول، نشر کانون آوا.
- سپاه پاسداران، ۱۳۶۱، تروریسم ضد مردمی، دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دی ماه ۱۳۶۱.
- شاهی، عزت، ۱۳۹۳، خاطرات عزت شاهی، نشر سوره مهر، تهران.
- صفوی، سیدرحیم، ۱۳۸۸، حسین اردستانی، عملیات تأمین الائمه مبدأ تحولات در استراتژی نظامی ایران، چاپ دوم، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، تهران.
- صیاد شیرازی، علی، ۱۳۷۸، خاطرات سال‌های نبرد، به کوشش محسن مومنی، نشر سوره مهر، نشر شاهد.
- غریب، علی، ۱۳۸۵، ایستاده بر آرمان، نشر انقلاب اسلامی، پاریس.
- غفاری، هادی، ۱۳۷۴، خاطرات حجت‌الاسلام هادی غفاری، نشر سوره مهر،

تهران.

قدیریان، احمد، ۱۳۸۳، خاطرات حاج احمد قدیریان، به کوشش حسین نبوی، رضا سراسعدی، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.

-گودرزبانی، ۱۳۸۸، به داد ما برسید، مصاحبه با علی شمشانی، نشر سوره مهر، تهران.

-لتمپس، LeTemps، سوئیس، ۲۵ ژوئن ۲۰۱۵، نویسنده مقاله امنوئل ژریک، Emmanuel Genrig

-محللاتی، فضل الله، ۱۳۷۶، خاطرات و مبارزات شهید فضل الله محللاتی، گفتگو با حمید روحانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.

-معین، محمد، ۱۳۸۷، فرهنگ فارسی، نشر پارسه، تهران.
-معین فر، علی اکبری، ۱۳۸۸، مجله چشم انداز ایران و ایران، شهریور و مهر ۱۳۸۸، تهران.

-منتظری، حسین علی، ۱۳۸۱، خاطرات آیت الله حسین علی منتظری، نشر نگاه امروز، تهران.

-منتظری، حسین علی، ۱۳۸۷، جلوه‌های ماندگار، به کوشش مجتبی لطفی، نشر خرد آوا

-ناطق نوری، علی اکبر، ۱۳۸۴، خاطرات حجت الاسلام ناطق نوری، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.

-هاشمی رفسنجانی، اکبر، ۱۳۷۸، عبور از بحران، به کوشش یاسر هاشمی، نشر دفتر نشر معارف انقلاب، تهران.

-هاشمی رفسنجانی، اکبر، ۱۳۸۵، کارنامه و خاطرات سال ۱۳۵۹، دفتر نشر معارف انقلاب اسلامی، به کوشش مباحی بشیری، تهران.

-هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۷، دوره مبارزه، خاطرات اکبر هاشمی رفسنجانی، دفتر نشر معارف انقلاب، تهران.

-هاشمی رفسنجانی، اکبر، ۱۳۸۲، بی‌پرده با هاشمی، به کوشش قدرت الله رحمانی، انتشارات کیهان، تهران.

-هاشمی، سیدحسام، ۱۳۸۷، نشریه شاهد یاران.

روزنامه‌ها-انقلاب اسلامی

جمهوری اسلامی

-کیهان

-اطلاعات